

تاریخ

ادبیات عرب

تألیف

ج. م. عبد الجلیل



ترجمہ

دکتر آ. آذر نوش

تاریخ ادبیات عرب

تاریخ ادبیات عرب

تألیف

ج. م. عبدالجلیل

ترجمه از فرانسه توسط

دکتر آ. آذرنوش



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۶۳



عبدالجليل، ج. م
تاريخ ادبيات عرب
ترجمه: آ. آذرنوش
جواب اول: ۱۳۶۳
جواب و صحافي: چاپخانه سپهر، تهران
نبراز: ۸۸۰۰ نسخه
حق چاپ محفوظ است.

فهرست

بخش اول

پیش از عباسیان..... ۱۳

دوره نخست

فصل یکم

عربستان پیش از اسلام..... ۱۵

سرزمین تازیان..... ۱۵

تازیان..... ۱۶

برخی از ویژگی‌های اجتماعی اعراب..... ۱۷

مذهب تازیان..... ۲۰

آیین‌های یهودی و نصرانی..... ۲۱

حنیفان..... ۲۱

زبان عربی..... ۲۲

انواع ادبی..... ۲۵

فصل دوم

نثر پیش از اسلام..... ۲۷

استعمال نثر..... ۲۷

متون..... ۲۸

خطیبان..... ۲۹

ویژگی‌های نثر..... ۳۰

فصل سوم

شعر جاهلی.....	۳۱
۱. روایت شعر.....	۳۱
۲. شکل و محتوای شعر جاهلی.....	۳۴
الف - شکل شعر.....	۳۴
ب - محتوای شعر جاهلی.....	۳۶
ج - نقش شاعر.....	۳۸
۳. ارزش شعر جاهلی.....	۳۹

فصل چهارم

چند شاعر جاهلی.....	۴۲
۱. معلقات.....	۴۲
۲. شاعران صحرا.....	۴۳
۳. شهزاده‌ای شاعر.....	۴۵
۴. شاعران درباری.....	۴۶
۵. شاعران حکیم.....	۴۹
۶. شاعران موحد.....	۵۱
۷. زنان شاعر.....	۵۲

دوره دوم

دورنمای تاریخی.....	۵۵
---------------------	----

فصل پنجم

شعر در آغاز اسلام.....	۵۸
۱. اسلام و شعر.....	۵۸
۲. ارزش شعر صدر اسلام.....	۵۹
۳. چند شاعر مخضرم.....	۶۰

فصل ششم

شعر در عصر امویان.....	۶۷
۱. چارچوب تاریخی.....	۶۷

۶۹.....	۲. ذوالرمة.....
۷۰.....	۳. شاعران سه گانه معروف.....
۷۹.....	۴. شاعران عاطفی.....

فصل هفتم

۸۳.....	نثر تازی در نخستین سده اسلامی.....
۸۴.....	۱. قرآن کریم.....
۸۴.....	الف - تکوین قرآن.....
۸۵.....	ب - شکل قرآن.....
۸۶.....	ج - ترکیب تاریخی قرآن.....
۸۸.....	د- زبان قرآن.....
۹۰.....	هـ - ارزش ادبی قرآن.....
۹۳.....	۲. حدیث.....
۹۵.....	۳. متن نامه‌ها و خطبه‌ها.....
۹۶.....	۴. نثر در زمان بنی امیه.....
۹۷.....	خطابه‌ها.....
۹۹.....	رسائل.....
۹۹.....	تاریخهای تک موضوعی.....

بخش دوم

۱۰۱.....	عباسیان.....
----------	--------------

دوره نخست

۱۰۳.....	فصل هشتم
۱۰۳.....	بغداد مرکز جهان اسلام.....

فصل نهم

۱۰۹.....	منازعه نوگرایان و کهنه گرایان.....
۱۰۹.....	۱. نوگرانی و نوکلاسیکی.....
۱۱۲.....	۲. شاعران نوخاسته.....
۱۱۸.....	شاعران نوکلاسیکی.....

فصل دهم

نثر ادبی.....	۱۲۲
۱. شکوفائی و شدت.....	۱۲۲
۲. رسائل.....	۱۲۴
۳. ادب.....	۱۲۶
۴. يك نويسنده بزرگ: الجاحظ.....	۱۲۹
زندگی او.....	۱۲۹
پرورش علمی او.....	۱۳۰
خصوصیات او.....	۱۳۱
آثار او.....	۱۳۲
جاحظ اندیشمند.....	۱۳۴
جاحظ نویسنده.....	۱۳۶
نتیجه.....	۱۳۸

فصل یازدهم

علوم عربی.....	۱۴۰
۱. لغت‌شناسی.....	۱۴۰
الف - مطالعة زبان.....	۱۴۰
ب - مدارس لغوی.....	۱۴۲
ج - چند تن از استادان این فن.....	۱۴۴
در بصره.....	۱۴۴
در کوفه.....	۱۴۶
در بغداد.....	۱۴۶
۲. تاریخ.....	۱۴۸
الف - ویژگی‌های عمومی آثار تاریخی عرب.....	۱۴۸
ویژگی‌های این تألیفات تاریخی.....	۱۵۰
روش‌های مختلف.....	۱۵۱
ب - عمده‌ترین تاریخ نگاران قرن‌های	
دوم و سوم هجری.....	۱۵۳

فصل دوازدهم

علوم بیگانه.....	۱۵۷
۱. ترجمه‌ها.....	۱۵۷
۲. علوم طبیعی و ریاضیات.....	۱۶۰
۳. جغرافیای اسلامی.....	۱۶۲
الف - ویژگی‌های عمومی آن.....	۱۶۲
ب - عمده‌ترین جغرافی دانان قرن سوم هجری.....	۱۶۵
۴. فلسفه.....	۱۶۸

فصل سیزدهم

علوم دینی.....	۱۷۰
۱. فرقه‌ها.....	۱۷۰
۲. سرچشمه‌های تفکر دینی.....	۱۷۳
۳. فقه.....	۱۷۵
۴. کلام.....	۱۷۶
۵. تصوف.....	۱۷۸

دوره دوم

فصل چهاردهم

دورنمای تاریخی.....	۱۸۳
۱. حوادث سیاسی.....	۱۸۳
الف - در بغداد.....	۱۸۳
ب - در ایالات.....	۱۸۵
۲. جو اندیشه و ادب.....	۱۸۶

فصل پانزدهم

عمده‌ترین شاعران این عصر.....	۱۹۰
-------------------------------	-----

فصل شانزدهم

نثر ادبی.....	۱۹۹
۱. ویژگی‌های نثر ادبی.....	۱۹۹

۲۰۰	۲. نرسل.....
۲۰۲	۳. خطابه.....
۲۰۳	۴. مقامه.....
۲۰۴	۵. داستان (ادب).....
۲۰۷	۶. تاریخ ادبیات.....

فصل هفدهم

۲۱۱	نثر علمی.....
۲۱۱	۱. لغت شناسان.....
۲۱۲	۲. تاریخ دانان.....
۲۱۴	۳. جغرافی نویسان.....
۲۱۷	۴. فیلسوفان.....
۲۲۰	۵. متکلمان.....
۲۲۱	شریعت.....
۲۲۴	نویسندگان متصوف.....
۲۲۵	۶. الغزالی، اندیشمندی بزرگ.....

فصل هجدهم

۲۳۱	اسپانیایی اسلامی.....
۲۳۱	۱. دورنمای تاریخی.....
۲۳۴	۲. شعر تازی در اندلس.....
۲۳۴	الف - ویژگی های آن.....
۲۳۵	ب - عمده ترین شاعران اندلس.....
۲۳۷	۳. نثر عربی در اسپانیا.....
۲۳۷	الف - نثر ادبی.....
۲۳۸	ب - علم لغت.....
۲۳۹	ج - تاریخ.....
۲۳۹	د - جغرافیا.....
۲۴۱	هـ - علوم.....
۲۴۱	و - فلسفه.....

۲۴۲.....	ز - علوم دینی.....
۲۴۴.....	۴. نصریان غرناطه.....

بخش سوم

۲۴۷.....	دورهٔ پس از عباسی.....
----------	------------------------

فصل نوزدهم

۲۴۹.....	عصر رکود.....
۲۴۹.....	۱. دورنمای تاریخی.....
۲۵۰.....	۲. شعر.....
۲۵۱.....	۳. نثر ادبی.....
۲۵۳.....	۴. لغت شناسان.....
۲۵۴.....	۵. تاریخ نگاران.....
۲۵۶.....	۶. جغرافی نویسان.....
۲۵۷.....	۷. نویسندگان مذهبی.....
۲۵۹.....	منصوفه.....
۲۶۰.....	۸. دو نام بزرگ.....
۲۶۰.....	السیوطی.....
۲۶۱.....	ابن خلدون.....

فصل بیستم

۲۶۲.....	نهضت.....
۲۶۲.....	۱. جوانب مختلف نهضت.....
۲۶۲.....	الف - دورنمای تاریخی.....
۲۶۶.....	ب - روحیهٔ نهضت.....
۲۷۲.....	۲. عمده‌ترین نمایندگان نهضت.....
۲۷۲.....	الف - مهره‌های اصلی.....
۲۷۴.....	ب - روزنامه نگاران و مترجمان.....
۲۷۷.....	ج - لغت شناسان و مترسلان.....
۲۸۱.....	د - تجددگرایان مسلمان.....

هـ - خطبان.....	۲۸۵
و - فیلسوفان.....	۲۸۶
ز - تاریخ دانان.....	۲۸۸
ح - شاعران.....	۲۹۱
ط - رمان نویسان.....	۲۹۶
ی - نقد ادبی.....	۳۰۰
ک - آمریکائیان.....	۳۰۳
ل - ادبیات بانوان.....	۳۰۵
فهرست اعلام.....	۳۰۹

سخنی از مترجم

کتابی که چهل و چند سال پیش عبدالجلیل در باب تاریخ ادبیات عرب تألیف کرده، ویژگی‌هایی دارد که نازگی و ظرافت کتاب را تا به امروز دوام بخشیده است. هوشمندی مؤلف در بررسی و عرضه مطالب، بی‌طرفی عالمانه و فروتنی و سادگی خردمندانه او موجب شده است که همگان، حتی استادان او، به سهولت تمام و با علاقمندی بی‌شائبه، «تاریخ ادبیات» وی را مورد استفاده قرار دهند. بلاشر که خود یکی از عمده‌ترین مؤلفان تاریخ ادب عربی است، عنایت خاصی به این اثر داشته معتقد بود که عبدالجلیل توانسته است مراحل ادبیات عرب را از آغاز تا زمان حاضر، با دقت و در قالبی دلنشین عرضه کند. نیز با توجه به وجود کتاب او و تاریخ پروکلمن است که او خود از پرداختن به ادبیات سده‌های اخیر سر باز می‌زند (ص ۱ از مقدمه «تاریخ ادبیات عرب»، ترجمه فارسی).

از طرف دیگر چون مؤلف خود مسلمان است. همیشه جانب حرمت را نسبت به بزرگان اسلام حفظ کرده است، لذا خواننده از گزند برخی نظریات تند که میان خاورشناسان رائج است در امان می‌ماند.

مترجم کوشیده است لحن روان و بی‌پیرایه عبدالجلیل را در زبان فارسی نیز منعکس سازد به امید آن که خوانندگان دانشمند آسان‌تر بتوانند از مطالب آن بهره‌مند شوند.

آ- آذرنوش

تهران، ۱۳۶۳

پیشگفتار مؤلف

این کتابی است که خصوصاً برای دانشجویان و یا کسانی که قصد دارند دانش عمومی خود را گسترش دهند نگاشته شده است، لذا نه ادعای کمال دارد و نه ادعای تحقیقات عالی. اما مؤلف آن آرزومند است که بتواند به خوانندگان خود اطلاعاتی آن چنان دقیق و روشن عرضه کند که هم ارزش فراگیری داشته باشد و هم از برای تحقیقات گسترده‌تر و عمیق‌تر پایه قرارگیرد؛ نیز آرزومند است که اثرش، انگیزه تفکر در خواننده گردد و تنها به ارائه‌اش متنی مدرك منحصر نگردد.

شاید به آن نیاز نباشد که بگوئیم در این کتاب چه سان مدیون خاورشناسانیم. من به دین عظیم خود نسبت به آنان اعتراف دارم...^۱ همه جا از آثار ایشان بهره گرفته‌ام و غالباً قطعات مفصلی از نوشته‌هایشان را نقل کرده‌ام، و به نظر من این خود بهترین راه است که به عنوان مردی عرب از ایشان تمجید کنم و به عنوان شاگرد، ارجشان نهم.

آناری که نویسندگان معاصر خاورزمین به زبان‌های فرانسه و عربی نوشته‌اند نیز از برای کار ما بسیار گران بها بوده است. ما حتی از نورق برخی کتاب‌های درسی مصر و سوریه و لبنان هم بهره گرفته‌ایم. نیز لازم است اضافه کنیم که ما، آثار عمده نویسندگان بزرگ، خاصه شاعران و اساتید نثر عربی را از نزدیک مورد بررسی قرار داده‌ایم.

هنگامی که این جا، یا در جای‌های دیگر کتاب، از «عربی» صحبت می‌کنیم، البته مرادمان «عربی زبان» است، زیرا ادبیات عرب، ادب يك زبان است نه آن يك قوم. نژادپرستان ضدعرب، یعنی شعوبه قرن نهم میلادی / سوم هجری نخستین کسانی بودند که، ضمن کوشش در کاستن ارج اعراب که زبان عربی را به ایشان آموخته بودند، همین

۱. میل دارم اینجا نهایت قدردانی خود را نسبت به اسنادانم گود فروا دو مومبین، ویلیام مارسه و لونی ماسینیون ابراز دارم. به خصوص از ماسینیون سپاسگزارم که نه تنها با اظهارنظرها و نصائح و نصیحات من را یاری کرد، بلکه کتابخانه خویش را هم سخاوتمندانه در اختیارم گذاشت.

زبان را نيك فرا گرفتند، آن را بزرگ داشتند و خدمت کردند.^۱ زبان عربی از همان آغاز، برتری و سلطه خود را تثبیت کرد و علی رغم اختلافات مذهبی و تفرقه‌های سیاسی و سهل-انگاری‌های لغوی، توانست کم و بیش با قدرت، همان مقام را برای خود حفظ کند. و نیز همین زبان است که با وجود تعدد اقوامی که در ادبیات آن شرکت داشتند، و علی رغم عوامل بیگانه - که به جای تحریف و تضعیف زبان عربی، آن را یکی از عمده‌ترین زبان‌های فرهنگی دنیا گردانید - توانست در آن ادب، وحدت بیافریند. بنابراین، در مراحل اساسی تکوین ادبیات عرب، دیگر نباید آریانی‌گرایی را در مقابل سامی‌گرایی قرار داد.

ادبیات عرب را مکتب‌هائی است که در اروپای معاصر، اروپائی که از دیانت تهی و بیش از حد تخصص‌گرا شده، معمولاً آن‌ها را در حاشیه تاریخ ادبیات می‌نهند. اما ادبیات در زبان تازی مفهوم نخواهد افتاد مگر آن که مقداری اطلاعات اساسی درباره علوم دینی در آن وارد گردد. علاوه بر این، گروه بزرگی از استادان الهیات و تفسیر و فقه خود ادیبان بسیار درخشانی بوده‌اند.^۲ یعنی زبان عربی توانست عالی‌ترین تفکرات را ابزار کار خود و جامه‌ای زیبا بر اندام آن‌ها بیاراید.

با این همه ما کوشیده‌ایم در هیچ حال از حد اعتدال در نگذریم. فعالیت‌های خالص ادبی، البته تفصیل گسترده‌تری را می‌طلبد. ولی ما، ضمن آن که خود متوجه فرو نهادن برخی مؤلفان یا آثار شایسته عنایت بوده‌ایم، سهم اساسی را به مردی چون جاحظ (ر. ک به ص ۱۲۹ از کتاب حاضر) واگذاشته‌ایم، زیرا احوال او در نظر ما آموزنده و حتی رمز يك نوع خاص ادبی آمد، همچنان که غزالی (ر. ک به ص ۲۲۵ از کتاب حاضر) از جهانی دیگر.

منخصصانی که عنایت کرده کتاب ما را می‌خوانند، البته از این که برای رعایت حال خوانندگان ناآشناتر، برخی موارد را کنار نهاده‌ایم یا بر نکاتی پافشاری کرده‌ایم و یا مطالبی را ساده ساخته‌ایم ما را خواهند بخشید.

طرح کلی کتاب بسیار ساده است: ۱- پیش از عباسیان، ۲- عباسیان، ۳- پس از عباسیان. البته سادگی این طرح از سر عمد بوده است. در باب دوره دوم بیش از دیگر دوره‌ها به تفصیل پرداخته‌ایم، زیرا به نظر ما از ویژگی‌های بیشتری برخوردار است. ارجاعات و کتابشناسی را به حداقل ممکن رسانیده‌ایم. سال‌ها را به سال‌های میلادی برگردانده‌ایم و يك تابلوی گاهشماری در آخر کتاب نهاده‌ایم تا به کسانی که می‌خواهند

.

۱. ر. ک به ص ۱۲۴ از کتاب حاضر و نقش منیان در تکوین نثر عربی.
۲. و حتی برخی بزرگ بوده‌اند (مثلاً رازی، ر. ک به ص ۱۶۱ از کتاب حاضر).

معادل آن سنوات میلادی را در گاهشماری هجری بیابند كلك كند.^{۱۱}
کتاب ادبیات ما، با کتاب گیب *Gibb: Arabic Literature*، لندن، ۱۹۲۶ و کتاب بروکلن، GAL، جاب کوچك، لیزيك، ۱۹۰۱ خوشاوندی دارد. اما در این نکته از آن دو جدائی می‌گیرد که ما هم غرض آموزشی بیشتری داشته‌ایم و هم خواسته‌ایم برخی آثار و برخی نویسندگان را بیشتر متجلی سازیم تا این که مجبور نشویم تعداد بی‌شماری نام نویسنده و کتاب را در اسلوبی يك نواخت برشماریم.

نیز کوشیده‌ایم از اشاره به حوادث یا مکتب‌هایی که غیرمتخصصان احتمالاً از آن‌ها بیگانه‌اند و توضیح آن‌ها هم به درازا می‌کشد خودداری کنیم. محتوای کتاب‌هایی را که نام برده‌ایم، همه جا روشن نساخته‌ایم...^{۱۲} همچنین خواسته‌ایم خود را از وسوسه نقل داستان‌های شیرین و نکته آمیز که سنت عربی دوست دارد زندگی شاعران و نویسندگان را به آن‌ها بیاراید برهیز کنیم.

بنابر آن چه گفتیم، کتاب ما نه می‌تواند و نه می‌خواهد که جای گزین آثار بروکلن و گیب و نیکلسون و هوارت شود. اما، با وجود همه این کمبودها، آرزومندیم این کتاب در افزایش یا ایجاد ذوق و احساس لذت از ادبیات عرب در خوانندگان سهمیم باشد و زبانی را که آن ادب را بیان نموده است، از برای آنان دوست داشتنی سازد.

پاریس، آوریل ۱۹۴۲

۱. ما سال‌های میلادی را به هجری مبدل کرده‌ایم و یا - در صورت نیاز - سال هجری را در کنار تاریخ میلادی نهاده‌ایم تا خوانندگان از تابلوی آخر کتاب بی‌نیاز گردند. (مترجم.)
۲. در این جا مؤلف به ترجمه فرانسوی منتخباتی از اشعار و متون عربی اشاره می‌کند که به آخر کتاب افزوده است. این آثار برگزیده، هم بسیار اندك است و هم گاهی با ذوق خواننده ایرانی تناسب ندارد. ما به امید آن که مجموعه مفصل‌تری از این آثار را انتشار دهیم، از آوردن منتخبات مؤلف خودداری کرده‌ایم. (مترجم.)

بخش اول

پیش از عباسیان

(جاهلی، اسلامی، اموی = از آغاز تا ۱۳۳ هـ / ۷۵۰ م.)

ویژگی این دوران که آغازی مبهم دارد و ما به خلافت عباسیان ختم می‌کنیم (۱۳۳ هـ / ۷۵۰ م) از نظر ما در آن است که «ذوق و رنگ» عربی بر آن غالب است؛ و اندك اندك، خاصه پس از پیروزی اسلام و گسترش آن، عوامل بیگانه در این «ذوق عربی» نفوذ می‌کند. اما تنها در زمان عباسی است که این عوامل تثبیت می‌شود. این دوران «عربیت» را می‌توان به دو بخش کرد: یکی دوره پیش از اسلام است که تقریباً دو قرن دوام داشت؛ دیگری آن است که ما نخستین سده اسلامی می‌نامیم به شرط آن که کلمه سده را در معنای دقیق آن به کار نبریم.

دوره نخست: پیش از اسلام

فصل یکم

عربستان پیش از اسلام

سرزمین تازیان

عربستان به شکل دوزنقه‌ای عظیم و نامنظم است که قاعده تحتانی آن به مراتب بزرگتر از قاعده فوقانی است، و واقع است میان دو قاره آفریقا و آسیا؛ وسعت آن ممکن است برابر وسعت فرانسه و آلمان و انگلستان و ایتالیا يك جا باشد.

قسمت اعظم این شبه جزیره را صحرا فرا گرفته، و یکی از خشك‌ترین آب و هواهای کره زمین بر آن حکمفرماست. يك رشته کوه که بلندترین قله آن، در یمن، به سه هزار متر می‌رسد، در امتداد بخش اعظم سواحل [غربی] آن کشیده شده، جز این که جا به جا، مثلاً در جنوب، فروکش کرده سر به زیر شن‌های صحرا پنهان می‌کند.

تنها، نواحی ساحلی و دره کوهستان‌ها به خصوص در بخش جنوب غربی و بیشتر در یمن است که از اندکی رطوبت برخوردار است و با نعمتی نسبی آشناست. در داخل عربستان، بیابانی است که شیب اندکی به سوی شرق دارد و بیشتر پوشیده از شن و کاملاً خشك است. چند واحه که در کنار چاه‌های آب انگشت شمار ایجاد شده، در يك نواختی صحرا اندك تغییری حاصل می‌کند. در بهار و یائیز، در صورتیکه رگباری تند فرو افتد، حتی بر فراز تپه‌های شنی،

صحنه‌ای سحرآمیز از گیاهان آبناک بدید می‌آید که فراوانی و سعادت است از برای گله‌ها و صاحبان آن‌ها.

بخش‌های مختلف این شبه جزیره وسیع را نام‌هایی است که اینک می‌سناسیم: حجاز، یمن، حضر موت، عمان، البحرین، نجد و غیره... همه این مناطق را می‌توان روی يك نقشه پیاده کرد. اما در این میان باید نام حجاز را به خصوص به خاطر سپرد که بعدها «گاهواره اسلام» گردید و بدین سان اهمیتی کسب کرد که در تاریخ ادبیات عرب بی‌نظیر بوده است.

تازیان

تازیان می‌پندارند که، در زمانی دور، از دنیای بزرگ، یعنی اسماعیل و قحطان زاده شده‌اند و بدین سان دو گروه تشکیل دادند که یکی (گروه قحطانی) در سمت جنوب گسترش یافت و دیگری (گروه اسماعیلی) در جانب شمال. علی‌رغم اختلاط‌هایی که در اثر مهاجرت اعراب جنوب به سمت شمال رخ داده، هنوز مخاصمه‌ای میان اعراب جنوب و اعراب شمال وجود دارد که اسلام هم موفق به نابود کردن آن نشد، در روزگار ما هم آثار آن همچنان هویدا است.

این دو گروه خود به قبائلی چند تقسیم می‌شوند. قبیله مرکب است از تعدادی خانوار که خود را زادگان يك نیای مشترك می‌پندارند، و آن نیا نیز به نوبه خود، از نسل نیای بزرگ [چندین قبیله] است. نام تقریباً همه این قبائل با کلمه «بنو» (= پسران...) آغاز می‌شود. برخی پنداشته‌اند که در نام‌ها و تشکیلات اجتماعی قبائل عرب، آثار تونم‌پرستی دیده می‌شود. در يك تابلو که شامل این اشارات باشد، می‌توان چگونگی اجتماع قبائل را برحسب روایات عرب نشان داد.^۱ قبیله قریش، قبیله‌ای بود که حضرت محمد (ص) در دامان آن زاده شد و

۱. تابلوی قبائل عرب:

قبائل نابود شده | اعراب بانده | جرهم، عاد، نمود، طسم

قبائل جنوب یا قحطانی:

- حمیر: قضاة، کلب، بنی غنره...

لهجه آن نیز به عنوان هسته اتحاد بخش زبان عربی به کار گرفته شد.^{۱۱۱}

برخی از ویژگی‌های زندگی اجتماعی اعراب

[میان تازیان] پیوند واقعی همانا خونی است که در سلسله نسب ذکور جریان دارد؛ همه حقوق و وظائف ناشی از آن خون است. حس یگانگی اجتماعی، بسیار قوی است؛ هر تعرضی که متوجه يك شخص تنها باشد، بر همه قبیله سنگینی می‌کند و قبیله تماماً رفع آن را می‌طلبد، حتی اگر به وسیله سلاح نبرد باشد.

قانون قصاص به طور عموم جاری بود. اما اندك اندك با پیدایش سنت «پرداخت خون‌بها و فدیة»، از حدت آن کاسته شد. همچنین قبیله، مالك همه اموال غیرمنقول، بخصوص چراگاه‌ها و چاه‌های آب بود؛ گله‌ها نیز ظاهراً به اجتماع قبیله تعلق داشت.

«سید» یا «شیخ»، رئیس قبیله بود؛ وی می‌بایست خصائل مشترك اعراب را در حد اعلی دارا می‌بود، این خصائل عبارتند از: بخشندگی، شجاعت و وفاداری.

۱. لازم ندیدیم که در این مختصر به کنیه‌های عربی جنوبی اشاره کنیم. با مانند نیکلون به بحث درباره «پیش از تاریخ» ادبیات عرب پردازیم.
۵. درباره لهجه قریش و نظریه‌های تازه درباره آن رك به آذرنونی: «راههای نفوذ فارسی...» تهران، ۱۳۵۲ ص ۱۳۳ به بعد.

→

- طي

- لخم

- الأزد: غسان، الأوس، الخزرج

- أنمار

قبائل شمال یا اسماعیلی:

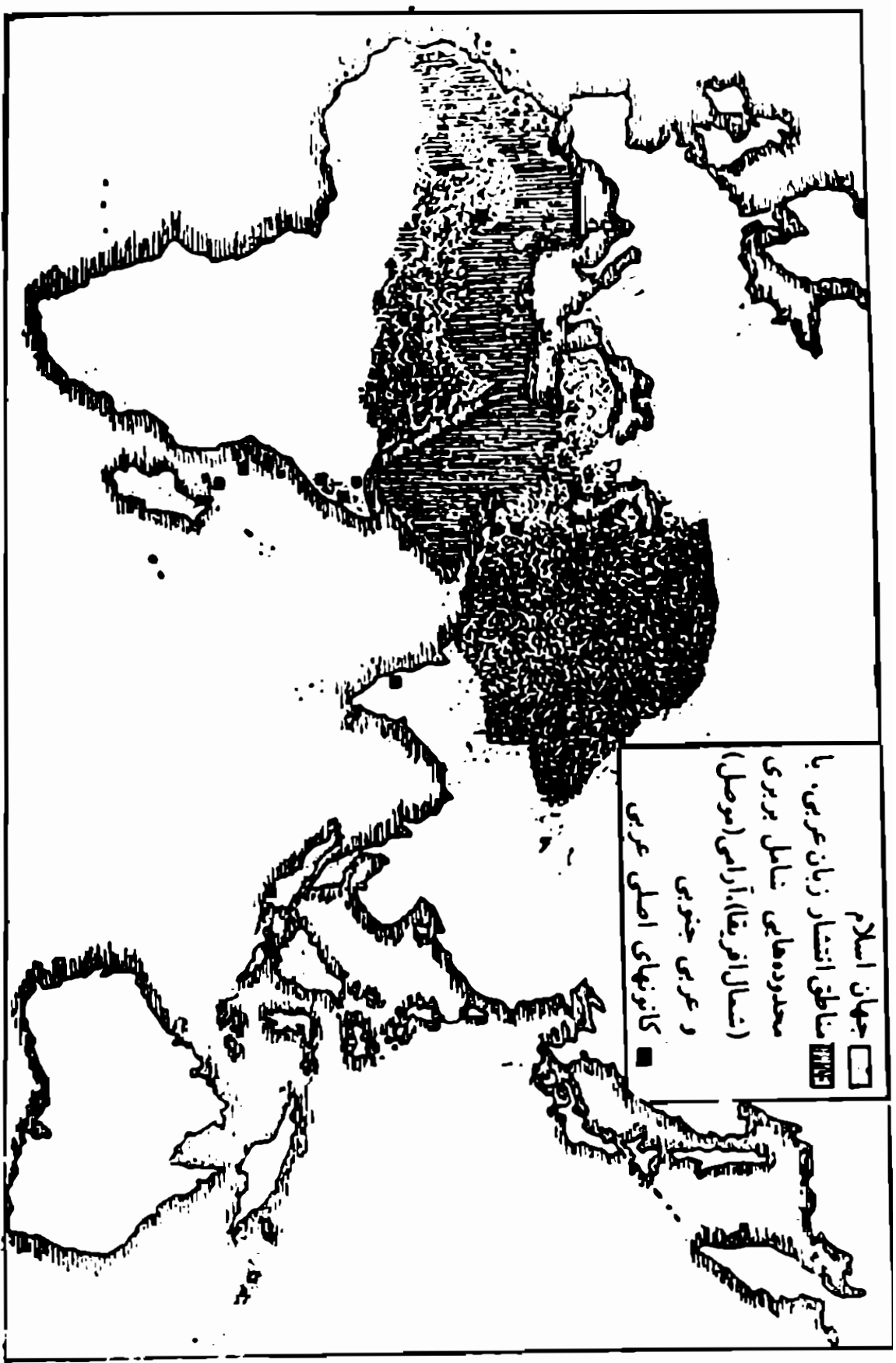
- مُضَر: هوازن (بنو سعد، بنو عامر، بنو نقیف)

غطفان (ذبیان، عُبَی...)

کنانه (عبد منات، مالك، عامر)

- ربيعة بن وائل: بکر

تغلب



نقشه زبان عربی در جهان معاصر

این نقشه در اصل توسط ماسینون تهیه شده و همراه با مقاله‌ای در مجله جهان اسلام، شماره ۵۷، سال ۱۹۲۴، ص ۱ تا ۱۵۷ انتشار یافته.

وی را بزرگترها انتخاب می‌کردند و شورائی که از هم ایشان تشکیل می‌شد، او را مورد تأیید قرار می‌داد. اختلاف را به تصمیم داوری که از سنت‌ها و عادات قبیله اطلاع کامل داشت وامی‌نهادند؛ وی می‌بایست قوانین کهن و نامکتوب قبیله را جامه عمل می‌پوشانید.

این امر هم در مورد آبادی‌نشینان صادق است و هم در مورد بدویان. ساکنان واحه‌ها و به‌ویژه کسانی که در شهرهای جنوب و بالأخص در مکه می‌زیستند، با سازمان اجتماعی کم‌نقص‌تری آشنا شده حتی اصول ابتدائی کشورداری را هم بی‌ریزی کرده بودند. نیز از این قرار بود وضع مکه، و نیز، به درجات و با تأثیرات مختلف، وضع سه کشور عربی غسانیان، لخمیان و کندیان. اما بیشتر تازیان، بدوی بودند، و همین «بداوت» است که منش یا مزاج عربی را نکون بخشیده است؛ منش جنگجویان، این مدافعان سرسخت «شرف» و سنت‌های قبائل خود، و نیز مدافعان دارائی‌های مادی خود. سختی زندگی بدوی و عدم وجود يك قدرت یگانه وحدت آفرین، موجب شد به حفظ ویژگی‌های شخصی و قبیله‌ای توجه خاص شود و در عوض حس واقعی اجتماع‌گرایی فراموش گردد. از این جاست که خصائل و خوی‌های متضادی در ایشان جمع گردید؛ هم میهمان نوازی سخاوتمندانه داشتند و هم بی‌بند و باری در چپاول مسافران و غارت قبائلی که ممکن بود به آسانی غافلگیر کرد و بی‌آنکه خطر عمده‌ای از برای غارتگران به‌وجود آورند، اموالشان را به یغما برد؛ هم وفاداری نسبت به قولی که می‌دادند بود و هم چابکی در تدارك کمین و توطئه‌چینی به منظور خیانت؛ هم شجاعت بی‌مانند در هیجان حمله بود و هم احتیاطی تقریباً آمیخته به بزدلی اگر شکل نبرد چندان معهود آنان نبود.^{۱۱}

۱. مقایسه سود با Guldi: "Storia della Religione del Islam" در سلسله «تاریخ ادیان» تحت اشراف ناجی وینوری، نورن، ۱۹۳۶، ج ۲ ص ۲۳۴. ما در سراسر این فصل بخصوص از مطالعات گویدی بهره گرفته‌ایم.

مذهب تازیان

اعراب، تعداد فراوانی از موجودات برتر، یا موجوداتی را که در افسانه‌ها برتر شمرده شده‌اند بزرگ می‌داشتند، و می‌پنداشتند که آن‌ها در سنگ‌هایی برنهاده (= انصاب) سکنی گزیده‌اند. از همین جاست پرستش سنگ، خاصه برخی سنگ‌ها که در تحت تأثیر عوامل جوی به شکل‌های غریبی درآمدہ بودند.

بنابر روایات، تعداد این سنگ‌ها بی‌شمار بوده است. برحسب قول نویسندگان مسلمان، در معبد مکه، یعنی کعبه، صدها بت از این سنگ‌ها وجود داشته^۱ است. معروف‌ترین نام‌های این «خدایان» عبارت است از: وَدّ، سُوَاع، نَصْر، یَعُوْث، یَعُوْق که قرآن کریم از آنان سخن گفته است؛ همچنین است آلهات (خدایان زن) مانند اللَّات، الْعِزَّى و مَنَات. در مکه، هُبَل بود که بیش از همه پرستش می‌شد. معذک اعراب خدانی اعلی می‌شناختند که «الله» نام داشت؛ و شاید «الرحمن» از همان آغاز مرادف آن بوده است.

آئینی که از برای این موجودات برتر و نیرومند انجام می‌گرفت، عبارت بود از قربانی کردن حیوانات که بر روی سنگ‌های برنهاده می‌کشتند. این سنگ‌ها هم قربانگاه به‌شمار می‌آمد و هم معبود که خون حیوان قربانی را روی آن‌ها می‌ریختند. نیز هدایائی به عنوان نذر تقدیم آن‌ها می‌کردند. همچنین برگرد خدایان حلقه می‌زدند و آنان را به باری فرا می‌خواندند (این آئین در مکه تکامل یافت و سپس در روح و معنائی تازه، مورد قبول اسلام قرار گرفت). و خلاصه خدای قبیله در نقل و انتقال‌ها نیز همراه قبیله حمل می‌شد و در جنگ‌ها هم حضور می‌یافت؛ آن را در هودجی بر پشت شتری می‌نهادند و گرد آن را بیش‌گویان زن و مرد (کاهنان و کاهنه‌ها) فرا می‌گرفتند. فریاد می‌زدند و اورادی به سجع می‌خواندند.

مکه، شهر بازرگانی، با بتخانه کعبه، یکی از بزرگترین مراکز مذهبی بود. تنظیم وظائفی که برای مراسم حج یا تشکیل بازارهای تجاری می‌بایست میان اعضای متنفذ خانوارهای بزرگ تقسیم می‌شد، عملی بسیار دقیق بود.

آئین‌های یهودی و نصرانی در عربستان

بحث دربارهٔ ریشه و دلایل و زمان نفوذ یهودیت و نصرانیت در عربستان هرچه می‌خواهد باشد؛ اما آنچه مسلم است این است که این دو آئین در شبه جزیره، پیروان متعددی داشتند. یهودیان صاحب زمین و مال بودند و به بازرگانی و کشاورزی می‌پرداختند. بزرگترین گروه‌های ایشان در حجاز و تیماء و فدک و خیبر و وادی‌القری و یثرب مسکن گزیده بودند؛ اینجا، به بحث دربارهٔ قدرت کهن آنان در یمن نمی‌پردازیم. یهودیان مکه، در حومهٔ شهر می‌زیستند و قدرت چندانی نداشتند، اما در یثرب و جای‌های دیگر ثروتمند و متنفذ بودند و ظاهراً گروه نیرومندی تشکیل داده بودند.

مسیحیان نیز متعدد اما منشئت بودند. عمده‌ترین مراکز نفوذ ایشان، در جنوب، در سرزمین یمن، و در شمال، میان قبائل تابع بیزانس از يك طرف، و تابع فارس از طرف دیگر، یعنی غسانیان و لخمیان واقع بود. غسانیان، آئین یعقوبی داشتند و لخمیان مذهب نسطوری، اما اعتقاد هر دو قوم نسبت به نصرانیت، اعتقادی سطحی بود. در مکه نیز تعدادی مسیحی وجود داشت که بنا به نظر لاهنس، عبارت بودند از تعدادی افراد فقیر، صنعتگر، برده و حتی سرباز، که در حومهٔ مکه می‌زیستند. گویند برخی از عناصر مسیحی، در نجد، میان قبائل تمیم، کنده، کلب و طیّ نیز دیده شده است.

حنیفان

خلاصه، باید اشاره کرد که در عربستان، گرایش‌هایی به سوی تجدید عقاید مذهبی نیز وجود داشته که علی‌الخصوص در اواخر قرن ششم میلادی بروز کرده است. این گرایش‌های معنوی، احتمالاً هم شاعرانی داشته است و هم به تأییداتی عقیدتی در زمینهٔ یکتاپرستی انجامیده است. رسم چنین است که به تقلید از قرآن کریم، مردانی را که ممکن است نمایندگان این جنبش مذهبی باشند، «حنیف» بخوانند. ایشان را ظاهراً مراکز نسبتاً فعالی در طائف و یثرب و مکه بوده است.

زبان عربی

اعراب به لهجه‌های مختلفی سخن می‌گفتند؛ اما حتی در دوره پیش از اسلام، با زبانی ادبی و مشترك برمی‌خوریم که شاعران و خطیبان عرب به کار می‌بردند و ظاهراً همگان درمی‌یافته‌اند. این زبان، به شاعران متعدد و خطیبان متعددی امکان می‌داده است که نقش اجتماعی خود را که عبارت بود از داوری و قضاوت و خبر پراکنی، به انجام رسانند. این زبان مشترك با لهجه‌های عربی خویشاوندی نزدیک دارد، اما به سبب دقائق لغوی و تغییرات و ترکیبات نحوی، از آن‌ها متمایز است. نمی‌توان تصور کرد که این زبان به صورت تصنعی تکوین یافته باشد؛ اما طبیعی‌تر آن است که تصور کنیم بر پایه لهجه‌ای کامل‌تر، نوعی زبان متحد مشترك (koīné) خود به خود میان شاعران و خطیبان رواج یافته به سبب اعتباری که زائیده ارزش لغوی آن بود، و یا به دلایل تجاری، بر دیگر لهجه‌ها پیشی گرفت، و سپس با أخذ پاکترین عناصر آن لهجه‌ها، غنی شد.^۵

حساسیت شاعرانه و ایقاعی که نزد اعراب مادرزادی است، ایشان را بر آن می‌داشت که عواطف و احساسات خود در پاکترین و برازنده‌ترین زبان ممکن بیان کنند. این زبان، به قول نحوین متأخرتر عرب، همانا لهجه قبیله قریش بود.

این لهجه که انتشار آن در شبه جزیره عربستان کم و بیش مبهم است، وسیله القای وحی الهی قرار گرفت، و بدین سان، به صورت زبانی جهانی که از اهمیت خاصی برخوردار است درآمد؛ یعنی زبان ادبیات و زبان اندیشه شد. زبان شاعران و خطیبان که اینک به جامه زبانی مذهبی و خدائی درآمد، توانست بار معانی تازه را به دوش کشد و در عین حال چیزی از زیبایی خود را از دست ندهد.

این زبان، زبان طبقه برگزیده که می‌باید آن را با زحمت فراوان بیاموزند، باقی ماند. زبان رائج مردم نیز پیوسته همان لهجه‌ها بوده است. معنی سخن ما آن نیست که لهجه‌ها، ادبیات خاص و پویائی نداشته‌اند؛ هرچند که این ادبیات، در

۵. درباره جگونگی این زبان ر ك به آذرنوش: «راههای نفوذ فارسی...» ص ۱۳۳ به بعد.

مقام نگارش تا حدی تعلل ورزیده باشد.^{۱۱} بنابراین، زبان عربی دو جنبه دارد: یکی زبان کلاسیک است، و دیگر زبان لهجه‌ها. همین امر است که قضیه معروف «دو زبانه» بودن اعراب را به وجود آورده. معذالك خوب است در نتایجی که از این قضیه ناشی می‌شود، اغراق نکنیم. اگرچه منازعه میان فصاحت‌گرایی و زندگی عادی در روزگار ما نیز همچنان پر سر و صداست، اما اینک به نظر می‌رسد که پیدایش يك زبان کلاسیک نو در آینده حتمی است.

عربی را ویژگی‌هایی است که خوب است اینجا به آن‌ها اشاره کنیم. الفبای عربی از راست به چپ نوشته می‌شود و اصولاً، تنها حروف ساکن را ضبط می‌تواند کرد. يك متن عربی، از حرکت و حیات تهی است. برای اینکه قرائت متن ممکن شود، باید یا در ذهن حرکات را زیر و زبر کلمات نهاد یا با دست نوشت: «برای خواندن، باید اول فهمید». کلمات عربی را از ریشه‌هایی مشتق می‌دانند که بنا به قول علما، سه حرفی است. گسترش واژگان تازی، براساس همین ریشه‌هاست که در اثر تغییر مصوت‌ها، یا افزایش برخی سواکن اضافی، معنای ابتدائی آن‌ها تغییر می‌یابد. اعراب آخر کلمات است که در اکثر موارد، نقش آن‌ها را در درون جمله آشکار می‌سازد. فعل نیز، نه به زمان، بلکه به عملی وابسته است که انجام آن را در گذشته یا حال بیان می‌کند. جمله‌های عربی هم غالباً معطوف به یکدیگر، پی در پی و در اسلوبی مقطع نظم می‌یابد: کمتر اتفاق می‌افتد که يك جمله نحوی مرکب، موفقیت آمیز باشد.

این زبان، به سبب مصوت‌های بلند و حروف مشدد خود، زنگ‌دار و موزون است؛ شعر، دلنشین‌ترین بخش آن را تشکیل می‌دهد. شعر خود در این زبان سخت فراوان است، اما به حد کافی گونه‌گون نیست و بیشتر از نوع غنائی و توصیفی است. شعر عرب «گرایشی خاص به قوالب و ترکیبات لفظی دارد. هر بیت، به تنهایی، در صدد آن است که تصویری، احساسی و یا اندیشه‌ای را بیان کند [...]». در حین عمل، تعبیری که تأثیر خاص دارند، تثبیت می‌شوند، تکرار

۱. مقالة لوسر Iacert تحت عنوان: «ادبیات گویشی و نهضت معاصر عرب» در «بولتن مطالعات شرقی»، جاب انجمن فرانسه دمشق، ج ۲ و ۳ (به فرانسه).

می‌شوند و سرانجام به صورت ترکیبات عمومی و اسالیب ادب درمی‌آیند [...]. این صور ادبی بی‌نهایت نیستند. شعر کهن، با تحمیل ترکیب‌های بیانی خود بر اقوام عرب زبان، از برای ایشان برخی صور ادبی، برخی مجموعه‌های لفظی، برخی اوزان، فراهم آورده که اینک به عنوان عوامل متعارف و ضروری احساس شاعرانه متناسب آن‌ها درآمده‌اند. در هنر اسلامی، گرایشی عام به سمت اسلوب بردازی، کوششی به جانب قالب‌سازی احساسات و اندیشه‌ها و شکل‌ها به چشم می‌خورد که به چند نوع نسبتاً ساده ادبی می‌انجامد، و این انواع، به نحو خستگی‌ناپذیری در ترکیبات موزون تکرار می‌شوند. از این جاست که لحن، گرداگرد شعر می‌گردد، و محور گوناگون این شعر، کلمات را ارزشی ابقاعی می‌بخشد که با ارزش ابقاعی آن‌ها در زبان رائج متفاوت است، و بدین سان، در اذهانی که از صداقت و وفاداری بهره‌منداند، آن صور خیال را برای همیشه ثبت می‌کند. متنبی که توانست با درخشش تمام قوالب معنوی شعر را نو سازد، دو غریزه متضاد را در خوانندگان عرب اقناع کرده است: یکی احترام به سنت‌هاست و دیگر عشق به نوآوری»^{۱۱}.

نثر عربی نیز که نخست تنها به شاعران و خطیبان اختصاص داشت، اندک اندک تسلیم نیازهای اندیشه شد. این نثر، علی‌رغم برخی نقائص (اختلاط در ضمائر، ناتوانی واژگانی که بیش از حد غنی و مبهم است، عدم انعطاف در جمله‌های متمم)، به صورت یکی از نیرومندترین زبان‌ها برای بیان اندیشه درآمد. اما اراده اندیشه در نثر عربی، شیوه نسبتاً خاصی دارد؛ از این قرار که زبان عربی کمتر در پی آن است که با تحلیل‌های درجه‌بندی شده، عقل منطقی را ارضا کند، بلکه می‌کوشد با فرمول‌های برجسته، اراده خواننده را تحت تأثیر قرار دهد. روش

۱. مقایسه شود با اثر گودفروا دومونین تحت عنوان: "Mutanabbi et les raisons de sa gloire"، بیروت، ۱۹۳۶، ص ۵.

بی‌تردید از همین راه است که می‌توان «غربت زدگی» اکثر اعراب را در برابر شعر نسبتاً مدرن نده شاعران «نهضت» (رک ص ۲۶۴ از کتاب حاضر) توجیه کرد. این امر به خصوص در مورد شاعران مهاجر آمریکا صادق است. ایشان شعر «نو کلاسیک» را که بر اساس شعر کهن نوآوری می‌کند، بر آن آثار مدرن ترجیح می‌دهند.

آن بیشتر اشاره و ابهام است تا بیان مسلسل و آشکار؛ حکمت و تعابیر حکمت آمیز را می‌پسندد و معما را بر قیاس منطقی ترجیح می‌دهد؛ دوست دارد از قاعده به نتیجه و از «تنه» به «شاخه» (از اصل به فرع) برسد.^{۱۱} پیداست که این روش عرضه اندیشه ممکن است عقولی را که از فرهنگ دیگری سیرآب شده‌اند دچار گمراهی کند. معذالك تفکر عربی، آراسته به این جامه که گاه شکوه نیز به آن می‌بخشد، هرگز به این دلیل از تعمق به دور نمانده است.

انواع ادبی

اغلب اعراب، بیابان گرد بوده‌اند، لذا نمی‌توان دربارهٔ ایشان، از مراکز ثابتی سخن گفت. معذالك بدویان می‌دانستند چگونه گه‌گاه گرد هم آیند، نزاع‌ها را کنار نهند، غارت‌ها را متوقف سازند و انتقال‌های ناسی از کوچ قبائل را بازدارند تا به نوعی زندگی تعقلی بپردازند. رقابت‌ها و جنگ‌های بین قبائل، چنان نبود که پیوسته، و یا حتی غالباً، با ابزار نبرد حل و فصل شود؛ بلکه سلاح دیگری که همانا زبان باشد نیز وجود داشته که شاید از سلاح نخست هم سهمگین‌تر بوده است. خطیبان و شاعران آن را در حمایت از قبیلهٔ خود به کار می‌بردند؛ بدبخت قبیله‌ای که شاعری و خطیبی نداشت.

علاوه بر اجتماع‌های خاص (= سَمَر) که شب‌نشینی‌های ادبی آن روزگار بود، اجتماعاتی عام نیز وجود داشت که به مناسبت بازارهای موسمی تشکیل می‌شد. این بازارها، در تاریخ‌های معین، خلال ماه‌های حرام که همه دست از جنگ می‌کشیدند، تشکیل می‌شد، و همگان از هر سو به جانب آن‌ها روی می‌آوردند. بی‌تردید غرض اصلی، تبادلات بازرگانی بود، اما غرض دیگر نیز مباحثه بود و گفتگو و «مسابقات ادبی» در برابر داوری که قضاوت‌های او را کاروانها به دوردست‌ها می‌بردند.

یکی از این بازارهای موسمی به نام عُکاظ معروف بود که در طائف

۱. مقایسه شود با ماسینیون: "L'Arabe, langue liturgique de l'Islam" در «Cahier du Sud»، اوت - سپتامبر ۱۹۳۵، ص ۷۱ تا ۷۶؛ نیز هم او: «Pro Psalmia»، ژنو، ۱۹۲۲.

تشکیل می‌شد و به قول راویان، بیست روز دوام داشت. مشهور است که شاعر معروف نابغه ذُبَّیانی داور آن بازار بوده، و «معلقات» آن جا کسب افتخار کردند. خطیب معروف قُسَیْن ساعده همان جا خطبه‌های دلنوازی ایراد کرد. از جمله این بازارهای موسمی، مِجَنَّة و ذوالحجَّاز را باید نام برد.

علاوه بر این مراکز ادبی موسمی، خوب است پایتخت شبه دولت‌های آن روزگار را هم در مد نظر داشته باشیم: حیره، مرکز سلسله لخمیان، دست‌نشانندگان پارسیان بود، و اطراف دمشق (دومة الجندل) مرکز غسانیان، دست‌نشانندگان بیزانسی‌ها. مکه که به قول لامتنس، «شهر بازرگانی» بود، به صورت مرکز جذب بسیار نیرومندی درآمد بود و بعدها اقبال آن را یافت که گاهواره و مرکز اسلام گردد.

فصل دوم

نثر پیش از اسلام

درباره نثر عربی، با آن که تنها در قرن هشتم - نهم میلادی (دوم - سوم هجری) شکل گرفته، نباید پنداشت که ابداع طبیعی نواغ غیر عرب ادبیات، چون ابن مقفع بوده است. مسلماً در پیش از اسلام نوعی نثر وجود داشته است. خطیبان قبائل و کاهنان بنکده‌ها، منحصرأ شاعر نبوده‌اند و از برای تعابیر خود، قوالی به جز شعر نیز به کار می‌برده‌اند. البته مراد ما آن نیست که قطعات منثوری که راویان به پیش از اسلام منسوب می‌کنند کاملاً اصیل و صحیح‌النسب است. این آثار اگر سراسر جعلی نباشد لااقل تحریف شده است. معذالك نباید از مطالعه سریع آن‌ها چشم پوشید. این کار در هر صورت خالی از فایده نخواهد بود.

استعمال نثر

نثر را استعمالات گوناگونی بود: گاه به عنوان وسیله سرگرمی و فرهنگ به کار گرفته می‌شد، گاه به صوت ابزاری از برای اقدامات عام و یا شاید بتوان گفت از برای سیاست.

اعراب در خلال شب‌نشینی‌های خود (سَمَر)، داستان‌های پادشاهان کهن یمن و حکایات اقوام افسانه‌ای را که نخستین اربابان عربستانشان می‌پنداشتند،

نقل می‌کردند؛ روایاتی را برمی‌خواندند که کم و بیش با امانت‌داری از انجیل وام می‌گرفتند؛ و نیز جانب داستان‌های اندرزآمیز و «ایام‌العرب» را فرو نمی‌گذاشتند. «ایام‌العرب» روایت قهرمانانه حماسه‌های قبیله است که در خلال آن، غارت‌ها (رزیة) و ضرب شصت‌های قبیله را ذکر می‌کردند و افتخاراتی را که مردان در آن حال کسب کرده بودند، جاودان می‌ساختند. ضرب‌المثل‌ها و کلمات قصار رواج تمام داشت و غالباً زینت‌بخش گفتگوها می‌گردید.

از طرف دیگر، خطابه‌های رسمی نیز در مناسبات مختلف زندگی لازم می‌افتاد. خطیبان در قبائل خود از مقام والائی برخوردار بودند. حتی چنان بود که مرگ یکی از خطیبان را، به عنوان يك مصیبت بزرگ، مبدأ تاریخ قرار داده بودند. خطیبان قبیله وظیفه داشتند از منافع آن دفاع کنند، افتخارات آن را بزرگ دارند، از شرف آن پاسداری کنند و یا [اگر مورد توهین قرار گرفت،] انتقام گیرند. نیز می‌بایست شجاعت جنگجویان را حدت بخشند، یأس قبیله را به امید مبدل سازند، کینه‌ها را آرامش بخشند و یا تیزتر کنند، آشتی را رد یا قبول کنند. ایشان در نمایندگی‌ها و مذاکرات، سخنگوی قبیله بودند. طبیعتاً، در مجامع مذهبی، مثلاً مسیحی، خطیبان ممکن بود به معانی دینی هم پردازند و یا لاقلاً اندرز دهند و ترغیب کنند.

از همین مجموعه، خواه روایات مربوط به «سمر» باشد و خواه خطابه‌های رسمی، ضرب‌المثل‌هایی به دست رسیده که لغت‌شناسان به دوران جاهلی ادب عربی منسوب می‌کنند، و بعضی از آن‌ها، و نه الزاماً همه آن‌ها، دستکاری و اصلاح شده است تا بیش از حد، از زبان مشترك تازیان عصر کهن بعید ننماید.

هتون

اما اگر مانند دیگران، وجود این موضوعات ادبی را باور داشته باشیم، و حتی اگر بپذیریم که در محادثات، که در اتنای آن‌ها خطیبان گروه‌های متحد یا رقیب با یکدیگر به مبارزه برمی‌خاستند، امکان آن بوده است که شخص بتواند «سرچشمه‌های هنر ذاتی خود را گشایش بخشد» و «توانائی خود را در آفرینش

هنری ابراز دارد»^۱ باز مشکل می‌توان دربارهٔ چگونگی به کار گرفتن این موضوعات، یا دربارهٔ آن نوع ادبی که زمینه گسترش آن‌ها بوده نظر داد. البته از نظر متن کمبودی نداریم؛ در منتخبات ادبی تعداد معنی‌بهی از آن‌ها را می‌توان یافت. اما این آثار قابل اعتماد نیستند. برخی از منتقدان حتی گفته‌اند که این آثار «به نحو آشکاری جعلی‌اند و سراپا توسط لغت‌شناسان شهرنشین بصره و کوفه ساخته شده‌اند.»

حافظهٔ اعراب هرچه هم که قوی باشد، تنها می‌تواند اشعار را در استماع نخست به آسانی در خود ضبط کند. اما دیگر نمی‌تواند، با رعایت جانب امانت، خطابه‌ها را نیز حفظ کند و بدون هیچ گونه تحریف، همه را تکرار کند. اعراب پیش از آن چه عادتاً پنداشته‌اند با فن نگارش آشنا بوده‌اند؛ اما این فن را غالباً برای ثبت پیمان‌نامه‌ها و قراردادهای و امور اقتصادی زندگی به کار می‌بردند و به ندرت برای ضبط فراورده‌های ادبی.

اما حتی اگر تصور کنیم اسنادی که اینک در اختیار داریم همه جعلی‌اند، باز باید پذیرفت عواملی که جاعلان در ترکیب آن‌ها نهاده‌اند، نمی‌باید به کلی نادرست باشد؛ پس بدین ترتیب ممکن است به عنوان شاهد به کار آیند. هرگاه ببینیم که آن‌ها، نشان از کهن‌گرانی نسبتاً طبیعی، نه تنها در تعابیر، بلکه در مفاهیم و توصیفات دارند، مسلماً می‌توان در آن‌ها به چشم اعتبار نگریست.

خطیبان

نام مشهورترین ایشان قس بن ساعده بود که گویند اسقف نجران در یمن بود. در وجود او تردید کرده‌اند؛ اما میانه‌روترها می‌گویند دست کم مقام اسقفی را از او باز ستانده بگویند وی کشیشی ساده بوده است و سال‌ها پیش از زمانی که روایات ادعا می‌کنند، می‌زیسته است. یعنی بسیار دورتر از دوران جوانی حضرت رسول (ص)؛ زیرا وقایع‌نگاران مسلمان مدعی‌اند که حضرت پیامبر (ص)

۱. برای سراسر این فصل ر. ک. به مقالهٔ مارسه: «ریشه‌های نثر ادبی عرب» در «Revue Africaine»، ۱۹۲۷، ص ۱۵ تا ۲۸ (به فرانسه).

خطابه‌های او را در بازار مشهور عُکاظ شنیده است؛ حتی خطبه دیگری که گویند آن هم در بازار عُکاظ خوانده شده و از او نقل می‌کنند، بیش از حد معقول به آیات قرآنی شبیه است.

نام‌های دیگری چون اَکْثَمُ بن صَیْفی نیز می‌شناسیم که گویند خطبه‌ای غراء از جانب نمایندگانی که وی سخن‌گویشان بود در حضور خسرو انوشیروان ایراد کرد. دیگر عمروالزبیدی است که هم شاعر بود و هم خطیب، هم جنگجویی بی‌باک بود و هم سیدی افسانه‌ای. و چندین نام دیگر...

ویژگی‌های نثر

نثر عربی کهن، خواه مقفی باشد و خواه نه، پیوسته دمی کوتاه دارد و همچنان اسیر وزن است؛ جملات آن کوتاه است و بهم برنشانده؛ معانی، عینی است و کمتر زائیده تصور؛ آمیخته‌ایست از شعر و نثر موزون و مقفی (سجع)؛ شامل است بر ضرب‌المثل‌هایی غالباً بلیغ، فشرده، تخیلی و تلقینی که از اشعار معروف عرب و یا از حوادث معمول زندگی عادی اخذ شده است. این قطعات حتی اگر جعلی باشند باز از جنبه تاریخی بی‌فایده نیستند. زیرا جَعْلَان می‌بایست سخنانی می‌ساختند که مردم آن روزگار عادت به شنیدن آن‌ها داشتند. معذالك «جای نثرپرداز خالی مانده است. مراد از نثرپرداز کسی است که بکوشد این عناصر پراکنده را فراهم آورد و حدود و ثغور آن‌ها را در تألیفی اصیل تعیین کند و از سر شعور و اراده، آن‌ها را در قالبی معین و نهائی بریزد و خلاصه از این توده بی‌شکل بی‌نام مضامین، اثری پدید آورد که نشان خود او را بر پیشانی داشته باشد.»^{۱۸}

فصل سوم

شعر جاهلی

۱. روایت شعر

در کنار «منتخبات» (= جنگ‌های شعر) که همانا مجموعه‌های تخصصی ادبی و شامل اشعار منسوب به عصر جاهلی باشد، تعداد بی‌شماری تألیفات ادبی یا تاریخی منشور می‌شناسیم که به روایات یا گزیده‌های مفصل شعری آکنده‌اند و این گزیده‌ها نمونه‌های شعر کهن تلقی می‌شوند.^(۱) این «منتخبات» به زمان‌های

۱. مجموعه‌های اساسی عبارتند از:

۱- دیوان‌هایی که هر يك منعلق به يك شاعر خاص است، مانند: «دیوان الشعراء الـته» تألیف مردی اسپانیایی به نام الأعلـم بنتـمری (متوفی در ۴۷۶ هجری)

۲- منتخبات، یا تألیفانی که در آن‌ها، اشعار را بر حسب ارزش ادبی، بحر عروضی و یا معانی دیگر جمع آوری کرده‌اند. مهم‌ترین آن‌ها بر حسب قدمت تألیف عبارتند از: «معلقات»: «مفضلیات»، «حماسة» ابو تمام (متوفی در ۲۳۶ هجری): «حماسة» بختری (متوفی در ۲۸۴ هجری): «جمهرة اشعار العرب» (تألیف در سال ۳۹۱ هجری).

۳- روایات موجود در کتب منشور. مهم‌ترین این کتاب‌ها، «کتاب الأغانی» تألیف ابوالفرج اصفهانی (متوفی در ۳۵۷ هجری) است. کتاب‌های عمده دیگر به ترتیب تاریخی عبارتند از: «کتاب الشعراء» تألیف ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۲ هجری): «الکامل» تألیف المبرد (متوفی در ۲۸۵ هجری): «کتاب الأمالی» تألیف قالی (متوفی در ۳۸۷ هجری): «خزانة الادب» از بغدادی (متوفی در ۱۰۹۵ هجری) و کتب دیگر.

مختلفی تعلق دارند که از قرن سوم هجری / نهم میلادی تا یازدهم هجری / هفدهم میلادی کشیده می‌شود. کهن‌ترین این آثار، سه قرن متأخرتر از اصل اسنادی است که نویسندگان مدعی‌اند پس از اخذ از طریق نقل شفاهی، روایت می‌کنند.

در حقیقت هرگز باور نکرده‌ایم که شعر کهن تازی تنها توسط نوعی وجدان عام جذب شده باشد؛ بلکه شخصیت‌هایی کاملاً مشخص عملاً در تاریخ آن دخالت داشته‌اند. این شخصیت‌ها را «رُواة» (جمع راوی) می‌خوانند و ایشان مردانی بودند که تخصص‌شان، شنیدن و حفظ اشعار شاعران یا اشعار شاعری خاص بود.

درباره حافظه این راویان، خواه آنان که حرفه‌ای‌اند و خواه آنان که تفنناً به این کار می‌پردازند، البته داستان‌های شگفتی نقل کرده‌اند. یکی از مشهورترین این راویان، یعنی حَمَادِ رَاوِیَه که سخت معروف است - اثر حرفه او حتی در نامش باقی مانده - به خود می‌بالد که قادر است به ازای هر يك از حروف الفبا، صد قصیده با قافیه‌ای یکسان برخواند.

طبیعتاً صحت اشعار با این روش نقل، در معرض خطرات عمده‌ای قرار می‌گیرد. حکایاتی که مورخان مسلمان درباره خصائص اخلاقی و زندگی این راویان نقل کرده‌اند، خود پیشاپیش ما را دچار تردید می‌کند. زیرا حتی صادق‌ترین ایشان، از جمله اصمعی (قرن دوم هجری) نیز دچار لغزش شده‌اند. حال خود چه رسد به راویانی که اخلاقیات نابسامان داشتند، برده و یا افراد فرومایه بودند، مولی و یا فروشندگان خرده‌پا بودند، مقلد و جعّال مسلم، پرده‌در و رشوه‌خوار بودند و به باده‌نوشی و عیاشی تمایل داشتند.

با وجود این، راویان علاقه داشتند که از سرچشمه‌های واقعی سیراب شوند، از این رو، در پی جستجوی شعر کهن نزد بدویان می‌شتافتند. زیرا مفروض این بود که بدویان، آثار شاعران کهن را از حفظ داشتند، و رُواة سخت تشنه آن بودند. بدویان، ناگهان دریافتند متاعی بسیار مورد تقاضا و فراوان در اختیار دارند. ایشان حتی بیابان‌ها و گله‌های خود را ترك گفتند و به مراکز شهری روی آوردند تا متاع خود را عرضه کنند. و به این سان دیگر لازم نبود که راویان رنج

سفرهای جانکاه را بر خود هموار کنند تا از دهان آنان شعر بشنوند. زیرا اینك نیاز خود را در بازار شهر می‌یافتند؛ اما همه سعی‌شان این بود که نگذارند رقیبی برایشان پیشی گیرد. ایشان قانون عرضه و تقاضا را خوب می‌شناختند؛ علاوه بر آن، قرن‌های اول اسلامی، قرن‌های مبارزه بود و استقرار، چه در زندگی سیاسی و داخلی و چه در برخوردهای خارجی و اصطکاک‌ها و رقابت‌ها میان نژادهای مختلف و تمدن‌ها و زبان‌ها و اندیشه‌ها. قبائل عرب، هر يك خود را از قبائل دیگر برتر می‌دانستند و در پی آن بودند که به‌هر ترتیب شده، از طریق اشعار کهنی که افتخارات نیاکان نامدار یا شاهکارهای درخشان آنان را برشمارده، آن برتری را به ثبوت رسانند. رقابت‌های میان قبائل، در شکل رقابت‌های نژادی (شعوبیه) گسترش یافت. ملت‌های مغلوب اشعاری کهن یافتند که اعراب را فرو می‌کوفت و فارس‌یان را بزرگ می‌داشت. اعراب نیز به نوبه خود اشعاری در جهت مخالف یافتند. جهودان و مسیحیان نیز در این احوال نه از میان رفتند و نه سلاح فرو نهادند. ایشان هم شاعرانی و افتخاراتی عربی از برای خود داشتند؛ اما مسلمانان می‌کوشیدند، حتی بوسیله اشعار جاهلی، اشتباهات مذهبی آنان را به ثبوت رسانند.

در درون اسلام هم مکتب‌ها و مذهب‌ها، ته تنها با شمشیر و حربۀ تکفیر به مبارزه با یکدیگر پرداختند، بلکه در پی آن بودند که نزد شاعران جاهل و متوحش عصر «جاهلیت»^{۱۱} نیز تکیه‌گاه‌هایی از برای عقاید خود بیابند. حتی کار به جانی کشید که اشعاری از قول حضرت آدم و شیطان و جنیان روایت می‌کردند. از طرف دیگر، می‌بایست ملت را سازمان می‌دادند و زبان را تثبیت می‌کردند؛ از این رو به یافتن نمونه‌ها و شواهدی نزد شاعران کهن پرداختند.

همچنین به قطع می‌دانیم گفت که در این جو، دروغ‌ها و جعلیات جسورانه‌ای به‌وجود آمد. در همین روزگار بود که انبوه شگفتی «حدیث» یا

۱. پس از قرآن، مسلمین این واژه را بر دوران پیش از اسلام، دوران نادانی و جهالت اطلاق کردند که با دوران «روشنائی» و «صراط مستقیم» اسلام متضاد بود.

۲. درباره معنای واقعی این لفظ رك به آذرنوش: «راههای نفوذ فارسی...»، ص ۱.

سخنان منسوب به حضرت پیغمبر (ص) ساختند که برجهات مختلف ناظر بود: گاه در زمینه رقابت‌های نژادی بود، گاه در زمینه سیاست و حسادت‌های مکاتب زبانشناسی و یا دینی.

۲. شکل و محتوای شعر جاهلی

الف - شکل شعر

زبانی که شعر جاهلی به آن سروده شده و به دست ما رسیده است، يك شكل و كامل است. شاعران همه قبائل و همه نواحی عربستان، حتی شاعران عربستان جنوبی، بطور کلی به يك زبان شعر سروده‌اند، و آن زبان شمال عربستان است که از قضا زبان قرآن کریم نیز گردید. این زبان، از همان آغاز به نحو شگفتی جا افتاده بود و قوانین آن که انگار به نظام علمی در آمده بودند، همه معروف و مجری بودند. این زبان در جنبه‌های گوناگونی جلوه می‌کند: در آثار طَرفه، کهنه و خشن و دشوار است و در آثار المَهْلَهْل نرم و ظریف و ساده؛ اما در همه جا، استوار و محکم و رنگین و پر تخیل و آهنگین است.

قوالب شعر نیز ساخته و پرداخته به نظر می‌آیند. فن شعرپردازی، به قوانین دقیقی در باب بحر و قافیه و مصراع و ترکیب پاره‌های بیت وابسته است. بعدها گفتند که این قوانین را در قرن دوم هجری از مجموعه اسناد کهن استخراج کردند، و علی‌الخصوص لغت‌شناس دقیق، خلیل بن احمد بود که واژگان فنی آن را از زندگی بدویان - که او خود به علت تجربه شخصی خوب می‌شناخت - به وام گرفت.^۱ یکی از این قوانین، ایجاب می‌کند که هر بیت از دو مصراع که لازم نیست حتماً قافیه مشترکی داشته باشند ترکیب یابد، نیز بیت باید بر معنایی کامل، اندیشه‌ای مستقل که به تنهایی می‌تواند احساسی یا فکری را ارضاء کند شامل باشد، اما این امر مانع آن نیست که بسط يك اندیشه و تنظیم يك احساس

۱. ر. ک به ص ۱۴۴ از کتاب حاضر.

در سلسله‌ای از ابیات شعر که نمونه‌ عالی آن «قصیده» است انجام گیرد. «قصیده» شعری است که تا حدی از فخامت برخوردار است، و قالب نظام یافته شعر عرب بشمار می‌آید. شعری که در این قالب در می‌آید، باید برحسب ترتیبی متفق علیه و تصنعی تنظیم شود. موضوع مورد بحث قصیده هر چه باشد (که معمولاً یا مدح است یا هجاء)، فرض آن است که شاعر راه سفر در پیش گیرد؛ سپس به جایگاه خیمه‌های قبیله خود یا قبیله معشوق رسد؛ آنگاه در برابر آثاری که از این خیمگاه باقی مانده (مثلاً سنگ‌هایی که برای اجاق برمی‌نهادند)، به زاری از همراهان بخواهد که با او درنگ کنند، و او، اندوهناک، دل‌انگیزترین روزهایی را که در کنار یار گذرانده به یاد آورد. زندگی که آن همه حوادث ناهنجار در بر دارد، وی را از معشوق جدا ساخته است، و اینک، آن جایگاه عزیز، تهی مانده و جولانگه ددان گردیده است. شاعر فرصت را غنیمت شمرده کم و بیش با تفصیل و خوش ذوقی و حرمت، به توصیف یار می‌پردازد. پس از آن وی، اگر اندوه رقت‌انگیزش تسکین یافته باشد، به شرح دنباله سفر می‌پردازد، و یا سفری دور و دراز را توصیف می‌کند که در بیابان‌های پر مخاطره درشتناک به امید پیوستن به یار آغاز کرده است. اینجا فرصت دست می‌دهد که شاعر مناظری (چون رگبار، طوفان، حیوانات در حال فرار) را به خاطر آورد و با شوق تمام به وصف مرکب خود بپردازد. این مقدمه را «نسیب» می‌خوانند.^۱ «نسیب» نه تنها ترانه‌ای غنائی و گاه خشن در باب عشق است، بلکه ممکن است، هم چنان که گفتیم، مناسبت شایسته‌ای برای وصف‌های مفصل بیابان و حیوانات و صحنه‌های شکار و غیره باشد. این مقدمه، حتی از برای شاعرانی که در دوران‌های بعد دیگر نه صحرا دیده بودند، نه خیمه‌گاه یار، نه جنگ و نه شکار، الزامی گردید. ایرانیان و ترکان هم زمانی چند از همین الگو تقلید کردند.^۲ تنها

۱. گاه «نسیب» تنها بر ابیات عاشقانه اطلاق می‌شود؛ مسافرت شاعر نیز «رحیل» خوانده می‌شود...
 ۲. در ادبیات فارسی، نمونه اعلای تقلید جاهلیان را در شعر منوچهری می‌توان یافت. وی نه تنها از قوالب سنتی قصیده عربی بی‌روی کرده، بلکه گاه عین الفاظ جاهلی و یا ترجمه کلمه به کلمه آن‌ها را در شعر فارسی خود به کار برده است: نسیب + وصف سفر + وصف بدیده‌های شگفت

پس از این مقدمه است که شاعر به موضوع اصلی خود می‌پردازد که غالباً عبارت است از ستایش قبیله خود و یا مدح مردی که از او انتظار صله‌ای بزرگ دارد. در سراسر قصیده، شاعر ناچار است به همه ابیات قافیه واحدی ببخشد که به يك حرف و يك حرکت مشابه در همه جا ختم می‌شود (لی، ها، نا...).

ب - محتوای شعر جاهلی

شاعران جاهلی ظاهراً بسیار متعدد بوده‌اند و تقریباً همه به نخستین قرن پیش از اسلام تعلق داشته‌اند. ایشان، ممکن بود از هر قبیله‌ای و یا از هر طبقه‌ای اجتماعی برخاسته باشند. گاه احساس می‌کنیم که انگاره‌ها تازیان، شاعران مادرزاداند. مرد و زن، پیر و جوان همه، در هر مناسبت و در هر باب شعر می‌سرایند؛ هرگاه که بخواهند، قافیه می‌پردازند.

→

طبیعی، بیابان، اشتر + رسیدن به منزل معشوق و یا بیشتر مدوح، ساختمان بیشتر قصائد اوست. برای نمونه این چند بیت را نقل می‌کنیم:
الفاظ و مصطلحات جاهلی عرب (قطعه شماره ۴):

۳- ابا رسم اطلال معشوق وافی	ندی زیر سنگ زمانه سحیقا
۴- غنیزه برفت از تو و کرد منزل	به مقرط و سقط اللوی و عقبقا
۸- آیا لهف نفسی که این عشق با من	

ساختمان قصیده (قطعه شماره ۳۵):

نسیب:

۱- فغان از این غراب بین و وای او	
۴- برفت یار بی‌وفا و شد چنین	سرای او خراب چون وفای او

مرکب:

۹- الا کجاست جمل بادبای من	بان ساقهای عرش پای او
----------------------------	-----------------------

بیابان:

۱۳- بسم این درختاك بادیه	که گم نمود خرد در انتهای او
--------------------------	-----------------------------

وصف:

(حدود ۲۲ بیت بعد از بیت قبل به وصف بیابان و آسمان و زمین... اختصاص دارد)
رسیدن به مدوح:

۳۶- به مجلس خدایگان بی‌کفو	که نافریده همجو او، خدای او
----------------------------	-----------------------------

«دیوان» نهران، ۱۳۲۶.

«عشق شدید به افتخار» (یا شرف) برجسته‌ترین خصیصه اعراب بوده است و همین خصیصه در سراسر اشعاری که در دست داریم محسوس است. در برخی تجمعات خاص، قبائل عرب در این که چه قبیله‌ای بهتر می‌تواند مفاخر خود را برشمارد با یکدیگر رقابت می‌کردند و در این کار بیشتر از نقل اشعار شاعران خود یاری می‌گرفتند. در این آثار، شاعران «به مفاخر خود، به کثرت افراد و فرزندان خود، به شجاعت و آزادگی خود، به حمایتی که از مردمان می‌کنند، به کمکی که با نیازمندان روا می‌دارند»^(۱) می‌بالند. این است نوع مضامینی که شاعر برای ستایش جوانمردی‌ها و دلاوری‌های قبیله خود به کار می‌برد؛ اما او خویشتن را هم از یاد نمی‌برد و بنا به تلخیص بسیار زیبای گودفروا، «وی غارت‌های موفقیت‌آمیزش را که طی آن‌ها شترانی فربه به چنگ آورده می‌ستاید. شاعر، تعدادی از این اشتران را میان همراهان شکار خود بخش می‌کند و بقیه را از برای روزهای قحطی، روزهایی که آتش برافروخته زیر دیگ‌ها گرسنگان را به خود می‌کشاند، حفظ می‌کند. وی بیهوده نشستن را که موجب بی‌آبرویی است تحقیر می‌کند و ترجیح می‌دهد که در راه جستجوی مال جان دهد، زیرا مال به وی امکان می‌دهد عالی‌ترین و کم‌یاب‌ترین فضیلت‌ها را که همانا سخاوت است، جامه عمل بپوشاند»^(۲).

واکنش این ژاژخوانی‌ها، «هجاء» است که از جانب دشمنان و رقیبان، به همان اندازه در آن اغراق می‌شود. هجاء، وحشت اعراب است. اگر مثلاً قبیله‌ای، طی يك نبرد، شاعری از قبیله‌ای دیگر را به اسیری گیرد، به هر عملی دست می‌زند تا شاعر از رفتار قبیله خوشنود باشد به این امید که چون شاعر آزاد شد و یا خویشان بازش خریدند، وی آن قبیله را از نیش ذلت‌آور هجاهای خویش معاف دارد.^(۳)

۱. بشر فارس در کتاب "L'Honneur chez les Arabes avant l'Islam"، پاریس، ۱۹۳۲، ص ۱۸۵.

۲. گودفروا دو موبین در: «Les Institutions Musulmanes» جاب دوم، ۱۹۳۱، ص ۱۷۹.

۳. به سبب وحشتی خرافه‌آمیز از عواقب جادونی هجاء، کار به جانی رسیده بود که گاه شاعر اسیر را دهان‌بند می‌زدند.

«حکمت» نیز یکی دیگر از موضوعات شعر جاهلی است. و آن عبارت است از: «برخی حقائق معروف که «خرد عام ملت‌ها» از دیرباز در خاورزمین به وجود آورده است؛ چندین کلام پندآمیز در باب کوتاهی آدمیزاد و نامعلوم بودن حیات اخروی» (گودفروا).

اسعار رنا (مراثی) گاه سخت زیبايند و از قوانین «قصیده»، بخصوص از قیود «نسب» رهايند. این نوع شعر غالباً آهنگی طبیعی دارد و کمتر از اشعار دیگر، از ذوق شاعرانه خاورزمین دور می‌نماید.

غزل در ادب کهن عرب خالی از ارزش نیست؛ اما همیشه هم جانب حرمت در آن رعایت نشده. معذک اشعاری، مانند آن چه به عثتره نسبت داده‌اند، به دست رسیده که در آن‌ها روح فتوت دمیده‌اند. موضوع شراب نیز فراموش نشده است، اما هنوز شاعران واقعی «خمریات» پدیدار نشده‌اند.

مکاتب مذهبی به کلی از این آثار غایب نیست. اما اشعاری که در این باب از برای ما نقل کرده‌اند، مثلاً اشعار منسوب به أمیة بن ابی الصلت که شاعری است ناشناخته و اسیر افسانه، سخت مظنون است. در اشعار دیگران، گاه به مقایساتی که از زندگی مذهبی، خاصه مسیحی وام گرفته شده برمی‌خوریم؛ اما تقریباً هیچ اطلاعی درباره مذهب اعراب جاهلی از آن‌ها حاصل نمی‌شود.

ج - نقش شاعر

در آن روزگار، «نقش اجتماعی» راستینی به عهده شاعر بود. قدرت شاعر بر قدرت خطیب فزونی داشت، زیرا شعر با سرعت بیشتری در خاطره‌ها نقش می‌بندد و زودتر از خیمه‌گاهی به خیمه‌گاهی دیگر، و از چاه آبی به چاه آبی دیگر انتشار می‌یابد؛ از طرف دیگر نوعی ویژگی مافوق طبیعی با نام شاعر ملازم بود. می‌پنداشتند که موجودی نامرئی و نیرومند که همان «جن» باشد به وی الهام می‌بخشد و یا حتی در دزون او حلول کرده است. هر شاعر، جن خاص خود را داشت. سخنان شاعر، خاصه هجاهای او از قدرتی خیانت‌آمیز برخوردار بود و گاه، همچنان که پیش از این گفتیم، قبائل، شاعران اسیر را دهان بند می‌زدند تا شاید از قدرت زیان‌آور سخنانشان رهایی یابند.

بدین قرار نقش شاعر ممکن بود بسیار قاطع‌تر از نقش خطیب باشد؛ اما اگر کسی هم خطیب بود و هم شاعر (سَاعِرُ خَطِیبُ) از امتیاز فراوانی برخوردار می‌گردید. نفوذ چنین شخصی ممکن بود نفوذ رئیس قبیله را تحت الشعاع قرار دهد آن چنان که وی ناچار گردد مقام ریاست خود را واگذار کند. ولیکن مال، همچنان از هنر شعرپردازی نیرومندتر بود. به یاری خواسته‌های این جهانی، می‌شد همه چیز از شاعران جاهلی طلب کرد، حتی بدترین دروغ‌ها را، خواه در مدح باشد و خواه در هجا. غرض برخی از رؤسای قبائل یا برخی ممدوحین تنها آن بود که از طریق شعر حمایت‌شدگان خود، شهرت و افتخاری کسب کنند که یا کم و بیش شایستگی آن را داشتند، و یا لااقل از گزند هجاهائی که آثارشان را به آسانی نمی‌توان زدود، در امان مانند. گویند که خلیفه عمر خود گفته است که «صله نابود می‌شود و مدح به جای می‌ماند». به همین جهت است که رشوه‌خواهی و صله‌جویی شاعران، نزد خود ایشان با غرور همراه بود و از نظر معاصرانشان، همراه با احترام. زیرا عقیده بر این بود که ایشان بیش از آن چه به صورت مدح عرضه می‌کنند، از اموال دنیوی دریافت نمی‌دارند. نیز خوب است اضافه کنیم که برخی از شاعران، که البته نادر بودند، تن به این نمی‌دادند که هنرشان را در معرض فروش قرار دهند. برخی تنها از بزرگان و شاهان و امیران، آنهم از سر غرور، صله می‌پذیرفتند و برخی دیگر، از هیچکس.

۳. ارزش شعر جاهلی

قضیه صحت و اصالت شعر جاهلی، لاینحل مانده و تقریباً فاقد اهمیت است. دو نظریه تندرورا که یکی صحت مطلق شعر جاهلی است و دیگری صحت نسبی و عمومی آن، هر دو را باید کنار گذاشت. به نظر می‌رسد که يك روش محتاطانه که گه‌گاه خالی از اعتماد هم نیست بهترین روش‌ها باشد. برای گریز از نظریه سنتی که همه اشعار معروف به جاهلی را سراپا می‌پذیرد (مگر آن که گاه درباره ترتیب ابیات برخی اشعار یا انتساب آن‌ها تردید می‌کند) نیازی نیست که تردیدهای خاورشناسان و تنی چند از لغویون کهن عرب را به اوج شدت

برسانیم و مانند طه حسین به این نتیجه برسیم که فریبی بوده است همگانی و جعلی بوده است مطلق، و همه عوامل نیز در آن شرکت داشته‌اند: مذهب، سیاست، رقابت‌های نژادی یا قبیله‌ای، عشق به تقلب که دورنمای منافع مادی محرك آن بود، عنایت به تثبیت زبان، شهرت‌جوئی...

بدیهی است که بدگمانی‌های متعددی علیه این شعر جاهلی قدافراشته است. اما معنی دید انتقادی داشتن، انتقاد مفرط بی‌حساب نیست؛ استنتاج باید همیشه به اندازه داده‌ها باشد. در باب شعر جاهلی شاید بتوان گفت که از نظر شکل، ممکن نیست بتوانیم متنی غیرقابل انتقاد از این شعر ارائه دهیم؛ از نظر محتوی نیز هر چه با تفکرات دینی رابطه دارد مظنون است و هرچه شامل تاریخ پیش از اسلام می‌شود، به افسانه‌هایی آمیخته که آسان نمی‌توان از تار و پود واقعی حوادث بازشناخت. احتمالاً جعل وجود داشته، اما با تقلید از گذشتگان جعل می‌کرده‌اند. ممکن نیست که همه جهان عرب در تقلبی که از هرگونه حقیقت نهی است شرکت کرده باشد، یا جعلیاتی را که به کلی بی‌پایه است به گردش انداخته باشد.

این نظر در باب همه آثار که از پیش از اسلام باقی مانده صادق است، حتی اگر در باب اشعار منسوب به امیه بن ابی‌الصلت افسانه‌ای باشد که حتی پیش از پیدایش اسلام، آن چنان اسلامی جلوه می‌کند. معذک حذف عمدی برخی شهادت‌های شعری موجب تأسف است. بدین قرار، امروز دیگر تقریباً هیچیک از هجاهانی را که در مکه، پیش از پیروزی، علیه حضرت رسول (ص) سروده‌اند در دست نداریم؛ یا درباره بت‌پرستی اعراب جاهلی، یا جهودان و مسیحیانی که در جزیره العرب می‌زیستند تقریباً هیچ اثری باقی نمانده. پس ممکن بود که برخی اشعار را نابود کنند، برخی را اضافه و یا جعل کنند. اما این امر همه ارزش شعر جاهلی را به عنوان شاهد تاریخی از میان نمی‌برد.

ارزش ادبی این شعر را به گونه‌های مختلفی دریافته‌اند. اعراب نسبت به وزن و آهنگ کلام و موسیقی ابیات و صور ابهام‌آمیز که از آن‌ها برمی‌خیزد حساس‌اند. حتی زمانی که اجتماع تازی تغییر شکل داد و از صحرا به دمشق یا به کرانه‌های دجله و فرات منتقل شد، باز این گونه شعر همچنان مورد ستایش بود

و در آن به صورت الگونی تمام عبار می‌نگریستند. امروز، طوفانی که در اثر انتقادهای طه حسین به پا خاسته نشان می‌دهد که اعراب تا چه حد به این عطیه کهنه دوران پیش از اسلام دل بسته‌اند.

برای اقوام غیرعرب (یعنی کسانی که مانند ایرانیان، یا به طور موقت و یا هرگز قوالب ادبیات عربی را اتخاذ نکرده‌اند) این اشعار تقریباً هیچ کششی ندارند. زیرا اولاً مشکل می‌توان آن‌ها را با امانت‌داری و به گونه‌ای دلنشین ترجمه کرد. ترجمه این اشعار غالباً ابتذال اندیشه‌ها و بی‌مزگی معانی عمومی وارد در آن‌ها را جلوه‌گر می‌سازد. معذک ممکن است حرکت و تصویر و نیز احساس آن‌ها شخص را تحت تأثیر قرار دهد، بخصوص در اشعاری که شامل قطعات واقعاً طبیعی رثا و یا وصف‌های داغ صحنه نبرد است. اما خواننده از واقع‌گرایی بسیار عینی تصاویر و بکنواختی وزن و فقدان تنوع در بسط اندیشه‌ها و بیان عواطف به سرعت تمام خسته می‌شود. باید زبان عربی را نیک بدانیم تا بتوانیم دریابیم که هنر عبارت است از بیان يك چیز به گونه‌های مختلف. شاعران، چندان دلنگران اندیشه‌های نو نیستند، بلکه در باب زیبایی بیان و قدرت تلقینی آن، در فخامت عبارت و صداقت وصف واقعیات، در طنین‌اندازی و شکوه قالبی که بر اندام معانی مبتذل و عمومی می‌پوشانند با یکدیگر رقابت می‌کنند. تنها به آرامی و پس از خو گرفتن تمام با شاعر است که می‌توانیم به شخصیت خاص او - اگر چنین شخصیتی داشته باشد - پی ببریم.

فصل چهارم

چند شاعر جاهلی

اینجا باید انتخاب کرد. البته نام‌های بسیار مشهور وجود دارد؛ اما اشعاری که تحت آن نام‌ها انتشار یافته سخت به یکدیگر شبیه‌اند. در عوض شاعرانی می‌شناسیم که از شهرت کمتری برخوردارند، اما اصالت بیشتری دارند. اینک، پس از سخنی کوتاه درباره «معلقات»، عمده‌ترین شاعران را برحسب ترتیبی که بروکلن در بحث مختصر خود پیرامون ادبیات عرب برگزیده، نام می‌بریم.

۱. معلقات

محبوب‌ترین شاعران عرب، سرایندگان اشعار معروف به «معلقات» (آویختگان) اند. در افسانه‌ها چنین آمده که از همان آغاز، «معلقات» از دیگر اشعار متمایز شدند و آن‌ها را به آب زر نوشتند و بر دیوار کعبه که محل بت‌ها در مکه بود آویختند. از همین جاست که این اشعار را «مذہبات» (اشعار زرین) نیز خوانده‌اند. این افسانه را حتی ابن خلدون پذیرفته است. اما از قرن چهارم هجری / دهم میلادی، مخالفینی پیدا شدند که میل داشتند بگویند جعال معروفی به نام جَمادِ راویه (قرن سوم هجری) نام «معلقات» (آویختگان) را بر آن‌ها اطلاق کرده تا توجه مردم را به این اشعار بزرگ که شاهکارهای شعر کهن به شمار

می آیند جلب کند.

معمولاً اتفاق بر این است که «معلقات» هفت قصیده بوده که هفت شاعر زیر به نظم کنیده اند: امرؤ القیس، طَرْفَه، زُهَیر، لَبید، عمرو بن کلثوم، عَنتره، الحارث بن جِلْزَه. اما اختلاف هم فراوان است. برخی تعداد آن‌ها را تا هشت و ده بالا برده اند و برخی به شش تنزل داده اند. همچنین درباره نام سرایندگان هم اتفاق نظر وجود ندارد (برخی نام دو شاعر اخیر را حذف کرده به جای آن‌ها الأَعشى و النابغه را گذاشته اند).

۲. شاعران صحرا

این شاعران به دو گروه اند: يك دسته «جوانمردان راهزن» اند و دیگر آنان که راهزنی نمی کردند. گروه نخست را «صعاليك» (جمع صعلوك) می خواندند که اهل غارت (رزق) بودند و گاه هم با نشان دادن علو طبع حتی به هنگام دستبرد، محبوبیت مردم را بخود جلب می کردند. در گروه دوم خصیصه ای شبیه به جوانمردی نهفته بود که افسانه پردازان آن را دستاویز کار خود قرار دادند؛ همچنان که درباره عنتره شاعر رخ داد. وی بعدها قهرمان «حکایت عنتر» گردید. در میان شاعران صعلوك، نام تَابِطُ شَرّا، الشَّنْفَرى و عُروَة بن الورد از همه مشهور تر است.

تَابِطُ شَرّا لقبی است به معنی: «شری را زیر بغل گرفت». این لقب را از آن جا به شاعر داده اند که گویند شمشیری یا گرزى که به هیئت دیو (=غول) بود، و یا مشکی آکنده به مارهای زهر آگین زیر بغل حمل می کرد. او زندگی را به غارت دیگران گذرانید. نام او خود به تنهایی وحشت می آفرید. افسانه، در پیرامون نام این شاعر، اوصاف نمونه جوانمرد راهزنی را آن چنانکه در عربستان کهن شهرت داشت متبلور ساخته است. بهترین شعر او (و شاید شعری که کمتر

دستکاری شده) آن است که در رثای یار ماجراهای خود شنفرای شاعر سروده است.

الشنفری، هم‌رزم شاعر پیشین، زندگی را به غارت و راهزنی گذرانید. شهرت او بیشتر به سبب قصیده لامیه بلندی است که «لامیه العرب» خوانده می‌شود و احتمالاً سراپا، در زمان مبارزات اعراب با عجمان ضد عرب (=شعوبیه)، ساخته شده است. بعدها قصیده‌ای به نام «لامیه العجم» نیز به وجود آمد. معذلك شعر منسوب به الشنفری از زندگی و تحرك برخوردار است و در آن روحی دمیده است که تا حدی هم عظمت صحرا را به یاد می‌آورد و هم از برخی عادات کهن عربستان جاهلی پرده برمی‌دارد.

عروة بن الورد کمتر از دو شاعر پیشین ددخو بود، و حتی خصائص او نشان از نوعی نجابت دارد. آثار او، به سبب چاپی که بن شیب از دیوان او کرده (پاریس - الجزیره، ۱۹۲۶) بیشتر در دسترس ما قرار دارد. این شاعر را بیشتر به نام عروة الصعاليك (عروة درماندگان) می‌شناسند، زیرا، برحسب روایات، در سال‌های تنگی که همه پیران و بیماران و ناتوانان را فرو می‌گذاشتند، او ایشان را، حتی اگر نزد او ناشناخته بودند، گرد می‌آورد و به هر نحو می‌توانست در پناهگاه‌هایی که تدارك دیده بود جای می‌داد، سپس سالمترین آنان را همراه خود به غارت می‌برد و بدین‌سان، تا فرا رسیدن فصلی بهتر، همه را سیر می‌کرد.

عنتره شاعر صحرا بود و مایه‌ای از فتوت داشت. شهرت او، زائیده اشعار او، و بخصوص زائیده داستانی عامیانه است که عنوانش نام خود شاعر است و آکنده است از افسانه. وی آن‌چنان نمونه‌ی اعلای قهرمان عربی است که بسیاری از نام‌های مکان، نسبت از او گرفته‌اند.

مادر او را که زنی حبشی بود، پدر در خلال یکی از غارت‌ها ربوده بود. پدر، از پذیرفتن او که مانند مادر سیاه‌پوست بود به عنوان فرزند قانونی سرباز زد؛ و نیز به سبب این نقیصه (کنیززادگی) و همچنین به سبب سیاهی رنگ پوست، او را که تقاضای همسری با دختر عمش عبّله را داشت، براندند. تنها پس از زمانی دراز و جنگ‌هایی فراوان بود که این دو مانع از پیش پای او برداشته شد. شجاعت بی‌پایان و خصلت‌های معنوی او باعث شد که پدر همه حقوق يك فرزند قانونی را

به او عطا کند و دختر عم نیز او را به شوهری پذیرفت. احوال روانی او در اشعارش منعکس است: اندوهی تلخ از اینکه بی‌گناه از حقوقش محروم کرده بودند و خویشاوندان نیز با سرنوشت که با وی سرچنگ داشت یار شده بودند؛ و نیز ولعی جوشان در زدودن این احوال به وسیله دلاوری‌های رزمی و عرضهٔ خصائص پاک و سخاوت.

۳. شهزاده‌ای شاعر

مراد امرؤالقیس است. از نظر برخی نقادان تندرو، این شاعر هرگز وجود خارجی نداشته است. آنچه به عنوان شرح زندگی او ارائه گردیده، تشخیص عینی دادن است به حوادثی متأخر که از شدت داغی، نمی‌توان آن‌ها را در قالب حقیقت مطلق، و با نام بازیگرانی واقعی عرضه کرد. اما، همچنان که پیش از این گفتیم، وجود قطعات جعلی در يك پرونده و یا تارهای افسانه در بافتهٔ تاریخ، موجب نابودی هرگونه ارزش از مدارك ما نمی‌گردد.

امرؤالقیس پسر حُجْر پادشاه کُنده بود و کنده، امیرنشینی در عربستان جاهلی. زندگی او طی قرن ماقبل اسلام گذشته؛ و این نکته‌ای است که علی‌رغم تردیدروایات دربارهٔ نام و نسبت مادر او، یا نام و القاب شخص او، قابل پذیرفتن است. وی در ناز و نعمت پرورش یافت. از جوانی شعر سرود، و نه در ماجراهای عاشقانه جانب حرمت را نگاه داشت و نه در اشعار. پدر عاقبت او را از خود براند. شهزادهٔ دل ربا که از خشونت هم بی‌بهره نبود، با یاران شکار و شراب و غنا و خوشی به درنوردیدن سرزمین‌های گوناگون آغاز کرد. در دَهون واقع در نواحی شام بود که از کشته‌شدن پدر به‌دست بنی‌اسد آگاه شد. وی، به‌پشت گرمی برخی قبائل به راه افتاد تا انتقام خون پدر را بستاند. اما قبائلی که وی بر آن‌ها اعتماد کرده بود از یاری او سرباز زدند؛ او نیز ناچار به نزدیک ژوستینین در بیزانس شتافت. امپراطور از او به گرمی استقبال کرد و وعدهٔ یاری داد. اما در این کار تعلل بسیار ورزید. شهزادهٔ شاعر که بی‌تاب شده بود، بیزانس را ترك گفت. اما در راه، در نزدیکی‌های انقره (آنکارا) بیمار شد و جان باخت. اما به

مذاق افسانه‌ها شیرین‌تر آن است که این مرگ ناگهانی، پایان ماجرای عاشقانه او بادختر ژوستینین باشد؛ لذا گفتند که امپراطور شاعر را با زهر به قتل رسانید. تاریخ‌دانان عرب میل دارند امرؤالقیس را یکی از مبتکران فنون شعر به‌شمار آورند. گویند او نخستین کسی است که قصائد را با گریه بر اطلال خیمه‌گاه معشوق آغاز کرده، نخستین کسی است که با ظرافت از عشق سخن گفته و نیز صحنه‌هایی دور از حرمت ترسیم کرده است، نخستین کسی است که برخی تصاویر بسیار دلنشین به‌کار برده که بعدها از برای دیگران، الگونی معروف گردید، نخستین کسی است که در وصف‌های کوتاه پرمحتوی (تصویر زن، صحنه شکار، وصف اسب و شتر و شب) زبردستی نشان داده است. هنر او مسلماً هنری خداداد بود، اما مشاهدات شاهزاده شاعر در خلال سفرها، آن را آبیاری می‌کرده است.

اصرار بر این که این شاهزاده را سرآمد شاعران عرب به‌شمار آرند شاید نتیجه بی‌ذوقی مردانی باشد که به يك نظریه خاص معتقداند. اما شاید هم بر جوانبی از تاریخ حقیقی دلالت داشته باشد. در هر صورت، بیشتر اشعار او، نشانه‌هایی از واقعیت را دربر دارد و بر رابطه بارزی شهادت دارد که هم میان دو جنبه از زندگی این شاهزاده بدبخت که در عین حال غرق لذت نیز بود موجود است و هم میان دو گونه اسلوب در اشعار منسوب به او: یکی لطیف و دلنشین، و دیگری سرکش و خشن.

۴. شاعران درباری

در شمال عربستان، دو امیرنشین، یکی امیرنشین لخمیان (دست نشاندگان فارس) و دیگری امیرنشین غسانیان (دست نشاندگان بیزانس) با نوعی تمدن آشنا بودند که از تمدن دولت‌های متبوعشان تأثیر پذیرفته بود، اما رنگ عربی بسیار بارزی نیز بر چهره آن آشکار بود. به همین جهت بود که هر دو کشور در پی آن بودند که شاعران عرب را به خود جلب کنند. ولی بیشتر در دربار لخمیان حیره بود که شعر عربی زمینه مساعد یافت، نه در میان غسانیان دمشق.

مردمان این دو مملکت بیش از همیشه خصلت بدوی خود را حفظ کرده بودند، لذا از این که میان شاعران این دو دربار و شاعران صحرا اختلاف عمده‌ای دیده نمی‌شود نباید در شگفت شد.

طَرَفه یکی از مشهورترین شاعران دربار حیره بود. وی که از خانواده مرفهی از بحرین برخاسته بود و از پدر یتیم شده بود، راه عیش و نوش پیش گرفت و بکەتاز جشن‌های رفیقان و نیز منبع مالی آنان شد. مخالفت خویشاوندان که بیشتر به صورت سرزنش و محروم ساختن او از مال جلوه می‌کرد، ترسی در دل او نیانداخت و سپس این مخالفت اندك اندك به کینه تبدیل شد. او را به قرنطینه نشاندند «همچون اشتران گر که به قطران اندوده باشند» (بنا به گفته خود او). پس از حوادثی که در خلال آن‌ها، گاه چون ماجراجوئی سرگردان جلوه می‌کرد و گاه چون راهزن و یا نگهبان بی‌توجه گله‌های شتر، عاقبت به دربار حیره راه یافت و در آن جا به دو تن از خویشان خود که یکی المَتلَس شاعر معروف بود پیوست و سخت، شاید هم بیش از حد لازم، مورد توجه قرار گرفت. طبع شوخ‌چشم و غرور گستاخ‌آمیز او را شاه نپسندید و به قتلش رسانید. اما شرایط قتل او را نمی‌توانیم به آسانی بیان کنیم، زیرا افسانه آن‌ها را به قالب داستانی غم‌انگیز درآورده است.

آثار شعری طَرَفه چندان فراوان نیست، اما در عوض، علی‌رغم برخی اضافات و تحریفات، در شمار صحیح‌ترین آثار جاهلی است. «معلقه» او بلندترین «معلقات» است و وصفی از اشتر در آن آمده که شهرتی بسزا یافته است. اما طرفه، نظر به سبکی اخلاق که عادت او بود، بیشتر در وصف لذائد و صحنه‌های باده‌گساری درخشیده است.

النابغه یکی دیگر از شاعران دربار حیره بود که گه‌گاه با دربار رقیب که از آن غسانیان بود نیز رابطه داشت. شخصیت این شاعر، از شخصیت بسیاری دیگر به وضوح تمام متمایز است و به نظر می‌رسد بر وقایعی که با آن‌ها در آمیخته بود نیز اثر گذاشته باشد.

وی را که از قبیله ذُبَیان بود، بیشتر النابغة الذبیانی می‌خواندند تا از دیگر نابغه‌ها باز شناخته شود. کلمه نابغه را که لقبی بسیار معروف بود، دشوار می‌توان

ترجمه کرد؛ شاید بر علو هنر نزد شاعران دلالت کند.

وی شاعر دربار حیره و مقرب و ندیم ابوقابوس نعمان پادشاه (قرن ششم م.) بود و در مدح پادشاه و دوستان او شعر می‌سرود و از دست او ثروتی چنان عظیم به چنگ آورد که گویند همه ابزار سفره او از زر و سیم بود. وی، علاوه بر این، شاعر سیاست یا «خبرنگار» آن روزگار بود و از این جا، تأثیری واقعی بر بسیاری از حوادث زمان داشت. از جمله آن حوادث بود جنگ‌های داجس و غبراء که به سبب تقلب در مسابقه اسب‌تازی درگرفته بود، یا غارت‌ها و خطرات جنگ که پیوسته بر روابط میان لخمیان و غسانیان سنگینی می‌کرد. غسانیان چنین شاعری را تملق می‌گفتند و همه خواهش‌های او را ارضا می‌کردند، و حتی گاه، مانند زمانی که دختر شاعر به دستشان اسیر شده بود، آن خواسته‌ها را پیش بینی می‌کردند. در این حال شاعر ایشان را مدح می‌گفت، هرچند که با حامیان خود او رقابت داشتند.

حتی يك بار چنین اتفاق افتاد که وی حامیان خود را فرو گذاشت و به غسانیان پیوست. به احتمال قوی، علت آن مفضوب واقع شدن او بوده و این امر نیز نظر به اخلاق نابغه که مردی سخت حسود بود، قابل توجیه است. نابغه در دربار غسانیان که از قدوم او شادمان بودند، غرق نعمت شد و به مدح اربابان جدید پرداخت. اما او در صمیم دل، نسبت به حیره وفادار مانده بود و بهمین جهت به آن دیار بازگشت. آن جا، هنگامی که بار قدیمش درگذشت، در مرگ او مرثیه‌ای بسیار مشهور سرود و پس از آن به میان قبیله خود بازگشت و همان جا بود تا وفات یافت. درباره مرگ او هیچ خبری در دست نیست.

یکی از خصوصیات نابغه، کثرت اشعار «پوزش طلبانه» ای ست که گویند زمانی که از حیره به دور بود، خطاب به یارش نعمان پادشاه سروده است. این دسته از اشعار که «اعتذاریات» نام گرفته، شاید بهترین بخشی باشد که در آن،

• توضیح آن که دختر شاعر که عقرّب نام داشت به دست یکی از فرماندهان سپاه غسانی اسیر شد. همینکه دانستند او دختر نابغه است، با احترام رهایش کردند و اسیران غطفان را هم به خاطر او رها ساختند. به همین مناسبت نابغه دالبه‌ای در مدح امیر غسانی سرود. ر ك «شعراء النصرانية» ص ۶۶۸.

هنر شاعرانه او در بیان احساسات و تخیلات جلوه‌گر شده است. شاعر هرگز دلائل یا هیجاناتی را که برای توجیه عمل خود به درگاه شاهانه دوستش عرضه می‌کند بسنده نمی‌بندارد. زبانی که حامل این «اعتذاریات» است، زبانی است پر نقش و نگار، آکنده به صور دقیق و وسیع خیال، همراه با تشبیهاتی عظیم و ترسیم دقایق آن‌ها.

لااقل از این شاعر، سیمانی منسجم و برآزنده و دوست داشتنی در اختیار داریم. می‌گویند چهره‌ای پسندیده، در عین حال متشخص و باوقار و حتی اندکی طناز داشت. اما از بی‌حرمتی و زشتی و بی‌عدالتی متنفر بود. هرگز راضی نمی‌شد کسانی را مدح گوید که شایسته مدح نبودند. حتی ابائی نداشت حقایق را هم با ایشان بگوید. علی‌رغم شکوه زندگی و ثروت‌هایی که پادشاهان دو دربار رقیب که وی در آن‌ها زیسته بود به او ارزانی داشته بودند، شاعر هرگز مفتون‌دارانی یا هنر، یا نسب شریف و یا دوستان ارجمند خود نشد. این تعادل روانی، چون با خصائص نیک‌نگری و بصیرت، و با نتایج برخی تجربیات جمع آمد، از برای او شخصیتی عظیم و احترامی فراوان و اعتباری درخور نزد لخمیان و غسانیان کسب کرد. علاوه بر آن، نقشی اساسی و غبته‌انگیز به عنوان داور ادبی بازار عکاظ به وی نسبت می‌دهند. گویند که از برای او چادری چرمین برمی‌افراشتند؛ شاعران رقیب به خدمت او می‌شدند و ساخته‌های خود را در حضور او انشاد می‌کردند. وی به داوری می‌پرداخت و کسی را بر دیگران ترجیح می‌داد و همه سر تسلیم فرود می‌آوردند، جز برخی مغرور سرسخت که بنا به افسانه‌ها، حسان بن ثابت یکی از آنان بوده است.

۵. شاعران حکیم

[از دیدن این عنوان]، نباید فوراً به یاد لوکرس [شاعر حکیم روم (قرن اول پیش از میلاد)] افتاد. بلکه مراد ما تنها شاعرانی است که در برخی از ابیات خود، سخنانی اندرزآمیز از نوع «خرد عام ملل» نشانده‌اند که چندان بدیع نیست، اما وزن و آهنگ زبان عربی آن‌ها را برجستگی و لحنی خاص می‌بخشد. در این

باب از دو شاعر می‌توان نام برد: لبید و زُهیر.

زُهیر و نیز نابغه و امرؤ القیس بزرگترین شاعران به‌شمار می‌آیند. زُهیر به خانواده‌ای تعلق داشت که همه اعضای آن شاعر بودند. وی با آن که در آغاز اسلام هنوز حیات داشت، مسلمان نشد. حتی گفته‌اند که حضرت محمد (ص) از زبان او بيمناك بود، زیرا «جَنّی» که به او شعر الهام می‌کرد بسیار نیرومند بود. وی به پشتیبانی ثروتی که پیوسته به‌وسیله سخاوت‌مندی‌های ممدوحان صاحب مقام کثرت می‌یافت، شرافتمندانه زیست.

زُهیر، هنر شاعرانه خود را در همه فنونی که در شعر کهن مرسوم بود، یعنی مدح و هجا و وصف و غیره، به کار گرفت. وی در همه احوال شخصیت واقعی خود را حفظ کرد؛ یعنی شاعری جدی، آرام و سنجیده باقی ماند. دوست نداشت در مدح اغراق ورزد، در هجا سخن ناسزا بگوید و در عشق بی‌حرمتی کند. تقریباً همیشه در اشعار خود ضرب‌المثل‌ها و عبارات پندآمیزی داخل می‌کرد که شهادت از تفکر اخلاقی دارد. اسلوب او نیز آرام و سنجیده است. می‌کوشد تنها از سر صدق و راستی، نرم‌خوی و مهربان باشد یا تند و خشن، پرخاشگر باشد یا مقنع؛ بیان او نیز غالباً ساده و فشرده و برگزیده است.

لبید به عکس اسلام آورد و دیرزمانی در مسلمانی زیست. بر برخی از مراحل زندگی او، افسانه چنگ انداخته است، و راویان دوست دارند بگویند که اسلامی‌ترین اشعار او، خواه در اندیشه و خواه در اسلوب، اشعاری است که به دوره کهن جاهلیت تعلق دارد و همچون پیشاهنگی است بر کلام مقدس قرآنی. در مورد طول زندگانی او نیز افسانه‌ای موجود است؛ گویند ۱۲۰ سال، یا حتی ۱۴۵ سال زیست؛ در این باب اشعار مضحکی نیز به وی نسبت داده‌اند. معذلك شاید ممکن باشد ثابت کنیم که او عمری دراز داشته و به قول اعراب، صد و يك «حَوْل» زندگی کرده است. در یکی از اشعار، وی از این حال اظهار خستگی می‌کند که پیوسته از او می‌پرسند: «لبید چون است؟» این شعر را می‌توان صحیح به شمار آورد. همچنین روایات جهت یافته‌ای را که بر اساس آن‌ها، شاعر پس از قبول اسلام مدعی سرباز زدن از شعرپردازی شده است همه می‌شناسیم. در عصر جاهلی، کم‌اند اشعاری که مانند اشعار لبید، مفهوم خدای واحد و

أجر اخروی و ارزش زمان حال را دربر داشته باشند. اما اگر از چند عبارت پراکنده اینجا و آنجا که به روشنی تمام قرآن کریم را به خاطر می‌آورد بگذریم (که آن هم ممکن است از مکاشفات ضمیری واقعاً مذهبی باشد)، هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای نداریم که همه آثار شاعرانه‌ای را که تحت نام لبید به جا مانده به دوران اسلامی و یا به مردی جعّال نسبت دهیم.

۶. شاعران موحد

یهودیان در غرب عربستان، نسبتاً متعدد بودند. ایشان ضمن این که نسبت به آئین خود وفادار مانده بودند، از جمیع جهات خارجی زندگی، و نیز در استعمال زبان و هنر خطابی کاملاً مستعرب شده بودند. معروف‌ترین شاعران ایشان سَمَوَال بن عادیا نام داشت و از شهر یثرب که بعدها مدینه‌النبی نام گرفت برخاسته بود. می‌گویند وی در قلعه‌ای که به الأبلق شهرت داشت زندگی می‌کرد. در شعری که به او نسبت می‌دهند، جعل فراوانی رخنه کرده است. اما در مطمئن‌ترین اشعار او هم اشاره‌ای به یهودیت وی نرفته است. باید گفت که شهرت او بیشتر زائیده وفاداری او به عهد است تا زائیده آثار شعری. گویند زمانی که امرؤالقیس به بیزانس می‌رفت، سموال پذیرفت که ابزارهای جنگی قوم او را نزد خود نگه دارد، و سپس ترجیح داد پسرش را در برابر چشمانش سر ببرند تا این که سلاح‌های شاهزاده بی‌نوا را به دشمن واگذارد. از آن جا این ضرب‌المثل پیدا شده است که: «وفادارتر از سموال».

مسیحیان نیز شاعرانی داشتند که مشهورترین آنان عدی بن زید بود. وی از یکی از شریف‌ترین خانوارهای حیره برخاسته بود. گویند به ایران سفر کرد و زبان پارسی را آموخت. از همین جاست که به قول برخی از نویسندگان، عیوبی

• درباره شرح حال و روابط او با ایران و نیز کلمات فارسی در دیوان او، رک به آذرنوش: «ایران ساسانی در اشعار عدی...»، در «یادنامه آنکتیل دوبرون»، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، تهران، اسفند ۱۳۵۱.

در شعر او راه یافته که از او، علی‌رغم مایه هنرمندی، شاعری دست دوم ساخته است. وی به خصومت‌هایی که به جانشینی منذر چهارم (۵۸۰ م.) انجامید، آلوده شده بود، و عاقبت هم قربانی حسادت‌ها شد و به زندان افتاد، و سپس با وحشیگری تمام سر از تنش جدا کردند (سال ۶۰۴ م.).

به محض اینکه عدی با بدبختی آشنا شد، شعرش که تا آن زمان سبک مایه بود (گرچه ابیات زیبایی در وصف خمر دارد)، وقاری گيرا یافت. در این اشعار، وی از حامی قدیمی‌اش که او خود در بازیافتن تخت شاهی یاری کرده بود، طلب رحمت می‌کند، و با درباب مرگ نوحه سر می‌دهد.

حنیفان، حتی اگر با آنچه روایات اسلامی خواسته است به ایشان نسبت دهد منطبق نباشند، باز باید در طبقه کسانی قرار گرفته باشند که نه جهود بودند و نه مسیحی، اما در عین حال از روند دینی دیگر اعراب هم پیروی نمی‌کردند. استعمال این لفظ در قرآن کریم، می‌باید پاسخی باشد به واقعیتی که در ذهن شنوندگان وجود داشته است. بنابراین به هیچ وجه بعید نیست که این تفکرات مذهبی خاص، شاعری برای بیان معانی خود یافته باشد و این شاعر برخی معانی و تعبیر عام شبیه به قرآن به کار برده باشد. حال آیا ممکن است این شاعر، اقیه بن ابی‌الصلت باشد که بنا به اخبار، از طایفه بنی‌ثقیف بود و در طائف می‌زیست؟

۷. زنان شاعر

از تعدادی زن شاعر صحبت رفته است، و اشعار ایشان نیز گاه نتایج مصیبت‌باری به دنبال داشته است، مثلاً به راه انداختن يك جنگ واقعی. مشهورترین این شاعره‌ها خنساء نام داشت. روایت کرده‌اند که وی اشعار خود را در بازار عکاظ به مسابقه گذاشت و داور مسابقه که آن زمان نابغه بود، گفت: اگر نخستین جایزه را به شاعری نابینا (الأعشى) نداده بودیم، هرآینه به تو می‌بخشیدیم. همین امر حسادت حسان را که بعدها شاعر محبوب حضرت محمد (ص) گردید، برانگیخت؛ زیرا از این که می‌دید زنی را بر او ترجیح داده‌اند،

آزرده خاطر شده بود. قصیده‌ای را که وی در این مناسبت سروده امروز دیگر در دست نداریم. آنچه از او باقی مانده، اشعار شورانگیزی است که وی در خلال آن‌ها بر مرگ برادران، خاصه صخر زاری می‌کند.

دوره دوم: نخستین سده اسلامی

دورنمای تاریخی

همچنان که پیش از این گفتیم، مراد ما از «نخستین سده اسلامی»، دوره‌ای است که بیش از يك قرن و نیم دوام داشت و از پیدایش اسلام آغاز و به آغاز خلافت عباسی خاتمه می‌پذیرد.

در آغاز قرن هفتم مسیحی بود که محمد (ص) در زادگاهش، شهر مکه، مکتبی را ابلاغ می‌فرمود که می‌گفت از آسمان به او نازل شده است. بعد از حدود ده سال تبلیغ تقریباً بیهوده که با مخالفت شدید مکیان مواجه بود، حضرت محمد (ص) به یثرب (که بعدها مدینه نام گرفت) سفر کرد. این مهاجرت (الهجرة) بعدها مبدأ گاه‌شماری اسلامی قرار گرفت. در مدینه، موفقیت‌های پیامبر جدید که اینک فرمانده سپاه و رئیس حکومت نیز شده بود، به ندرت، و آن هم در مدتی کوتاه فروکش می‌کرد. طی ده سال، وی توانست تمام عربستان را تحت سلطه خویش آورد؛ مکه را فتح کرد و نیز حملاتی را به کشورهای همسایه تدارك دید.

چهار خلیفه‌ای که در شرایطی متفاوت جانشین وی شدند، برجسته‌ترین اصحاب او به شمار می‌آیند. اینان عنوان «خلیفه» داشتند (= قائم مقام، جانشین) و عموماً «خلفای راشدین» خوانده می‌شدند. این چهار تن عبارتند از: ابوبکر،

عمر، عثمان، علی علیه‌السلام. اسلام که نخست در اثر رحلت پایه‌گذار خود متزلزل شد، باز در داخل شبه جزیره استحکام یافت و به خارج از آن نیز گسترده شد. بدویان، به صورت دسته‌های نظامی، در جلگه‌های سرسبز سوریه و فارس مستقر گردیدند. اما امپراطوری عربی هنوز استوار نشده، در آشوب جنگ‌های داخلی غرق شد. چهارمین خلیفه از خلفای راشدین، یعنی علی (ع) که داماد پیامبر (ص) نیز بود، توسط معاویه، حاکم نیرومند دمشق، به دسیسه خلع شد (۶۶۱ م. / ۴۱ هـ).

با سلسله امویان که تا سال ۱۳۲ هـ / ۷۵۰ م. ادامه داشت و نخستین حکمران آن نیز معاویه بود، دوران تازه‌ای در تاریخ اسلام آغاز شد. سخنان اغراق‌آمیزی که به واسطه آن‌ها تاریخ دانان دوره‌های بعد می‌کوشند خاطره امویان را سیاه کنند، خالی از حقیقت هم نیست. امویان، به استثنای يك تن از ایشان - که در مورد او هم در جهت مخالف اغراق شده (مورد عمر بن عبدالعزیز) هیچ يك خلفای متدینی نبوده‌اند. همچنان که پیش از این گفتیم، ایشان نخست عرب بودند و بعد مسلمان. امیران ایشان که از دیانت چندانی برخوردار نبودند، عموماً رؤسائی مطلق و فعال و زبردست می‌گشتند. در عصر خلافت ایشان بود که فاتحان عرب از يك سو به آمو دریا رسیدند و از يك سو به کوه‌های پیرنه، از يك سو به رود نیل رسیدند و از يك سو به دریای مازندران. اما منازعات سیاسی و مذهبی موجب تضعیف سلسله ایشان شد. پیروان حضرت علی (ع)، داماد پیغمبر (ص) که از خلافت شام خلع شد و سپس به قتل رسید، از این امر برای سرنگونی سلسله اموی بهره جستند؛ اما اقدام ایشان، آن چنان که خود می‌پنداشتند، به سود فرزندان علی (ع) خاتمه نیافت، بلکه سود آن نصیب عباسیان شد که عموزادگان پیامبر (ص) بودند.

هنگام بحث درباره آغاز اسلام، بهتر آن است که از شخصیت نیرومند و جذاب محمد (ص) سخن گوئیم تا از يك مرکز محلی ادبیات. متن وحی محمدی و قوانینی که وی به عنوان سخنان خداوند متعال به پیروان عرضه داشت، جمع‌آوری شد و قرآن کریم را بوجود آورد. از آن پس، نشان این کتاب مقدس بر ناصیه تاریخ زبان و اندیشه در جهان عرب نقش بست. در برابر این تجلی ادبی

درخشان که قرآن بود، شعر عرب - که حضرت پیامبر (ص) در آغاز با آن مخالفت می‌ورزید - در درجه دوم اهمیت قرار گرفت. معذک حضرت رسول که دولت مردی دانا بود، ابزاری را که دشمنان او به کار می‌بردند بکلی فرو نگذاشت؛ او نیز در مدینه شاعرانی خاص خود داشت.

دوره سی ساله پس از رحلت، برای فعالیت‌های ادبی چندان مساعد نبود. یا لااقل، به استثنای جمع متون قرآنی که برحسب روایات، در همان دوره صورت پذیرفت، هیچ شهادت مطمئنی از فعالیت ادبی آن زمان در دست نیست.

در عصر بنی‌امیه، آن انتشار شدید که اسلام را تا دور دست‌ها پیش برد، نتیجه‌ای به بار آورد که در شگفتی کمتر از خود فتوحات نیست؛ و آن عبارت از هضم شدن تدریجی اما سریع اقوام تازه در جامعه اسلامی بود. این اقوام، تجارب و آئین‌های تمدن‌های خاص خود را همراه بیاوردند. اندک اندک، اندیشه و ادب عربی به مرحله‌ای از گسترش رسید که نتایج آن يك قرن بعد در زمان عباسیان به بار آمد.

معذک، از همان عصر اموی، مراکز فرهنگی، یعنی مکه و مدینه و دمشق و بصره و کوفه وجود واقعی یافتند و دانشی اسلامی شروع به روئیدن کرد. عنایت خاص به حفظ و فهم متن مقدس قرآن، علم و زبان و دانش شریعت را به راه انداخت. آنگاه، مسلمانان به مناظره و لغت‌شناسی و نحو پرداختند و کوشیدند در این کار بر شعر معروف به شعر جاهلی استناد کنند. از نظر مسلکی، صعود امویان به تخت خلافت، هم موجب تفرقه عظیم سیاسی شد و هم سرآغاز جنبش‌های بزرگ فکری و الهی و جدلی و عرفانی گردید که بعدها گسترش یافت.

آنگاه شعر با دورانی متمایز آشنا شد. اما این تمایز بیشتر، نه به سبب تازگی و براعت شعر، که زائیده ارزش شاعرانی بود که به دربار دمشق یا مراکزی که مقر امیران بزرگ و حکام متشخص بود رفت و آمد داشتند.

فصل پنجم

شعر در آغاز اسلام..

۱. اسلام و شعر

نام «مُخَضَّرَم» بر شاعرانی اطلاق می‌شود که چندی در عصر جاهلی، و سپس در اسلام زیسته‌اند. این کلمه که وجه اشتقاقش را به گونه‌های مختلفی بیان کرده‌اند، در نهایت امر به معنی چیزی است که دو گونه یا دو جنبه دارد. بنابراین ممکن است بر شاعرانی اطلاق شود که زندگی‌شان را اسلام به دو بخش کرده، حال دیگر لازم نیست که به این آیین نیز گرویده باشند.» ما می‌توانیم ایشان را شاعران «دوجنبه‌ای» بخوانیم.

براساس متن قرآن کریم (سوره ۲۶، آیه ۲۲۴ = ۲۲۶) تنها شاعرانی که «ایمان نیاورده‌اند و ذکر خدای فراوان نکرده‌اند (= الْاَلَذِیْنَ اٰمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وَ ذَكَرُوا اللّٰهَ کَثِیْرًا...) محکوم‌اند. بنابراین، مراد، شاعران بت پرست مکه است. ایشان هنر خود را صرف دشنام دادن به حضرت محمد (ص) و ریشخند گرفتن تعلیمات او و تحقیر یارانش می‌کردند، و به همین جهت، نمونه‌های عالی مردان ضد اسلام بودند. علاوه بر این، در اجتماعی که در آن، نگارش تقریباً به قراردادهای بازرگانی منحصر بود و وزن و ایقاع، آن چنان تأثیر

۱. ما سخن خود را با شعر آغاز می‌کنیم، زیرا شعر اسلامی، کاملاً امتداد شعر جاهلی است.
۲. لَیْد را به دلیل آن که بر شعر اسلامی‌اش اعتماد نیست، از شاعران جاهلی به شمار آورده‌اند.

عظیمی داشت، این شاعران طبیعتاً نیروی اساسی تفکر جاهلی را تشکیل می‌دادند که اسلام می‌کوشید نابود کند و خود به جای آن نشیند.

معذک جو تازه‌ای که به دنبال وحی محمدی پدیدار شده بود، برای شاعران مساعد نبود، بلکه جوی بود ناخوشایند که با ذوق شاعران کهن مخالفت ورزیده ستایش شراب و عشق را برایشان حرام کرده بود. علاوه بر این، حضرت پیامبر (ص) از همان آغاز ناچار شد در برابر اتهامی که بسیار سخت جلوه می‌کرد و قرآن کریم به شدت از وجود او می‌زدود، از خود دفاع کند. این اتهام، اتهام شاعر بودن بود و همین امر باعث شد که شعر از اعتبار ساقط گردد.

بدین قرار، شعر عرب طی نخستین دهه‌های اسلام، دچار رکود شد. البته حضرت پیامبر (ص)، شاعرانی خاص خود داشت و گه گاه شاعرانی، خواه از سر رغبت و خواه به اجبار، به مدح حضرت ایشان می‌پرداختند و یا به دشمنان وی حمله می‌کردند. معذک شعر، برای مدتی، همچنان که گفتیم «از زندگی عمومی پا بیرون کشید». اما در زمان بنی‌امیه، اندکی بیدار شد، به یاری چند شاعر، در نخستین سال‌های عباسی، حیات تازه یافت، و سپس تثبیت و منجمد شد بی‌آن که امکانات وسیعی از برای تجدید از برایش باقی مانده باشد، مگر شعله‌هایی نادر و پراکنده و غالباً رنگ‌باخته که گه‌گاه سربرمی‌کشید.

۲. ارزش شعر صدر اسلام

در این شعر نیز جعلیات راه یافت، در آن نیز دستکاری‌ها شد. بدین سان، خواستند که خلفای راشدین را نیز شاعر قلمداد کنند، لذا اشعاری به ایشان نسبت دادند. به خصوص به حضرت علی (ع) داماد پیامبر (ص) دیوانی نسبت داده‌اند که تقریباً شامل است بر ۱۵۰۰ بیت در باب معانی مذهبی (ترغیب بر ترک دنیا، عبارات نیایشی، جملات اندرز آمیز در زمینه زهد و خرد). در این دیوان، روح شاعرانه ضعیف است و قطعات بسیار ناهماهنگ، بی‌گمان این مجموعه را گروهی شاعر به‌وجود آورده‌اند که به روشی گاه ناموفق، عقائدی را که احتمالاً از آن امام علی (ع) بوده به نظم کشیده‌اند؛ البته به شرط آن که قطعات منشور و

بسیار کهنی را که به ایشان نسبت داده‌اند صحیح به‌شمار آوریم. از طرف دیگر ثابت شده است که آثار شاعری هم که صاحب شهرت است نیز تحریف شده است. در دیوان حسان بن ثابت بی‌تردید تحریفات و اضافات راه یافته است. از دیر باز، مسلمانان خود در صحت بسیاری از اشعار منسوب به مدافع مشهور محمد (ص) تردید کرده‌اند. معذک نمی‌توانیم واقعاً در این امر شك کنیم که از او قطعاتی صحیح باقی مانده که بر شواهد تاریخی نسبتاً باارزشی شامل است.

متأسفانه نمی‌توانیم درباره شاعرانی که مخالفان شهر مکه علیه حضرت پیغمبر (ص) به راه انداخته بودند چنین امیدی داشته باشیم. چند قطعه از این نوع را که اینک در دست داریم، ابن‌اسحاق (رک به ص ۱۵۳ از کتاب حاضر) نقل کرده و همه متفق‌القول‌اند که آن‌ها بیش از حد باور صادق‌اند و از هرگونه معنای انتقادی نیز تهی‌اند. جبهه‌گیری مؤلفان، ما را از اسنادی که می‌گویند بسیار متعدد بوده و می‌توانست از برای تاریخ بسیار مفید باشد محروم کرده است. همین جبهه‌گیری بی‌گمان در نقل اشعار دیگر هم دخالت داشته است. پیروان فرقه‌های سیاسی یا مکتب‌های مذهبی که تازه جوانه زده بودند، آرزو داشتند که تأیید تفکرات و آئین‌های خود و محکومیت تفکرات رقیبان را از دهان شاعری صاحب هنر و یا لااقل صاحب شهرت بشنوند.

شکل و محتوای این شعر با شکل و محتوای شعر جاهلی تفاوت بسیار اندکی دارد. موضوعات غالباً همان مدح و هجاست با این تفاوت که چون این مدائح و اهاجی گرد شخص پیامبر (ص) می‌گردد، ناچار ملاحظات دینی نیز در آن‌ها داخل گردیده. البته در واژگان اشعار، نفوذ الفاظ اسلامی پدیدار است. اما من حیث المجموع تفاوت چندانی وجود ندارد.

۳. چند شاعر مُخَضَّر

الْحُطَيْئَةُ شاعری شگفت است. نیز یکی از متأخرترین شاعران مخضرم است، زیرا گویند مرگ او تنها در زمان خلافت معاویه (پس از سال ۴۱ هـ) واقع

شده است. نامی که شاعر را بدان می‌شناسیم، در حقیقت لقبی است به معنای «قدکوتاه، کوتوله» که به سبب کوتاهی قامت و زشتی به او داده‌اند. اما زشتی او بیشتر درونی بود، زیرا در دل او این بیماری وجود داشت که در اشعار خود به دیگران حمله کند؛ و اگر کسی را در آماجگاه ناسزاهای خود نمی‌یافت، آنگاه به هجای زن و فرزند و حتی مادر و یا شخص خویشان می‌پرداخت. این استعداد در هجاء، از آن جا که برای نیک نامی اعراب سخت وحشت‌بار بود، وسیله درآمد او گردید؛ اعراب که در این مورد بسیار حساس‌اند، از پرداختن بهای آن خودداری نمی‌کردند. اما پرداختن بها نیز ایشان را از گزند زبانی آن چنان زهرآگین درامان نمی‌داشت، زیرا گاه اتفاق می‌افتاد که شاعر، هجاهای ناهنجاری حتی علیه اکرام‌کنندگان خویش می‌سرود.

نه اینکه حطینه قادر نباشد هنرش را در ستایش فضائل دیگران بکار برد؛ از او قطعات دلنشینی در دست داریم که در خلال آن‌ها دوستان موقتی خود را ستوده است. اما خصوصیت شاعر چنان بود که دوست داشت به هجا بپردازد و روح تناقض پسند او، وی را به کینه‌توزی می‌کشانید و انتقاد از هر چه گرد خویش پسندیده می‌یافت؛ حتی اگر بر حسب احوال زمان، ناچار می‌شد بعدها از آن ستایش کند. گرویدن او به اسلام، با آن که نه تاریخ دقیق آن را می‌توان تعیین کرد و نه ارزش آن را سنجید، خصوصیت اخلاقی او را جامه‌ای تازه پوشانید. زندگی او در اسلام بیشتر به حساب می‌آمد تا برخی بی‌وفائی‌های جزئی.

تنها فضیلتی که همگان از برای او قائل شده‌اند، محبتی است که نسبت به فرزندان خود داشت. شاید برای تأمین روزی آنان بود که وی در قالب انگلی مزاحم و شاعری شوخ چشم درآمده بود. هنگامی که به نفع فرزندان، نزد خلیفه سخت‌گیر عمر خطاب که او را به سبب هجائی سخت زهرآگین تبعید کرده بود، به دادخواهی رفت، آن چنان لطافت و ظرافتی از خود نشان داد که خلیفه خشن هم در برابر آن مقاومت نتوانست کرد. بر این ظرافت بجای او، فضیلت دیگری را نیز باید افزود که همانا رعایت حرمت است در هجاء؛ هرگز سخن درشت و هرزه، و یا ناسزای خشن و پرده‌در به کار نبرده است. شاعر بر قامت رقیبان جامه‌ای از ریشخند می‌پوشاند؛ اما این کار را با سادگی و به نحوی طبیعی انجام می‌دهد، و

از استعمال الفاظ زننده که موجب انزجار شود یا گوینده از تکرار آن‌ها دچار شرم گردد خودداری می‌کند. این تناقض که میان خصوصیات چرك‌آلود شاعر و اشعار پاکیزه او وجود دارد، تعجب آور است. آیا باید به راه طه حسین گام نهاد و این را هم نتیجهٔ تقلب همه‌گیری بدانیم که در قرن‌های نخستین اسلام نضج یافته بود؟ با اطلاعات ناچیزی که ما اینک در دست داریم، آن نظر را نمی‌توان تأیید کرد.

کعب بن زُهیر اهمیت خطیئه را نداشت. پدرش زهیر که پیش از این درباره‌اش سخن گفته‌ایم، در شمار شاعران حکیم بود و شعرش نه تنها از نظر اخلاقی منزّه بود، بلکه به زبانی روشن و منقح نیز سروده شده بود. بنابراین کعب از يك خانوادهٔ شاعر برخاسته بود؛ پدرش زهیر و برادرش بُجَیر هر دو شاعر بودند. اما اسلام بود که کعب را متمایز ساخت. برادرش اسلام آورده بود؛ کعب طی اشعاری که اینک در دست داریم، بر او خرده گرفت و همین اشعار موجب شد که حضرت محمد (ص) خون او را بر هرکس که ممکن بود بر او دست یابد مباح گرداند. بُجَیر او را به توبه دعوت کرد. کعب که دچار وحشت شده بود، گویند در جامه‌ای مبدل و به نامی ناشناس بخدمت رسول اکرم (ص) رفت و زینهار خواست؛ و سپس در مدح محمد (ص) قصیدهٔ معروف خود را که «بانت سعاد» (دو کلمهٔ اول قصیده) خوانده می‌شود برخواند. نام دیگر این قصیده «البرده» (ردای افتخار) است، زیرا، بر حسب روایات، چون شاعر به این بیت از قصیده رسید:

پیامبر، شمشیری است هندی و آخته از شمشیرهای خدا که بر آن روشنائی طلبند.

حضرت پیامبر (ص) به جهت اظهار خوشنودی، ردائی را که به تن داشت به دوش شاعر افکند.

به لطف این قصیده و این ردا، نام کعب بن زهیر در خاطره‌ها جاودان ماند. قصیده خود از شهرت عظیمی برخوردار بوده و هست؛ آن را به آواز می‌خوانند،

• ان‌الرسول لَیْفُ یَسْنَأُ به مُهْنَدُ من سیوفِ اِهه مَلُولُ

ر ك به دیوان کعب، روایت سکری، قاهره، ۱۳۸۵، ص ۲۳ (مترجم).

شرح می‌کنند، شعرپردازان ذوق خود را [در استقبال یا تخمیس آن] به بوتۀ آزمایش می‌نهند، یعنی روشی که نام شعرپردازان را به سر زبان‌ها می‌اندازد ولی همیشه با موفقیت همراه نیست. با این همه، شعر بیشتر به عصر جاهلی تعلق دارد تا به عصر اسلامی. پس از مقدمۀ سنتی دربارهٔ معشوق و هجران و بی‌وفائی او [= نسیب]، شاعر به وصف اشتر خود می‌پردازد و قدرت و نرم بدنی و توان او را در تحمل خستگی و گرما می‌ستاید. سپس به موضوع اصلی می‌رسد که همانا مدح حضرت محمد (ص) و پوزش طلبی است. در آن حال، از مکیانی که به همراه رسول اکرم (ص) هجرت گزیده راه مدینه در پیش گرفتند تمجید می‌کند (المهاجرون). شاعر هنوز آئینی را که از سر ترس به آن گرویده نمی‌شناسد و لذا از آن صحبتی نمی‌کند. این خود دلیل بارزی است بر آن که تحریف عمده‌ای در این قصیده رخ نداده و به همین جهت می‌تواند ابزار سنجشی از برای دیگر اشعار، لااقل از نظر زبان گردد. از طرف دیگر، ارزش ادبی «بانت سعاده» موجب شده که قصیده در شمار بهترین اشعار کهنی که به جای مانده قرار گیرد و از آثار شاعر خاص پیغمبر (ص)، یعنی حسان بن ثابت بسیار برتر باشد.

حسان بن ثابت یکی از سه شاعری بود که حضرت پیامبر (ص) مأمور کرده بود در مقابل دشمنان مکی از وی دفاع کنند. آن حضرت تازه به مدینه مهاجرت کرده بود و از همان آغاز ورود، با همشهریان مکی خود به مبارزه برخاست. ایشان زمانی تصمیم به تسلیم در مقابل اسلام گرفتند که دیگر هرگونه امید برد را از دست داده بودند. اما پیش از آن، با هر سلاحی که بود با پیامبر (ص) به مبارزه برمی‌خاستند، حتی اگر سلاح زبان بود. ایشان شاعران خود را واداشتند که در زمینۀ تعالیم و اعمال، وی را به باد حمله گیرند به این امید که از اهمیت او بکاهند.

طرفداران حضرت محمد (ص) در مدینه، عبارت بودند از گروهی مهاجر و دو قبیلهٔ اؤس و خزرج که با هم صلح کرده زمانی چند به نام «انصار» فراهم آمده بودند. رسول اکرم (ص) جنگ مسلحانه را یا با جنگ مسلحانه پاسخ می‌داد که گاه به شکست می‌انجامید و بیشتر به پیروزی، و یا با مذاکرات ماهرانه. اما علی‌الخصوص لازم بود در زمینۀ وجهۀ اخلاقی که از طریق شعر حاصل می‌آمد

نیز پیروز گردد.

این جا بود که حضرت محمد(ص)، پس از چندی دو دلی، به شاعران مدینه اجازه داد، شاعران مکه را پاسخ گویند، و سپس حسان بن ثابت را که شاعر مقرب بود، و نیز کعب بن مالک را که به درجات از حسان پست‌تر بود و همچنین عبدالله بن رواحه را بدین امر گمارد. این شاعر اخیر از آن دو دیگر به مراتب محبوب‌تر است، اما، لااقل در کشاکش مبارزه به گزندگی آن دو دیگر نیست، زیرا وی به این اکتفا می‌کرد که ناباوری و بی‌ایمانی مکیان را به باد مسخره گیرد و دیگر مانند حسان در پی آن نبود که غرور آنان را آماج تیرهای خود سازد و به روش شاعران جاهلی، یعنی شاعران خود آنان، دشنامشان دهد. گویند بعدها، زمانی که مکیان اسلام آوردند، دشنام‌های حسان در ایشان کمتر اثر داشت تا انتقادهای عبدالله بن رواحه.

حسان مقرب‌ترین شاعر پیامبر (ص) بود و از برای روح این مبارزه شاعرانه که هدف سیاسی - مذهبی داشت مناسب‌تر می‌نمود. وی پیش از آن نیز به شاعری شهرت داشت، زیرا در دربار شاهان غسانی و لخمی، با چهره شاعری که خونی زودرنج و ادعاهائی نسبتاً خنده‌آور داشت، نقشی بازی کرده بود.

وی زمانی که به خدمت حضرت پیغمبر(ص) در می‌آمد، مردی شده بود تنومند، و علاوه بر آن می‌کوشید قیافه وحشت‌آوری به خود گیرد: حلقه کاکلی را رها می‌کرد که میان دو چشم بیافتد، سبلتان و ریش زنج را رنگ می‌کرد تا به هیئت «شیری در آید که دهانش به خون آلوده است.» جز این که این حال با بزدلی افسانه‌ای او در تضاد بوده است. او را شمشیری بوده است، اما از آن جز برای مسخرگی استفاده‌ای نبرده بود، با این همه در ستایش افتخارات رزمی خود کوتاهی نمی‌کرد.

اما زبان او، به اسلام نوظهور خدمات نسبتاً شایسته‌ای کرد. هنر او، برحسب روایات، از دو چشمه سیراب می‌شده است: به پیشنهاد حضرت پیغمبر (ص)، وی برای کسب اطلاعات و آگاهی از مثالب دشمنان، به خدمت ابوبکر، بدر زن و نخستین جانشین رسول اکرم (ص) می‌شد. علاوه بر آن، حضرت محمد

(ص) شاعر برگزیده خویش را از یاری خاص جبرئیل و عنایات و برزۀ روح القدس مطمئن فرموده بود. با این همه، در اشعار او، دشنام‌هایی آن چنان ناهنجار و سرزنش‌هایی آن چنان ناخوش‌آیند علیه مکیان راه یافت که گاه نویسندگان مسلمان از ذکر همه آن‌ها شرم دارند. [از این نکته که بگذریم،] شاعر مورد تمجید حضرت پیامبر (ص) قرار داشت، آن چنان که وی را هدایای گران‌بهای ارزانی داشت؛ از آن جمله بود: يك قطعه ملك و يك كنيز (که همان خواهر ماریۀ قبطیه بود)؛ علاوه بر این، گمان بدی را که او نسبت به عائشه در ماجرای ناخوشایندی که نزدیک بود به نفی وی بیانجامد برده بود، بر او ببخشد. حضرت رسول اکرم (ص) با میل به قصاندی که در هجای مکیان سروده بود، گوش فرا می‌دادند. گاه، در سفرهای طولانی، او را به خدمت خود می‌خواندند تا از شنیدن اشعار او، کسب نیرو و استراحت کنند، و نیز سخنان شیرینی در ستایش او ادا می‌فرمودند.

حسّان، همان نقشی را که به عنوان قهرمان و شاعر رهبر و حزب او، در دربارهای حیره و دَومَة الجَنْدَل بازی می‌کرد، اینک در مدینه به عهده داشت. اما این بار، مکتبی که او از آن دفاع می‌کرد، مکتبی سیاسی - مذهبی بود. وی با آن که - برخلاف عقیده برخی - بنیان‌گذار شعر مذهبی نیست، رسالت خدائی حضرت محمد (ص) را مدح گفت، خداوند تعالی را ستایش کرد و از آیات قرآنی استفاده برد. نیز همه کسانی را که از رسول اکرم (ص) پیروی کرده بودند، بزرگ داشت، و ایشان را تشویق می‌کرد که با اموال و نیروی بازوان و زندگی، او را یاری دهند. فتوحات و حتی کوچکترین موفقیت‌های پیامبر (ص) را می‌ستاید و بر شکست‌های او اندوه می‌خورد؛ اما به هنگام بیان همین شکست‌ها هم از فرصت استفاده کرده اعمال دلیرانه دشمنان را ناچیز قلمداد می‌کند. آنگاه بر شهدای اسلام می‌گرید و در مدحشان داد سخن می‌دهد. برخی از اقدامات جنگی حضرت رسول را نیز در قصائد خود آورده است؛ از آن جمله است: قتل چند تن از دشمنان مانند کعب بن الاشرف...، طرد دو قبیله یهودی از مدینه و کشتار قبیله بنی قریظه. خلاصه [پس از رحلت نیز] در رثاری حضرت پیامبر (ص) قصاندی سرود و در خلال آن‌ها، حامی خویش را ارج نهاد و آرزو کرد به او پیوندد و

پیوسته در جوار او بماند؛ و بدین سان، از برای قصائدالبوصیری که از اشعار خود او هم مشهورتر گردید، مقدمات لازم را تدارك دید.

عمل بسیار درخشانی که تاریخ‌نویسان به حسان نسبت می‌دهند، آن اثر قاطعی است که او در اسلام آوردن قبیله بنوتمیم داشت. از این قرار که درمشاجره شاعرانه‌ای که می‌بایست سرنوشت بنوتمیم را در پیوستن به اسلام یا جدائی از آن تعیین کند، وی توانست بر شاعران و خطیبانی که آن قبیله برای این مبارزه معرفی کرده بود، پیروزی انکارناپذیری بیابد.

حسان، پس از رحلت حامی ارجمندش، اندکی به فراموشی سپرده شد؛ زیرا هنر شعر هم خود اندکی فروکش کرد. معذك حسان در مشاجرات و مبارزاتی که اسلام نوپا را دچار تفرقه می‌کرد، بی‌کار نشست.

او در خلافت معاویه (یعنی بعد از سال ۴۱ هجری) که شاعر را غرق عنایات خود کرده بود، وفات یافت، و با آن که در حقیقت شاعری متوسط بود، شهرتی عظیم از خود به جای گذاشت.

شاعر، اقبال آن را یافته بود که با حوادثی که از برای تاریخ جهان اهمیتی بس بزرگ داشت در آمیزد و تعدادی از آن‌ها را در قصائد خود ثبت کند: وی اعمال رزمی رسول اکرم (ص) را به تکریم تمام ذکر می‌کرد، همچنان که دیگر شاعران، اعمال دلیرانه (= ایام) اعراب جاهلی را بزرگ می‌داشتند. همین امر موجب شد که هاله افتخاری نصیب شاعری گردد پرمدعا و کم شخصیت.

فصل ششم

شعر در عصر امویان

۱. چارچوب تاریخی

خلافت امویان در قلمرو ادب، و لاجرم در قلمرو شعر، تغییر عمده‌ای حاصل نکرد. جلوس ایشان به تخت خلافت، يك دوره انتقال را آغاز کرد که طی آن، عوامل متضاد و گرایش‌های مختلف در هم می‌آمیخت، و عواطف تند تحت فشار، به جوشش در می‌آمد، و خلاصه اندیشه‌هایی که هنوز در نطفه بود و نیز مکتب‌هایی که آغاز به گسترش کرده بود، آماده شکوفایی می‌شدند. کهنه و نو، خواه در زمینه اداری باشد و خواه در زمینه ادب، در مرحله خامی، به وضوح تمام، حضور داشتند؛ اما هنوز آنقدر در یکدیگر نفوذ نکرده بودند که بتوان به روشنی نتیجه ارتباط آن دو را تشخیص داد.

می‌دانیم که خلافت معاویه (سال ۴۰ هجری)، نخستین خلیفه امویان، به بهای شکست علی علیه‌السلام، داماد پیامبر اکرم (ص) صورت گرفت، و در نتیجه موجب انشقاق‌های عظیمی شد که مذاهب خارجی و شیعی از آن زائیده شد. در مقابل روش انعطاف‌ناپذیر مذهبی خوارج و افراط‌گرانی پر خشونت ایشان، و نیز در مقایسه با شدت و حدت شیعیان مدعی خلافت - یعنی دو گروهی که از يك طرف علیه معاویه قیام کرده بودند و از طرف دیگر پیوسته با هم در نبرد بودند - طرفداران سلسله جدید خلافت، «همچون عواملی تعدیل‌کننده جلوه می‌نمودند که هم نظم و آسایش کشور را تضمین می‌کردند و هم شرایط لازم را برای

بهره‌برداری از فتوحات اسلامی مهیا می‌ساختند». تمام سرزمین‌های فتح شده در خاور و خاصه در باختر (پواتیه در فرانسه) تحت امر امویان بود. اما از برای ایشان، استقرار بخشیدن به حاکمیت خود و واداشتن مردم به مراعات آن، چندان هم آسان نبود. چه، لازم بود شورش‌های متعددی را خاموش کنند، اقدامات سیاسی به عمل آورند، دست و دلبازی کنند، حاکمانی زیرک و کاردان کشف کرده به حزب خود ملحق سازند، رقابت‌های بین قبائل را آرام کنند، نرم نرم رضایت مردمان را نسبت به انتقال خلافت از طریق وراثت که با ذوق و رسوم اعراب به شدت معارض است، جلب نمایند. همه این امور، مستلزم فعالیت همزمان رهبران جدید مسلمانان بود. ایشان در همه احوال، علی‌رغم بحران‌های داخلی سلسله اموی و ناتوانی برخی امیران، و کارهائی که پیوسته می‌بایست از نو شروع کرد، و کینه‌های آشکار و نهان، توانستند به موفقیت‌هائی، گاه درخشان، دست یابند.

این کشمکش‌ها همیشه هم مادی نبودند؛ شعر نیز که در آن زمان جهش تازه‌ای یافته بود، پا به میدان نهاد. هر حزبی، از برای خود شاعرانی داشت. البته شاعران حزب اموی متعددتر بودند؛ دیگر شاعران نیز با آن که همیشه هم فاقد شجاعت و وفاداری نبوده‌اند، عاقبت، خواه بر اثر جبر شرایط و خواه به سبب جذبۀ ثروت، با حزب اموی اعلام همبستگی می‌کردند، خاصه که امویان پیوسته آماده بودند با زیرکی از این گریز پایان استقبال کنند، [و در این موارد] تقریباً همیشه بر رقیبان پیروزی می‌یافتند.

در کنار این شعر مبارزات سیاسی و مذهبی دوران اموی،^{۱۱} شعر سبک‌تری نیز وجود داشت که شراب و عشق و لذائذ این جهانی را ستایش می‌کرد. از دوران جاهلی، روابط بازرگانی با خارج، ذوق بسیاری از اعراب جزیره العرب را تلطیف کرده بود؛ اما فتوحات اسلامی به ایشان، خواه تلطیف شده و خواه تلطیف نشده،

۱. شعر سیاسی واقعی در این روزگار، خاصه در اشعار شاعران دست دوم بین‌النهرین و جزیره العرب هنوز استخراج و بررسی و مطالعه نشده است. شاعری نسبتاً گمنام مانند الطرماح، جبکده مذهب خوارج را در چند بیت خلاصه کرده است.

زمام امور مناطقی بس عظیم را بخشید که در آن‌ها تمدن‌هایی نسبتاً پیش رفته، یا سیطره کامل داشتند و با لاقلا اثرات خود را باقی گذاشته بودند. اعراب، در قالب مردمان فاتح، با رعایای متمدن‌تر خود آمیختند، گاه عدم برتری خود را احساس کردند و گاه نیز به آن معترف شدند. از این خوبان نورسیده، موادی هم به زندگی اعراب راه یافت و به زبان ادبیات ایشان بیان گردید. اینک، از برای بسیاری از مردمان، زندگی آسوده فراخ‌تر، به سرعت تبدیل به زندگانی پرشکوه و حتی بی‌بند و بار می‌شد. ایشان، جامه‌های ابریشم به تن کردند، باده نوشیدند، با کنیزکان آوازه‌خوان رفت و آمد کردند و به اکراه و اعتراض‌های شدید پارسایان اعتنائی ننمودند. ایشان نه تنها از خوبی‌های جهان بهره می‌گرفتند (= التمتع بالطبیات)، بلکه به ارضای ممنوع‌ترین خواسته‌ها و زشت‌ترین شهوات نیز دست می‌زدند.

برخی از تاریخ‌نگاران، بی‌گمان به اغراق، ادعا می‌کنند که تعادل و خویشتن‌داری در شهر دمشق بیشتر بوده است تا در مدینه. اما آن چه مسلم به نظر می‌رسد این است که دو شهر مقدس پیامبر اکرم (ص)، یعنی مکه و مدینه نیز از گزند بی‌بند و باری‌ها در امان نماندند؛ و نظر به نقش ابتدائی و مثالی این دو شهر، طبیعتاً افتضاح، بزرگتر از حد خود جلوه می‌کرد. شعر نیز در این روزگار، پیدایش سرود شراب و عشق را، همچون نوعی از انواع ادب که بر پای خود استوار بود، شاهد بوده است. البته شعر جاهلی هم از این نوع سرود تهی نبود.

۲- ذوالرؤمۃ

این شاعر، از برای دوران اموی، نمایشگر کامل آن شعر کهنی است که «شعر اشتر» می‌خوانند. مراد از این اصطلاح، شعری است که در آن، شاعر پیوسته بر «اطلال» (بازمانده خیمه‌گاه) می‌گرید و تنها از اشتر و حیوانات نادر یا تخیلی، مانند آن پرنده معروفی که «قطا» می‌نامند، سخن می‌گوید.

از زندگی او اطلاع زیادی نداریم؛ تنها، براساس اخباری که بی‌گمان افسانه‌آمیز شده است، می‌دانیم که دل در گرو عشق میته داشت؛ میته چون پیش

از آن به خانه شوی رفته بود، او را از خود براند. بعد از آن نیز شاعر به زنی خرقاء نام دل باخت. نیز می‌دانیم که چندی به بلال بن ابی بردة اشعری، صاحب شرطه، و بعد قاضی و سرانجام حاکم بصره پیوسته بود، اما عاقبت به دربار دمشق راه یافت.

گویند که ذوالرمة به بیماری آبله دچار شد و در سال ۱۱۷ هجری، یعنی زمانی که هنوز چهل سال بیش نداشت درگذشت و او را در بادیه (کذا) به خاک سپردند.

اهمیت ذوالرمة بیشتر زائیده نقش ناقل و جامع اوست تا ارزش اشعارش. وی میلی تمام به الفاظ غریب و مصطلحات کهن داشت و شعر جاهلی را به نیکی می‌دانست؛ همه اقبال او هم از همین امر اخیر آب می‌خورد؛ زیرا از برای لغت‌شناسان عرب و آن آثار ارجمندی که ایشان با آن همه عشق در خدمت به زبان عربی نگاشته‌اند، ذوالرمة معدنی سرشار بود و حجتی قاطع. از همین جاست که برخی از مورخان ادب، در ارزش اشعار او به چشم بصیرت ننگریسته‌اند و حتی گاه او را آخرین شاعر اصیل عرب قلمداد کرده‌اند. اما وی بیشتر ناظم زبر دست شعر است تا شاعر واقعی؛ چنان که هرگز نتوانست شعری که از جان جوشیده باشد بسراید، بلکه بیشتر به تقلید پیشینیان می‌پرداخت و حتی گاه قطعات کاملی از ایشان را به خود نسبت می‌داد. به همین جهت هرگز مدایح و هجاهای او چندان نیرومند و نافذ نبود. ویژگی او، یکی همان توصیف یکنواخت و ملال‌آور «اطلال» یا آثار خیمه‌گاه متروک است، و دیگر، آن چنان که نقادان تازی گفته‌اند، زبردستی در تشبیه.

خلاصه آن که ذوالرمة شاعری وامانده و دست دوم است؛ اما تعلق او به آثار جاهلی، موجب تثبیت واژگان عرب و جاودانی خاطره خود او در تاریخ گردید.

۳- شاعران سه گانه معروف

مراد سه شاعر بزرگ عصر بنی‌امیه است که هر سه به مدرسه شعر قدیم

تعلق داشتند، اما نسبت به شعر جاهلی تعصبی به خرج نمی‌دادند. علاوه بر این، ایشان معروف‌ترین نمایشگران شعر سیاسی‌اند. این سه شاعر، با آن که از شعر کهن تقلید می‌کردند، باز به حقائق ملموس و مبارزات زمان خود در آمیخته بودند؛ نیز از حیث زبان و عروض و اسلوب و یا در انواع معروف شعر از قبیل مدح و هجا از گذشتگان پیروی می‌کردند. در آن روزگار، منازعات کهنه قبیله‌ای فروکش کرده بود، اما آثار آن هنوز پابرجا بود. این سه شاعر، با دخالت در این منازعات و یا در امور دربار خلافت، نقشی را که شاعر جاهلی در ذهن مردمان داشت ادامه می‌دادند، و مانند او، این نکته را آشکار می‌ساختند که «توان دشنام‌گونی و هجاء سرائی يك بدوی خشمگین را حد و حصری متصور نیست».

فَرَزْدَق و جَرِیر و اَخْطَل، بزرگترین، یا لااقل معروف‌ترین شاعران زمان خوداند. ایشان، با یکدیگر رقابت می‌کردند، یکدیگر را برمی‌انگیختند و خلاصه به نوعی مشاجره شعری می‌پرداختند که بعدها نام «نقائض» بر آن اطلاق گردید.

این هر سه شاعر بی‌تردید ویژگی‌های مشترکی دارند. معذک، اگر فرزددق در قصائدی استاد بود که بر افتخارات تازیان گذشته و غرور ایشان نسبت به اصل و نسب و اعمال قهرمانی استوار بود، در عوض اخطل در فن مدیح هنرنمایی می‌توانست کرد. اما جریر، به علت سرودن اشعار مطبوع و متنوع، ظاهراً شاعرترین ایشان به شمار آمده است.

الفَرَزْدَق (متوفی در ۱۱۴ هجری) مردی بود ناشایست، بی‌توجه، فاسق، بی‌بندوبار و بزدل. ذوق شاعرانه او، با هجا تناسب داشت. تنها جای‌هائی که نشان اندک شرافتی از او می‌توان یافت، یکی تعلقی است که نسبت به خاطره پدرش داشت، دیگر اخلاصی است که نسبت به خانوار مصیبت دیده حضرت علی علیه‌السلام ابراز می‌داشت. (که آن هم غالباً خالی از شهامت بود). پدر او غالب، به سبب هرزه‌گری‌های فسق‌آمیز شهرت یافته بود؛ خود او نیز در خلال زندگی هشتاد ساله پرماجرا، چیز عمده‌ای که مایه افتخار باشد ندارد. این زندگی

• در این باب، و نیز درباره اشعاری که به همین مناسبت به وی منسوب است، ر. ک به آذرنوش: «بزه‌نشی درباره قصیده‌ای بزرگ»، مقالات و بررسیها، شماره ۳۸-۳۹، سال ۱۳۶۲، ص ۹ به بعد.

که بیشتر در بصره و مدینه گذشته، آکنده است از کارهای فضیحت‌بار، یا ماجراهای عاشقانه با دختر عمش نوار و یا مشاجرات ساعرانه با جریر. به دنبال ازدواجی تقلب‌آمیز که طی آن فرزددق حيله‌ای ساز کرد و پدر و مادر عروس هم علیه دختر جانب او را گرفتند، نوار ناچار شد او را به عنوان شوهر تحمل کند. اما پس از ماجراها و تلخ‌کامی‌ها، وی موفق شد شاعر را به پذیرفتن طلاق وادارد. فرزددق به طلاق تن در داد، اما در خلال اشعاری که برای ما باقی مانده است، تأسف خود را از این کار ابراز داشته است. این اشعار هم تعلق خاطر او را به دختر عمش نوار بازگویی‌کند و هم خشونت او را. میان جریر و فرزددق، مبارزه‌ای پایان‌ناپذیر در گرفت که عیناً شبیه به مبارزات لفظی میان قبائل عصر جاهلی بود. سیل دشنام بود که در قالب شعر جاری شد و در آن، هر شاعر می‌کوشید رقیب و هر چه را به او وابسته است سراپا چرکین کند. قطعاتی که پرونده این مبارزه را تشکیل می‌دهند، در مجموعه بسیار معروف «نقائض» گرد آمده است. نبرد، تنها با مرگ دو شاعر که به فاصله شش ماه، در سال ۱۱۴ هجری رخ داد پایان پذیرفت. نخست فرزددق بود که زبان درکشید.

روایت کرده‌اند که فرزددق در پایان عمر، از این که سالیان درازی را صرف لذت‌اند حرام و دشنام‌گویی کرده بود، پشیمان شد و توبه کرد. حتی گویند شعری در این باب نیز سرود و در خلال آن وضعیت تازه روحی خود را بیان کرد، و به این سان وی، در شعر زاهدانه که به روزگار عباسیان توسعه یافت، پیش‌تاز گردید. معذک، روایتی که از این آخرین لحظات عمر او نقل کرده‌اند، از توبه‌ای بی‌گیر نشان ندارد.

با این همه فرزددق یکی از بهترین شاعران عرب به شمار می‌آید. وی، علی‌رغم تقلید و سرقت زیباترین اشعار دیگران، از هنری واقعی برخوردار بود و توانست این هنر را در مواضع مختلف به کار برد. او نیز مانند رقیبش جریر توانست طی دوران طولانی شاعری، آن چنان شعر بسراید که موجب ملال شنوندگان نگردد.

جریر (متوفی در سال ۱۱۴ هجری)، در مقابل عقیده عامه مسلمانان،

عاقبت بر فرزدق جیره شد. در واقع امر هم وی از رقیبش فرزدق متشخص‌تر و پاکیزه‌تر و مطمئن‌تر بود. امروز، در کتاب‌های ادبیات که رسماً در مدارس قاهره تدریس می‌شود، مکان فراخ‌تری به جریر اختصاص داده شده. این هر دو شاعر، از يك قبیله برخاسته بودند، اما جریر به خانواده‌ای تنگدست و گمنام تعلق داشت. پدر او، برعکس پدر فرزدق، علاوه بر تنگدستی، دچار عیب شرم‌آور خست نیز بود. جریر در نجد پرورش یافت و در آن جا، نخست رمة کوچک گوسفندان و بزبان پدر را چوپانی می‌کرد. سپس، به منظور دفاع از خویشاوندان در مقابل شاعران بیگانه، ابیاتی سرود. ایشان نیز از هنر پرتوان و طبع سرکش شاعر خویش، به حق احساس غرور می‌کردند. از میان همه شاعرانی که با جریر به مبارزه برخاستند، تنها اخطل و فرزدق توانستند در مقابل پیروزی‌های درخشان او دوام بیاورند.

اقبال زمانی به او روی آورد که حجاج، حاکم معروف عراق او را نزد خود پذیرا شد. پس از چندی، حجاج که عاملی کاردان بود، شاعر را به دربار دمشق فرستاد، زیرا خلیفه دمشق از این که می‌دید حاکم عراق چنین مدیحه‌سرانی را به خود جلب کرده، اندکی احساس حسادت می‌کرد. از آن پس، جریر شاعر رسمی امویان شد، و حتی در زمان خلیفه پارسا عمر بن عبدالعزیز موجب گردید خاطرة اخطل که دیرزمانی از مرگش نگذشته بود، فراموش گردد.

جریر به پارسائی و درستکاری سخت معروف و به خلقیات اسلامی وفادار بود و همه لذاذ ناپسند را بر خود حرام می‌داشت. رقیبان، تنها نقطه ضعفی که در او یافته بودند، همانا خست او بود که از پدر به ارث برده بود؛ اما بر خویشاوندان او از این نکته زیانی وارد نمی‌گردید. در عوض هرگاه شاعران رقیب موفق به تحریک او می‌شدند، توان دشنام‌سازی‌اش دیگر نه حد و حصری می‌شناخت، نه قانونی و نه اخلاقی. ناسزاهای او نه احوال بی‌گناهان را مراعات می‌کرد و نه حتی شهرت نیکنامی شخص او را. می‌گویند جریر، پس از ساختن هر قصیده هجا، بشیمان می‌شد و ادعای کرد که قصیده را از سر بی‌میلی ساخته و علت آن نیز شاعران دشمن بوده‌اند که می‌کوشیدند نام خانوار او را چرکین سازند.

اما تنها در قصائد هجاست که جریر به الفاظ درشت و رکیک دست آلوده است. دریغ که رقابت با شاعرانی متعدد و از طبقات مختلف، و خاصه مبارزه با

أخطل و علی‌الخصوص فرزددق، دامن این شاعر را به خود کشیده باشد. زیرا اگر چنین نمی‌بود، استعداد شاعرانه او به زمینه‌هایی کشیده می‌شد که در آن‌ها شهرت شاعر از خطر آلودگی در امان می‌ماند. جریر در قصائد مدح و رثا و غزل، از خود تشخص و سادگی و ظرافتی نشان داده که موجب برتری او بر همه رقیبان، حتی اخطل گردیده است. شعر اخطل اندکی تصنعی است، شعر فرزددق عالمانه است، اما سخن جریر طبیعی است.

زبان شاعرانه او خالی از گره و تردید واضطراب است و برخوردار از موسیقی موزون و سادگی. اشعار او را به سرعت حفظ می‌کردند، حال آن که جزالت و کهنه‌گرانی فرزددق، و نیز «مُدَاخَلَه» او (نوعی امتزاج ثقیل اصوات و معانی) موجب می‌گردید حفظ کردن اشعار او دشوار نماید، و تنها جویندگان شعر کهن و سخن ناب، و یا لغت‌شناسان جامع الفاظ نادر از قصائد او لذت می‌بردند. دلنشین‌ترین اشعار جریر، قطعاتی است که در آن‌ها، مانند شاعران جاهلی، به ذکر معشوق پرداخته است. اما جریر، برخلاف فرزددق که خالی از حرمت بود، یا دیگر معاصرانش که غالباً هرزه‌گوی بودند، سخنی داشت هم منزّه و دلنشین، هم دقیق و نافذ. وی البته زیبایی‌های صورت و ویژگی‌های جسمانی معشوق و لذت گفتگو با او و درد جدائی را وصف می‌کرد، اما هرگز مانند شاعران زن صفت، در شعر به تقلید شهوترانی‌های برخی زنان و اطوار و بازی‌های عاشقانه ایشان دست نمی‌زد.

الأخطل (مرگ در سال ۹۲ هجری) که پیش از دو رقیب خود وفات یافت، بیشتر از آن دو دیگر خصوصیات شاعر درباری و متعلق به يك سلسله را داشت. لقب «مداح بنی‌امیه» را نه خاورشناسان به او داده‌اند و نه مورخان مسلمان که چون شاعر با غرور تعلق خود را به آئین نصرانیت اعلام می‌داشت، علاقه چندانی به او نداشتند، بلکه لقب را شخص خلیفه عبدالملک، حامی بزرگ شاعر به وی داده بود.^(۱)

۱. درباره این شاعر ر. ک به مقاله لانس، تحت عنوان «مداح امویان» در JA، ۱۸۹۵؛ و مقاله دیگر او به عنوان: «شاعری شاهانی در دربار امویان» در Rev. de l'Orient chretien، شماره ۹، سال ۱۹۰۴. همین مقاله در مجموعه‌ای با عنوان Etudes sur le siècle des Omayyades در بیروت، ۱۹۳۰، مجدداً چاپ شده.

اما نامی که شاعر بدان مشهور گردید، همانا لقب او **أَخْطَلُ** بود که هم بر عیبی اخلاقی دلالت داشت (به معنی: برگو، نادان، گستاخ) و هم بر نقصی جسمانی (به معنی: کسی که گوش‌های بهن فرو افتاده چون گوش بز دارد). چنین به نظر می‌رسد که این لقب بر مذاق او ناگوار هم نبود، زیرا خود او نیز لفظ را در اشعارش به کار برده و می‌پذیرفت که عزیزترین حامیان هم او را به همین نام خطاب کنند.

اخطل به قبیله **تَغْلِب** تعلق داشت که خود از عربستان مرکزی بیرون آمده در نواحی بسیار آبادان بین‌النهرین ساکن شده بودند و حتی تا آذربایجان ایران نیز نفوذ کرده بودند. غالب افراد این قبیله، نسبت به زندگی آزاد و غرورآمیز صحرا وفادار مانده بودند؛ حتی کسانی که در شهرها می‌زیستند نیز به قبیله خود و نسب اصیل و اعمال قهرمانانه آن می‌بالیدند. علاوه بر این، تغلیبان به آئین نصرانی در آمده بودند و حتی اسقفی نیز داشتند که همان «جرجیس، نویسنده معروف سریانی» بود که **ریسل Rysse**، «اسقف عرب» خوانده است. مذهب ایشان نیز، مذهب یعقوبی بود، و با آنکه به آئین خود تعلق شدیدی نشان می‌دادند، آگاهی چندانی از آن نداشتند و اعمال دینی را هم انجام نمی‌دادند؛ طلاق در میانشان مجاز بود واز نیکوکاری مسیحی تقریباً بکلی بی‌اطلاع بودند. همه اخلاص دینی ایشان، متوجه سرجیس قدیس، ولی مذهبی بنی تغلب بود که مقبره‌اش در رصافه قرار داشت. جریر در «نقائض» که با **اخطل ردّ** و بدل می‌کرد، زیارت‌های مکرر تغلیبان را به سرجیس پولیس (= رصافه) به باد مسخره می‌گرفت.

اخطل به **یک** احتمال در رصافه، و به احتمال قوی‌تر، در حیره، به سال ۶۴۰م. / ۱۲ هـ تولد یافت. پس از مرگ مادر، پدرش، زنی دیگر گرفت که با **اخطل** رفتاری ناخوش داشت. **اخطل** در عوض، دست به اعمال حيله‌گرانه‌ای با او می‌زد و در عین حال نخستین اشعار خود را می‌سرود. سپس شاعر خود ازدواج کرد، بعد از آن هم زن نخست را طلاق گفته زنی دیگر را که مطلقه بود به همسری

۵. تاریخ تولد این شاعر روشن نیست. برخی سال ۲۰ هجری / ۶۴۹ میلادی را ذکر کرده‌اند.

برگزید. اما گویا زن دوم، با خود خوشبختی به خانه شوی نیاورد.

[علی‌رغم این ازدواج مکرر، می‌دانیم که] او مسیحی بود. اما شعر او هم مانند زندگی زناشونیش تقریباً نشانی از این اعتقاد ندارد، معذک در قصائد او، اشاراتی به سرجیس قدیس، به فطیر متبرک، به صلیب و به کاهنان مسیحی رفته است، و قسم‌هایی که یاد می‌کند، از نوع سوگندهای نصرانی است.

خصائص اخلاقی اخلط چندان زبینه نبود؛ هم با زنان آوازه‌خوان رفت و آمد می‌کرد و هم شراب را به حد افراط دوست می‌داشت و آن را، مانند دیگر شاعران که همه‌شان هم مسیحی نبودند، منبع الهام می‌پنداشت. شاید وی نیز مانند بسیاری از همکیشان، شراب را جلوه‌ای از تجلیات استقلال در مقابل اسلام می‌پنداشت که ایشان را فرا گرفته به خود می‌خواندشان. شاید همین نکته معنای واقعی ظریفه‌گونی‌هایی باشد که وی در پاسخ خلفائی که به اسلامش می‌خواندند ادا می‌کرد. شاعر، تقریباً همیشه پاسخ می‌داد که نه می‌تواند از شراب چشم ببوشد و نه روزه ماه رمضان را تحمل کند؛ این پاسخ یا از سر عشق شدید او به باده بود و یا از سر زیرکی (تا بدین سان از موضوع‌های خطرناک‌تر گریخته باشد). با این همه اخلط، اگرچه از مسیحیت جز اطلاعی سطحی نداشت و قوانین آن را آشکارا نقض می‌کرد، باز آن مذهب را عزیز می‌داشت. اما آن غرور جسارت‌آمیز بدوی که اخلط بدان مجهز شده به دربار دمشق گام می‌نهاد و در سایه آن از پذیرفتن اسلام سر باز می‌زد و با بی‌حرمتی از آئین‌های آن سخن می‌گفت، نشانی از تعلق او به نصرانیت نداشت، بلکه تعلق او به دین مسیح بیشتر در آن رفتار سرسپردگی و حقارت‌آمیزی جلوه می‌کرد که او نسبت به مرکز مذهبی مسیحی از خود نشان می‌داد، حال آن که این مرکز، از سرزنش یا تنبیه او، ولو به ضرب چوب، خودداری نمی‌کرد.

شاعر، بخش اعظم زندگی را میان دمشق و بین‌النهرین گذرانید، و ترجیح می‌داد که در پایتخت سکونت نگزیند، دوست داشت پیوسته در همسایگی اعضای قبیله‌اش باشد، بهمین جهت مکرراً در میان ایشان اقامت می‌گزید. در عین حال از دیدار شهریان، خاصه اهالی شهر کوفه که علی‌الظاهر بسیار دوست می‌داشت نیز روگردان نبود؛ اما باز هم به بدویان مایل‌تر بود؛ هر بار که از گشت و گذارهای

خود باز می‌گشت (به نظر می‌آید که شاعر ذوق سفر داشته است)، در میان بدویان رحل اقامت می‌افکند، مانند ایشان می‌زیست و آئین‌های پرشکوه مهمان‌نوازی اعراب گذشته را به عمل در می‌آورد.

پس از وفات حامی بزرگش عبدالملك (سال ۸۷ هجری)، ولید که به جای او نشست، عنايات خليفه پيشين را با شاعر روا نمی‌داشت. ولید فاقد گشاده‌دلی انسانی خلف خود بود و از فرهنگ گسترده‌ای هم برخوردار نبود و علاوه بر این از حمیت اسلامی نیز ادراك خاصی داشت. با وجود این، می‌بینیم که اخطل باز هم گه‌گاه در دربار دمشق ظاهر می‌شود. در همین روزگار بود که بنا به روایات، شاعر میان دو قبیله متخاصم بکر و تغلب به داوری نشست، و حتی گویند حکم او در مسجد اعلام گردید.

از روایات چنین برمی‌آید که شاعر، حدود سال ۹۲ هجری در بین‌النهرین درگذشته است.

اخطل، به عنوان «مداح بنی امیه»، نخست به یزید، پیش از آن که به خلافت رسد، پیوست؛ اما به سبب نخستین هجانی که به جانبداری یزید که خود تقریباً بی‌دین بود، سرود، نزدیک شد زبانش را از دست بدهد. دوران خلافت یزید که چهار سال به درازا کشید (از ۶۱ تا ۶۴ هجری)، دورانی بسیار پر آشوب، و در تاریخ اسلام، نمونه خلافتی خالی از دین بود. مسئولیت قتل امام حسین علیه‌السلام که در کربلا شهادت یافت (سال ۶۱ هجری) و نیز به منجنیق بستن شهر مکه و کعبه مقدسه به عهده یزید است. در مقابل مخالفان بنی‌امیه در بین‌النهرین و حجاز، از چنین امیری و اعمال و یاران او بود که اخطل با مدایح خود دفاع می‌کرد.

شاعر به جنگ‌ها و برادرکشی‌های مسلمانان نیز آلوده شد و قبیله او در آن ماجراها جانب امویان را گرفت. اخطل در اشعار خود به ستایش دلاوری‌ها و پیروزی‌های آنان پرداخت. پس از آن هم خلافت فعال و زیرکانه عبدالملك را ستود. در دوران خلافت عبدالملك بود (از ۶۶ تا ۸۷ هجری) که عربستان و عراق به زیر سلطه امویان درآمد، و عامل ایشان حجاج، در دل همه رجال و حنت انداخت و همه شورش‌ها را فرو نشانید. هم او بود که واقعاً مکه را فتح کرد، و

موجبات تسلط مسلمانان را بر درهٔ سند مهیا ساخت و برنامهٔ نفوذ در چین را تدارك دید.

معمولاً همه بر آن اتفاق دارند که زیباترین قصیدهٔ اموی اخطل، آن قصیده‌ای است که به راء مضموم ختم می‌شود و به همین جهت «رائیه» خوانده می‌شود. این شعر، به تقلید از قصائد کهن عرب، با «نسیب»، یعنی زاری بر جدائی از یاران و خویشان و بیان عواطف نسبت به معشوق تخیلی آغاز می‌شود، و سپس به اشعار مدح می‌رسد که خطاب به امویان ظفرمند و خلیفه و نزدیکان او می‌رسد. شاعر، پس از آن که بدین سان غرور حامیان خود و عطش آنان را نسبت به مدح ارضاء کرد، بی‌محابا به بیان آن چیزهائی که ایشان به وی و قبیله‌اش مدیون‌اند می‌پردازد. وی معمولاً از این مناسبت‌ها استفاده کرده خواهش‌های خود را بیان می‌کند، یا اقدامی سیاسی را القاء می‌نماید، یا کسی را متهم می‌سازد و یا به دفاع از کس دیگر می‌پردازد. پس از ذکر این معانی، به‌هجای مخالفان دست می‌زند. هجاء شدید است، اما خالی از وقار نیست.

همچنان که ملاحظه می‌شود، باز همان شعر کهن است که تا این روزگار ادامه یافته، و مخاطب شنونده‌ای است که با شنوندهٔ عصر جاهلی تفاوت چندانی ندارد. دربار اموی، اگر از نظر سازمان لشکری و اداری و مالی شکل گرفته، در عوض در موارد دیگر از آیین‌های بدوی چندان به دور نیفتاده است.

پس اخطل و قصائدش، در این دربار که هنوز رنگ بدوی دارد، جای نامأنوسی ننشسته‌اند. زیرا او نیز مانند فرزددق و جریر بدوی است. خوی کهن‌گرایی فرزددق را ندارد، و ضمناً به اندازهٔ جریر مطبوع و خودجوش نیست. نزد او غالباً نخستین فوران شعر، پرخروش است، اما وی آن مادهٔ خام را پرداخت می‌کند و صیقل می‌دهد و تیمار می‌کند تا سرانجام به قصیده‌ای کوتاه‌تر و در عین حال فنی‌تر می‌رسد. دیوان او، صرف نظر از چند قطعهٔ واقع‌گرایانه، روی هم رفته منزّه و پر عفت است. وی همچنین در زمینهٔ سرقات شعری که در ادبیات عرب سخت رائج بود، و نیز در باب کسب‌مال که غالب شاعران را به‌شور در می‌آورد، نوعی تشخص از خود نشان می‌دهد.

۴. شاعران عاطفی

در سده اول هجری، نوعی شعر عاشقانه شکوفا شد که، نه بعنوان مقدمه گزیرناپذیر قصائد (= نسیب)، بلکه به خاطر خود آن شعر، مورد عنایت قرار گرفت. این شعر، در دو گونه قالب جلوه می‌کرد: یکی قالب بدوی و دیگری قالب شهری که هر دو، تقریباً منحصرأ در جزیره العرب گسترش می‌یافت.

ویژگی غزل بدوی، پاکی شدید عواطف و آراستگی زیبای بیان است. شاعران این مکتب را «شاعران عذری» می‌نامند. این نام از نام قبیله بنی عذره که در حجاز می‌زیستند اقتباس شده است. گویند شهرت بنی عذره، از صداقت و خلوصشان در عشق برخاسته. نیز گویند: «چون عاشق شوند، از عشق بمیرند». یعنی سبب مرگ ایشان، خود عشق است، نه دست یافتن به معشوق. این معنی، بعدها گسترش یافت، عامل گسترش آن نیز بیشتر صوفیان مسلمان بودند که هر يك، دقائق مورد بحثی بر آن افزودند. باری، لفظ «عذری» بر هر عشقی که از خصائص صداقت و پاکی برخوردار بود، اطلاق گردید؛ به همین جهت بسیاری از شاعران این مکتب، بی‌آن که به قبیله بنی عذره تعلق داشته باشند، «عذری» خوانده می‌شدند. تقریباً همه شاعران عذری، از مرکز یا شمال غربی جزیره العرب برخاسته‌اند. هر شاعر عذری، در اسعار خود تنها از يك بار، که به عشقی لطیف و صادقانه و بی‌آلایش دوست می‌دارد، سخن می‌گوید، و غالباً، رنج‌هایی را که از جدائی آن بار حاصل آمده، با ظرافت تمام وصف می‌کنند.

از میان این شعرا، جمیل (عاشق بُشینه)، کُثیر (عاشق عزه)، قیس بن مَلُوح (عاشق لیلی) را می‌توان نام برد. اما این قیس شاید اصلاً وجود خارجی نداشته است و فقط سمبلی بوده است از برای اوج شدت عواطفی عذری. وی را بیشتر به نام مجنون لیلی می‌شناسند. از طرفی، نام شاعر عاشق در تواریخ، پیوسته با نام تنها زنی که دوست می‌داشته قرین است؛ مثلاً می‌گفتند: جمیل بُشینه، کُثیر عزه، مجنون لیلی. زندگی‌نامه این عشاق تقریباً همیشه مشابه است، اشعارشان نیز، خواه از نظر عواطف و خواه از حیث بیان، همانند است، آن

کثیر ضمناً یکی از نعبان نابت قدم حضرت علی علیه‌السلام بود.

چنان که قطعات آنان را، تا جایی که شامل اشارات شخصی بارزی نیست، می‌توان به هر کدام که می‌خواهیم نسبت دهیم، تنها برخی قطعات کثیر از این قاعده مستثنی‌ست.

نمایشگاه غزل شهریان، شهرهای مکه و مدینه بود، بهمین جهت بی‌بند و باری اخلاقی آن، زننده‌تر می‌نماید. زیرا این دو شهر، شهرهای مقدس اسلام بوده‌اند؛ یکی از باب آن که جایگاه کعبه مقدسه است، و دیگری به آن جهت که هجرتگاه و آرامگاه رسول اکرم (ص)، و شاهد عادل سنت مبارک وی و نیزالگوی عالی اخلاق بوده است. علی‌رغم همه این‌ها، گروهی این دو شهر را مرکز عیش کرده بودند. گویند اکثر ساکنان این شهرها، مردانی پارسا بودند که جز به کار عبادت و مطالعه نمی‌پرداختند. اما از طرف دیگر، جوانان به خود اجازه می‌دادند که آزادانه با پیروی از هوی و هوس زندگی کنند و به‌ارضای شهوات خود بپردازند. امویان، رقیبان... خود را به اقامت اجباری در داخل شبه جزیره‌العرب وامی‌داشتند؛ اما در عوض می‌کوشیدند با اعطای ثروت‌های کلان، زندگی ظاهری آنان را فراخ‌تر سازند... [در اثر جاری شدن سیل این ثروت‌ها به مکه و مدینه]... موسیقی و شراب و آواز و شهوترانی رواج یافت.

از این جا، شعری بسیار سبك پیدا شد که از طریق آوازخوانان همه جا پراکنده می‌گردید. شاعران همه گونه گستاخی از خود نشان می‌دادند؛ حتی در باب زنان خلفا و امیران نیز نسیب سرودند. ایشان که خود را بدینسان مورد تمجید می‌دیدند، شاعران و آوازخوانان را تشویق می‌کردند که آن اشعار را در ملاعام برخوانند؛ سپس، هنگامی که شوهران نیرومندشان (صاحب قدرت در همه جا مگر با بانوان خود) می‌خواستند آن گستاخان را ادب کنند، زنان، بخشش آنان را طلب می‌کردند.

غزل اینك دیگر شعر عاشقانه بدوی نیست؛ شاعر اموی دیگر از هیچ سخنی زبان در نمی‌کشد. دقایق ناگفتنی عشق، ظرافت‌های زنانه، سخنان گستاخانه شرم‌انگیز همه به زبان می‌آمد.

معروف‌ترین نمایندگان این گونه شعر، عبارتند از: عمر بن ابی ربیعہ، عبدالله العرجی، عبدالله بن قیس الرقیات، حارث بن خالد، الأخوص بن محمد الانصاری.

این گروه، همه در شهر مدینه و خاصه در مکه می‌زیستند. تنها در اواخر دوران اموی بود که شاعری از این مکتب در دربار دمشق ظاهر گردید که الوضاح نام داشت. همچنین گویند یکی از خلفای اموی، یعنی خالد دوم (خلافت از ۱۲۶ تا ۱۲۷ هجری) نیز ذوق شعر داشت.

عمر بن ابی ربیعہ (متوفی در ۹۳ هجری) بی‌گمان عالی‌ترین نمونه آن گروه است. وی فرزند یکی از بازرگانان ثروتمند مکه بود که به روزگار حضرت پیغمبر (ص) و نخستین خلفا، حکومت ولایات یافته بود. خوشروئی و ثروت و استعداد شاعرانه، عاقبت عمر را در دست لذات و سرگرمی‌ها گرفتار ساخت. همین که موسم حج فرا می‌رسید، وی زیباترین جامه‌ها را به تن می‌کرد، عطر می‌زد، اشتر را به حنا رنگین می‌ساخت و گران‌بهارترین زین و برگ‌ها را بر آن می‌نهاد، سپس سوار شده به پیشواز کاروان‌های حاجیان می‌شتافت. آن جا، در کمین زیبارویانی که از مدینه و دمشق و عراق فراز می‌آمدند می‌نشست؛ سپس به همراه ایشان به خانه خدا داخل می‌شد و بود تا همه به طواف کعبه پردازند. احوال طواف، به شاعر اجازه می‌داد که یا دل فارغ به تماشای زیبایی‌های زنان پردازد و آن‌ها را در اشعار خود وصف کند. وی می‌کوشید نام زنان مورد تمجید و ستایش را تا حدی که ممکن است با دقت و صحت ذکر کند.

زنان دوست داشتند، تا زمانی که عمر از حد عفت پا فراتر نمی‌نهاد، موضوع نظر بازی‌ها و ترانه‌های او قرار گیرند؛ حتی گاه خود، شاعر را به ستایش خویشتن تحریک می‌کردند. ازسوی دیگر، بودند زنانی که از بی‌حرمتی‌های عمر بیم داشتند و حتی از ترس دیدن او، از رفتن به مکه هم خودداری می‌کردند. اما

• درباره ماجراهای عمر و ترجمه بزرگترین قصیده او ر. ک به آذرنوش: «نگاهی به اجتماع اشرافی حجاز...»، مقالات و بررسیها، شماره ۵ - ۶، سال ۱۳۵۰، ص ۱۴۱؛ شماره ۷۶، سال ۱۳۵۰، ص ۱۲۱.

این همه پاکدامنی از آنِ اکثریت زنان نبود؛ اکثریت به عکس دوست داشتند نظر شاعر را به خود جلب کنند، و شاعر نیز از این امر آگاه بود. در روایات آمده است که در مکه، به هنگام انجام مناسک، گاه عمر تظاهر به انجام دادن طواف می‌کرد و در زنان نمی‌نگریست. زنان به عکس در جستجوی نگاه و سپس غزلیات او بودند. و چون او از توجه به‌ایشان خودداری می‌کرد، زنان، در همان بیت‌الله الحرام او را میان گیر می‌کردند و به اصرار می‌خواستند از برایشان ترانه بسراید.

اما شاعر، زیرک و نکته‌سنج بود؛ غزلیات تند و پرده در خود را به زنانی اختصاص می‌داد که خود از سر میل پا به درون ماجراهای او می‌کشیدند. گویند او دو بار هم ازدواج کرد. اما زنان از بی‌وفائی‌ها و ناپایداری‌های او دل‌نگران بودند. در پایان زندگی، آن چنان که از روایات برمی‌آید، توبه کرد، و گویند توبه او نیز از سر صدق بوده است.

عمر و جریر بزرگترین شعرای زمان خویش بودند. شعر عصر، اگرچه منحصرأ به ستایش لذائذ و با نوعی شوخ‌چشمی و حتی دریدگی به وصف زیبایی‌های زنان اختصاص دارد، باز از زبانی دل‌نشین و لب‌خندی [طنزآمیز] و لطائفی شیطنت‌آمیز و گیرا برخوردار است. از خلال اشعار او می‌توان به مقامی که در آن روزگار زنان در زندگی اجتماعی و ادبی داشتند پی برد. پس از آن، به روزگار عباسیان، با تطبیق [قوانینی تحریف یافته]، هرگونه آزادی از زن سلب گردید و او از فرهنگ و ادب به کناری نهاده شد و از چند کنیز آوازه‌خوان که بگذریم، دیگر نشانی از او باقی نماند. بدینسان، ادبیات عرب، ادبی «مردانه» گردید. تنها در عصر نهضت معاصر (ر. ک ص ۲۶۴ از کتاب حاضر) بود که زن عربی توانست، به نحوی بسیار شایسته، در زندگی ادبی روزگار خویش شرکت جوید.

فصل هفتم

نثر تازی در نخستین سده اسلامی

فراورده بزرگ اسلام، همانا قرآن کریم است. این کتاب مقدس را مسلمانان البته ساخته دست بشر نمی‌دانند، بلکه در نظر ایشان شاهکاریست خدائی و تقلید ناپذیر. این کتاب که بیانش خالی از تعقیدات لفظی و غالباً تعلیمی و حتی گاه تند و صریح و قاطع است، تنها کتاب يك جنبش مذهبی یا حکمت الهی نیست، بلکه هم از جهت شکل و هم به سبب تأثیری که در تثبیت زبان عربی داشته، در تاریخ ادب نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. قرآن، مرکز و موضوع اصلی تحقیقات زبانشناسی دوره‌های بعد قرار گرفت، در حالی که شعر جاهلی تنها برای توضیح تفاسیر و کمک به تتبعات و استنتاج‌ها به کار گرفته شد. و خلاصه از نظر ما، قرآن کریم، هزار مرتبه بهتر از شعر جاهلی، متنی است کاملاً مطمئن و شاهدهی راستین از برای زبان تازی.

پدیده دیگری که در تکوین نثر عربی مؤثر بوده نیز در دست داریم که... [بی‌تردید بخش بزرگی] از عناصر آن واقعی است و از بیست سال اول اسلام به دست رسیده است. مراد ما از این پدیده خصوصاً احادیث نبوی است. مجموعه‌های حدیث البته متأخراند و بنا به نظر پارساترین ناقدان مسلمان، بسیاری لز آن احادیث سراپا جعلی است. معذک همه این احادیث، از برای نثر نخستین سال‌های اسلام، شهادتی در خور توجه به شمار می‌آیند.

هنر خطابه نیز با بیدایش اسلام از میان نرفت؛ در زمان حیات حضرت پیامبر (ص) و نیز طی دوران اموی، خطیبان هنوز نقش اجتماعی عمده‌ای به عهده داشتند، و این قضیه امری تردیدناپذیر است، حتی اگر اسنادی که به آن دوران نسبت داده‌اند قابل اعتماد نباشد.

نیز در همین روزگار تراجم و شروح احوال تاریخی ظهور کردند، و ارزش آن را هم دارند که در این جا اشاره‌ای به آن‌ها رود.

۱. قرآن کریم

الف - تکوین قرآن

کتاب مقدس اسلام، سخن ذات خداوند است که آیه به آیه توسط محمد (ص) ابلاغ گردیده است. سخنی است که در الهیات اهل سنت، نامخلوق خوانده شده، و نیز در نظر ایشان، هیچ چیز قرآن را با امور بشری قیاس نتوان کرد، و نه چیزی از آن را تحدید می‌توان کرد؛ نه صوت است نه نطق، و نه چونی و چرائی دارد (یعنی «بلاکیفۃ» است).

معهدا، متنی که ما [محققان اروپائی] در دست داریم به زبان آدمیان است و ما می‌توانیم بی‌آنکه ارزش الهی تعلیمات مسلمانان را خدشه‌دار کرده باشیم، در ارزش ادبی آن به تحقیق بپردازیم.

من قرآنی، طی بیست و سه سال، قطعه به قطعه بر حضرت رسول (ص) وحی گردید. آیات را کاتبانی که یا داوطلب بودند و یا حضرت پیامبر (ص) خود برگزیده بود، بر روی برگ‌های خرما و استخوان اشتر و سنگ‌های سفید و پهن و قطعات سفال و گاه نیز روی پوست و حتی روی پوست دباغی شده و پاپیروس می‌نگاشتند.

اندکی پس از رحلت حضرت پیغمبر (ص)، به فرمان نخستین خلیفه اسلام، از این مواد گونه‌گون و دست و پا گیر و نیز از سینه مردان (صدورالرجال، یعنی از محفوظات ایشان)، همه آیات را فراهم آوردند.

اما عاقبت، خلیفه سوم عثمان بود که فرمان به تدوین متون وحی داد، و چند نسخه از آن را به اطراف فرستاد و بقیه را، چنان که گفته‌اند، بسوزانید. این ماجرا در سال ۲۵ هجری رخ داد. پس از آن، متن مقدس قرآن، علی رغم دخالت‌های حجاج (متوفی در ۹۶ هجری) که از برای تاریخچه يك متن، سخت خطرناك می‌توانست بود، دیگر تغییری نیافت.

همه فرقه‌های مذهبی این متن را که برحسب روایات به عثمان منسوب است پذیرفته‌اند؛ عالمانه‌ترین انتقادهای معاصر نیز بر اصالت آن صحه گذاشته است. این پذیرش کارساز، مانع آن نگردید که یکی از فرقه‌های كوچك خوارج مدعی افزوده شدن سورة ۱۲ (سورة يوسف) گردند و شیعیان گمان کنند برخی بخش‌هایی که در تأیید امام علی (ع) بوده از آن حذف گردیده است. اما، از چند مورد استثنائی و نادر که بگذریم، باید اختلافات موجود در متن را غیر قابل توجه تلقی کنیم. معذك وقتی به یاد می‌آوریم که به علت نقص خط عربی ابتدائی و سوزاندن مصاحف مختلف، ممکن است برخی اختلافات از میان رفته باشد، دچار دل‌نگرانی می‌شویم، اگر چه متن حاضر من حیث المجموع همان شکل کهن و دست نخورده خود را حفظ کرده است.

ب - شکل قرآن

متن مقدس قرآنی، به صورت غربی نظم و نگارش یافته است. در آن گاه آیانی کاملاً متضاد وجود دارد که مسلمانان، بر اساس اصل «ناسخ و منسوخ» موضوع آنها را حل کرده‌اند.

متن قرآن، آن چنان که تصور می‌رود، طولانی نیست، و اگر آیات مکرر را به حساب نیاوریم، مجموعاً شامل ۶۲۱۱ آیه می‌گردد.

آیات، در فصل‌هایی که «سوره» خوانده می‌شود، بخش شده‌اند (درباره

• درباره این که به نظر ما شیعیان دوازده امامی، قرآن کریم به تمامی همین است که اینك «بین‌الدفتین» در اختیار داریم، رك به کلینی: «اصول کافی» با ترجمه و شرح... هانم رسولی. تهران، از انتشارات کتابفروشی علمیه، ب.ت.، ج ۴ ص ۴۴۰ و شروح مفصلی که مترجم محترم از قول فیض کاشانی و شیخ صدوق نقل کرده با خود عرضه داشته است (مترجم).

اصل و معنای ابتدائی کلمه سوره اتفاق نظر موجود نیست). تعداد آیات سور مختلف است: بلندترین آنها، ۲۸۶ آیه دربر دارد و کوتاهترین، تنها ۳ آیه. هر سوره نامی دارد که کم و بیش بر معنایی دلالت می‌کند، و آن معنی معمولاً از محتوای سوره اخذ شده است، مثلاً: بقره = گاو، نور = روشنائی، نساء = زنان، مریم، یونس، یوسف، مائده = سفره، رعد = تندر و غیره. نام برخی سور، چند حرف الفباست که سرآغاز سوره را تشکیل می‌دهند، اما در باب معنی و نقش آن‌ها اظهار نظرهای بسیار مختلفی شده است. «۱» همه سور، به استثنای سوره ۹، با بسمله (بسم الله الرحمن الرحيم) آغاز می‌شوند.

تعداد سور ۱۱۴ است و تقریباً برحسب درازا تنظیم شده‌اند: از نخستین سوره هفت آیه‌ای که بگذریم، بلندترین سور در صدر قرار گرفته است. آیات، همیشه برحسب نظم منطقی ظاهری یا برحسب زمان ترتیب نیافته‌اند، به همین جهت [خواننده ناآشنا گاه] احساس بی‌نظمی نامطبوعی می‌کند. این ترتیب، کار را بر تاریخ‌نگاران سخت دشوار می‌سازد.

ج - ترتیب تاریخی قرآن

مفسران مسلمان، هنگام تحقیق به منظور توضیح محتوای متون، می‌کوشند هر آیه را در محل خود قرار دهند (یعنی علل و مناسبات وحی = اسباب‌النزول را بیان کنند). دانشمندان اروپائی، با استناد بر داده‌های کهن اسلامی و یا با توجه به «خصائص درونی» قرآن خاصه اسلوب و دگرگونی‌های آن، می‌کوشند ترتیب واقعی زمانی آیات را تعیین کنند.

کوشش‌های مختلفی در جهت زمان‌بندی قرآن عرضه شده است. کاری که از کارهای دیگر کم‌نقص‌تر است، «تاریخ قرآن» نولدکه است که نخست توسط شوالی Schwally و سپس برگ اشتراسر Bergstrasser و پرتزی Pretzi بازبین و تکمیل گردید.

۱. از ۲۹ سوره‌ای که با این گونه حروف آغاز شده‌اند، تنها ۵ سوره نام‌هایی مرکب از حروف دارند: طه، یاسین، صاد، قاف، نون.

دورهٔ مکی، یعنی دوران وحی پرشور و مبارز، خود به دوره‌های کوتاه‌تری بخش می‌گردد که هر يك ویژگی‌هایی به قرار زیر دارند:

در آغاز، پاره‌هایی که به حضرت محمد (ص) وحی می‌شد، همه کوتاه بودند؛ همه کلماتی بود مهیج و کوتاه و پرشور و موزون و گاه مقفی که از تخیلی بر حال و توان شاعرانهٔ بسیار نیرومندی برخوردار بود. وعد و وعید به اشکال طبیعی در آن فراوان است؛ این ترکیبات، روز رستاخیز و عقوبت سخت خدائی را به یاد شنوندگان می‌آورد.

اندك اندك لحن وحی به آرامش می‌گراید، از وعد و وعیدها کاسته می‌شود و اصرار بر یکتاپرستی و نفی شرك و اشاره به عقوبت الهی بیشتر می‌گردد؛ شنوندگان را بر آن می‌دارند که بر حال اقوامی که پیش از ایشان می‌زیستند و پیامبرانی داشته‌اند اندیشه کنند و پند گیرند.

از این پس، وجه اخیر در وحی الهی بر وجوه دیگر غالب می‌آید؛ داستان‌های مربوط به رسالت پیامبران پیشین کثرت و گسترش می‌یابد و گاه تکرار می‌شود، زیرا اینك لازم است آن عقوبت‌هایی را که گریبان‌گیر اقوام مشرك گذشته گردیده به یاد ناباوران آورند. در متون همین دوران است که اشاراتی نسبتاً گنگ در باب اعمال و آئین‌های مذهبی آشکار می‌گردد، و نیز کلمه «الرحمن» به صورت لفظی مترادف «الله» بکار می‌آید.

در مدینه، حضرت محمد (ص) که ناچار نقش جنگجو، مجادله‌گر و قانون‌گزار مذهب و شهر و خانواده را به عهده گرفته، سوره‌هایی را از جانب خداوند دریافت می‌دارد که هم بلندتر است، هم آب و رنگ لفظی آنها کمتر، و تقریباً به کلی خالی از وزن. در عوض عبارات تشریعی و آئینی در آنها کثرت می‌یابد؛ و نیز محاجه با یهودیان و نصرانیان در اوج شدت است. حضرت رسول (ص)، فراتر از نظر یهود و نصاری، [چنین ابلاغ می‌فرماید] که حضرت ابراهیم نه تنها پیامبری بزرگ از پیامبران گذشته بوده، بلکه نیای بزرگ نژاد عرب و منبع آن دینی است که تازیان باید بر جهان مسلط سازند.

بنابراین، سور مکی «آکنده به آتش پیامبری است، شتابنده و پرشور است، هنگام خبر از عقوبت‌های جاودانی، گاه تهدیدآمیز و گاه اندوه‌بار است.

لحن این سور با لحن سوره‌های مدنی تفاوت دارد. سوره‌های مدنی البته وعیدها و عبارات مشوق دعوت و وعده‌های سور پیشین را تکرار می‌کند، اما بیشتر به تنظیم اجتماع اسلامی عنایت دارد».^{۱۱۱}

کتاب نولدکه اگر چه از انتقاد در امان نیست، بهتر از هر کتاب دیگر می‌تواند خواننده کنجکاو را راهنمایی کند. اما نباید فراموش کرد مسلمانان خود، هیچ نیازی نمی‌بینند که ترتیبی غیر از آن ترتیبی که کتاب مقدس بدان نازل گردیده و دست مبارك محمد (ص) بر آن هویدا است اتخاذ کنند. ایشان حتی معتقداند که چون این ترتیب از شخص حضرت رسول ناشی شده، حاوی حکمتی و رازی ربانی و خردی خاص است. اختلاط این قصص و روایات تورات گونه و احکام و دعوات و وعده و وعید، گوئی به عمد صورت گرفته است تا اندیشه را تابناک کند و دل را به خود کشاند بی آن که خواننده نیاز به قرائت بخش‌های طولانی داشته باشد.

د- زبان قرآن

نباید پنداشت در ترتیب تازه‌ای که نولدکه اتخاذ کرده، هر آیه‌ای که مثلاً شامل جمال ادبی یا بیان گر الهامات شاعرانه است، به يك باره از سور مدنی کنار گذاشته شده است. در هر حال، هر چه باشد، باید توجه داشت که مسلمانان این گونه اختلافات را نه دوست می‌دارند و نه حتی - بی‌گمان - آن‌ها را درمی‌یابند.

1. Gaudelroy — Demonbynes, *Le Monde Musulman*, Paris, 1931, p. 106-107.

نیز می‌دانیم که نور آندراه کونیده است نشان دهد که آئین نصرانی سوریه، بر محتوی و نیز شکل نخستین آیات الهی اثر گذاشته است:

Der Ursprung des Islams und das Christentum, Stockholm, 1926.

همچنین مقایسه شود با مطامعات Ahrens تحت عنوان:

Christliches im Qoran (ZDMG, NF. IV); *Muhammad als religionstifter*, Leipzig, 1935.

يك تاريخ كوچك قرآن نیز توسط مؤلفی مسلمان در سال ۱۹۲۵ در قاهره انتشار یافته: ابوعبدالله الزنجانی: تاریخ القرآن.

ایشان، با تلفظی کاملاً دقیق و تحدید شده (= تجوید) و در ترتیبی تغییر ناپذیر و آهنگی گیرا آنقدر آیات قرآنی را تکرار می‌کنند که دیگر نه بر آن چه اروپائیان اختلافات [می‌پندارند] عنایتی دارند، و نه بر آن چه برخی منتقدان غربی نقائص می‌خوانند. این موارد [که غربیان نقائص خوانده‌اند]، در آن احساس روشنائی و گرمی و وزن و موسیقی که مسلمان مؤمن به هنگام ترتیل صادقانه و اکرام‌آمیز کلام الهی در دل دارد محو می‌گردد.

این يك پارچگی که [مرد مسلمان در قرآن] احساس می‌کند، به قول فلاسفه، پایه‌ای هم در حقیقت دارد: قرآن را زبانی است که يك دسنی آن را اختلاف در واژگان و اسلوب نمی‌تواند شکست.

قرآن کریم عنایت بر آن دارد که به اعراب بگوید پیامبر، از میان خود ایشان برگزیده شده و آن وحی نیز که بر ایشان عرضه گردیده، به وضوح تمام و در زبان خود آنان نازل شده است. نیز طبیعی است که این وحی به لهجه حجاز و ساکنان مکه باشد. روایات اسلامی اصرار بر آن دارند که این لهجه، همان لهجه قبیله قریش است، اما در عین حال می‌پذیرند که لهجه قریش واژه‌هایی از لهجه‌های دیگر، و حتی - علی‌رغم عدم تمایل - از زبان‌های بیگانه به وام گرفته است.

خط قرآن نیز خطی کهن است و البته نشان از عدم شایستگی خط ابتدائی عرب دارد. اما توجهی که مسلمانان در حفظ آن از خود بروز می‌دهند، دلالت بر تقید وجدانی آنان دارد که مانع می‌گردد هیچ چیز، حتی حروف الفبا را، در آن چه سخن خداوند تعالی می‌دانند، تغییر دهند.

با این همه، هفت گونه قرائت رسمی، یا هفت روش گوناگون در ترتیل قرآن داریم که عبارت است از نحوه تلفظ یا اعراب‌گذاری برخی کلمات. اختلافی که این قراءات ایجاد می‌کنند، همیشه هم خالی از اهمیت نیست. قراءات هفتگانه‌ای که از زمان تألیف کتاب «القراءات السبع» ابن مجاهد (متوفی در ۳۲۵ هجری) اصلی تلقی شده‌اند، عبارت‌اند از قراءات ابن عامر (متوفی در ۱۱۸ هـ)، ابن کثیر (متوفی در ۱۱۹ هـ)، عاصم (متوفی در ۱۲۵ هـ)، ابوعمر و بن العلاء (متوفی در ۱۵۳ هـ)، حمزه (متوفی در ۱۵۶ هـ)، نافع

(متوفی در ۱۶۹ هـ) و خلاصه قرائت نحوی بزرگ الکسائی (متوفی در ۱۸۹ هـ) (۱۱).

نخست زبان قرآن کریم بود که جهان اسلام را خیره ساخت، و سپس با اندکی تغییر، طی قرون، به عنوان زبان فرهنگ به کار گرفته شد. اختلافاتی که زبان فرهنگ دوره‌های بعد با زبان قرآن دارد، از عللی ناشی است: اولاً قرآن همگان را به مبارزه می‌طلبید که اگر کسی قادر است به تقلید آن برخیزد، و البته هیچ مسلمانی به خود اجازه نمی‌دهد به چنین مبارزه‌ای دست زند و نیز برایش قابل قبول نیست که کسی به چنین کاری پردازد: هرگز کسی نتوانست چیزی نظیر قرآن بنویسد (و اعجاز قرآن نیز همین است).

قرآن کریم را اثرات دیگری نیز بوده است، از آن جمله: قواعد نحو عربی ریخته شد، و نحو، برخی آزادی‌ها را در ساختمان جمله، جز از برای متون قرآنی، جانش نمی‌داشت؛ اما از طرف دیگر ملت‌های جدید، فرهنگ‌ها، علوم و زبان‌های تازه همه بر دوش واژگان و نحو عربی سنگین می‌آمدند؛ و با این همه، نحو و لغت، ناچار بودند نیازهای فنی برخی رشته‌های دانش و نیز استعدادهای شخصی برخی نویسندگان و همچنین حوائج زندگی طبیعی خود زبان را پاسخ‌گو باشند.

هـ- ارزش ادبی قرآن

کتاب مقدس قرآن، بیشتر در حوزه «موسیقی» واقع است تا در حوزه «تصویر»، یعنی بیشتر به کار قرائت و ترتیل با صدای بلند می‌آید تا از روخواندن با چشم. مسلمانان همه با هنر قرائت و ترتیل و تلفظ صحیح حروف ساکن آشنایند و قادراند در اصوات و سواکن نوعی وزن آهنگین ایجاد کنند. مجموعه همین علم است که علم تجوید خوانده می‌شود.

موسیقی قرآن، زائیده وزن‌ها و قوافی موجود در آن است که در سور مدنی

۱. دو قرائت بسیار مورد توجه دیگر نیز داریم، که یکی قرائت اُبیّ (م. ۱۹ هـ) است، اما از آن مهم‌تر قرائت ابن مسعود (م. ۳۳ هـ) است. جز این که از نظر مسلمانان، این دو قرائت، همه آن شرایطی را که موجب رسمیت یافتن هفت قرائت پیشین بوده نداشتند.

هم تا حدی بکار آمده است. باید توجه داشت که این وزن و قافیه از قواعد دقیقی پیروی نمی‌کنند. متون قرآنی شبیه‌اند به تسلسل اشعار آزاد، و قافیه آن‌ها، برحسب خویشاوندی اصوات به کار گرفته شده و غرض هرگز غنا و انبوهی قافیه نبوده است؛ بلکه غالباً هم نوانی دوردستی است که حاصل می‌آید. مسلمانان بر این نکته تأکید بسیار می‌کنند تا مبدا رسم مقایسه میان پیامبر ایشان با کاهنان کهن عربستان جاهلی سنت گردد، زیرا این کاهنان در خطبه‌های خویش اسلوبی تقریباً مشابه به کار می‌بردند. اما اگر در قرآن سجع موجود است، به هیچ وجه آن سجع کهن جاهلی نیست. حضرت رسول (ص)، از آن جا که معاصران، وی را شاعر و جادوگر می‌پنداشتند، ناچار گردید در مقابل این مقایسه به دفاع از خود برخیزد.

بی‌تردید قرآن کریم، نثر است؛ اما نه به نثر اندیشمندان شبیه است و نه به نثر شاعرانه؛ تا حدی شبیه است به نثر پرشور خطیبان، یا نثر آتشین واعظان مذهبی و اجتماعی که اندك اندك به نثر اهل جدل و قانون می‌گراید، اما هرگز از مزایای عظیم شاعرانه تهی نمی‌گردد.

پل Pese که متن قرآن را با همکاری مردی مسلمان ترجمه کرده، در مقدمه آن چنین می‌گوید: «خاصیت شعر آن است که هر چیز را عظیم جلوه دهد؛ اندیشه و احساس و تخیل در آن حجمی نامعقول می‌یابد، آن چنان که از حد واقعیت و امر معهود در می‌گذرد. اگر این کار با خوش ذوقی همراه باشد، تغزل شاعرانه است؛ اما اگر ناموفق باشد، به طمطراق‌گویی و مهمل‌سرانی می‌انجامد. ساخت جمال‌شناسی قرآن، اساس بافت شاعرانه آن است، خاصه آن بافت شاعرانه‌ای که اشیاء را در حجم‌های نامعهودی جلوه‌گر می‌سازد... لحن قرآن، لحنی بلند است؛ و در آن، اندیشه چون برق برمی‌جهد؛ به دنبال هر اندیشه، صورتی از تخیل فرا می‌رسد تا آن را نیرو بخشد، و مجموعه آن‌ها شعری به وجود می‌آورد پر شور و پر از معانی مضر و آکنده به رؤیا و التهاب و اضطراب».

اگر کلمه شعر را با معنای وسیع آن در نظر گیریم، می‌توانیم آن را بر قرآن کریم، خاصه بر بخش‌های کهن‌تر آن اطلاق کنیم. اما حضرت محمد (ص) به شدت صفت شاعری را از خود [و از سخن الهی] نفی می‌فرمود؛ و می‌توان ملاحظه کرد که گاه وزن در آیات قرآنی شکسته گردیده... و بدین سان... از شعر به معنای اخص دوری گرفته است. علی‌الظاهر، توضیح «چگونگی قرآن» را باید جای دیگری جستجو کرد نه در مقایسه‌هایی که کم و بیش تحت تأثیر مفاهیم غربی قرار دارد. قرآن کریم، گاه اسفار تورات، خاصه اسفار جامعه و امثال را به خاطر می‌آورد. اما در هر صورت قرآن [از نظر ادبی] نبوغ نژاد سامی را جلوه‌گر می‌سازد آن چنان که باید آن را... بزرگترین شاهکار زبان تازی به شمار آورد. آن سرعتی را که زبان‌های سامی در انتقال از معنای واقعی الفاظ به معنای استعاری آن‌ها دارند، قرآن تماماً به کار بسته است، بی آن که به تحول تدریجی زبان‌های آریائی در این باب اعتنائی کند.

در پایان دوره مکی و سراسر دوره مدنی، هنگامی که سوره‌ها طولانی می‌گردند و عبارات تشریعی کثرت می‌یابد، وزن موسیقی دیگر به کار نمی‌رود، اما در عوض آن ایقاعی که در سور نخستین اذهان تازه و پرطراوت مؤمنان را نواخته بود، هنوز هم قادر بود صفحات شامل قانون و شریعت را از برای آنان نشاط بخشد و وحدت و تقلیدناپذیری ادبی قرآن را محقق سازد. نفی این دو خصیصه از قرآن کریم در نظر مسلمانان نه تنها کفری است تحمل‌ناپذیر، بلکه از برای کسانی که زبان عربی را می‌دانند، يك دليل انکارناپذیر عینی است بر سوء نیت. باری، قرآن کریم به همین صورت که هست، نقشی قاطع در تکوین ذوق و تثبیت زبان عربی داشته است. هرگز آن را به عنوان الگوی ادبی در معنای اخص کلمه برنگزیدند، اما چون آن را از حفظ می‌کردند و مکرراً برمی‌خوانند، لاجرم پس از آن که متن مقدس، زبان را به شکلی نهائی اتحاد بخشید و در دایره‌ای وسیع بگسترانید، بر اسلوب و نحو و واژگان مسلمانان اثری عمیق از خود باقی نهاد.

۲. حدیث

حضرت محمد (ص) به ابلاغ پیام الهی که عاقبت متن قرآن کریم را تشکیل داد، قناعت نکرد. وی تصمیمات [قاطع] اتخاذ می‌کرد، به حل اختلافات می‌پرداخت، اندرز می‌داد و فرمان صادر می‌فرمود. وی همچنین در زندگی روزمره و در رفتاری که می‌بایست در مناسبت‌های گوناگون اتخاذ کند، و یا در اظهار خشنودی و عدم خشنودی، روشی ویژه خویشتن داشت. مجموعه این موارد، «سنت» را تشکیل می‌دهد که دومین منبع قانون اسلامی است. سنت خود در قالب «حدیث» بیان گردید و آن عبارت است از روایت گفتار یا کردار رسول اکرم (ص) که به یاری آن‌ها، تفسیر فلان قانون، یا گوشه‌ای از قرآن، و یا تفسیر فلان موضوع نظری یا عملی و یا فلان مکتب و عقیده توجیه می‌گردد.

پس از حضرت رسول (ص) جعل حدیث نیز به شدت رواج یافت. مقدار احادیثی که در دست داریم بس عظیم است و طبیعتاً بخش بزرگی از آن‌ها به کلی ساختگی است. زیرا احزاب و فرق مذهبی هر يك می‌کوشیدند تکیه‌گاهی در احادیث از برای عقاید خود بیابند و یا حدیثی به آن منظور جعل کنند. قصه‌گویان مردمی (قصاص) نیز از سر شدت پارسائی، مقداری جعل کردند. برخی از فقیهان [ناصالح] هم که در برخورد با نزادها و تمدن‌ها و ملت‌های جدید ناچار بودند تحولی در کار خود پدید آورند، احادیثی آوردند تا با نیازهای زمان و محیط اجتماعی‌شان سازگار باشد، [آن چنان که گویی] پیامبر خدا لازم بود [اهم امور جزئی را هم] که پس از او حادث می‌شد از هر نظر، پیش‌بینی و پیش‌گویی کند و در باب آن‌ها امر و نهی فرماید. [یا گویی لازم است] هر چه را خوب و زیباست حضرتش بر زبان آورد.

گلدزهر در مجموعه‌های حدیث، عناصر بسیار مختلف‌الاصلی را که از بخش‌های رسمی یا مشکوک فیہ اناجیل و یا از عقائد یهودی و یونانی و ایرانی و هندی رائج در خاورمیانه، اخذ شده، گردآوری کرده است. حتی ملاحظه می‌شود که خطابه يك شنبه (= Pater که به یونانی و لاتینی به معنای پدر، یا خدای متعال است) را نیز به حضرت رسول (ص) نسبت داده‌اند.

جاءلان حدیث در زمان‌های متأخرتر هم وجود داشتند، و در هر حال، پس از سه قرن، مجموعه‌ای عظیم و پر آشوب به وجود آمد که منتقدان مسلمان ناگزیر به اختیار صحیح آن گردیدند. اما معیارهای ایشان ناقص بود و تنها به ارزش اخلاقی و واقعیت روابط تاریخی راویان حدیث توجه داشت.

به هر حال از برای کار ما، مهم آن نیست که حدیث جعلی یا صحیح باشد، بلکه قدمت آن است که مورد توجه ماست؛ و البته تردید نیست که احادیث کهن فراوانی در دست داریم که هم برای تاریخ زبان تازی از اهمیت تردیدناپذیری برخوردارند و هم برای مطالعه در باب «عقایدی که طی نخستین دوران اسلام غالب بودند» (مارسه).

از همان آغاز مسلمانان به جمع حدیث اقدام کردند. اما مجموعه‌های ابتدائی «کوچک حجم بود؛ دفاتری بود شامل گفتارهای مقدس رسول (ص) که به منظور آموزش یا تکوین دینی و با اطلاع مجامع کوچک تدارک دیده شده بود. هیچ يك از این مجموعه‌ها به دست ما نرسیده است، اما تردید نیست که محتوای آن‌ها به مجموعه‌های عظیم قرن سوم هجری انتقال یافته است» (مارسه).

حدیث معمولاً عبارت است از اشاراتی بی‌پیرایه، در عباراتی «به دور از فنون لفظی، با رنگی کاملاً کهن و گاه دور از صراحت، آکنده به مکررات و گاه ایجازی که موجب ابهام عبارت است» (مارسه). به همین جهت است که در قرن‌های پنچ و شش هجری ناچار تفاسیری تدوین کردند که در آن‌ها «مباحثه و نظریه‌پردازی همراه با برخی اعترافات، نشان می‌دهد که گاه معنای دقیق حدیث، گنگ مانده است».^(۱)

• ظاهراً مؤلف محترم تنها به سلسله سند توجه داشته است، حال آن که دانشمندان اسلام از درون نیز به تحلیل احادیث می‌پرداخته‌اند، به طوری که روش ایشان در نوع خود بی‌نظیر بوده و هست. به عبارت دیگر، موضوع «درایة الحدیث» هم راوی است و هم مروی. در این باب به کتب و رسالات «درایة الحدیث» رجوع نمود.

1. W. Marçais : *Les origines de la prose littéraire arabe*, in *R. Africaine*, 1929, p. 22.

Massignon: *Le hadith al-ruqya... version arabe du Pater*, in *Revue de l'histoire des religions*, janv. fevr., 1941, pp. 57-62.

۳. متن نامه‌ها و خطبه‌ها و پیمان‌نامه‌ها

علاوه بر آن چه گذشت، رسائل و قراردادهای و خطبه‌هایی موجود است که متعلق به دوره‌های نخستین اسلام دانسته‌اند و در وهله اول به حضرت پیامبر(ص)، و سپس به صحابه او منسوب کرده‌اند. متون نامه‌هایی را که گویند آن حضرت به جهات مختلف ارسال داشته، حتی به خسرو پرویز و هرقل، همه را ضبط کرده‌اند. علاوه بر آن، متن عهدنامه‌هایی که رسول اکرم(ص) به هنگام هجرت به مدینه با اهل آن (حتی با یهودیان مدینه) بسته بود، و یا آن‌ها که به مناسبت صلحی که مقدمه فتح مکه بود، با دشمنان مکی نوشته بود، و خلاصه متن عهدنامه‌های منعقد شده میان وی و نمایندگان قبائل همه در دست است. علاوه بر این‌ها، حضرت پیامبر خطابه‌هایی ایراد فرموده بود که یکی از مشهورترین آن‌ها، خطبه حجة الوداع است. همچنین خطبه‌ای از آن حضرت در دست است که گویند به مناسبت ازدواج دختر بزرگوارش فاطمه با امام علی علیه السلام ایراد فرموده. مسلمانان چنان اعتقادی به صحت این خطابه دارند که چندی پیش، هنگام جشن‌های ازدواج ملك فاروق، ائمه و واعظان مساجد مصر، ارمغانی بهتر از آن نیافتند که نسخه‌ای مجلل از این خطبه را تقدیم پادشاه خود کنند.

با آن که میل ندارم خاطر کسی را بیازارم، گمان می‌کنم مجاز باشیم که همه این میراث کهن را بدون بررسی علمی نپذیریم. مطالعات یکی از مسلمانان، به نام م. حمیدالله که احتمالاً جانب بی‌طرفی را کاملاً مراعات نکرده، چندان قانع‌کننده نیست. وی در کتاب «اسناد سیاست اسلامی» خود پنداشته است که به یاری ادله درونی اسلوب و واژگان، امکان آن هست که متون کهن و اصیل را باز شناسیم. اما قدمت يك متن دلیل قاطعی بر صحت آن نیست، زیرا «لغویون» تا به آن جا پیش می‌رفتند که زبان کهن را تقلید می‌کردند و در آن اسنادی می‌ساختند که حقانیت ایشان را در زمینه علوم زبان‌شناسی ثابت می‌کرد. معذک قدمت واژگان يك متن، در صورتی که با سادگی اسالیب صریح و مستقیم همراه باشد، قوی و خالی از زوائد و فنون ادب باشد، به تکامل در امور نحوی عنایت نکند، و

نیز عقاید سیاسی و مذهبی که می‌بایست فرقه‌ای را تقویت و تأیید کند در پس آن نخلته باشد، البته موجب اعتماد خواننده در آن می‌گردد.

این مسائل در مورد متون منسوب به حضرت محمد(ص)، و یا خطابه‌ها و متون سیاسی منسوب به جانشینان وی نیز صادق است؛ از آن جمله است فرمان واقعی یا جعلی‌ای که خلیفه عمر در مورد مسیحیانی که سلطه اسلام را گردن نهاده بودند صادر کرده است.

شایسته است در مجموعه آثار ادبی که به علی علیه‌السلام منسوب است، با دقت بیشتری نظر کنیم. این بزرگمرد را سرگذشتی غریب و چهره‌ای پر ابهام است و در عین حال از شهرتی عظیم در ادب و دین برخوردار است. علاوه بر دیوانی پر حجم و سخت‌مظنون (ر. ک ص ۵۹ از کتاب حاضر)، انبوهی متون منثور به وی نسبت می‌دهند که شامل است بر: خطب، سخنان حکمت‌آمیز، ضرب‌الامثال، مواعظی در باب فرجام شناسی، نظریه در ساخت مکتب اسلام، اخلاق عرفانی و حتی اشاراتی درباره دستور زبان تازی. در قرن پنجم هجری، مجموعه‌ای بسیار معروف از آن‌ها فراهم آمد که به «نهج‌البلاغه» شهرت یافت. هیچ دلیل قاطعی در دست نیست که همه این مجموعه را ناصحیح بدانیم. شاید از طریق پژوهشی دقیق امکان آن باشد که ناسره کتاب را باز یابیم و متون صحیح و کهنی را که در زبانی پراستعاره و پرتوان، ویژگی‌های پیچیده و دردناک حیات علی(ع) را نمایش می‌دهد استخراج کنیم.

۴. نشر در زمان بنی‌امیه

در زمان بنی‌امیه، مراحل تازه‌ای به سمت پیدایش نشر ادبی درنور دیده شد. انواع ادبی که از دوران‌های پیش به جای مانده بود، استواری و گسترش یافت؛ برخی از آن‌ها نیز، چون فن رسائل و تاریخ‌های تک موضوعی، سرآغاز نشر اندیشمندان‌ای بود که در پایان عصر اموی و آغاز دوره عباسی شکوفا گردید. نشر این دوران پر آشوب و جدال، به روشی غیرمستقیم و به صورت قطعات باقی مانده است. اما به هر حال از آن زمان نام‌های چندین نویسنده و عناوین چندین

کتاب را در دست داریم و می‌دانیم که فن نگارش رواج بیشتر یافته بود و برای ضبط محصول ادبی هم به کار می‌رفت. تماس با مناطقی که دارای آئین‌های اداری و زبانی شایسته بیان اندیشه بود نیز غریزه تقلید را در فاتحان برمی‌انگیخت. سازمان اداری و دانش گسترش می‌یافت. به نظر می‌آید در آن عصر تعداد قابل ملاحظه‌ای کاتب و ناسخ، چه در دستگاه‌های اداری و چه در مدارس وجود داشت. حتی از ترجمانی که از یونانی ترجمه کرده‌اند سخن می‌رود؛ مثلاً سلیم نامی را که منشی هشام (خلافت از ۱۰۶ تا ۱۲۶ هجری) بود نام برده‌اند، و یا صاحب «الفهرست» مردی را به نام استفان ذکر کرده که گویند کتاب «کیمیا» را از برای خالد بن یزید (متوفی در ۸۵ هجری) ترجمه کرده است. اما تشکیل دستگاه انشاء و ورود علوم تازه بخصوص در عصر عباسیان هویدا می‌گردد.

خطابه‌ها

سنت فصاحت‌خواهی [در میان اعراب عصر اموی] میراث دوران‌های پیشین است؛ جز این که با اسلام، نقش خطیب اهمیت بیشتری می‌یابد. خطابه، هم در زندگی فرهنگی و هم در امور سیاسی اسلام مکان دست اولی را اشغال می‌کند. وانگهی، «تکوین مراکز شهری، از برای خطیب، مستمعینی انبوه‌تر و در دسترس‌تر فراهم می‌آورد»^۱. نماز جمعه خود شامل خطبه‌ای است که بنابر سنت، به عهده رئیس سیاسی محول می‌گردد، یعنی: یا خلیفه و یا نماینده او. سنت معمول امویان و یا حکام ایشان بر ولایات آن بود که روزهای آدینه یا اعیاد و مناسبات بزرگ، و یا به مناسبت فرا رسیدن حاکمی جدید، یا ظهور اشکالات عمده و شورش، بر رعایای خود خطبه بخوانند. قبائل عرب که در مراکز جدید شهری گرد آمده بودند، هر يك در ناحیه‌ای، دور خطیب یا واعظ مورد علاقه خود جمع می‌شدند. عشق به خطبه موجب می‌شد «در محوطه مساکن خصوصی، در سر

۵. در اصل ۷۴۴م = ۱۲۶ هـ که ظاهراً اشتباه است.

۱. در مورد همه عباراتی که میان گیومه گذاشته‌ایم ر. ک. به مارسه، منبع مذکور، براکنده در کتاب.

هر چهارراهی، در کاروان‌سراهای واقع بر دروازه‌های شهر و پای ستون‌های مساجد، خطیبانی خودرو ظهور کنند». و خلاصه فرق و احزاب هم هر کدام داعیانی داشتند که برنامه سیاسی آنان را عرضه می‌کردند یا به دفاع از موقعیت عقیدتی‌شان می‌پرداختند. از این جا، جریان‌های فکری زائیده می‌شد، عقاید با یکدیگر برخورد می‌کرد، محدودهٔ مکتب‌های مختلف مذهبی ترسیم می‌گردید، برون‌گرانی از مذهب شکل می‌گرفت و اربابانی می‌یافت. اینک زبان نازی ناگزیر بود که «در مقابل بیان اندیشه‌های تجریدی و برهان منطقی، نرمش نشان دهد». کتاب‌های ادب عربی از این آثار خطابی گونه‌گونه، نمونه‌هائی عرضه کرده است که خود البته واقعی و اصیل می‌پندارد. اما جعلیات نیز در میان آن‌ها فراوان است.^(۱)

نویسندگان متأخرتر، بر گرد روایات شاعرانه و کلمات قصار و ضرب‌الامثال «که شنوندگان چون از پیش می‌شناختند، آسان به خاطر می‌سپردند» کم و بیش از ساخته‌های خود تنبذند و بدین سان خطبه‌های خلفا و امیران و حکام را نوسازی کردند و مدعی شدند که داعیان فرق مختلف آن‌ها را به همین صورت ادا کرده‌اند. «قصاص» که خود نوعی صنف واعظان مردمی یا قصه‌گویان دوره‌گرد را تشکیل می‌دادند، تمایل مردم را به عجائب و غرائب می‌نواختند و اوصاف و اعمالی از برای خداوند متعال نقل می‌کردند که در صورت نیاز، خود از سر سادگی یا زیرکی می‌ساختند. احزاب سیاسی و فرق و مکاتب عقیدتی نیز از آنان بهره برمی‌گرفتند. بهمین جهات است که ایشان از همین آغاز کار، هم مورد توجه بودند و هم منفور، هم به دنبالشان می‌گشتند و هم طردشان می‌کردند. با این همه نمی‌توان گفت که اصل این خطب سراسر از بین رفته است. البته کسی نمی‌توانست این خطبه‌ها را با يك بار شنیدن به تمامی حفظ کند؛ معذک برخی ترکیبات آن‌ها که گیرائی خاصی داشت در شنونده اثر عمیق

۱. با وجود این، امکان آن هست که با دفنی نسبی جهرهٔ برخی از متفکران این دوره را ترسیم کنیم. به هنگام بحث در باب علوم مذهبی و نثر ادبی در عصر عباسی مجدداً به این موضوع خواهیم پرداخت.

می گذاشت و در خاطرشان ثبت می گردید. وانگهی شواهدی در دست است که نشان می دهد برخی خطبه ها را از همان آغاز می نگاشته اند. مثلاً واصل بن عطا، رئیس مدرسه معتزله (ر. ک ص ۱۷۷ از کتاب حاضر) خطبه های خود را از پیش می نوشت تا کلماتی را که شامل حرف راء بودند واو نمی توانست درست تلفظ کند، از آن ها برجیند، و نیز خارجیان (ر. ک ص ۱۷۱ از کتاب حاضر) مجموعه هایی شامل مواعظ داشتند که داعیان مشهور ایشان فراهم آورده بودند.

رسائل

از روایات چنین برمی آید که خطیبان در عین حال کاتب رسائل نیز بوده اند؛ اما ظاهراً هیچ نمونه ای از رسائل آن روزگار باقی نمانده است. اما قطعاتی که بعدها نقل شده، و یا برخی بررسی ها نشان می دهد که «رساله» عبارت بوده است از «خطبه یا موعظه ای مکتوب؛ رشته ای بوده است از تفکرات اخلاقی و کلمات مذهبی مهیج و یا اندرزهای خردمندانه که بزرگی از بزرگان جهان، یا دوستی و یا گروهی از دوستان را مخاطب قرار می داده است. رؤسای احزاب و فرق نیز رسائلی به منظور تبلیغ یا تعلیم تدوین می کرده اند. پس چندی، لفظ «رساله» با اقبالی عظیم مواجه شد، آن چنان که حتی آن را بر مؤلفات عظیم فقهی نیز اطلاق کردند. عبارات سرآغاز رسائل نیز به تدریج مبدل به ترکیبات تخیلی ادبی گردید» (مارسه).

تاریخهای تك موضوعی

افق جهان عرب گسترش می یافت و دیگر گفتار دو باب «ایام العرب»، یا روایات مجهول المؤلفی که اعمال قهرمانی عشیره یا قبیله ای را جاودان می ساخت کافی نبود؛ زیرا فتوحاتی رخ داده بود و نیاز به نقل آن ها شدیداً احساس می شد. نیز شهرهائی به وجود آورده بودند که در آن ها رقابت های کهن به هیچ روی فروکش نکرده بود. دین جدید، و همچنین اجتماعی که آن دین را مایه استحكام خود ساخته بود، عناوین افتخاری کسب کرده بودند که می بایست اعلان گردد. کار را با اقدامات جزئی آغاز کردند. «در ابتدا، تازیان از مؤلفات جامع

بی اطلاع بودند، لذا نخست به جمع روایات از هم گسته دست زدند که مثلاً عبارت بود از روایت فلان غزوة حضرت پیامبر(ص)، یا فلان فتح خلفای نخستین، یا مبارزات فلان قبیله و حزب».

از میان نخستین بزرگان تاریخ عرب، کسی که چهره‌اش را با دقت بیشتری می‌توان ترسیم کرد، همانا ابومخنف زیدی (متوفی در ۱۵۷ هجری) است.^۱ «الفهرست» حدود سی اثر تاریخی تك موضوعی به او نسبت داده است که هیچ يك از آنها به دست ما نرسیده است؛ اما بخش بزرگی از آنها را در آثار تاریخی دیگر، خاصه تاریخ طبری می‌توان باز یافت.

«روایات ابومخنف، نشان از ناپختگی ادبی عمده‌ای دارد و عبارت است از گفتارهایی منثور لکنت‌آمیز، روایتی است کند و خالی از برجستگی، هم بی‌رنگ و روست و هم سخت موشکافانه، حال خواه درباره حوادث عمده باشد و خواه حوادث جزئی. عریانی اسلوب، ناشی از اراده يك هنرمند کار گشته نیست، بلکه زائیده فقر ادبی است. عبارات او معمولاً کوتاه و بیشتر مرکب از چند عنصر ساده کلام است. هرگاه عبارت اندکی طولانی شود، ساخت نحوی جمله لنگ می‌گردد و بیان در ابهام گرفتار می‌افتد. ابومخنف عمداً شخصیتی را که به روی صحنه تاریخ نهاده، به سخن‌گوئی وامی‌دارد. البته وی - بی‌تردید با حسن نیت - مدعی است که سخنان آنانرا از قول شاهدان عینی نقل می‌کند. در هر حال آن چه مورد توجه ماست آن است که در میان این روایات، نمونه‌های بسیار برازنده‌ای از محادثه به زبان عربی در قرن اول هجری می‌توان یافت؛ یعنی گفتگوهای کوتاهی است که همه دلربائی و نیز فایده این روایات کهنه ناپخته را موجب می‌گردند».^۲

۱. ابن مرد در کار سیاست هم نقشی داشته است. زیدیان، فرقه‌ای منشعب از شیعه را تشکیل می‌دادند که گرایش تاریخی‌شان، عبارت بود از آشنی دادن میان شیعه و سنی. از این جا، به آسانی می‌توان حدس زد که چرا نخستین نویسنده تاریخ‌های تك موضوعی درباره «اصول جانشینی» که مورد اختلاف سنی و شیعه است می‌بایست مردی زیدی باشد. می‌دانیم که سنیان به وجود اختلاف میان صحابه رسول (ص) اعتقاد ندارند، برعکس شیعیان، اصل توافق را میان ایشان نمی‌پذیرند.

۲. ویلیام مارسه، منبع یشین، ص ۲۰. اینگونه محادثات، روش بسیار معروف تاریخ‌نویسان قدیم را به خاطر می‌آورد. ایشان شخصیات تاریخی خود را رو در روی یکدیگر می‌نهادند و به سخن گفتنشان وامی‌داشتند. علاوه بر این، در آثار ابومخنف، روایت‌های شعری جالب توجهی یافت می‌شود.

بخش دوم

عباسیان

این دوران پنج فرقه (۱۳۲ تا ۶۵۶ هجری) شامل دو دوره است. یکی دوره رفعت و شکوفایی است که قرن دوم و سوم هجری را در برمی گیرد، و دیگری عصر تفرقه و سختی و نیز تثبیت و توقف است که آثارش از زمان مأمون (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) و سباهیان ترك او بدیدار گردید و سپس در عصر متوکل (خلافت از ۲۳۳ تا ۲۴۷ هجری) آغاز شد و تا پایان کار عباسیان که علی رغم کوشش برخی امیران فعال و مردان دوراندیش با سقوطی تدریجی و گزیرناپذیر دست به گریبان بود، ادامه یافت. از نظر فکری، واکنش مذهبی متوکل، بیشتر فقهی و منفی بود، زیرا اقدام او منحصر به محکوم ساختن و کشتن بود. بدین ترتیب می بینیم که مثلاً حلاج که قربانی آن واکنش تشریعی گردید و در سال ۳۱۰ هجری به دار آویخته شد، فی الواقع در داخل دوران سازندگی قرار می گیرد که بخشی از قرن دوم و سراسر قرن سوم را شامل است.

دوره نخست: تمرکز (قرن دوم و سوم هجری)

فصل هشتم

بغداد، مرکز جهان اسلام

در نخستین قرن اسلام، همه چیز در دست تدارك بود؛ اما اينك، شكوفا می‌شود و بار می‌آورد. عباسیان به دست قومی که گرایش‌های گوناگون داشتند به قدرت رسیدند. موالی، از سلسله پیشین که کاملاً عرب مانده بود و از مزایای اعراب صادقانه پاسداری می‌کرد دل خوش نبودند. داعیان حزب علی علیه‌السلام می‌پنداشتند که اینك می‌توانند حقانیت سیاسی - مذهبی خود را که دیرزمانی مورد انکار امویان بود به کرسی نشانند. عوامل ایرانی نیز در این زمینه نقش اساسی را به عهده داشتند. نخستین ایرانیان مسلمان، عمیقاً رنگ عربی به خود گرفتند و در نهایت صداقت، زبان و مذهب جدید را پذیرا شدند و کارگزاران چیره‌دست و نیرومند دستگاه خلافت گردیدند.

دستگاه خلافت نیز پایتخت کشور را جا به جا کرده بود، یعنی دمشق را فرو نهاده و در مرزهای فارس، شهر بغداد را بپا ساخته بود. بدین سان عباسیان روی از مدیترانه بگرداندند و به ایرانیان نزديك شدند و ناچار، اندك اندك تسلط خود را در استان‌های باختر دور، یعنی اسپانیا و مراکش و عاقبت مصر از دست دادند، و بیشتر بر عناصری که از مرکز آسیا برخاسته بودند اعتماد کردند.

باری، ایرانیان از نفوذ بسیار گسترده‌ای برخوردار بودند. هم ایشان، مدیران زبر دست امور خلافت و حامیان برجلال ادب گردیدند. اعراب که حس غرور و

نیز کیسه موالی و یا اهل ذمه را که پس از قبول اسلام به موالی ساده‌ای تبدیل می‌شدند زیان می‌رساندند، همه حقوق و مزایایی را که تا آن زمان از برای خویش حفظ کرده بودند، از دست دادند.

این امور، خود به خود و در جهش اول تحقق نیافت. عباسیان عصر نخست که مردانی روشن‌بین و فعال بودند، به خوبی می‌دانستند ایرانیانی که ایشان را به قدرت رسانده‌اند، قادراند آن چنان ماهرانه عمل کنند که موجب سرنگونی‌شان گردد. لذا نخست از میان آنان همکارانی از برای خود برگزیدند، اما در نابود ساختن آن کسانی که برای سلطه عباسی خطرناک تشخیص داده می‌شدند، آنهم با قساوت، تردیدی به خود راه ندادند. عامل اصلی جلوس ایشان بر تخت خلافت، یعنی ابومسلم هم از این دام در امان نماند؛ و نیز از سرگذشت غم‌انگیز برمکیان به روزگار هارون الرشید، در سال ۱۸۸ هجری همه آگاهیم.

معذک ایرانیان، در عین این که از حیث زبان و اندیشه رنگ عربی به خود گرفته بودند، در راهی افتاده بودند که هرگز از آن منحرف نگردیدند؛ و آن راه واکنش در مقابل اعراب بود که عاقبت به جدائی سیاسی (استقلال) و مذهبی ایشان (تشیع) از جهان اسلام انجامید.

اما در آن زمان، حضور ایشان در دربار خلافت و موفقیت‌های سیاسی و اداری و ادبی‌شان شالوده جنبشی ضدعربی را که به «شعوبیه» معروف است طرح‌ریزی می‌کرد. شعوبیان به تأیید برابری نژادها و شایستگیها اکتفا نکردند، بلکه، به سبب واکنش در مقابل ادعاهای اشرافی اعراب، در زمینه ادبیات، محاکمه پرجنگالی علیه ایشان به پا ساختند و راست یا دروغ، همه آثار شرم‌انگیزی را (= مثالب) که نژاد و تاریخ مفاخر تازیان را لکه‌دار می‌کرد برملا نمودند. در عوض باید اشاره کرد که در میان طرفداران عرب، ایرانیان واقعی هم وجود داشتند.

خلفا ناگزیر بودند این امور را به حال خود رها کنند، زیرا در حقیقت نجات و پاسداری از قدرت عباسی خاطر ایشان را سخت مشغول می‌داشت. برای حفظ قدرت، هر وسیله‌ای در نظر ایشان شایسته می‌نمود؛ لذا هم دادگر بودند هم سنگدل، هم ظالم بودند و هم سخاوتمند، هم مسامحه کار بودند و هم سخت‌گیر.

واقعاً نمی‌توان رفتار متناقض ایشان را دربارهٔ مسامحهٔ دینی نادیده گرفت. اینان هر دین و هر عقیدتی را آزاد گذاشته بودند، اما اشخاص و مجامع و مکاتب مختلفی را هم نابود کردند. خلیفهٔ روشن‌بینی چون مأمون تنها مؤسس «دارالحکمة» نبود، بلکه در عین حال در کار «میخنه» (= شکنجه) نیز شرکت داشت، که می‌خواست به زور یا حتی با شکنجه و عذاب، عقیدهٔ معتزلیان را مبنی بر مخلوق بودن قرآن بر همه تحمیل کند.

در واقع، نخستین خلفای عباسی دشوار می‌توانستند از خود سختی و خشکی نشان دهند. اوضاعی که پس از جانشینی امویان و به دنبال مبارزات شیعی در پیش رو داشتند، به نوعی مسامحهٔ عام وادارشان می‌کرد. رعایا، به نژادهای گونه‌گونی تعلق داشتند و عقائدی سخت مختلف و در هم آمیخته عرضه می‌داشتند. بغداد، اعراب و ایرانیان و عناصر پراکندهٔ ساکنان مختلط یک مرکز بزرگ را در خود جای داده بود. در آن جا اولاً مسلمانان ساکن بودند، اما هماهنگی اندیشه‌ها و عواطف و گرایش‌های ایشان آرزویی بیش نبود. ثانیاً مسیحیان بودند، که ایشان هم متشتت، ولی با فرهنگ‌تر و واقع‌بین‌تر و فعال‌تر بودند. و خلاصه اصحاب عقاید و ادیان بسیار گونه‌گونی در آن شهر می‌زیستند که یا به عنوان «ذمی» در اجتماع پذیرفته شده بودند و یا از آن جا که هنری و ثروتی داشتند، در کارشان چشم‌پوشی می‌شد. و اینان بودند که تخم «زنادقه» دورهٔ بعد را پاشیدند؛ و مراد از «زندیقان» همان آزاداندیشان مانوی و زردشتی غیر آن‌هاست که تاریخ حیاتشان سخت خون‌آلود گردید، اما عاقبت اثر خود را بر اجتماعی که در آن می‌زیستند و یا بر اندیشه‌هایی که بعدها در آن شکوفا شد باقی گذاشتند. علاوه بر این گروه‌ها، باید از نو مسلمانان مسیحی و بخصوص ایرانی سخن گفت که برخی‌شان سراپا رنگ اسلامی و حتی عربی به خود گرفتند، و برخی دیگر که به عکس در آئین جدید ریشهٔ استواری نیافته بودند و آشنائی کافی با آن نیافته بودند، روحیه و اخلاقیات خاص خود را در اجتماع اسلامی می‌پراکندند.

اقوام بیگانه که تازه با تازیان در آمیخته بودند یا، مانند اقوام خاور نزدیک، نشان یونانی‌مآبی را عیان بر چهره داشتند، و یا مانند فارسیان وارث تمدن و فرهنگی خاص بودند که خود هم با فرهنگ یونانی آشنائی نسبی داشت و هم

عوامل هندی در آن نفوذ کرده بودند. نخستین خلفای عباسی، منصور و خاصه مأمون سر آن داشتند که حکومت خود را از آن تمدن‌ها و از اطلاعاتی که وارثان آن‌ها داشتند بهره‌مند کنند، به همین جهت آزادی درس و پژوهش را تشویق می‌کردند. این دوران، دوران فعالیت عظیم ادبی و دینی و علمی از برای مترجمان و ناسخان و مؤلفان و نویسندگان و شاعران بود که در عصر مأمون (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) بنیان‌گذار «بیت‌الحکمة» به اوج خود رسید؛ و «بیت‌الحکمة» مرکزی بود دارای رصدخانه و کتابخانه که گروه‌های مترجم و دانشمند پیوسته در آن رفت و آمد می‌کردند. زبان عربی نیز به صورت ابزاری انعطاف‌پذیر و توانا درآمد که قادر بود بار اندیشه‌ها و دانش‌ها و تمدن‌ها را به دوش کشد.

آمیزش اقوام و اندیشه‌ها به آن صورت، البته آسان می‌توانست با سهل انگاری در اخلاق نظری، یا لااقل در اخلاق عملی همراه گردد. تاریخ‌دانان درباره آزادی خلیفات این عصر پافشاری زیاد کرده‌اند. در آن هنگام، کنجکاوی فکری در کنار لذات جسمانی نشسته بود؛ پارسائی، با آن نوع حس‌گرانی قرین شده بود که اسلام، هم از نظر اخلاق و هم از نظر عقیده با زیان‌های آن دست بگریبان گردید. زیرا از يك طرف انبوهی «بدعت» بیدار گشت و از طرفی دیگر، نوعی فلسفه تشکیکی و حتی ملامتیه [شبيه به مذهب کلیون] که در مقابل آن‌ها، با آئین‌های سخت متعصبانه قرار گرفت، و یا تصوف که خود چهره‌های گوناگون داشت؛ یا از نوع آئین‌های اشراقی بود، یا مکتب معارضه با قانون و شرع، و با عکس‌العمل ساده و عمیق مذهبی باطنی.

اما زندگی عادی آکنده بود به احساسات شدید یا لطیف، به وقاحت یا ظرافت که نظیر آن را با شدت و حدت بیشتر در دوران رنسانس اروپا می‌بینیم و کتابهای «هزار و يك شب»، «آغانی»، «مروج‌الذهب» و نیز تاریخ‌نویسان و شاعران، به زیبایی تمام ترسیم کرده‌اند»^۱.

1. Gaudelroy-Demonbynes, *Les institutions musulmanes*, 2^e ed., Flammarion, 1931, p. 28.

اتحاد ادبی و فرهنگی این اقوام را که از ریشه‌های مختلف برآمده بودند و سلیقه‌های گونه‌گون داشتند، زبان عربی محقق می‌ساخت؛ همگان ناگزیر می‌گشتند نفوذ و سنگینی اعتبار این زبان را به دوش کشند. [گفتیم] در کشمکش‌های شعوبیه، گروهی از طرفداران اعراب، و حتی از بزرگترین آنان، ایرانی اصیل بودند و از قومی پشتیبانی می‌کردند که همراه با دین جدید، زبان تازی را برایشان ارمغان آورده بودند. در آن زمان دیگر زبان عربی، زبان بلامنازع مدرسه و مسجد و دیوان‌های اداری شده بود و پر تمام بخش‌های جهان اسلام تسلط یافته بود؛ آن هم نه تنها به عنوان زیور گران مایه قلم‌پردازان، بلکه همچون دایه سخاوتمند اندیشه. ایرانیان خود، که بعدها توانستند ملیت خویش را جان تازه‌ای بخشند و ادبیات تازه‌ای در قالب زبان پارسی پدید آورند، هرگز قادر نگشتند در زمینه علوم و ادیان به کلی از زیر تسلط زبان عربی بیرون آیند و حتی تأثیر قوی آن، همچنان پروازگان و خطشان باقی ماند.

بغداد هم با آن که حدود يك قرن پس از پیدایش به شهری کهنه نما تبدیل شده بود، اما در زمان نخستین خلفای عباسی، نمونه و یا بوته آزمایش تمدنی نو و کانون تشعشعات زبان عربی که خود زبان اندیشه و فرهنگ می‌گردید، شده بود.



آسیای اسلامی در قرن دوم هجری

فصل نهم

منازعه نوگرایان و کهنه گرایان

۱. «نوگرایی» و «نوکلاسیکی»

در پایان دوره اموی، یکجا شاهد در هم شکستن ساختمان کهن قصیده بودیم: شاعران عاطفی، مقدمه عاشقانه‌ای را که قصائد اجباراً به آن‌ها آغاز می‌گردید، برگرفتند و به طور مستقل گسترش دادند. این اقدام، شاعران نخستین دوره عباسی را به خود جلب کرد، و از آن جا نوعی منازعه میان قدما و متجددان به پا شد که هر چند سطحی بود، اما نتایج نسبتاً خوبی به بار آورد. کهنه‌گرایان شاعران قدیم را الگوهای کاملی می‌پنداشتند که فقط می‌بایست از آنان تقلید کرد. متجددان، در عین حال شجاعتی از خود نشان نمی‌دادند؛ البته شعر شتر و کوکر (= قطا) و منزلکه متروک (= اطلال) را به باد تمسخر می‌گرفتند، اما ناچار بودند استعداد خود را در راه همان نوع کهن فدا کنند تا هم توان هنری خود را به ثبوت رسانند و هم مدوحان را که باران نعمت بر شاعر می‌باریدند، ارضاء کنند. لذا ایشان، بی آن که در قوانین قدیمی علم عروض و قافیه دست برند، به این اکتفا کردند که بیشتر از برای دل خود، اما با عمق بیشتر به موضوعاتی بپردازند که گذشتگان یا اصلاً از آن‌ها اطلاع نداشتند، یا به اشاراتی به آن‌ها بسنده کرده‌اند؛ از آن قبیل است موضوعات عشق، باده، نخجیر، فلسفه، زهد، تصوف.^(۱)

این امور البته اندک است، اما حتی افراطی به نظر می‌رسید، لذا به دنبال این نوگرانی، مکتب نوکلاسیکی ظهور کرد.

نبرد قدما و متجددان عاقبت به سود شکل کهن شعر تمام شد، و این شعر برتری خود را حفظ کرد، اما به برخی تغییرات و نرمش‌ها نیز تن در داد. جز این که همین کیفیات، امتیازاتی بود که سرانجام به زیان مکتب تازه تمام شد. پس از آن مکتب جدید شعر عقیم گردید و دیگر هیچ خون حیات‌بخشی موجب بارآوری آن نشد. در نیمه دوم قرن سوم هجری، همه چیز تثبیت شد. کهن‌گرایان به تقلید از پیشینیان خود پرداختند، ضمناً گه‌گاه آزادی‌های مختصری را بر خود روا می‌داشتند. نوپردازان از ابداعات تازه باز ایستادند و مانند گروه اول به تقلید از گذشتگان خود دست زدند. صنایع بلاغی نظم‌پردازان، جایگزین الهامات شاعران گردید. شعر کهن، با آن که در آثار معدودی از شاعران فضای بازتر و سبک‌تری یافته بود، و نیز شعر شخصی که بیشتر اوقات، توسط شاعرانی خوش قریحه ساخته می‌شد، هر دو دچار انجماد شده بودند: شعر نخست در تصنع و یکتااختی، و شعر دوم در ظرافت‌جویی‌ها و لطیفه‌پردازی‌های ساختگی، و حتی در لغزگوئی. زندگی عادی مردم، در اشعاری که به زبان عامیانه سروده می‌شد محصور گردید و جز در چند جهش ذاتی نزد چند تن از شاعران بزرگ، همچنان در انتظار ماند تا در زمان‌های معاصر توانست به شعر فصیح جانی تازه ببخشد.

نقص شاعران عرب در آن بود که با هیچ ادبیات بیگانه‌ای که بتواند الهامشان را بارور و افق‌هاشان را گسترده‌تر کند تماس نیافتند. مترجمانی که به زودی درباره‌شان سخن خواهیم گفت البته توانستند فلسفه و پزشکی و علوم یونانی را به زبان عربی انتقال دهند، اما ادبیات و تاریخ یونان را فرو گذاشتند. به شعر پیوند تازه‌ای زده نشد تا غنای آن با شکوفائی فعالیت‌های روشنفکرانه و رشد نثری که ناقل آن بود همگام گردد. پژوهش‌های برخی از محققان چون طه

→

Blachère, *Vue d'ensemble sur le poétique classique des Arabes*, dans *Revue des Etudes Semitiques*, 1938, pp. 1-18.

نیز مقایسه شود با صفحات مقدمانی که در آغاز رساله دکتری همین مؤلف به عنوان زیر آمده:

Un poète arabe... Al-Mutanabbi, Paris, 1935.

حسین که خواسته‌اند تأثیر یونان را در فن بلاغت عربی باز نمایند قانع کننده نیست.

نقص دیگر شاعران عرب وابستگی شدید به ممدوح و محیط اجتماعی‌ای که در آن می‌زیستند بود. در همه سرزمین‌هایی که قلمرو زبان عربی به شمار می‌آیند، شاعر یا «چابلوس اجیر» است، یا مداح و مدافع اجباری قبیله و عشیره و خانوار و رئیس خود، و یا دل‌لق. اگر شاعری را روحی بلند و مغرور باشد و بخواهد از این احوال شانه خالی کند، جبر محیط، یا حتی قدرت خنونت‌بار بزرگان که از هیچ وسیله‌ای، حتی زندان، روگردان نیستند، وی را به همان مقام نخست باز می‌گرداند.

«بنابراین، شاعران قرن سوم هجری، زیر فشار شهوت نسبت به لذائذ مادی، و بیم وسواس‌آمیز از فقر، و یا حتی وحشت از آن که به دست شاعران خوش اقبال‌تر پس رانده شوند، [و این امر درباره اکثر شاعران عرب صادق است] برحسب احوال، از برای خود ایده‌آلی ساخته‌اند که همان ایده‌آل طفیلیان و متملقان درباری و جاه‌طلبان است. زندگی همه ایشان که غالباً غم‌انگیز است، به هزاران ماجرا و هزاران محذور آکنده است. بسیاری، به سبب اندکی هنر یا اقبال، گمنام می‌مانند، و ماجراهای زندگی یا فقر درمان‌ناپذیرشان گاه انسان را به یاد روتیوف Rutebeuf و یا ویون Villon می‌اندازد. آرزوی این شاعران تنها آن است که ممدوح روشن دل و بخشنده‌ای بیابند که ارزش هنر ایشان را باز شناسد و ثروت و افتخارشان بخشد. همه از ممدوح به ممدوحی دیگر می‌شتافتند و برحسب استقبالی که از آنان می‌شد، اقامت خود را در آن جای طولانی یا کوتاه می‌ساختند. برخی بدین وسیله موفق می‌شدند چند سالی را در مکانی استقرار یابند؛ در این حال از برای آنان، يك زندگی درباری و حقیر و پر اضطراب آغاز

۵. روتیوف شاعر فرانسوی قرن سیزدهم میلادی (مرگ در سال ۱۲۵۸) بود که زندگی را به شعبه‌بازی، در تنگدستی و فلاکت گذرانید.

ویون (مرگ حدود سال ۱۴۶۴ میلادی) از خانواده بسیار فقیری بود؛ زندگی را به دزدی و دربدری گذرانید و چندین بار محکوم شد و به زندان افتاد. عاقبت به علت نامعلومی، توسط حاکم باریس به اعدام محکوم گردید. اما حکم اعدام او به تبعید بدل شد و از آن پس دیگر نشانی از او نداریم.

می‌شود که پیوسته بازیچهٔ دسیسه‌ها و مبارزات مجامع مفسده‌جو است. پس از آن، دورهٔ بی‌نوائی آغاز می‌شود؛ یا رقیبان بر ایشان پیشی می‌گیرند و یا ممدوح در می‌گذرد، و آن گاه باید به دنبال پشتیبانی دیگر گشت. این احوال پیوسته ادامه دارد تا آن که شاعر عاقبت در گور آرامش جوید»^{۱۸}.

۲. شاعران «نوخاسته»

سرکردگان این گروه، دو تن بوده‌اند: ابونواس در شعر طرب، و ابوالعتاهیه در شعر حکمت. دو نام دیگر را هم لازم است ذکر کنیم: یکی بشار بن بُرد است و دیگری ابن‌المعتز خلیفه.

بشار بن برد (متوفی حدود سال ۱۶۸ هجری) یکی از نخستین شاعران مکتب تازه بود. وی از نژادی ایرانی و مولای اعراب بود، در بصره، نابینا از مادر زاده شد و هر دو سلسلهٔ اموی و عباسی را درک کرد. اما از اشعاری که در دورهٔ اول زندگی سروده چیز عمده‌ای به جای نمانده است. تنها می‌دانیم پیش از آن که به مدح عباسیان بپردازد، امویان را می‌ستوده است. نقش مداحی از برای او، خاصه در بغداد، فقط وسیله‌ای برای کسب روزی نبود، بلکه بیشتر به کار دفاع می‌آمد. زیرا او آزاداندیشی و غروری را که به سبب نژاد ایرانی‌اش در خود احساس می‌کرد، و نیز تعلقش را به‌آیین مزدائی، ولو به زبان، از کسی پنهان نمی‌داشت و علاوه بر آن خلیفات ناپسند خود را همه جا عرضه می‌کرد. هجاء‌هایش سخت گزنده و شعرش معمولاً خالی از حرمت بود. اما شهرت وسیعش که زائیدهٔ تسلط او بر زبان عرب و نوعی خاصیت خودجوشی و روانی شاعرانه بود، موجب می‌گردید ماجراهای مفتضحانهٔ زندگی او، و رکاکت هجاء‌ها و غزلیاتش، و نیز حشو زائد و ناهنجاری و ظریفه‌گویی ناشایستی که بیشتر آثارش را لکه‌دار کرده، از خاطر بسیاری زدوده گردد.

ابونواس (متوفی در ۱۹۵ یا ۲۰۱ هجری) که به خوبی معروف خوانندگان

«هزار و يك شب» است، شاعری راستین بود و ذهنی جوشان و شکاک، تقریباً شبیه به ذهن ولتر داشت. در نظر کسانی که از لایابالی‌گری شاعر و شعرش آزاده نیستند، باید وی را بدون استثنا از همه شاعران عرب برتر نهاد.

کلمه ابونواس، به معنی «کسی که کاکلی آویخته دارد»، لقب اوست. علی‌رغم برخی تردیدها، معقول آن است که بگوئیم وی از نژادی ایرانی و زاده موالی بود. نخست نزد عطر فروشی به شاگردی پرداخت، اما دوست داشت به مجامع ادبی بصره رفت و آمد کند. در آن مجامع خودی نشان داد، اما عاقبت توسط والیه اسدی که شیفته زیبایی روی وحدت و طراوت ذوق او شده بود، به عیاشی کشانده شد. پس از طی دوران زبان آموزی در قبیله استادش که غرق هرزگی بود (توقف در میان اعراب خالص، برای آموزش زبان تازی ضروری تشخیص داده می‌شد) عاقبت از وی کناره گرفت، و تقریباً سی ساله بود که در شهر بغداد حرفه شاعری را آغاز کرد.

علی‌رغم ظواهر امر، به نظر نمی‌آید که شاعر جوان، از بزرگترین شاعران محبوب هارون الرشید بوده باشد، زیرا این خلیفه شدیداً در بند وقار و حفظ شهرت خود به پارسائی - که دولت جدید میل داشت به خود منحصر سازد - بود. گرچه او را به عنوان لطیفه‌سرای و مداح نزد خود می‌پذیرفت، اما نمی‌توانست کژاخلاقی‌های آشکار و مستی‌های پایان‌ناپذیر و زیاده‌روی‌های کفرآمیزی را که نسبت به برخی مقررات شرع روا می‌داشت همیشه تنبیه ناکرده‌ها کند. بدین‌سان شاعر مرز مجازات‌ها و زندان‌های خلیفه را نیز چشید؛ جز اینکه هرگز تنبیه او دوامی نمی‌یافت.

ابونواس، حتماً به امید کسب موفقیتی عظیم، چندی در مصر اقامت کرد، اما به سبب عشق وطن و نیز دلزدگی از ممدوح مصری، به بغداد بازگشت. در این هنگام بود که دل پر کینه و خشم خود را در مبارزات نژادی شعوبه خالی کرد و قصائدی در هجای اعراب و قبیله قریش که قبیله حضرت رسول اکرم (ص) بود، و نیز در هجای سلسله حاکم سرود. خلیفه هم البته باز به مجازات او دست زد.

با این همه وی در تعلیم و تربیت امین که پس از هارون خلافت یافت شرکت داشت. از ظاهر امر چنین برمی‌آید که خلیفه شخصاً به الکسانی که در

آن هنگام معلم امین بود، دستور داد تا ابونواس را به عنوان آموزگار شعر جاهلی، در کار تربیت امین شرکت دهد. امین، نسبت به این شاعر دانشمند و دلفریب که هزار بار بیشتر به سرگرمی عنایت دارد تا به نحو و لغت، شدیداً احساس دل‌بستگی می‌کرد. لذا او را همنشین جدائی‌ناپذیر لذائذ و حریف و برانگیزنده شرم‌آگین‌ترین شهوات خود گردانید. به همین جهت انحطاط اخلاقی ولایت عهد شدیدتر و سقوط نهانی او مسلم شد. رقیب و برادرش مأمون، طی اقداماتی که به منظور رسوا ساختن او انجام می‌داد، روی دوستی برادر با شاعر هرزه انگشت می‌نهاد.

دوران قدرتمندی بسیار شکننده امین (از ۱۹۴ تا ۱۹۸ هجری)، بر سعادت‌ترین سالیان عمر شاعر بود. اما همین سال‌ها هم از برخی مجازات‌ها تهی نبود. این مجازات‌ها در حقیقت امتیازاتی ظاهری بود که خلیفه در مقابل فریادهای اعتراض متدینان علیه شاعر کافر و یار باده‌نوشی‌ها و شهوات غیرطبیعی خود واگذار می‌کرد. با این همه، شاعر پیوسته نسبت به حامی خویش وفادار ماند و هرگز حاضر نشد وی را ترك کرده به مأمون بپیوندد که در باطن میل داشت شاعر را به جانب خود جلب کند. با چنین احوال، ملاحظه می‌شود که شاعر با گرایش‌های شعوبی خویش در تناقض است؛ اما برای او نه منطق معنایی دارد و نه اعتقاد دینی.

چنین به نظر می‌رسد که شاعر، هنگامی که حامی او را به قتل رساندند (سال ۱۹۸ هجری) دچار بحران یاسی آن چنان شدید گردید که مزه عزیزترین لذائذ و حتی شراب را بر او تلخ گردانید. نیز احساس می‌کرد نیروهایش که آن چنان در کار شهوات به کار گرفته بود، فروکش می‌کند. آن گاه، به جانب خداوند روی آورد و طلب بخشایش کرد؛ وی همیشه پنداشته بود که خداوند او را خواهد بخشید و رحمت او از گناهان ابونواس وسیع‌تر است.

شاعر کمی بیش از پنجاه سال داشت که چشم از جهان بر بست. شعر او آینه زندگی اوست. قصائدی که وی، بنا به جبر محیط، در اسلوب قدما ساخته، يك دست نیست و در بیشتر مواقع به پای شعر آنان نمی‌رسد. این گونه اشعار تنها به کار آن می‌آید که نشان دهد شاعر، از زبان تازی و ثروت‌ها و

دشواری‌های آن اطلاعی عمیق داشته است. در زمینه شعر «نوحاسته» که او خود بارزترین نماینده آن است، ساعر نه به سبب اشعار معروف به «زهدیات» جلوه خاصی داشته (این اشعار را نه از سر ایمان شخصی، بلکه بیشتر از آن باب می‌سرود که وی را بر عقب ماندن از دیگر شاعران چون ابوالعتاهیه سرزنش نکنند)، نه به خاطر اشعار نخجیرگانی (یا «طردیات») و نه به سبب چند غزلی که در آن‌ها دقتی به خرج داده و تصادفاً - و چه تصادف شگفتی - جانب حرمت را در آن‌ها فرو ننهاد.

جانی که ابونواس را همسانی نیست و الهامات شاعرانه‌اش تازه‌ترین و در عین حال ساده‌ترین قالب‌های بیان را یافته، همانا خمریات و ترانه‌های عشق جسمانی و غالباً غیرطبیعی اوست؛ جز اینکه در خمریات موفق‌تر بوده است. اما متأسفانه کمتر قطعه‌ای را می‌توان یافت که در آن ابونواس شعر را با هرزه‌درانی‌های شرم‌آور درنیامیخته باشد.

هنر شاعرانه او از آن چه وی خود مدعی است، یعنی از وصف شراب و ساقی و می‌فروش و صحنه‌های شهوت‌رانی و لطیفه‌گونی و هزلیات و تکریم لذت بر نمی‌خیزد. آن چه شعر او را سحرانگیز می‌سازد، طریقه بیان این احوال است، مطبوع بودن و خودجوشی، روح سبك و فریبنده و دلنشین اوست، کلام روشن و زبان شفاف اوست.

اگر ابونواس زیر فشار آن همه شعرپرداز زمان قرار گرفته بود، ما دیگر در خمریات او جز مشتی گفتار رکیک غیرقابل تحمل و نفرت‌انگیز چیزی نمی‌یافتیم. با آن که چنین نیست، باز هم استعداد طبیعی و خاصه روشنی کلام او را که کاملاً شبیه کلام ولتر است، خشکی و خشونت لکه‌دار کرده که از آن چه ذاتاً انسانی است در آن اثری نیست.^(۱)

این خمریات شهوت‌آلود، اگرچه از هر نظر برای مسلمان مؤمن، و به جهاتی برای اخلاق عام شرم‌انگیز است، باز نمایشگر یکی از عالی‌ترین

۱. خوب است اشاره کنیم شیخان، ابونواس را در شمار شاعران خود ذکر کرده‌اند. ر. ک به ص ۲۰۵ از کتاب حاضر.

استعدادهای شاعرانه زبان عرب است و طی دوره‌ای بسیار کوتاه موجب گردید شعر تازی در راه زندگی واقعی گام نهد. جز این که ابونواس، البته مقلدانی کم و بیش موفق داشت، اما هرگز شاعری همتای خود نیافت.

ابوالعتاهیه (متوفی حدود سال ۲۱۳ هجری) نیز هم به سبب محتوی و هم به سبب شکل آثارش از «نوخاستگان» به شمار می‌آید. بی‌گمان وی در عربستان شمالی زائیده شد و احتمالاً از موالی اعراب بنی‌عَتره بود. بخش اعظم جوانی را به کوزه فروشی در شهر کوفه گذرانید؛ در منابع ادبی آمده است که شیفتگان شعر او، روی قطعات شکسته کوزه که در دکان او می‌یافتند، آثار او را برمی‌نگاشتند. پس از آن رد پای او را به روزگار مهدی (خلافت از ۱۵۹ تا ۱۶۹ هجری) در بغداد می‌یابیم و می‌بینیم که وی تا پایان عمر در پایتخت خلافت باقی ماند. وی که نخست شیفته زندگی جلف شاعران آن روزگار شده بود، دل به عشق عُتبه، یکی از کنیزان مهدی سپرد. خلیفه از این کار برآشت. پس از اندک مدتی شاعر به زندگی پر خشونت و ندامت‌آمیزی که باز هم از برخی هرزگی‌ها خالی نبود روی آورد و حتی خرقة نَساک مسلمان را نیز به تن کرد.

از آن پس شاعر، جز در اثر زور یا تهدید به مجازات، قصیده مدحیه یا غزل عاشقانه نسرود و هنر شاعری خود را وقف «زهدیات» کرد؛ آن چنان که بخش اعظم آثار او را همین «زهدیات» تشکیل می‌دهد. در این اشعار، ابوالعتاهیه به سست پایگی و پوچی مال دنیا اشاره می‌کند و سخن از مرگ و گورستان و کالبدها و استخوان‌هایی که در آن نهفته، و یا از تلخی تعلق آدمیزاد به خاک سخن می‌راند.

در آثار او نه معانی نوظهوری می‌یابیم و نه روش معقول و متسلسلی. فی‌الواقع در کلمات شاعرانه‌ای که با نوعی بدبینی جبری آمیخته و نه نرمی چندانی دارد و نه نشاطی و از حد برخی تأییدات خود قرآن هم در نمی‌گذرد، البته آن ماده‌ای که بتواند ایمان سنتی را خدشه‌دار کند وجود ندارد.

نیز برخلاف نظر گلدزیهر، احتمال آن نیست که در آثار وی اشارتی به آئین بودائی رفته باشد؛ و این که شاعر عناصر خوب و عناصر بد و خالق آن‌ها را تجسد بخشیده و بدین سان روح دوگانه‌گرایی در آن‌ها دمیده، هم چندان قابل

اعتنا نیست؛ خلاصه این نظر هم راست نیست که ابوالعتاهیه، در اثر کثرت سخن درباره مرگ، امر رستاخیز و قضاوت روز آخرت را رد کرده است. معذک معاصران او، و نیز مسلمانان دوره‌های بعد، وی را به زندقه متهم کردند، و ظاهراً هم دستورهای هارون الرشید مبنی بر زندانی کردن او منحصرأ هوی و هوس‌های خلیفه‌ای مستبد نبوده و گویا با آن اتهامات رابطه‌ای داشته است.^{۱۱}

بایبندی و صداقت شاعر نسبت به دیانت هر چه باشد، در هر حال این امر مسلم است که فضیلت وارد کردن این نوع شعر فلسفی - زاهدانه در ادبیات عرب به ابوالعتاهیه برمی‌گردد. اما وقتی ساخت آثار او را مورد بررسی قرار می‌دهیم، در می‌یابیم که نوآوری او از ارزش بیشتری برخوردار است. وی، به استثنای قافیه، همه ظواهر شعر کهن را عمداً به کنار نهاد. شعرهای او در بحرهای بسیار گوناگون و خاصه بسیار کوتاه که در آن روزگار هنوز نو بود ساخته شده. هدف او بیشتر سادگی و خودجوشی بیان بود. وی برای توده مردم و به زبانی که همگان می‌بایست دریابند شعر می‌سرود نه اختصاصاً از برای طبقه درس خوانده. این امر طبیعتاً به آن جا می‌انجامید که حشو زائد فراوانی (از قبیل اطناب، تکرار، لاطائل، سخن سست و بارد، یکنواختی) در شعرش راه یابد. با این همه، چند قطعه دل انگیز و گیرا، و بخصوص ابیاتی بسیار فراوان دارد که اگر تك تك آنها را در نظر گیریم، از حیث لطافت و سادگی چون گوهری تابناك است.

اما اسلوب ابوالعتاهیه تداومی نیافت. بعدها «زهديات» فراوانی سروده شد، اما بیشتر آنها گرفتار صنایع بدیعی و پر زرق و برق و میان تهی بود. ساخت دلنشین و خودجوش هنری، از برای شعر عامیانه به میراث باقی ماند، و یا گه گاه در شعر تازی قرن بیستم به جلوه در آمد.

ابن المعتز (متوفی در ۲۹۷ هجری) نیز که تنها يك روز خلافت کرد، به مکتب «نوخاستگان» شعر عرب تعلق داشت و توانست این گونه شعر را علی‌رغم واکنش شاعران «نوکلایسیکی» که به زودی مورد بحث قرار خواهیم داد، همچنان زنده نگه دارد. زندگی ابن‌المعتز سراسر یا در مطالعه گذشت یا در عیاشی. به

۱. نباید فراموش کرد که ابوالعتاهیه، زیدی و به همین جهت مورد انتقاد شیعیان بود.

دنبال دسیسه گروهی از سپاهیان که نتوانستند بیش از بیست و چهار ساعت دوام آورند، به خلافت رسید. [اما چون دسیسه به شکست انجامید] ابن‌المعتز را که درخانه‌ای پنهان شده بود یافتند و به قتل رساندند.

وی یکی از بزرگترین شاعران عرب بود و با آن که بر فرهنگ کهن تازی تسلط تمام داشت، هرگز برده آن نگردید. آثار او نشان از استعدادی طبیعی و ذوقی سخت استوار و در عین حال خودزانی سحرانگیزی دارد. با این همه وی آشکارا تحت تأثیر ابونواس قرار دارد؛ خمریات و ترانه‌های عاشقانه او در قیاس با آثار ابونواس چیز تازه‌ای را شامل نیست.

ابن‌المعتز در باختر اسلامی، خاصه در دربار پسرعمش المعتضد سخت مورد تحسین بود، خاصه که وی از برای این عموزاده که خود نیز شاعر بود، قصیده‌ای حماسی سروده بود. با این قصیده، نخستین نسیم شعر حماسی در ادبیات عرب دمیدن گرفت.

علاوه بر این، ابن‌المعتز آثار منظوری نیز درباره شعر و شاعران عرب نگاشته است. این آثار عبارتند از مجموعه‌های شرح حال یا اشعار که با اسلوب بلاغی و با روشی معین تدوین یافته‌اند. در آنها، از برای جمال مثالی، قالبی طرح‌ریزی شده است که بعدها بر زبان و ادبیات عرب منطبق گردید. چاپ «کتاب البدیع» او توسط کراچوفسکی (سال ۱۹۳۵) و مطالعات هم او درباره «فن شعر تازی در قرن سوم هجری» که به زبان آلمانی انتشار یافته (Le Monde Oriental, ۱۹۲۹) همه اهمیت را که ابن‌المعتز در این زمینه داشته باز می‌نماید، آن چنان که گویی اعتبار وی در این مورد از اعتبار عظیمی که به عنوان شاعر کسب کرده بود درگذشته است.

شاعران «نو کلاسیکی»

ابوتمام (متوفی حدود سال ۲۳۱ هجری) بنابر برخی روایات، فرزند مردی بود نصرانی که هنگام تشرف به دین اسلام، نام و تبارنامه خود را تغییر داد. به هنگام جوانی، زمانی دراز را در شرایط محقرانه و با عشق دانش‌اندوزی در کشور مصر گذرانید. پس از آن در سرزمین‌های خاور نزدیک به سفر پرداخت و

عاقبت در بغداد رحل اقامت افکند. دربار خلافت، خاصه در عصر المعتصم (خلافت از ۲۱۸ تا ۲۲۸ هجری) به گرمی از او استقبال کرد، و وی مداح خلفا، و از آن مهمتر، مداح برخی امیران و حکام بزرگ دولت عباسی گردید. وی گاهی در لشکرکشی‌ها، همراه سپاه روان می‌گردید و پیروزی‌های آن را در اشعار خود ستایش می‌کرد. معروف‌ترین جنگی که وی در آن حضور یافت، جنگ عَمُوریه است که شاعر در باب آن یکی از درخشان‌ترین قصائدش را سروده است. شاعر عاقبت، پیش از شصت سالگی، در شهر موصل که از دو سال قبل از مرگ، سرپرستی «دیوان برید» آن را به عهده داشت، وفات یافت.

آثار شخصی او عمده عبارت است از مدیح؛ اما در میان آن‌ها قصائدی در رثا و هجا و چند غزل و حتی قطعاتی از نوع «زهدیات» به چشم می‌خورد. مجموعه اشعار او، نشان از روحی غنی و پرتوان و مغرور و نیز بلندپرواز و حسود دارد. ابوتمام در حقیقت تفکرات تازه و بدیعی ارائه نداده است؛ سلیقه او همان سلیقه زمان است نسبت به نحوه استدلال و عقل و تفکرات فلسفی و معرفه‌النفس. جز این که این سلیقه را برخورد با سنت‌های یونانی شکوفا ساخته بود. میل شدید او به اسالیب کهن و صنایع لفظی موقعیت وی را کمال بخشید، و حتی او خود را شاعری آن چنان عمده می‌پنداشت که برخی انحرافات نحوی بارز را هم در شعر بر خود مجاز می‌دانست؛ همین امر موجب گردیده که گاه فهم اشعار او بسیار دشوار شود. با این همه در شعر او همه جا بانگ نیرومند شاعر را که گاه بار بردگی‌های کهن را فرو نهاده بگوش می‌رسد. زیرا ابوتمام گستاخی آن را داشته است که گاه خود را از قید آن پیش درآمد سنتی قصیده کهن که در باب معشوق سفر کرده و آثار منزلگه او سروده می‌شد رها کند، و قصیده مدیح را با مقدمه‌ای فیلسوفانه، یا حتی بدون هیچ مقدمه‌ای بسراید و سرانجام قطعاتی دلنشین از خود به جای گذارد.

ابوتمام علاوه بر آثار منظوم خود، اشعار کهن را نیز گردآوری می‌کرد و آن‌ها را در مجموعه‌هایی که معروف‌ترینشان «الحماسة» خوانده شده می‌نهاد. «حماسة» او به عنوان منبع، نقش مهمی در تاریخ ادبیات تازی بازی می‌کند. البُختری (متوفی حدود سال ۲۸۴ هجری) عرب‌نژاد بود؛ در حوالی شهر

حلب به دنیا آمد و در شام و خاصه در مراکز شهری آن پرورش یافت. پنداشته‌اند که او در جنص با ابوتمام دیدار کرد و پس از ماجرائی آمیخته با حسادت، رقیب جوان خود را به کار تشویق نمود. اما بحتری درخشان‌ترین بخش زندگی را در بغداد و به عنوان مداح چند تن از خلفا و تعدادی از بزرگان روزگار گذرانید، ولی بیشتر مدایح را از برای متوکل، خلیفه متعصب و فتح بن خاقان امیر معروف سروده است. پنج شش سال پیش از مرگ، به دلیلی که بر ما مجهول مانده، به زادگاه خود بازگشت، و سخت کهنسال بود که در شام وفات یافت.

آنچه در خلیات او مورد انتقاد بوده، خست اوست. این امر به ویژه از آن باب زشت می‌نماید که وی ظاهراً ثروت کلانی گرد آورده بود و زندگی پر زرق و برقی داشت (خدم و حشم، کاتب و نوکر و برده متعدد). نیز گویند روحی فرومایه داشت آن چنان که با حامیان و نیکوکاران خویش خیانت روا می‌داشت و با لااقل قصائدی در هجای آنان می‌سرود. آنچه دربارهٔ آزمندی و خودخواهی و باده‌دوستی و شهوت‌پرستی و غرور بی‌حد او گفته‌اند، ظاهراً اغراق‌آمیز نیست. بحتری نیز از جملهٔ آن شاعرانی است که هنر خود را حرفه‌ای از برای تکسب و منبعی از برای جمع ثروت‌های مادی و لذائد شرم‌انگیز ساخته بودند.

اگر از هنر سخن می‌گوئیم از آن جهت است که وی براستی از قریحه‌ای سرشار برخوردار بود. جز این که متأسفانه، آن را سراپا صرف آن می‌کرد که بزرگان را تملق گوید و مدایحی که در حد اعلای مبالغه و تقریباً همیشه نیز در قالب قصائد کهن عرب سروده می‌شد در پای ایشان ریزد. فایده‌ای که از اشعار او حاصل می‌آید، علی‌الخصوص آن اطلاعات سیاسی بسیار پر ارزشی است که در آن‌ها جمع گردیده. آن چه که می‌توان در ستایش بحتری گفت این است که وی در وصف (بخصوص وصف کاخ‌ها) دستی تمام داشته و از بند کهن گرانی و افراط در صنایع لفظی گریخته است.

او نیز مجموعه‌ای به نام «الحماسه» تدوین کرده و در آن از حدود ۶۰۰ شاعر نام برده و ابیات و قطعات را برحسب مضمون تقسیم‌بندی کرده است.^{۱۱}

۱. امر مقایسه (= الموازنة) میان ابوتمام و بحتری که از تمرینات ادبی کهن و تمرینی بیهوده بود، خوشبختانه دیگر رواجی ندارد.

ابن الرومی (متوفی حدود سال ۲۸۳ هجری) شاعر، آن چنان که از نامش برمی آید، احتمالاً از اصلی بیزنطی بوده. به نظر می‌رسد که تاریخ‌نگاران نسبت به او عنایتی نداشته‌اند، زیرا شرح زندگانی‌اش را به طور پراکنده نقل کرده‌اند. تنها می‌دانیم که در بغداد زاده شد و همان جا پرورش یافت و ظاهراً به غیر از بغداد درجانی مسکن نگزید، نیز همین جا بود که وفات یافت؛ و یا شاید به دستور وزیري [= قاسم بن عبیدالله وزیر معتضد و یا پدرش] که می‌ترسید آماج تیرهای هجای او قرار گیرد مسموم شد.

به نظر می‌رسد که زندگانی شاعر از حیث مادیات و خانواده، با تنگدستی و بی‌نوائی همراه بوده است. در دربار خلفا اقبالی نیافت. چند قصیده‌ای هم در مدح معتضد (خلافت از ۲۷۹ تا ۲۹۰ هجری) سرود؛ اما مدایح او بیشتر نظر عجمان را جلب می‌کرد که هرگز نمی‌توانستند موقعیتی شایسته و پایدار از برای او فراهم آورند. شعر او که البته بازتاب خوی تند اوست، از ذوقی فراوان و زبانی ساده و دلنشین برخوردار است. بلند پروازی‌ها و آزمندی‌های او که تقریباً همیشه با شکست روبرو می‌شد، استعدادهای واقعی اندیشمندی را در او خاموش نکرد؛ به همین جهت ابن‌الرومی تقریباً شاعری فیلسوف تلقی می‌شود؛ وی قدرت درک تفکرات تجربیدی و تحلیل‌های روانی را دارا بود و می‌توانست در زبانی خالی از ابهام و سنگینی، معانی خویش را بیان کند.

فصل دهم

نثر ادبی

۱. شکوفائی و شدت

شعر تازی در کار نوآوری با سختی بسیار مواجه شد و عاقبت هم آنچه را ایجاد کرده بود نتوانست زنده نگاه دارد. ورود اقوام بیگانه و میراث‌های فرهنگی آنان، و نیز استعداد‌های خاصی که در زندگی اجتماعی و فرهنگی اسلام عربی از جانب ایشان بروز کرد، موجب گردید تفکرات و فعالیت‌های ادبی فشرده‌ای به جوشش درآید و از همان آغاز، صادقانه بکوشد تا در قالب زبان عربی جای گیرد، و بدین سان باعث شد نثر تازی، که در آن هنگام به نثر نویسندگان و اندیشمندان تبدیل می‌گردید، شکوفا گردد. واژگان عربی نیز خواه از طریق گسترش ذاتی و خواه از طریق وام‌گیری، غنی می‌شد و نحو انعطاف می‌پذیرفت و بیان روشنی می‌یافت. انواع ادبی، یا تثبیت می‌شدند و یا به وجود می‌آمدند؛ پیداست که اندیشه و مکتب تازه و یا پژوهش نو، نیاز به بیانی مناسب حال دارد. در این روزگار، به همت چند تن نویسنده هنرمند، نثری پدیدار شد نیک پرداخته و غالباً آراسته و در عین حال ساده و دلنشین، دور از صنعت و تکلف؛ نثری روان و شفاف، خالی از قافیه‌پردازی و زیورهای ثقیل، همراه با عباراتی کامل از برای بیان معانی‌ای پر تأثیر و دلربا. درست است که این نثر تخیلات و صور خیال فارسی و عربی را به کار گرفته است. اما این تصورات برآماسیده و میان تهی نیستند. آن چه نویسندگان، با اندکی تکلف غیرطبیعی، می‌جویند، آن

است که بیانشان، در عین وضوح، رنگارنگ و زیبا باشد و نیز آن قدر روان باشد که بتواند ضمن توجه به بسط و تفصیل، تفکرات آنان را بازگو کند بی آن که نفس عبارات در نیمه راه ببرد و در تنگنای قواعد نحوی ثقیل و ناشیانه گرفتار آید. معذلك، يك موضوع کار را بر نثر عربی خراب کرد، و آن «صنعت پردازی» بود. زبان عربی، و حتی نثر آن به آسانی می‌تواند تمایلات آدمی را نسبت به موسیقی وزن و قافیه ارضاء کند. تازیان در همه زمان‌ها، نثر شعرگونه را که «سجع» می‌خوانند دوست داشته‌اند. اما وقتی نثر تکانی خورد و بخصوص زمانی که دیوان‌های دولتی به شکلی کامل‌تر از عصر بنی‌امیه سازمان یافت، مردم در سراسر قلمرو عربی، نسبت به سجع، به ویژه سجع رسائل رسمی و غیر رسمی، علاقه‌ای خاص نشان دادند. همین امر نوعی تصنع را در اسلوب ایجاب می‌کرد. این تصنع در آثار نویسندگان خوش قریحه‌تر که در پی قرینه‌سازی عبارات (= ازدواج) و تعادل آن‌ها (= توازن) و یا قافیه‌پردازی (= سجع) بودند نیز محسوس است. اما در آغاز کار، کسی این تکلفات را قانونی مسلم به شمار نمی‌آورد. دیری نپایید که این نوع تازه، مانند شعر، دچار انجماد شد. از آن پس، وسواس مسخره‌آمیز قافیه‌پردازی، گریبان نثر را گرفت، و نثر به قواعد قرینه‌سازی‌های خشکی در عبارات و معانی گردن نهاد که هم میان تهی است و هم خستگی آور، اما در آثار نویسندگان برجسته این مکتب، زنگی دلنشین دارد و قادر است گوش‌هائی را که خصوصاً نسبت به وزن و آهنگ حساس‌اند بنوازد. این اسلوب وحشت بار از قرن سوم هجری، استقرار نهائی یافت و عبارت‌پردازی در قوالب بدیعی و ذوق فخامت‌پرستی، داغی بر پیکر نثر عربی - جز در چند مورد استثنائی - نهاد که تا زمان‌های بسیار نزدیک به زمان ما هم باقی بود؛ حتی چنان است که بسیاری از نویسندگان عصر ما هم، خواه در شرق و خواه در غرب، آن روش را عزیز می‌دارند.

نثر در آن هنگام، وسیله بیان همه چیز شده بود. نویسندگان که ذوق یا وسواس نوشتن داشتند، اینک ابزار کارآمدتری یافته بودند. از آن زمان، تألیفاتی از همه نوع باقی مانده است: الهیات، فقه، اخلاق، تفسیر قرآن، حدیث، علوم مربوط به زبان (نحو، لغت و قاموس و علوم بلاغی) فلسفه، تاریخ، جغرافیا، علوم

محض، تصوف. این تألیفات البته همه جزئی از ادبیات عرب‌اند و می‌بایست درباره نویسنده‌گان هر يك از این علوم چند کلمه‌ای مذکور آید؛ بخصوص که این آثار خالی از ارزش هنری هم نیستند؛ برخی از این مؤلفان، خواه جغرافی‌دان باشند و خواه از علمای الهی و یا غیر ایشان، در شمار بهترین نثرنویسان تازی قرار دارند. معذک، بهتر آن است که اینک به نثر ادبی محض پردازیم.

نثر ادبی محض هم خود چند چهره دارد، و در آن روزگاری که اینک مورد بحث ماست، دو نوع نگارش، یعنی «رسائل» و «ادب» به درجه کمال می‌رسند.

۲. رسائل

«رساله» یا رسمی است، یا شخصی و یا در زمینه دین (این نوع اخیر را فرو می‌گذاریم). شکل نهائی این نوع نوشتار در آخرین سال‌های دولت اموی، به دست نویسنده‌ای هنرمند و توانا، یعنی عبدالحمید بن یحیی پرداخته شد. عبدالحمید، نمونه عالی يك «کاتب» بود. وی از نظر هنر ادبی بسیار جالب توجه است و از نظر شخصیت، دوست داشتنی. او منشی مروان آخرین خلیفه اموی بود. زمانی که مروان دریافت کارش به انجام رسیده، به عبدالحمید پیشنهاد کرد وی را به حال خود گذارد و در جلب عنایت حکام جدید بکوشد. اما عبدالحمید سر باز زد. وی از نژاد ایرانی و مولای امویان و نیز معاصر ابن‌المقفع نویسنده ایرانی دیگر بود که حتی بیش از او در نثر تازی تأثیر گذاشته است. این هم نژادی و هم عصری موجب گردیده به عبدالحمید آثاری شبیه به آثار رقیبش ابن مقفع نسبت دهند، از آن قبیل است ترجمه‌های آثار پارسی به عربی.

اگر گفته‌های ابن‌التیم را در «الفهرست» باور کنیم، باید بگوئیم آثار ادبی عبدالحمید بسیار فراوان بوده است. همه آثار او به دست ما نرسیده است، اما اسلوب آن‌ها به حد کافی روشن است. نویسنده تقریباً همیشه موازنه عبارات را مراعات کرده است؛ از ابجاز روگردان است و ذخائر غنی زبان عرب را در پی مترادفات می‌کاود، و می‌داند کدام الفاظ را باید برگزید؛ الفاظی که او برمی‌گزیند غالباً ساده و برازنده‌اند. وی سجع نیز به کار می‌برد و از تدقیق و پیروی از نظمی

معین برهیز می‌کند.

عبدالحمید رساله‌ای نیز دارد در «فن کتابت» که از حیث ظرافت و زهد و برازندگی، خواه ادبی و خواه اخلاقی، خود شاهکاری به شمار می‌آید. این رساله کوتاه، با آن که اولین رساله در نوع خود نبود^۱، باز توانست راه را برای ادب مربوط به «کتاب» (= منشیان) که خود در عصر عباسی طبقه‌ای بسیار مهم و نیز محیطی آکنده از نیرنگ‌بازی و حسادت به وجود آورده بودند باز کند.

این کاتبان در واقع آن پایگاه والائی را که به روزگار امویان داشتند، در عصر عباسی از دست دادند و به «وزیر» واگذاشتند. با وجود این، از اهمیت ایشان در زندگی اداری و ادبی دستگاه خلافت چیزی کاسته نشد. ایشان بودند که «همه کارهای مادی مربوط به کاغذ بازی‌های اداری را در آن دولت بزرگ انجام می‌دادند. از آن گذشته، ایشان که بی‌پیرایه‌تر و لذا پر دوام‌تر [از وزیران] بودند، توانستند در آن نظام نامنسجم بی‌بند و بار، اندکی نظم و ترتیب و آئین اقتصادی و قاعده صحیح برقرار کنند.» (گودفروا - دومونین). همچنین به قطع می‌توان گفت که نقش ادبی آنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده است.^۲

عبدالحمید که استاد کتاب بود و یا دیگر کاتبانی که پس از او آمده‌اند، مانند سهل بن هارون (منشی معروف برمکیان که لااقل امر کتابت مأمون را هم به عهده داشته) چیز عمده‌ای از آثار خود به جای نگذاشته‌اند و قسمت اعظم رسائل ایشان از دست رفته است. با این همه، اگر مثلاً به اعجاب جاحظ نسبت به سهل بن هارون توجه کنیم، باید باور داشته باشیم که حجم آن آثار سخت عظیم بوده است.

۱. مقایسه شود با: زکی مبارک: «الرسالة العذراء لابن المدبر»، قاهره، ۱۹۳۱.

۲. تنها در اواخر قرن اول هجری بود که دستگاه اداری اسلامی به قالب زبان عربی در آمد. منشیان که چند تن مسیحی هم در میانشان بود، غالباً به طبقه نیرومند منشیان ساسانی متعلق بودند که اسلام آوردند و در زبان نازی به نگارش پرداختند. ایشان به منظور یادگیری زبان عربی و خدمت به آن، روش‌ها و اسلوب‌هایی را که در عصر ساسانی موجب قدرشان بود، همراه خود بیاوردند و به این ترتیب، در گسترش ادبیات عربی به نحو قاطعی مؤثر واقع شدند؛ اما متأسفانه موجب بالا گرفتن کار تصنع‌ناپیمونی هم گردیدند.

نوع رسائل خصوصی، با رسائل رسمی تفاوت چندانی نداشت، بخصوص که زیباترین رسائل معروف به «اخوانیات» را زبردست‌ترین «کتاب» نوشته‌اند. اما غیر از این منشیان، نویسندگان دیگری هم در این نوع ترسل، آثاری به وجود آورده‌اند. این رسائل معمولاً بسیار کوتاه‌اند و هرگونه موضوعی را که در باب روابط اجتماعی باشد در بر دارند؛ از آن جمله است: تبریک و تهنیت، سپاس، رثا، تسلیت، شکایت، ملامت، خواهش، تقاضای خدمت. گاهی مشاجرات لفظی و یا وصف هم در آن‌ها داخل می‌شود؛ اما در این حال، رساله بسط بیشتری می‌یابد. در نوع ترسل، به استثنای چند رساله کوتاه دلنشین، انبوه رسائل خصوصی‌ای که به دست ما رسیده و هنوز هم مورد اعجاب اغراق‌آمیز منصنعان قرار دارد، از شدت مغایرت با طبع، سخت ملال‌انگیز است؛ در آن‌ها، اصل آن است که تصنع و تکلف را گسترش دهند.

۳. ادب

گلدزیهر نشان داده است که تا چه حد مفهوم «ادب» گنگ و پیچیده است؛ زیرا این لفظ «هر گرایش احتشام‌آمیز و انسانی شخصیت آدمی و نیز نقش آن گرایش را در زندگی خصوصی و اجتماعی فرد در برمی‌گیرد». بنابراین ادب، هم شامل است بر فرهنگ عقلی و خاصه دانش‌هایی که «علی‌الظاهر بهتر می‌توانند روابط اجتماعی را بهبود بخشند»، مانند لغت‌شناسی، شعر و شرح آن، و اخبار کهن اعراب؛ و هم بر برخی امتیازات اجتماعی فرد، از قبیل «مهارت در انواع ورزش و بعضی بازی‌ها که جابکی و مهارت از شرایط آن‌هاست و همه هم از بیگانگان اخذ شده‌اند»^۱، باری، بخصوص در این نوع بود که کتاب‌های «ادب» تألیف می‌کردند و این کتاب‌ها در حقیقت «منتخباتی است از نظم و نثر که در آن‌ها، شرح حال رجال و حکایاتی که گاه جنبه اخلاقی دارند، و نظرات انتقادی و انواع استطراد در هم آمیخته است»^۲.

۱. گلدزیهر، مقاله «ادب» در «دائرة المعارف اسلام».

2. Gaudelroy-Demombynes, Les Institutions Musulmanes, 2^e éd. Flammarion, 1931.
p. 187.

بیشتر در همین زمینه بود که تأثیر هندی - پارسی در ادب تازی آشکار می‌گردید.

نویسنده‌ای که عادتاً بهترین نمایشگر این نوع ادب به شمار می‌آید، جاحظ است. اما این نویسنده چهره‌ای چنان شگفت‌انگیز و چندان غنی است که بهتر است او را به طور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم.

ابن مقفع (متوفی حدود سال ۱۴۲ هجری) نیز یکی از درخشان‌ترین چهره‌ها در این نوع است. وی را این فضیلت بزرگ است که با ترجمه يك متن پهلوی، شاهکاری منشور به فرهنگ زبان عربی تقدیم داشت. کتاب او، نخستین شاهکار نثر عربی و نیز کتابی است ادبی، شخصی و هنری. به همین عنوان است که ابن مقفع را خالق نثر تازی خوانده‌اند. این لقب، از آن جا که وی از نژاد عرب نبود، احساسات اعراب را جریحه‌دار می‌کند، اما در واقع نه چیزی از ارزش نویسندگانی که پیش از وی بوده‌اند می‌کاهد و نه برخی تردیدها و پیچیدگی‌های اسلوب ابن مقفع را پنهان می‌دارد. مراد ما از این اثر، همان کتاب مشهور «کلیله و دمنه» است.

پدر ابن مقفع مردی زردشتی بود که از جانب مسلمانان به تحصیلداری مالیات گمارده شده بود. نامش داذویه و لقبش مقفع بود و آن به معنی مردی است که «انگشتان دستش ترنجیده و برگشته» باشد، زیرا حاکم عراق او را به سبب ارتشاء در امر تحصیلداری شکنجه کرده بود. پسرش نیز زردشتی بود و در آن هنگام، روزبه نام داشت. در خلافت منصور از آیین زردشتی روی برتافت و اسلام آورد. اما به نظر می‌آید که اعتقاد او به اسلام چندان عمیق نبود. ابن مقفع سی و شش سال بیش نداشت که به دستور خلیفه، یا لااقل با توافق او، به قتل رسید و اتهام او نیز بنا به گفته روایات آن بود که می‌خواست اسلوب قرآن را تقلید کند و نیز کتاب‌هایی کفرآمیز ترجمه کرده بود که ایمان و اخلاق مسلمانان را به فساد می‌کشانید. اما در واقع علت قتل او، همانا امور سیاسی بوده است.

آثار او، یا لااقل آنچه به دست ما رسیده، منحصرأ عبارت از ترجمه کتاب‌های پهلوی است. علاوه بر «کلیله و دمنه»، کتاب‌های «الادب الصغیر» و «الادب الکبیر» را هم از ترجمه‌های او در دست داریم. اما کتاب «کلیله» مهمترین

و معروفترین آثار اوست. وی از راه این کتاب، خرد کهن هندیان را که بیدپای شش هفت قرن پیش از آن به زبان سانسکریت عرضه کرده بود، به زبان عربی داخل کرد. بیدپای این کتاب را از برای شاهزاده‌ای که از قدرت خویش به زبان رعایا سوء استفاده می‌کرد تألیف کرده بود. آن درس‌های اخلاقی که او می‌خواست به شاهزاده عرضه یا تعلیم کند، به زبان حیوانات و پرندگان بیان شده بود. برخی خواسته‌اند در این روش بیان، اعتقاد به تناسخ را ثابت کنند. اما هر چه باشد، این خود وسیله‌ای بسیار محتاطانه برای تعلیم اخلاق به قدرتمندان است.

این کتاب در قرن ششم میلادی برای خسرو پادشاه بزرگ ساسانی به زبان پهلوی ترجمه شد. ابن مقفع، در قرن هشتم میلادی / دوم هجری آن را به عربی برگردانید.

در ترجمه عربی کتاب، و همچنین در ترجمه‌های دیگر آن، اضافاتی نسبت به اصل سانسکریت وجود دارد. ابن مقفع شش فصل بر آن افزوده است که همه آن‌ها به دست ما نرسیده است. ظهور این کتاب در جهان عرب که آن چنان به داستان و نکته عشق می‌ورزید، همگان را مجذوب کرد. برخی کوشیدند آن را از نو به عربی ترجمه کنند؛ برخی دیگر که استعداد شعر داشتند و نیز انبوهی نظم‌پرداز متن منشور را در قوالب عروض عربی ریختند.

عنوان کتاب، مأخوذ از موضوع دو فصل است که به ماجراهای دوشغال، به نام‌های کللیله و دمنه اختصاص دارد. این دو شغال که برادر یکدیگراند، سبیل عشق برادرانه (یا لاقل یکی از آن دو که کللیله باشد) به شمار می‌آیند. کتاب خود از داستان‌های مستقلی تشکیل یافته، جز این که هدف همه یکی است، و آن کوشش در تربیت شخصیت و تهذیب روان آدمی است که باید رفتار نیک را بیاموزد و بداند که چگونه باید دوستان خویش را برگزیند.

مترجم لازم دانسته است که خوانندگان عرب زبان خود را از ارزش چنین کتابی آگاه سازد و در اشارتی موجز از ایشان بخواهد که داستان جانوران را ملال‌انگیز نپندارند و آن چنان نباشد که گویی مراد او از این کتاب، تنها نشان دادن زیرکی دو حیوان است و نیک به سخن در آوردن تیر و گاو. این قالب ادبی

عمداً سرگرم‌کننده انتخاب شده تا کسانی را که به خواندن چنین آثاری نیازمندتراند به خود جلب کند؛ این شکل همچنین نظرات نویسنده را از برای کسانی که غرق شهوات خویش‌اند، و یا از برای امیران و رعایا و همهٔ مردانی که از خواندن کتاب‌های جدی روی گردانند سهل‌الوصول می‌سازد. کتاب «کلیله» که کتابی داستانی است، هم آنان را مشغول می‌دارد و هم از مردانی پارسا و زاهد با ایشان سخن می‌گوید که در رفتار خویش بیشتر به عالم بالا عنایت دارند و می‌دانند چگونه باید اندرز گرفت و به زائر خوانی‌های بی‌پایان بیهوده نن در نمی‌دهند و نیز جسارت آن را دارند که از تملق‌گویی بزرگان دست بردارند و در عوض آهنگ اصلاح آنان را داشته باشند.

ابن مقفع زبان قهرمانان خود را رنگ اسلامی زده است و بسیاری از جوانب اندیشه و زندگی اجتماعی و مادی را که در کتابش آشکار است، با زمان خود منطبق کرده است. بدین سان، «خرد عام» اعراب گذشته که کهنه و ساده‌دلانه بود، فرو نهاده شد، و زبان عربی نیز باروشی معین و منطقی، به بیان نظرانی نسبتاً عمیق و استدلال‌هایی نسبتاً مبسوط پرداخت. اما ارزش نویسنده باز هم در استعداد ادبی او جلوهٔ بیشتری دارد؛ وی موفق شد نثری در نهایت سادگی و استواری پردازد و ترکیبات وسیع و منسجمی را با چنان استادی به کار برد که کمتر لغزشی در آن راه یافته است. در اثر او، زبان عربی هنوز هم کدر و کف‌آلود است، اما گاهی چنان جریان می‌یابد که پنداری جویباری است که از کوهستان روان گردیده؛ آن چنان شفاف است که گویی عمق آب را هم می‌توان لمس کرد.

۴. يك نویسندهٔ بزرگ: الجاحظ

زندگی او:

جاحظ (متوفی در ۲۵۵ هجری) نویسنده‌ای بزرگ و یکی از شگفت‌ترین مغزهایست که در جهان اسلام می‌توان یافت. لفظ «جاحظ» لقبی است که

زائیده چشمان برآمده اوست. وی در بصره به دنیا آمد و عاقبت هم، پس از اقامتی طولانی در بغداد و چندین سفر به انطاکیه و دمشق و حتی - علی الظاهر - قاهره به زادگاه خود بازگشت و در ۹۶ سالگی همان جا درگذشت.

در بغداد با چند تن از خلفا ارتباط برقرار کرد: مأمون از او دعوت کرد که در شمار منشیان دربار خلافت در آید. اما جاحظ که بی‌گمان به استقلال خود دل بستگی تمام داشت، بیش از سه روز در دیوان دربار نماند. در زمان دیگر خلفا، کسانی که شاید زشتی چهره او را تحمل نمی‌توانستند کرد و از روح فراگیر او دل آزرده بودند، وی را تا حدودی از دستگاه خلافت به دور نگه می‌داشتند. اما ابن‌الزیات وزیر و ابن ابی دؤاد قاضی و فرزندش و نیز ابن خاقان که از چهره‌های مشهور بود، علی‌رغم معارضة اخلاقیات و تمایلاتشان، و نیز با وجود افول ستاره اقبال ابن ابی دؤاد در آغاز کار، از برای وی حامیانی سخاوتمند و ستایشگر بودند. وی نیز عمده‌ترین آثارش را به ایشان تقدیم می‌داشت و طالب نیکی‌ها و بخشندگی‌هایشان می‌بود؛ اما این طلب نه از سر فرومایگی نفسانی و کاهلی در کار بود، بلکه گویا تمایلی - شاید غیرمنطقی - به آن داشت که بدین وسیله خود را از چنگ نیازهای مادی برهاند و سراپا به مطالعات و مشاهدات خود پردازد.

پرورش علمی او

وی مردی بود با دانشی سخت وسیع و گونه‌گون. در جوانی با بزرگترین استادان بصره، چه ادیبان و چه الهیون، مراوده داشت؛ کتاب‌های کهن و نیز ترجمه آثار یونانی را به فراوانی و با دقت تمام می‌خواند. مکرر از ارسطو (واضع کتاب «منطق») نقل قول می‌کند، اما همیشه با نظریات او توافق ندارد. وی زبان یونانی نمی‌دانست و از این باب اظهار تأسف می‌کند؛ در عوض زبان فارسی را بیش از محدوده واژه‌های دخیل که آراستن نظم و نثر بدان‌ها در آن روزگار مقبول بود می‌دانست.

جاحظ بدین سان دانشی دائرةالمعارف گونه کسب کرد. از این رو باید انتظار آن را داشته باشیم که در تك تك آثار او، از علوم الهیات و فلسفه و حدیث

و نحو و ادب و منطق و گیاهشناسی و انتقاد خلیقات و حیوان‌شناسی و اخترشناسی و موسیقی، چیزی باز یابیم.

خصوصیات او

جاحظ اگر به صورت سخت زشت بود (خطوط خشن، چشمان برآمده و قد کوتاه)، در عوض درونی آسمانی و آکنده به هوشمندی و خوش ذوقی داشت. نیشخند او پر ظرافت بود، هجایش نافذ و همراه با پوزخند، عشقی شدید به لطیفه‌پردازی داشت، به همین جهت آثارش پر است از لطیفه‌هایی که گاه درباره خویشتن پرداخته است. زندگی شیرین و گشاده را که به لطف بخشندگی ممدوحان همه وسائل آن فراهم می‌آمد دوست می‌داشت. خود شخصاً به کاشتن درخت‌هایی که دوست داشت می‌پرداخت، و نیز بر ساختمان همه تأسیاتی که در خانه خود می‌ساخت نظارت می‌کرد تا اینکه هم آن‌ها را برحسب ذوق او بسازند و هم او خود بتواند به تأمل در پیشه کارگران بپردازد. وی علاوه بر هوش سرشار، نیروی قضاوتی مطمئن و عقلی سلیم در واقع بینی، و ذوق مشاهده و تجربه، و بصیرتی صائب داشت. این احوال به وی امکان آن را می‌داد که در همه زمینه‌های دانش زمان خود که در اثر برخورد کهنه و نو به جوشش درآمده بود، دست برد. باری، جاحظ همه این دانش‌ها را کسب کرد و با آن‌ها خرد خود را عجین ساخت، خردی که «هم به مشاهده علمی متمایل بود و هم به تفصیلات دقیق و نمونه عشق می‌ورزید و از همه مهم‌تر، به تحلیل‌های روانی هم علاقه‌ای داشت».

راستی جای تأسف است که وی بر این همه استعداد، «اندکی تخیل خلاق و ذوق ابداع» نیافزوده باشد، و بخصوص «قواعدی استوار از برای خویش ننهاد» باشد تا آن روح سرشار و آن همه کنجکاوی و دانش را به مهار کشد.^(۱) بی‌تابی او در مقابل هر قاعده که با گرایش مداوم به شوخ طبعی و سخریه

1. Marçais, *Quelques Observations sur le texte de "Kitab El-Buhala"*, dans *Mélanges René Basset*, Paris, 1925, p. 4.

همه چیز آمیخته بود، حتی در زمینه مذهب هم محسوس است. در این جا هم جاحظ می‌خواست از هر تفکر پیش ساخته‌ای آزاد باشد، لذا می‌بینیم که بالطبع از مدرسه اعتزال پیروی می‌کند. اما چنان که گونی این اعتزال هم او را ارضا نمی‌کرد، از آن مذهب عزلت گرفت و برای خود مکتبی درون آن مکتب به وجود آورد. این مکتب جدید، به نام خود او «جاحظیه» نامیده شد.

علاوه بر این روش خردگرایانه و استقلال جوی، در خصوصیات او تمایلی شدید به انتقاد پرتمسخر و طنزآمیز خاصه نسبت به طلاب علوم اسلامی دیده می‌شود. وی از برای جهالت‌ها و لغزش‌ها و عقاید ایشان عباراتی طعنه‌آمیز می‌پردازد که چون سخت ظریف‌اند، لاجرم اثر جانکاه‌تری دارند.

این حال البته بدون واکنش باقی نماند. استادانی که مورد تحقیر قرار گرفته بودند نیز به سهم خود کوشیدند تا به هر وسیله‌ای که شده از قدر جاحظ بکاهند. برخی بر سر آن شدند که اشتباهات و سستی‌های نوشته‌های وی را یافته به تفصیل تمام عرضه کنند، و حتی مواردی از این قبیل را خود اختراع کرده [به او نسبت دادند]؛ سپس کار را به جایی کشاندند که او را به معارضه با دین و «زندقه» متهم ساختند؛ می‌دانیم که این لفظ در دوره اسلامی بالأخص بر مانویت دلالت می‌کرد، اما مانویت تنها معنای آن نبود. اگر نتوانستند او را محکوم کنند از آن جا بود که جاحظ در پناه هنر خود نشسته بود و پشتیبانی چون دانش پر مطایبه خویش که بزرگان روزگار را بسیار خوش می‌آمد داشت.

اما جاحظ علی‌رغم شوخ طبعی و استقلال طلبی، روحی مذهبی داشت و به هیچوجه نباید او را ملحد پنداشت. ایمان او که اساساً در خط اسلام است، در *تک تک* صفحات آثارش جلوه‌گر است. پیداست که رقیبان، از این که می‌دیدند او می‌تواند به همه چیز پردازد و همه چیز را به شوخی گیرد، هم شوخ چشم باشد و هم ظریف طبع و گاهی هم در عین ظرافت، به حق گستاخی ورزد، البته دل آزرده بودند.

آثار او

آثار جاحظ سخت متعدد است، و مشهورترین آنها عبارت‌اند از:

«کتاب الحيوان»؛ «البيان و التبيين»؛ «کتاب البخلاء». این کتاب‌ها علی‌الظاهر به ترتیب موضوعات زیر را شامل‌اند: کتاب اول، جانورشناسی؛ کتاب دوم، صناعات لفظی و فرهنگ ادبی؛ و کتاب سوم، خست که گویا از عیوب رائج در آن روزگار بوده و در هر حال از نظر ادبی، موجب پیدایش انبوهی حکایت نکته‌آمیز شده است. گفتیم علی‌الظاهر؛ زیرا درست است که موضوعات مذکور واقعاً در آن کتاب‌ها آمده است، اما موضوعات بسیار گونه‌گون دیگری هم در کنار آن‌ها جای گرفته است.

بر سه کتاب فوق که کتاب‌های اساسی جاحظ‌اند، باید تعداد کثیری اثر دیگرافزود که برخی نسبتاً مفصل‌اند و برخی دیگر جزوه‌هایی کوچک که جاحظ به آنها نام «رساله» یا «کتاب» داده است. اینک از آن جمله چند عنوان را ذکر می‌کنیم: کتب یا رسائلی در باب «پاک‌نژادان و کنیززادگان»، «فخر سیاهان و سرخ‌بوستان»، «فضائل اعمام و احوال»، «گندم و خرما»، «فضیلت پیشه‌ها و طبقه بازرگانان»، «فضیلت زنان و فضیلت مردان»، «اعراب و موالی»، «اعراب و اعاجم»، «اصنام»، «فلزات و معادن زمین»، «اختلاف میان جن و انس و فرشته»، «نیرنگ‌های بازرگانان»، «تقلب‌های صنعت‌گران»، «ردّ نصرای»، «مدح و ذم علوم»، «دوستی و روابط دوستانه»، «اخلاق عوام»، «ذم لواط»، «قیان = زنان خنیاگر»، «نیرنگ‌های دزدان»، «مدح بازرگانی و ذم کارگزاران اداری»^۱ و غیره...^۲

این عناوین که حاوی نوشته‌هایی در باب حکمت و سیاست و تاریخ و علوم طبیعی و تاریخ طبیعی و اخلاق و پیشه‌ها و زندگی اجتماعی است، البته همه این مواضع را بطور کامل در بر نمی‌گیرد، اما در عوض فکر روشنی درباره گونه‌گونی آثار جاحظ ارائه می‌دهد.

این تألیفات که به هر سو دامن کشیده‌اند، به نحوی سخت بلهوسانه به هر

۱. شایسته است يك عنوان دیگر را که ریختی مدرن و بسیار دانشمندانه دارد ذکر کنیم، و آن «کتاب التریع و التدویر» است (= کتاب مربع‌سازی و دایره‌سازی).

۲. در این جا، معانی عنوان‌ها مراد بوده است تا تعدد موضوعاتی را که جاحظ برمی‌گزیده بیان کند. بروکلین نام بیش از ۱۷۰ کتاب و رساله از کتب موجود با مفقود و با منسوب به او را ذکر کرده است.

مسأله‌ای که فی‌الحال در معرض کنجکاوی خستگی‌ناپذیر مؤلف قرار گرفته می‌پردازند. همه آن‌ها پیوسته در قالب گفتار بیان شده‌اند و خود شاهدان ادبی راستینی به شمار می‌آیند.

گویا بهتر آن است که جاحظ را در شمار نویسندگان تندنویس بنهیم؛ چه او مردی است ادیب، با هوشی جوشان و عمیق که هرگز سر آن ندارد موضوعی را که نظرش را جلب کرده، به روشی عالمانه و فراگیر مورد تحقیق قرار دهد. اما دقیقاً به همان علت که تنها به موضوعاتی می‌پردازد که مورد علاقه‌اش بوده‌اند - و تعداد آنها هم بی‌شمار است - مهر تیزهوشی و خفت روح خود را که از ویژگی‌های اوست، بر آن‌ها می‌نهد.

آن بلهوسی که در مجموعه آثار او مشاهده می‌شود، در تك تك آن‌ها هم به روشنی آشکار است: عنوان يك اثر به هیچ وجه بر محتوای آن دلالت تام ندارد. «آثار او به کلی فاقد نظم است، تکرار و استطراد در آن‌ها فراوان است. مثلاً فصل پایانی [البخلاء] که شامل چهل صفحه است، رابطه استواری با بقیه کتاب ندارد؛ همه بی‌نظمی مردی است ظریف و کنجکاو و سخت دانشمند که شاید چون نتوانسته است خویشتن را در قالب قاعده‌ای محصور کند، ناچار همان طور که به کرات گفته است، پرگوئی‌های پایان‌ناپذیر خود را به صورت قاعده در آورده است؛ و نیز چون کاملاً اعتقاد دارد که بکنواختی روزی به ملالت می‌انجامد، لاجرم پرگوئی را تا درجه يك قاعده ادبی بر کشانیده است»^{۱۱}.

جاحظ اندیشمند:

قضیه اندیشمند بودن جاحظ، یکی از آن علت‌هاست که ما را از پیروی دوست‌داران معاصر او در شرق که وی را هم دانشمند و هم فیلسوف می‌دانند بازداشته است. البته به هیچ روی قصد آن نداریم که از ارزش این قریحه که در اوج قدرتمندی است بکاهیم. در خلال موضوعاتی که اوبه کار گرفته، پیوسته کنجکاوی شدیدی در معارف، و توانی خستگی‌ناپذیر در توجه شدید به هر چیز، و

علاقه‌ای تند نسبت به حیات فرهنگی احساس می‌کنیم. گاه روش عالمانه این نویسندگان که می‌کوشد از تجربیات خویش و یا از تاریخ کسب سند کند موجب شگفتی است؛ هر چند که این روش هنوز مراحل ابتدایی را طی می‌کند. وی هم ذوق درخشانی در روانشناسی از خود بروز می‌دهد و هم عینیت‌گرایی انکارناپذیری. سخت شگفت‌آور است که طی قرن سوم هجری، از قلم او مشاهداتی در باب جغرافیای انسانی، و نظراتی - البته در آغاز تکوین - درباره طبیعت و تکامل موجودات و انطباق آن‌ها با محیط یا درباره روانشناسی حیوانات تراوش کند.

اما همه این قضایا هنوز برای این که جاحظ را دانشمند و فیلسوف بخوانیم کافی نیست. نه تنها آثار او از نظم علمی و تعادل تهی است، بلکه از مجموعه آن‌ها هم يك ساختمان کامل فکری، یا يك طرح علمی منسجم نمی‌توانیم به دست آوریم. علاوه بر آن، جاحظ در فصولی که به وقایع و اندیشه‌های گوناگون آکنده است، آنهم وقایع و اندیشه‌هایی که از منابع مختلف برخاسته و به جوانب گوناگون گرایش دارد، کمتر توانسته است از حد «واقعۀ منقطع» و نکته آمیز درگذرد. خوی مطایبه جو و شوخ او که با اسلوبش درآمیخته و در شخصیت او طبیعی هم جلوه می‌کند، بیش از حد نکات نیش‌دار و بذله‌آمیز و سرگرم‌کننده را با موضوعات جدی خلط کرده است. وی چون کوششی برای یافتن این نکات نمی‌کند، لاجرم به سهولت آنها را در قالب مخالفت خوانی با موازین متعارف در می‌آورد.

اما باید گفت عقاید متضادی که او نوبت به نوبت در فصول مختلف، یا حتی گاه در يك کتاب واحد (مثلاً در «البخلاء») عرضه می‌کند، همه زائیده طبع شوخ و بی‌قرار او نیست، بلکه گاهی از خصوصیت چندگونگی فعالیت ادبی او، یا از نیازی که به مراعات وجوه مختلف واقعیت دارد ناشی می‌شود. این نیاز، مثلاً هنگامی که اصل و نسب وزیری را که بر سر قدرت است، یا حامی‌ای را که به الطاف و سخاوتش چشم دارد می‌ستاید، خالی از نوعی چاپلوسی نیست. جاحظ نمونه بارز «جدلیونی» است که هنر خود را پیش از هر چیز در راه آن به کار می‌گیرند که «مدعی راستی» شوند؛ یعنی بیشتر نحوه به کار بردن اندیشه است که

نظر جاحظ را جلب می‌کند نه میوه آن، به عبارت دیگر هدف او بیشتر ابزار کار است تا نتیجه آن.

وی همچنین می‌پندارد که خروج مکرر او از موضوع - که گاه از بس خواننده را در مواضع گوناگون سرگردان می‌کند، عاقبت موجب ملال او می‌شود - با مزاج اکثر مردمان سازگار است، زیرا ایشان آن چنان که جاحظ خود تأیید می‌کند زود از بانگ و آواز یکنواخت خسته می‌شوند.

معذک باید بگوئیم که اگر وی دانشمند و فیلسوف به معنای اخص کلمه نیست، در عوض می‌توانیم در شخصیت او هم به وجود روحیه علمی و هم روحیه فلسفی. آنهم در حدی نادر، اقرار کنیم.

جاحظ نویسنده:

اما ارزش ادبی جاحظ به راستی جای سخن ندارد، آن چنان که همین يك جنبه از برای جاودان ساختن او کافی است. از نظر نثرنویسی، وی در مقامی نشسته است که هنوز هم در ادبیات عرب نظیر ندارد. خوب است اینك ببینیم ویلیام هارسه نثر او را در کتاب «البخلاء» چگونه توصیف کرده است:

«اسلوب جاحظ در عین سهل‌انگاری، به نظر من راستی عالی جلوه می‌کند: گاه سریع است، گاه کند و بی‌خیال، گاه سنگین بار، اما همیشه استوار است و غالباً دل‌انگیز. این اسلوب، از آن نویسنده‌ای است نژاده و سرشار و شتاب‌زده؛ کم دقت است، اما به گفتارهای خویش اعتماد تمام دارد، شاد است از اینکه هم می‌تواند به وصف پردازد یا زیرکانه استدلال کند و هم با نشاط تمام روایت بخواند».^{۱۱}

نثر او نثری است هم خالص و هم واقع‌بینانه؛ از چشمه‌ای زلال بیرون می‌تراود، طبیعی و خالی از تکلف. نویسنده هیچ نمی‌کوشد که قافیه‌پردازی کند یا ترکیبات بدیع بلاغی به کار بندد. جاحظ نویسنده‌ای است که اگر نامه‌ها و مقدمه‌های آثارش را نادیده بگیریم، کمتر از هر نویسنده دیگری به زیورهای

تصنعی و آرایش‌های متکلف توجه کرده است. همه هم او صرف آن می‌شود که با بیانی آشکار و زبانی شفاف سخن گوید تا امیدی را که مردمان در این زبان بسته‌اند نومید نکند. وی به الفاظی که بر مدلول دلالت تام دارند علاقه دارد و همیشه قادر است آن‌ها را بیابد. گاه دقت را تا حد وسواس در تطبیق کلمه با مدلول، یا حد واقع‌گرایی تحریک‌آمیز پیش می‌راند؛ گاه نیز تیرهای ظریف گزنده‌ای به سوی کسانی که بیش از حد حساس‌اند، یا گوش‌هائی که سخت عقیف‌اند رها می‌کند.

توجه خاص او به تدقیق و واقع‌گرایی در اسلوب به هیچ وجه موجب آن نمی‌گردد که وی به کلی از تصاویر ذهنی و تشابهات و برخی صور بدیعی روی برتابد، بلکه تعداد قابل توجهی از آن‌ها را در آثارش می‌توان یافت؛ اما همه آن‌ها، به جز در موارد کاملاً استثنائی، سر جای خود نشسته‌اند و همه طبیعی‌اند و بیان‌گرو ساده و دور از غرابت و پیچیدگی. اگر می‌بینیم که وی گاه از الفاظ کهنه یا زنده، یا دشوار و نادر استفاده کرده، غالباً از آن جهت است که موضوع مورد بحث، الفاظ فنی لازمی را ایجاب می‌کند؛ وانگهی این گونه الفاظ تقریباً همیشه در آثار او شرح شده‌اند.

وفاداری او نسبت به واقعیات، ابداعاتی شگفت‌انگیز به وی الهام کرده است که نظائر آن را تنها در زمان‌های بسیار متأخر می‌توانیم یافت، آنهم همیشه مورد تأیید معاصران نیست. مراد ما از این ابداعات آن است که وی، هنگام نقل روایات مربوط به زندگی روزمره یا گفتار عامه، عیناً زبان رائج را به کار برده است. هنگامی که وی لطیفه‌ای را نقل می‌کند، در پی اصلاح زبان آن حکایت نیست. وقتی کسی از عوام‌الناس را به سخن وامی‌دارد، اسلوب عامیانه را با همه اغلاط و لغزش‌هایش حفظ می‌کند، عیناً به همان صورت که بر زبان مردمانی که وی به روی صحنه نمایش کشانیده جاری می‌شود. علاوه بر آن، جاحظ در موارد متعدد از چنین روشی که اصولاً او خود پایهریزی کرده، دفاع می‌کند.

در کلام او، جمله معمولاً کوتاه و برازنده و واضح است، و هنگامی که از حد متعارف او بلندتر می‌گردد، گاه سنگین‌بار است، اما همیشه ساخت کامل خود را حفظ می‌کند؛ یعنی عباراتی که تطویل و اتساع می‌یابند، هرگز موزونی خود را از

دست نمی‌دهند و به آن ابهامی که ممکن است از دوازی جمله ناشی گردد نمی‌انجامند؛ اما عبارات جاحظ هم از برخی معایب که زبان عربی نمی‌تواند به آسانی از آن‌ها خلاصی یابد، مانند امکان التباس در ضمائر، تهی نیست. جاحظ را باید به راستی آن نثرنویسی به شمار آورد که زبانش به آن درجه از غنا در بیان رسیده که هر کس بخواهد نظیر آن را بیاورد، ناچار از قدرت و عمق آن خواهد کاست. این ریخت مطمئن و دلنشین که با خصائص قریحه و کنجکاوی‌های او در پژوهش‌هایش در آمیخته، موجب گردیده است که بسیاری به پیروی و تقلید از او برخیزند، اما هیچکس موفق نشده است راه او را تداوم بخشد.

نتیجه

غالباً می‌شنویم که می‌گویند ادبیات تازی هرگز نتوانسته است «نمونه‌ای» بارز ارائه دهد که هم خاص خود آن ادب باشد و هم آنقدر جهانی گردد که به همه انسان‌ها تعلق یابد. جاحظ می‌توانست این نمونه بارز باشد، زیرا او هم با رابله و مونتینی و هم با ولتر و حتی پاسکال تشابهاتی دارد و در عین حال کاملاً عرب و مسلمان است.

اما مزایای نادر او به عنوان نثرنویسی استوار که هم جوانبی گونه‌گون داشت و هم سهل و روان بود، و نیز خصائص گرانقدر او در زمینه‌های هوشمندی و خوش ذوقی و واقع‌بینی و روانشناسی و عینیت‌گرایی و استهزاء، آن «جو» انضباط واقعی و احترام عمیق نسبت به اندیشه را نداشت تا بتواند در قالب شخصیت توانا و سحرآمیزی شکوفا گردد. نقص این خصائص آن است که با انسان‌گرایی واقعاً انسانی همراه نبوده‌اند. به نظر نمی‌رسد که جاحظ نتوانسته باشد از آن مقدار ادب یونانی که در دسترس داشت بهره برگرفته باشد. اعراب اصولاً، به غیر از چند کتاب هندی - ایرانی در باب تاریخ و ادب، آثار ادبی خالص اقوام بیگانه را چندان وقعی نمی‌نهادند؛ و نیز شعر غنائی و حماسی یونانیان، و یا آثار دراماتیک و تاریخی ایشان را نپسندیدند.^{۱۱} این نقص، نقصی بزرگ است و نه تنها

۱. در عصر حاضر هم فضاوت «قدما» درباره ادبیات اقوام بیگانه سخت ناخوشایند است. مثلاً رشید

نقصان‌هایی ثانوی به دنبال داشته است، بلکه موجب گردیده جدائی روانی و عمیقی که میان جهان عرب و ادبیات کشورهای باختری وجود داشت، پایدار بماند.

مردی چون جاحظ اگر توانسته بود جوانب انسانی ادب یونانی را کسب کند، و - باز هم تکرار کنیم - اگر خود را در چارچوب قاعده‌ای محصور کرده بود، اگر غلبان فعالیت ادبی خود را تعدیل کرده بود همچنان که با بریدن درخت محصول بیش از حد آن را تعدیل می‌کنند، و خلاصه اگر اندیشه را کمتر به شوخی گرفته بود، می‌توانست نویسنده‌ای بزرگ گردد و در صف «نمونه‌های» جهانی ادبیات انسانی قرار گیرد.



رضا (در «المنار»، سال ۱۳۴۵، ص ۳۹۴) درباره شعر یونانی چنین نظر می‌دهد (شعر یونانی در ترجمه «ابلیاده» هومر توسط سلیمان بستانی به خوانندگان عرب عرضه شده: «درباره بستانی» ر. ک به ص ۲۷۹ از کتاب حاضر): «هودون الشعر العربی و مشوه بالخرافات الوثیقة»، یعنی: شعر یونانی از شعر عربی باین‌تر است و خرافات بت‌پرستان آن را آلوده ساخته است. درباره رشید رضا، ر. ک به کتاب حاضر ص ۲۸۱.

فصل یازدهم

علوم عربی^(۱)

۱. لغت‌شناسی

الف - مطالعه زبان

اعراب و پیروان غیر عرب ایشان، از برای زبان تازی، یعنی زبانی که به نظر ایشان خداوند کلام جاویدان خود را بدان نازل فرموده، اقداماتی تقدس‌آمیز انجام داده‌اند. از همان آغاز به مطالعه آن همت گماشتند و با دقتی هر چه تمام‌تر قواعد آن را بر نهادند و واژگانش را گرد آوردند. انبوهی چهره تابناک از نحوی و لغوی دست به کار شدند. آثار ایشان که البته از نوع آثار کهنه است، هنوز هم کسانی را که زبان عربی را دوست می‌دارند غرق اعجاب می‌کند.

چگونگی پیدایش این مطالعات، در هاله‌ای از افسانه باقی مانده است. روایات تازی، اختراع نحو را به حضرت امام علی(ع) داماد پیامبر اکرم(ص) نسبت می‌دهد. گویند او بود که نخستین مواد مطالعات دستوری را تعلیم فرمود و کلمه «نحو» که از آن پس بر این رشته از علوم اطلاق گردید، توسط او ابداع شد. نیز گویند نخستین نحوشناس، شاگرد او ابوالأسود دؤلی (متوفی در سال ۴۸ هجری) بود. [در علت پیدایش آن نیز گفته‌اند که] زبان دچار فساد می‌گردید

۱. ما علم لغت و تاریخ را در این فصل «علوم عربی» خواندیم تا با «علوم بیگانه» که در فصل بعد مورد بحث است اشتباه نشود.

[مثلاً کاتب ابوموسی اشعری از جانب وی به عمر نوشت: مِنْ ابوموسی الی عمر] همین ابوالأسود است که گویند برای نخستین بار، زیر و زیر و پیش را به صورت نقطه‌هائی [که با رنگی غیر از رنگ نقطه حروف نگاشته می‌شد] وضع کرد و این نقطه‌ها بعدها به صورت خطوط مایل و واو کوچک درآمدند.

به هر حال تردید نیست که از همان آغاز، پاکیزگی زبان و تدوین قواعد آن خاطر مردم را سخت به خود مشغول می‌داشت. عناصر غیرعرب به اسلام می‌گرویدند و می‌بایست قرآن کریم را قرائت کنند؛ و از طرف دیگر لازم بود که قرآن نیز به نوبه خود از هرگونه تحریف مصون بماند. وانگهی همگان، از عرب و عجم نیازمند آن بودند که زبان وحی الهی را کاملاً بشناسند تا متن مقدس را نیک بفهمند. بنابراین تردید نیست که تتبعات لغوی زائیده یک دل‌نگرانی دینی بوده است. اما اقدام به ایجاد روش علمی و پی‌ریزی قواعد لغوی، تحت تأثیر عوامل بیگانه صورت پذیرفت، و این عوامل علی‌الخصوص علوم یونانی، و شاید هم همان طور که بروکلمن اشاره می‌کند، تا حدی دستگاه صوتی نحو هندی بوده است. عامل یونانی از طریق مدرسه سریانی - ایرانی جندی‌شاپور در دسترس لغت‌شناسان عرب قرار گرفت. زیرا نسطوریان سریانی علوم لغوی یونان و بخصوص منطق ارسطوئی و تعریفات رواقیون را در آن مدرسه باب کرده بودند.

برای حفظ زبان از تحریفات توده مردم و پرهیز از ایجاد فساد در متن و معنای قرآن، لازم بود قواعد نحوی و نیز معانی الفاظ به دقت تمام باز شناخته شود. سپس شواهدی لازم بود که آن قواعد و این معانی را تأیید کند. از آن جا، لغویون به جدیت تمام به جستجوی «الفاظ فصیح» برآمدند، و البته این الفاظ را می‌بایست یا در متون کهن می‌یافتند یا در دهان کسانی که زبان‌شان از تحریف و آلودگی در امان مانده است. نیز از همین جا بود که جستجوی شعر کهن آغاز شد و دانشمندان در میان قبائلی که می‌گفتند از اعراب خالص تشکیل شده، دیر

- مؤلف در متن نمونه‌ای از اغلاط نحوی زبان لائینی را آورده. ما یکی از روایاتی را که در بدایش لحن در زبان عربی نقل کرده‌اند، از کتاب «المزهره سیوطی، جاب (قاهره)، تحقیق جادالمولی و دیگران، ب. ت. ج ۲، ص ۳۹۷ آورده‌ایم.

زمانی به منظور آموزش اقامت می‌کردند، و یا گرد بدویانی که برای تبادلات بازرگانی به مراکز شهری می‌آمدند و حجیت لغوی‌شان قاعده‌ای مسلم تلقی می‌شد جمع می‌گشتند.

نتیجه این گونه مطالعات بسیار بارورتر از آن بود که شاید نخستین پژوهشگران پنداشته بودند. البته می‌دانیم که دستور زبان را نگاشتند و فهرست علمی واژگان آن را هم فراهم آوردند؛ اما در کنار این‌ها موادی حاصل آمد که هم کتب ادب را غنی ساخت و هم موجب پیدایش منتخبات ادبی گردید و هم نخستین تاریخ‌های ادبی را تدارك دید. جز این که هیچ‌یک از این جریان‌ها خالی از لغزش و اشتباه و جعل نبود، و علت اساسی این امر هم، اعتقاد به حجیت بدویان بود. زیرا دانشمندان، هر متنی را که ایشان کهن می‌خواندند، صحیح و اصیل به شمار می‌آوردند و می‌خواستند هر عبارت و تعبیری را که از دهان آنان برمی‌آمد، به عنوان قواعد احتمالی زبان بر همگان تحمیل کنند. نتیجه آن شد که کار از يك طرف به مباحثات نحوی بی‌پایان و اختلافات مضحك و استدلالات بی‌مایه انجامید، آن چنان که در مثل گفتند «بی‌مزه چون ادله نحویون»؛ از طرف دیگر، انبوه عظیم الفاظ گرد آمده که گاهی به نحو هوشمندانه‌ای تنظیم یافته بود (یا برحسب معنی، یا اشیاء هم خانواده)، همه مزایا و نقائص زبان عربی را آشکارا به جلوه در آورد، زبانی که از شدت غناء، کمرشکن و در هم ریخته و آکنده به مترادفات شده بود، و اسیر خصائص گویشی قبائل که خود اصلی عام تلقی می‌شد گردیده بود و کلماتی که هر يك معانی مختلف داشتند و گاهی بر مفاهیم متضاد دلالت می‌کردند (= اضداد) آن رایج‌پسیده ساخته بودند. و تازه از واژه‌های کهن که بسیاری‌شان نامفهوم مانده‌اند سخن نمی‌گوئیم.

ب - مدارس لغوی

کار لغت‌شناسی در مراکز شهری جدید بین‌النهرین که اعراب در آن‌ها نسبتاً زود با عناصر مغلوب، خاصه ایرانیان در آمیخته بودند آغاز گردید. مراد از این مراکز همانا دو شهر بصره و کوفه، گاهواره اندیشه و تمدن اسلامی است که بعدها، هر دو را بغداد به دست فراموشی سپارد.

بصره که نخست يك پادگان نظامی بود، به سبب بازار معروفش میرید. به شهر تجارت و اندیشه - خاصه در عصر عباسیان - بدل شد. امر مطالعه و تفکر در آن شکوفائی کم نظیری یافت. بسیاری از علمای دین در همان جا زاده شده‌اند (مانند حسن بصری و اشعری)، مردانی که به آزاداندیشی تمایل داشتند در آن شهر تشکیل اجتماع می‌دادند (مثلاً «اخوان‌الصفاء» در قرن چهارم هجری). در اواسط قرن دوم هجری، کهکشانی از اساتید ادب موجب شد بصره از نظر مطالعات لغوی در صف نخست نشیند.

رقیب بصره، شهر کوفه بود که همان سرنوشت و همان شکوفائی را، اما با اصالت بارزی، دارا بود. از نظر لغت‌شناسی، کوفه به پیش‌کسوت خود بصره وابسته بود، اما زود اساتید و نقطه نظرهای خاص خود یافت، و سپس رقابنی فشرده و سخت خشم‌آلود، برخی از استادان مدرسه کوفه را بر آن داشت که تقریباً در همه احوال و به طور منظم، عقائدی مخالف عقائد مدرسه رقیب ابراز دارند.

کم‌کم رقابت به تعصب کشید. پیروان هر يك از دو مدرسه، همه هنر خویش را به کار آن می‌بستند که نظریات مدرسه خود را توجیه کنند؛ اندك اندك دلائل عرضه شده، از آن عقایدی که می‌بایست به وسیله آن‌ها توضیح گردد نیز گنگ‌تر شد؛ مطالعه نحو عربی بسیار دشوار گردید، زیرا نحوآموزان نظراتی بی‌نهایت متعدد در مقابل خود می‌یافتند، علاوه بر آن هرکس قادر بود «شاهدی» کهن پیدا کند که تعبیر نامأنوس و کهنه و پیچیده خود را مؤید سازد. استادان دو مدرسه کار را به آن جا کشاندند که شواهدی را که برای اثبات نظرشان ضروری بود خود اختراع می‌کردند و یا از دیگران می‌خواستند که برایشان اختراع کنند.

گرایش‌ها و اختلافات دو مدرسه، برحسب روایات تاریخ‌دانان، به صورت زیر جلوه می‌کند: ویژگی مدرسه کوفه اولاً نوعی کهنه‌گرانی‌ست و دیگر قبول کورکورانه اصل «حجبت بدویان» که با تعصب خشک ادیب‌مآبانه و منظم مورد بهره‌برداری قرار می‌گرفت. مردی بدوی، سخنی نامأنوس به زبان می‌آورد (حال ممکن بود این سخن از خصائص گویشی باشد، یا يك لغزش شخصی و یا يك غلط)، یا چیزی می‌گفت که با اصول مقبول میان همه معارض بود. استادان کوفه

بی‌درنگ از آن يك قاعده نحوی می‌ساختند و بابتی تحت آن نام در دستور زبان می‌گشودند.

برعکس بصریان، گونی عقلیت منطقی‌تر و انتقادی‌تری از خود نشان می‌داده‌اند. ایشان که کمتر از کوفیان به گفته‌های بدویان اعتماد می‌کردند، متعادل‌تر و واقع‌بین‌تر و نسبت به عقل سلیم وفادارتر به نظر می‌آیند و پنداری به اصول پای‌بندتر و به تفکر و استدلال وابسته‌تراند.

اما همه این داورها، بر پایه داده‌هایی استوار گردیده که امروز دیگر همه‌شان را در دست نداریم. تفکر انتقادی، روش علمای کوفه را که کمتر زبان را در قوالب خشك و قوانین نامعقول اسیر می‌کنند بیشتر می‌پسندد.^{۱۱}

بغداد که می‌خواست در این جنجال نقش داور را بازی کرده میان دو مدرسه سازشی به وجود آورد، آتش شوق هر دو را خاموش کرد و به تتبعات اصیل و بدیع و شکوفانی قریحه‌های شخصی پایان بخشید. اگرچه استادانی که در آغاز به شهر بغداد هجوم می‌آوردند، مدافعان سرسخت اصول و عقاید مدارس خود بودند، اما این شهر باز مرکز آشتی و اختلاط گردید. سپس اندك اندك گرایش به اختلاط نیرو گرفت و در عوض، ابداع و اصالت از تحقیقات رخت برپست.

ج - چند تن از استادان این فن

در بصره:

خلیل بن احمد (متوفی در ۱۷۰ هجری) نخستین نام مهمی است که در

۱. حجاج، حاکم خشن و باریک‌بین عراق (ر. ک به ص ۶۷ از کتاب حاضر) بصره را به «بیرزنی بزمرد و بوشیده به زیورها» تشبیه می‌کرد و کوفه را به «دوئیزه‌ای که گردن بلند و عریان او را زیوری نیاراسته است». مقایسه خود با:

Massignou, *Explication du plan de Kufa*, dans *Melanges Maspéro*, III, 1935, p. 344.

در این صفحات، به توازن فشرده‌ای که میان این دو شهر رقیب و همسایه که از نظر سیاست و زبان‌شناسی و عقاید دینی از یکدیگر متمایز بودند دیده می‌شود.

این زمینه می‌شناسیم. وی که عرب‌نژاد بود، در مطالعات واقعاً علمی، ذوقی و استعدادی داشت. هم اوست که گویند چون صدای ضربات پتک را که با ضربی خاص بر سندان می‌خورد شنید، قوانین عروض را به الهام دریافت و آن‌ها را مدون کرد. شهرت او بیشتر به سبب اقدام نوظهوری است که در نگارش قاموس گونه‌ای به نام «کتاب‌العین» انجام داده است. کلمه «عین» نام یکی از حروف الفباست که در آغاز ترتیب قاموس او قرار گرفته است. در این کتاب، حروف الفبا برحسب قوانین آواشناسی و زبان‌شناسی آن چنان که خلیل می‌شناخته منظم گردیده (ترتیب او از این قرار است: حروف حلقی، حروف کامی، حروف صغیری و حروف تفشی، حروف زبانی، حروف لبی - دندانی، و عاقبت نیم مصوت‌ها).

متأسفانه از آن جا که چندین تن در کتاب خلیل دست برده‌اند، از ارزش آن کاسته شده است؛ از آن جمله بودند شاگردان استاد که خود پیش از اتمام کار وفات یافت، و حتی بی‌تردید مخالفان مکتب او. به همین جهت، در اثر خلیل، تناقض و لغزش و اختلال فراوانی دیده می‌شود و علت انتقادهایی که بعدها نویسندگان عرب بر آن وارد دانسته‌اند نیز همین بوده است. عمده‌ترین منتقد کتاب، سیوطی (در «المزهر»، قرن نهم - دهم هجری) است که در آن زمان هنوز اصل کتاب را که اینک تنها بخش‌هایی از آن باقی مانده، به تمامی در دست داشته است.

خلیل تعداد کثیری شاگرد خوش قریحه نیز داشت که از آن جمله بودند: أَصْمَعِي (او لغت‌شناسی موشکاف و مردی درست‌کار و دوست‌داشتنی بود که تعدادی رساله در باب واژه‌های مصطلح فنی از برای ما به جای گذاشته است)، و دیگر سیبویه که از همه نام‌آورتر بود.

سیبویه (متوفی در ۱۷۶ هجری) از نژاد ایرانی بود و حدود سی و دو سال از عمرش گذشته بود که به بصره شد و مطالعات خود را به کمال رسانید. پس از آن به بغداد رفت. اما به علت کشمکشی که میان او و کسائی، آموزگار دربار خلیفه و مدافع مدرسه کوفه درگرفت (همان قضیه بسیار مشهور زنبوریه) نتوانست در آن شهر دوام آورد و ناچار به فارس رفت و آنجا، در نزدیکی شیراز، تقریباً در

سن چهل سالگی وفات یافت. اثر عمده او، به عنوان «الکتاب» (= کتاب نمونه) معروف است. در این کتاب، دستور زبان عربی، با طرحی عالمانه و منظم و در قوالب و زبانی نسبتاً ثقیل عرضه شده است. اما کتاب، مرجع درسی گردید و هنوز هم میان نحوشناسان حجت است.^۱

در کوفه

الکسائی، رقیب پیروزمند سیبویه نیز مانند او ایرانی بود. وی در خدمت الرؤاسی که پایه‌گذار مدرسه کوفه به شمار می‌آید تلمذ کرد. چندین اثر به او نسبت می‌دهند، اما تنها نوشته‌ای که از او می‌شناسیم، يك «رسالة فی لحن العامة» (رساله‌ای در باب اغلاط عوام) است. نیز کسائی را در شمار هفت قاری بزرگ قرآن ذکر می‌کنند.

خوب است در کنار کسائی، از این دانشمندان نیز نام ببریم: الفراء که نیز مانند او ایرانی و معلم دربار بغداد بود؛ دیگر المفضل الضبی، شهرت او اولاً از آن جاست که در دفاع از عقیده علویان نقشی سیاسی داشته و همین امر نزدیک شد به قیمت جانش تمام شود؛ ثانیاً کتابی در انتخابات شعر تازی تدوین کرده که به نام خود او «المفضلیات» مشهور است؛ دیگر ابن السکیت و ثعالبی‌اند که به مدرسه کوفه وابسته بودند؛ و دیگر الانباری لغت‌شناس است که او هم از مدرسه کوفه برخاسته بود و در مسائل دینی تخصص یافت و کتابی در باب اضداد (= کلماتی که هر يك دو معنای متضاد دارند) نگاشت. فرزندش ابن الانباری که دیگر به مدرسه بغداد تعلق داشت، کتاب عمده‌ای درباره «طبقات ادبا» تألیف کرده است که در شناخت آن روزگار سخت مفید می‌تواند بود.

در بغداد

ابن قتیبه (متوفی در ۲۷۶ هجری) بارزترین نمونه دانشمندانی است که به

۱. البته اساتید دیگر هم هستند که شایسته ذکراند. مثلاً: المبرد مؤلف کتاب مشهور «الکامل»، ابن درید، ابو عبیده، الانصاری، الأخفش و دیگران...

انتخاب گرایش دارند وی که از نژاد ایرانی بود، به منظور تعلیم به پایتخت خلافت رفت و همان جا نیز درگذشت. مردی بود پرتوان که اهمیتش از مرز لغت‌شناسی بسیار فراتر رفته است. وی نه تنها به نحو و لغت پرداخت، بلکه در تاریخ ادب و تاریخ عمومی نیز دست به تألیف زد. علاوه بر آن در مشاجرات عقیدتی زمان خود هم شرکت جست و از حکما و محدثان سنت‌گرا در مقابل اهل تشکیک و اصالت عقل که آشنائی با فلسفه یونان به وجود آورده بود و یا به جوشش افکنده بود، دفاع کرد. آثار او («عیون‌الأخبار»، «کتاب‌المعارف»، «ادب‌الکاتب»، «کتاب‌الشعر و الشعراء»، «تأویل مُخْتَلَف‌الحَدِیث»)* نوعی «منتخبات» ادبی و تاریخی و دینی را تشکیل می‌دهد که در هر کدام برحسب نوع تألیف، به یکی از موضوعات فوق عنایت بیشتری مبذول شده است.

این نویسنده، شایستگی آن را دارد که عمیقاً مورد بررسی قرار گیرد. در آثار او نیاز شدید و گاه غیرقابل فهمی نسبت به سنت‌گرایی و کهن‌پرستی احساس می‌شود. روش او در تدوین اصول فن شعر، که شاید بتوان روشی جزمی خواند، شاهد عادلّی بر این مدعاست. معذک ابن قتیبه، این روش را که «هر چه کهن نیست لاجرم بی‌ارزش است»، روشی که از شدت سادگی نادرست می‌نماید، اختیار ننموده. روش او، در عین آشتی‌ناپذیری، دستخوش دودلی است. وی اصول تازه را نمی‌پذیرد، اما منکر آن‌ها هم نمی‌شود، حتی گاهی همان اصول را به حساب خود گذاشته در آثارش به کار می‌بندد. مطالعه عمیق در باب روش مؤلف، هم می‌تواند خصوصیات روانی او را روشنی بخشد، و هم می‌تواند نقش او را در ضبط قوالب ادبی، یا شرایطی را که طی آن‌ها ضبط این قوالب آغاز شد و شکل گرفت باز نماید.

این روش، همان است که ابن قتیبه در همه جا به کار گرفته است. با توجه به این روش، می‌توان دریافت چرا او به آن صورت ناخوشایند نسبت به جاحظ عمل کرده است و وی را تفتّن‌پرست و دلقک به شمار آورده است، حال آن که

* از آثار او، تنها مقدمه کتاب «الشعر و الشعراء» که نوعی انتقاد ادبی است، توسط مترجم به فارسی برگردانده شده است: نهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳.

خود به تقلید از جاحظ پرداخته و بسیاری از نوشته‌های او را به سرقت گرفته است.

۲. تاریخ

الف - ویژگی‌های عمومی آثار تاریخی عرب^۱

وضعیت تاریخ: در زمان عباسیان، جنبش وسیع فرهنگی که تحقیقات علمی و نیز فعالیت‌های ادبی خاص همه از آن سیراب می‌شدند، جوی به وجود آورده بود که علم تاریخ هم در آن گامی بزرگ به پیش نهاد. انتاج تاریخ‌نویسان هم از حیث تعداد و هم از نظر حجم بسیار عظیم بود: هم مجلدات تألیف شده بی‌شمار بود و هم هر يك از آنها شامل هزاران صفحه. اما باید اذعان داشت که اندرون این ساختمان عظیم، با نمای خارجی آن تناسب ندارد: بسیاری از تألیفات را می‌توان به مجلدات کوچکی کاهش داد بی‌آن که دانش ما را در این باب زیانی رسد.

تقسیم‌بندی این آثار: آثار تاریخی را می‌توان برحسب زمینه کار، و اشخاص و یا وقایعی که این اشخاص روایت کرده‌اند، به سه بخش تقسیم کرد. طبری (متوفی در ۳۱۰ هجری)، مانند برخی دیگر، در ابتدا قصد آن داشت که يك تاریخ جهانی با عنوان «تاریخ پیامبران و شاهان» تألیف کند. اما وقتی به اسلام رسید، آن دید جهانی خود را از خاطر برد و تنها به جهان اسلام پرداخت. برخی دیگر، از همان آغاز کار، زمینه محدود و معینی را برگزیدند: عده‌ای مانند الذهبی (متوفی در ۸۷۶ هجری) خواستند تاریخ عمومی اسلام را تدوین کنند. گروهی دیگر، به يك ناحیه (مثلاً مصر یا اندلس)، یا يك شهر (مثلاً دمشق یا بغداد) توجه کردند. نیز تعدادی از مورخان، موضوع کار خود را به يك محدوده اجتماعی، مثلاً دوره يك سلسله شاهی منحصر می‌ساختند.

۱. درباره تمام این مبحث، ر. ک به: Margolouth, *Arabic Historians*, Calcutta, 1930

نویسندگان دیگری نیز می‌شناسیم که به علم رجال می‌پرداختند و موضوعات ایشان عبارت بود از: زندگی‌نامه رسول اکرم (ص) و یا حکام و وزیرانی که در مقطع تاریخی معینی می‌زیسته‌اند؛ شرح حال مشاهیر که در مجموعه‌های خاصی گرد می‌آوردند و در آن‌ها شاعران و دانشمندان و فقیهان فرق مختلف و محدثان و قاریان قرآن و پزشکان و صوفیان و... حتی بخیلان و طفیلیان را در طبقات معینی برمی‌شمردند. این طبقات تخصصی، شامل تقسیم‌بندی‌های گوناگونی است. برخی از تاریخ‌نویسان، اشخاص را برحسب ترتیب بی‌حساب «برخورد» چیده‌اند. نیز مجموعه‌هایی می‌شناسیم که در آن‌ها اشخاصی را که می‌خواهند شرح حالشان را بنویسند، برحسب زادگاهشان تقسیم‌بندی کرده‌اند. مثلاً الشعالی (قرن پنجم هجری) در «یتیمه» خود با شاعران، و ابن ابی اُصَیْبَه (قرن هفتم هجری) با پزشکان به همین گونه عمل کرده است. دسته‌ای دیگر از نویسندگان، در آثاری که معمولاً «طبقات» خوانده شده، ترتیب زمانی را مراعات کرده‌اند و مشاهیر را برحسب نسل مورد بحث قرار داده‌اند؛ از آن قبیل است «طبقات الحفاظ» ذهبی (قرن هشتم هجری) و «طبقات الشافعیه» سُبُکی (قرن هشتم هجری). و خلاصه، برخی هم به فکر ترتیب الفبائی افتاده‌اند که از آن جمله است یاقوت (قرن هفتم هجری).

نیز دسته‌ای دیگر از مورخان بودند که اشخاص و اماکن را فرو نهاده منحصرأ به حوادث توجه می‌کردند؛ کهن‌ترین تاریخ اسلامی هم در يك چنین شکلی جلوه می‌کرد؛ یعنی مجموعه‌ای از روایات بود که آن‌ها را دسته دسته يك یا چند شاهد عینی یا شاهد مستقیم درباره يك واقعه نقل کرده بودند؛ این وقایع مثلاً عبارت بودند از موضوع قتل عثمان، جنگ جمل، یا امر حکمیت در جنگ صفین، و یا فتح یکی از مناطق. کتاب ابومِخْنَف که بخشی از آن به جای مانده، از همین قبیل است. حتی دیرزمانی پس از آن که مجموعه‌های بزرگ تاریخی در زبان عرب جای خود را باز کرد، ملاحظه می‌کنیم که آثاری از نوع این تاریخ‌های تك موضوعی که به مجموعه خاطرات می‌مانند، هنوز هم نگاشته می‌شود. در این آثار گاه هدف، خود تاریخ نبود، بلکه نویسندگان می‌خواستند از ورای روی داده‌های تاریخی، سندی یا ترسیمی از برای یکی از اصول

روان‌شناسی، یا جامعه‌شناسی و یا دین بازیابند. از همین قبیل است آثار تنوخی (قرن چهارم هجری).

ویژگی‌های این تألیفات تاریخی

ویژگی این آثار، استقلال است نسبت به تأثیرات بیگانه. زیرا در همه زمینه‌های دیگر، فعالیت‌های فکری و ادبی به زبان عربی، به یاری کارهای مترجمان شکوفائی یافته بود. علوم پزشکی، ریاضیات و بخصوص فلسفه، و نیز ادب و حتی علم لغت کم و بیش تحت تأثیر فرهنگ یونانی و فارسی و هندی قرار داشتند. اما ادب تاریخی یونان که به نحو شگفتی هم طراز ادب تاریخی به زبان عربی بود، ظاهراً در میان نویسندگان تازی شناخته نشده بود؛ حتی آثار تاریخ‌دانانی که با مورخان عرب قرابت بیشتری داشتند هم در همین حال بود. تنها تأثیر بیگانه‌ای که ممکن است وجود داشته باشد، آن است که از برخی کتاب‌های فارسی سرچشمه گرفته. زیرا تعدادی از تواریخ خاندان‌های شاهی ایران، از همان آغاز ترجمه شده بودند و ممکن است در تدوین نخستین روایات تاریخی تازی تأثیری داشته بوده باشند. ولی گویا بهتر آن است که پیدایش و گسترش ادب تاریخی عرب را زائیده نیاز درونی و طبیعی اجتماع اسلامی بدانیم. همچنین باید اذعان داشت که تاریخ‌دانان عرب، تا حد زیادی از استقلال روحی برخوردار بوده‌اند.

نیز در این میان، مورخان رسمی که موظف بودند آن چه را سروران می‌خواستند، در آثار خود ضبط کنند، بسیار نادراند. گاه دیده می‌شود که برخی از خلفا (المهدی و القادر) خواسته‌اند کتاب‌هایی در زمینه تاریخ برایشان نگاشته شود. اما هیچ اشارتی دال بر این که تحقیقات تاریخی واقعی‌ای به دستور این خلفا انجام گرفته باشد در دست نداریم؛ همچنان که هیچ روایتی در تضعیف یا تحریم این گونه مطالعات از جانب آنان نقل نشده است. معذک چند نمونه کتاب تاریخی می‌شناسیم که دیگر، تواریخ رسمی واقعی هستند و تحت اشراف شخصیت‌های بزرگ که حرصی در حفظ نیک نامی خویش داشتند، تدوین یافته‌اند (مقایسه شود با «التاجی» صابی = قرن چهارم هجری؛ «الفتح» اصفهانی = قرن

پنجم هجری).

در واقع بیشتر مورخان عرب به منظور آگاهی خوانندگان دست به تألیف می‌زدند، و به شدت تحت تأثیر گرایش‌های مذهبی و سیاسی خویش قرار داشتند؛ و نیز مسئولیت انباشتن بیش از حد تاریخ‌ها به جنایات و خشونت‌ها و بی‌ایمانی‌های خاندان اموی و حکام ایشان به عهده همین نویسندگان است.^۵ معذک باید گفت که آثار آنان به طور کلی رنگ بی‌طرفی دارد و کوششی واقعی در راه واقع‌بینی از خلال آن‌ها دیده می‌شود. مثلاً ابن مسکویه (قرن چهارم هجری) با آن که توجه خوانندگان را به خصائل سروران خود جلب کرده، هرگز از سرزنش و محکوم ساختن جنایات آنان خودداری نکرده است. داوری‌ها و ستایش‌های او همه خردمندانه و دور از غرض ورزی است. هم این چنین است طبری (قرن چهارم هجری) که بی‌طرفی و پاکدامنی مداومی از خود نشان داده است. وی که باید بیشتر راوی‌اش خواند تا تاریخ‌نگار، اخبار را دسته‌بندی کرده، ولی به منابع خود هم اشاره می‌کند. معذک وقتی به ارائه قضاوتی دست می‌زند، در تحسین اشخاص از حد تعادل پا فرا نمی‌نهد و هرگز لحن چاپلوسانه اختیار نمی‌کند و هیچ گاه لاف‌ش‌ها و سستی‌های امیرانی را که در زمانشان به نگارش مشغول است پنهان نمی‌سازد. البته همه مورخان مانند طبری از بیت‌المال بی‌نیاز نبودند. طبری زمین‌داری ثروتمند بود و بسیار سفر کرده بود و برای نگارش تاریخش، از اطلاعاتی که در سفرها و یا کتاب‌ها کسب کرده بود استفاده می‌کرد، و از درآمد املاکش زندگی می‌کرد. اما بسیاری دیگر، مقامات دینی یا اداری داشتند؛ مثلاً تنوخی قاضی بود و ابن مسکویه، کاتب.

روش‌های مختلف

تاریخ‌نگاران مسلمان پیوسته بر تعیین زمان دقیق حوادث و ذکر سلسله اسنادی که آن حوادث را به شاهدان دست اول می‌پیوست - یا مفروض بود که

۵. تکریم امپراطوری عربی توسط امویان پیوسته مورد توجه نویسندگان غربی قرار داشته است. انتقاد نویسندگان محترم از مورخان اسلامی، شاید از همین جا سرچشمه گرفته باشد نه ایمان او به عدالت و تقوای امویان.

پیوند - عنایت تمام داشته‌اند.

سال و ماه حوادث، و حتی گاهی روز وقوع آن‌ها را ذکر می‌کردند، و این روشی بود که از اواسط قرن دوم هجری توسط هیشم بن عَدی به کار گرفته شده بود. گاه‌شماری مورد استفاده ایشان، گاه‌شماری اسلامی است که با هجرت حضرت پیامبر (ص) از مکه به مدینه آغاز می‌شود (الهجرة) و ظاهراً توسط خلیفه عمر برپا گردیده است. سال هجری، از دوازده ماه قمری تشکیل می‌شود و به همین جهت، یازده روز کوتاه‌تر از سال خورشیدی است.

مورخان اسلامی، علاوه بر تعیین سنوات، از «اسناد» هم استفاده می‌کردند، و مراد از آن، سلسله‌ای است از راویان موثق که خبر از طریق آنان به يك شاهد دست اول ختم می‌شود. این همان روشی است که در کار روایت حدیث (قول و فعل پیامبر اکرم (ص)) اعمال می‌شد. آموزش و به‌کار بردن این روش خود علمی خاص است: راوی باید تك تك حلقه‌های زنجیر یا زنجیرهایی را که خبر (یا حدیث) از طریق آن‌ها به مردان عصر مورد نظر رسیده، کشف و بررسی کند. باری مطالعه تاریخ، با این پژوهش مذهبی خویشاوندی جست، چنان که گونی شاخه غیرمذهبی علوم حدیث را تشکیل می‌داد. سپس خود استقلال یافت، اما روش سلسله اسناد را همچنان حفظ کرد؛ اعتبار نقل يك موضوع، يك واقعه و یا يك سخن، به اعتبار حلقه‌هایی بستگی دارد که راوی را به منبع اصلی می‌پیونداند. این روش در همه احوال، بدون توجه به موضوع مورد بحث، اعمال می‌گردد؛ مثلاً السراج (قرن پنجم هجری) در کتاب «مصارع العشاق» (یعنی مجموعه روایات مربوط به مردان و زنانی که گویند در اثر عشق جان باخته‌اند) با دقت تمام، سال‌ها و نیز حلقه‌های سلسله‌هایی را که خبر را به شاهدان عینی می‌کشاند، ضبط کرده است.

این روش، نه تضمین مطمئنی برای صحت خبر است و نه وسیله آسانی برای بررسی آن. زیرا گستاخی جاعلان را حتی در روایات مذهبی، حد و حصری نبوده است. لذا رنج بسیاری لازم بود تا وابستگی فکری راویان هر سلسله و نبارنامه و شرح احوالشان باز شناخته شود و از صداقت و پاکدامنی همه جانبه آنان اطمینان حاصل گردد (= معرفة الرجال). مع هذا، پاک نهادترین و کنجکاوترین

محققان هم ازگزند جعلیات خبرسازان در امان نمانده‌اند. اما همین روش لااقل این خاصیت را دارد که به بازیافتن منابع کمک شایانی می‌کند، زیرا تاریخ‌نگاران عرب، با ذکر «اسناد» خود، پژوهش‌گران را از سرگردانی بیش از حد معاف داشته‌اند. حتی برخی، مانند طبری، مصادر را عیناً همان طور که می‌یافتند در تألیفات خود جای می‌دادند، و بدین سان متون، با لااقل قطعاتی از آن‌ها را که بدون وجود ایشان برای همیشه از دست می‌رفت، از برای ما محفوظ داشته‌اند.

ب - عمده‌ترین تاریخ‌نگاران قرن‌های دوم و سوم هجری:
 نخست به ابومحنف (متوفی در ۱۵۷ هجری) اشاره کنیم؛ وی مؤلف تاریخ‌های نك موضوعی متعددی است که بخش‌هایی از آن‌ها در «تاریخ» طبری محفوظ مانده است.

ابن اسحاق (متوفی در ۱۵۰ هجری) نخستین کسی است که به نگارش سیره نبوی دست زده است. وی در مدینه تولد یافت، اما در بزرگسالی آن شهر را ترك گفته به دیدار از مصر و بین‌النهرین پرداخت و عاقبت در بغداد رحل اقامت افکند. همان جا بود که کار تألیف خود را به پایان رسانید و سپس وفات یافت. کتاب او، به استثنای قطعاتی از آن که در «تاریخ» طبری نقل شده، مستقیماً به دست ما نرسیده است، اما می‌دانیم که همه آن در «سیره» ابن هشام (متوفی در ۲۱۹ هجری) جای گرفته است. ابن اسحاق به زودباوری و کم‌دقتی شهرت یافته است.

الواقدی (متوفی در ۲۰۹ هجری) نیز اهل مدینه بود که به بین‌النهرین رفته امر قضا را در شهر بغداد به عهده گرفته بود. مراد وی در «کتاب المغازی» آن بوده است که حضرت محمد(ص) را به عنوان مجاهد راه خدا بستاید. ما کتاب او را تنها از ورای روایت متأخرتر شاگردانش و یا از خلال تاریخ طبری می‌شناسیم. کتاب‌های دیگر او در باب «فتوح» (فتوحات اسلامی) نیز از دست

• درباره سال تولد و اهمیت این کتاب، ر. ک به ترجمه فارسی «مغازی» (ج ۱)، از محمود مهدوی دامغانی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱، مقدمه محقق.

رفته است. آن چه به نام او دست به دست می‌گردد، همه جعلی است و عبارت است از روایات بسیار متأخرتری که در زمان جنگ‌های صلیبی، به منظور تشویق و تحریض مسلمانان در دفاع از فتوحات نیاکان در مقابل فرانک‌ها (افرنج) نگاشته شده است.

ابن سعد (متوفی در ۲۳۱ هجری) شاگرد و کاتب واقدی بود. وی کتابی سخت پر ارزش به جای گذاشته که سراسر به جای مانده و «کتاب الطبقات» نام دارد و شامل است بر شرح احوال حضرت پیامبر (ص) و صحابه و تابعین. آثار دیگر ابن سعد از دست رفته است.

المدائنی (متوفی در ۲۲۵ هجری) جامع حدیث و مؤلف تعداد فراوانی کتاب‌های کم حجم بود که به نوعی یادداشت شبیه‌اند و موضوعات مختلفی را شامل می‌گردند، مثلاً: اجداد حضرت محمد (ص)، برخی ازدواج‌های شگفت، فتوحات اسلامی، احوال خلفا، حوادث جالب توجه زندگی اعراب، شعر و غیره... الکلبی (متوفی در ۱۴۶ هجری) که محمد نام داشت و نیز فرزندش هشام (متوفی در ۲۰۴ هجری) هر دو به تبارنامه اعراب توجه داشتند. اطلاعاتی که پدر فراهم آورده و پسر تدوین کرده است و به «کتاب الأنساب» مشهور است، منبع بسیار ارجمندی به شمار می‌آید. آثار متعدد دیگری که بر ۱۵۰ عنوان بالغ است نیز به ابن‌الکلبی نسبت داده‌اند که از آن همه چیزی جز ردّ پائی به جای نمانده است.

هَیثَم بن عَدَى (متوفی در ۲۰۹ هجری) عرب‌نژاد هم شایستگی آن را دارد که در این جا ذکر شود، زیرا در منازعات شعوبیه، از طریق ادب دخالت داشته است.

البلاذری (متوفی در ۲۷۹ هجری) اگرچه از نژاد ایرانی بود، رنگ عربی شدیدی به خود گرفته بود. دربار خلافت او را با آغوش باز پذیرفت و حتی به معلمی شاهزاده شاعر ابن‌المعتز برگزیده شد. بلاذری چندین کتاب از فارسی به عربی ترجمه کرد و در زمینه تاریخ، دو اثر بسیار پر ارزش از خود به جای گذاشت که بی‌گمان در اهمیت آن‌ها اندکی اغراق شده است. این دو کتاب به نام‌های «فتوح البلدان» و «انساب‌الأشراف» خوانده شده‌اند. مؤلف در این آثار،

عنایتی تمام به روش صحیح و بصیرتی گسترده در ملاحظات از خود نشان داده است. وی به منابع اطلاعات خود اشاره کرده آنها را طبقه‌بندی می‌کند و گاه مدارك متعددی را يك جا گرد می‌آورد و ملاحظات جالب توجهی درباره علم لغت و زندگی اجتماعی و اقتصادی در لابه‌لای آن‌ها می‌گنجاند. اسلوب او که متأسفانه بیش از حد فشرده است، از ارزش ادبی آثارش می‌کاهد.

الطبری (متوفی در ۳۱۰ هجری) که زندگی‌اش میان دو قرن سوم و چهارم بخش شده، بزرگترین نام در میان سلسله مورخان است. وی از نژاد ایرانی بود، و آن فراغت بالی را که به شایستگی صرف مسافرت و تألیف کرده، همه را مدیون ثروت عظیم خود است. طبری خود را به تخصص در علم تاریخ منحصر نساخت و کتابی بسیار حجیم در تفسیر قرآن تألیف کرد که از برای اطلاعات عقیدتی و تاریخی معدنی پایان‌ناپذیر به شمار می‌آید. کتاب عظیم او در باب تاریخ، «تاریخ پیامبران و شاهان» («تاریخ‌الرسل و الملوك») نام دارد. وی علاوه بر این آثار مختلفی در زمینه فقه اسلامی تألیف کرده و در آن‌ها هم اصالتی از خود نشان داده و هم عقایدی شخصی ابراز داشته است که موجب برخی انتقادات و حتی آزارها شده است.

«تاریخ» طبری یکی از عمده‌ترین تألیفات بزرگ تاریخی است که به سال ۳۰۲ هجری پایان می‌پذیرد. مؤلف گوئی لازم ندیده است که تاریخ را به نحو جالب و اصیلی به بیان آورد، زیرا تنها به جمع‌آوری مدارکی که عیناً به‌همان شکل ابتدائی و با ذکر نام مؤلف نقل می‌کرده اکتفا نموده است. ویلیام مارسه، طبری را دانشمند «چابك‌دست تنبل» خوانده تاریخش را به امعاء و احشای هیولانی تشبیه کرده است که طعمه‌های خود را دست ناخورده در میان خود حفظ می‌کنند. بنابراین کتاب طبری، مجموعه مهمی از منابع را برای ما تشکیل داده است. ارزش ادبی کتاب هم شایسته عنایت است. مؤلف، علی‌رغم یکنواختی‌ای که لازمه روش وقایع‌نگاری است، و علی‌رغم بی‌تناسبی‌های زننده و یأس‌آور، گاه موفق شده است نظراتی ترکیبی و ملاحظاتی از نوع ملاحظات عام که از حد روایت خشك حوادث در می‌گذرد نیز عرضه کند. اسلوب او که معتدل و بی‌پیرایه است، گاه نشاط می‌گیرد و رنگ و رو و زندگی می‌یابد؛ برخی از صفحات

کتاب او سخت زیباست. کتاب، اگر فاقد روح ترکیب است، در عوض تفصیلی گران بها و غالباً دلنشین درباره زندگی اجتماعی و خلیات و زبان و فولکلور در بر دارد. مؤلف نشان داده است که برخلاف آن چه از تاریخش برمی آید، دائرة دیدش آن قدرها هم محدود نبوده است؛ زیرا مثلاً موضوع اختلاف میان عقاید فقهای مسلمان را به نحو جالب توجهی مورد مطالعه قرار داده است.

فصل دوازدهم

علوم بیگانه

۱. ترجمه‌ها

از همان آخرین سال‌های خلافت اموی، اما بیشتر طی قرن اول از خلافت عباسی، جنبش پرتوانی در کار ترجمه آغاز شده بود که هم مواد تازه‌ای در زمینه فعالیت‌های ادبی عرب وارد کرد و هم روح پرشور تحقیقات علمی و تفکرات فلسفی را در آن‌ها دمید. شوق مردم، با آن که متأسفانه چندان دوامی نیافت، نتایج ملموسی از خودبه جای گذاشت که در تاریخ تفکرات انسانی نقش بزرگی بازی کرد.

برخورد اعراب با اقوام مغلوب به زودی روشن ساخت که این اقوام از یک طرف صاحب تمدنی مادی بوده‌اند که می‌توانست زندگی عادی را شیرین‌تر سازد، و هم اطلاعات و دانش‌هایی داشتند که اعراب را با آن‌ها آشنائی نبوده است. به هر حال زبان تازی، یعنی زبان وحی الهی، دیری نپائید که زبان تمدن و حامل علوم انسانی گردید.

نخستین ترجمه‌ها در زمان آخرین خلفای اموی صورت گرفت و موضوع آن‌ها هم بیشتر علم کیمیا بود، زیرا امیری که روحیه‌ای شگفت داشت و سزاوار نظر محبت‌آمیز ماست، یعنی خالد بن یزید (متوفی در سال ۸۵ هجری) به آن علم علاقمند بود.

در زمان عباسیان، خلیفه منصور (خلافت از ۱۳۶ تا ۱۵۸ هجری) فرمان

داد که آناری در ستاره‌شناسی و پزشکی و هندسه از برای او ترجمه کنند. اما بخصوص در زمان مأمون (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸) بود که فعالیت مترجمان به اوج خود رسید. میان این خلیفه و پادشاهان مسیحی ارتباطی برقرار شد تا آنان کتاب‌های شایسته ترجمه را در اختیار وی گذارند، و حتی موضوع صلح را هم در گرو این امر نهادند. هیئت‌های علمی‌ای که از جانب این خلیفه به کشورهای نصرانی فرستاده شدند، با خود تعدادی کتاب باز آوردند.

در آن احوال مراکز ترجمه تشکیل شد و کسانی که با زبان‌های بیگانه آشنائی داشتند به سوی آن‌ها جلب گردیدند و در آن جا در نعمت‌های مادی غرق شدند و حتی در مقابل انتقادهای مظنون برخی مدافعان متعصب دین مورد حمایت قرار گرفتند. نیز اتفاق می‌افتاد که این متعصبان را گاه به نام عقل و آن آزادی که می‌خواستند هر چه تمام‌تر به عقل بخشند، آزار می‌رساندند. مأمون «بیت‌الحکمه» را بنا نهاد، و آن، مرکزی برای مطالعات نظری و عملی بود که تا پیدایش دانشگاه‌های جدید، نظیری در سرزمین‌های اسلامی نیافت. این خلیفه نه تنها کار ترجمه، که انتشار آثار ترجمه شده را هم تشویق می‌کرد، و خود شخصاً در انجمن‌های دانشمندان شرکت می‌جست، به امر آموزش علاقه نشان می‌داد و ریاست مجالس مباحثه را به عهده می‌گرفت.

متون ترجمه شده از چهار منبع سرچشمه می‌گرفت که نخستین آن‌ها، بی‌تردید از همه مهمتر بوده است: این چهار منبع عبارت بودند از زبان‌های یونانی، سریانی، فارسی و آن زبانی که به طور عام هندی می‌نامیم.

منابع یونانی به مراتب بیش از منابع دیگر بودند و اثر آن‌ها نیز در زبانی دانش، عمیق‌تر و بدیع‌تر بود. فرهنگ یونانی در شرق سه کانون داشت: یکی مدرسه رُهابود، دیگری مدرسه جندی‌شاپور و سومی مرکز حرّان. مدرسه رها در سال ۴۸۹ میلادی به دستور زنون امپراتور روم تعطیل شد و پژوهش‌های یونانی ناچار به صومعه‌های سوریه پناه بردند و یا به مدرسه جندی‌شاپور در ایران کوچیدند که خسرو انوشیروان در سال ۵۳۰ میلادی تأسیس کرده بود. * این

* خسرو انوشیروان خود در سال ۵۳۱ میلادی به سلطنت رسید. این مدرسه، لااقل دو قرن قبل از او

مدرسه، به صورت مرکز تبعات فلسفی و پزشکی تا به روزگار عباسیان بابرجا بود.

اما حران واقع در بین‌النهرین مسکن قومی غریب از بت‌پرستان بود که کم و بیش رنگ نصرانی به خود گرفته بودند و صابئه^۱ خوانده می‌شدند. اسلام آنان را در ردیف اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان نهاد و همان پذیرش مشروطی را که نسبت به اینان داشت در حق صابئه نیز روا داشت. ایشان در انتقال ذخائر علمی و فلسفی یونانی به زبان عربی نقش مهمی به عهده داشته‌اند.

در این مجامع، خاصه در جندی‌شاپور فارس، نخستین برخوردها میان فرهنگ یونانی و عناصر مسیحی و فارسی و هندی هم رخ داد. اما علاوه بر این، تأثیر فارسی و هندی، در زمانی که عباسیان برای تکمیل مدارك خود به متون فارسی یا دانشمندان هندی متوسل شدند، به صورت مستقیم هم ظاهر گردید. مقدار معنی‌بھی از متون، نه مستقیماً از یونانی، بلکه از زبان سریانی ترجمه می‌شد. در خدمت استادان زبان سریانی بود که مسلمانان، با فرهنگ یونانی و شرقی آشنا شدند و از این دانشمندان نصرانی مایه‌ای علمی اخذ کردند که خود پس از آن که بعدها بارورش ساختند، به جهان مسیحیت در غرب بازپس دادند.

و اما در زمینه فلسفه، نخست «ایساغوجی» فرفریوس و سپس دیگر تألیفات عمده فلسفی، اثر بسیار عمیقی از خود به جای گذاشتند. متفکران اسلامی، مانند مترجمان، نتوانستند به روشنی جریان‌های مختلف فلسفه یونان را از یکدیگر بازشناسند. لذا از سر اعتماد همه نوشته‌هایی را که آشکارا نوافلاطونی بودند، به عنوان ارسطونی پذیرفتند: («الهیات» ارسطو هم بر آخرین «رسالات نه گانه» افلوطین شامل است، و هم بر «کتاب العقول» پروکلوس = برقلس^۲ که ۱. این صابئه را که یونانی‌مآب و اخترشناس بودند (بعقوبی می‌گوید که اسطرلاب در حران ساخته می‌شد) نباید با سابیان یا مسیحیان پیرو قدیس یحیی اشتباه کرد که خود یکی از فرق نصرانی بین‌النهرین را تشکیل می‌دادند.

→

هم وجود داشته، جز این که در زمان او، به اوج رونق رسید. در این باب ر. ک به مقاله زیر: دکتر محمد محمدی: «دانشگاه جندی‌شاپور...» در «مقالات و بررسی‌ها»، ۱۳۵۰، دفتر ۵۶، ص ۳.

به غلط به ارسطو منسوب کرده‌اند]].

استاد طب اسلامی نیز پیش از همه، جالینوس بود، و استادان علوم محض، علی‌الخصوص، اقلیدس و بطلمیوس بودند.

مترجمان، مسیحیانی بودند که هر سه زبان یونانی و سریانی و عربی را می‌دانستند. عمده‌ترین ایشان عبارت بودند از: اعضای خاندان بُخْتِشُوع، حُثَین / ابن اسحاق (مترجم و پزشک معروف)، فرزندش اسحاق بن حُثَین، یحیی بن ماسویه، یحیی بن البطریق، قُسطابن لوقا، ثابت بن قُرّه (از صابنه حرّان).

اینان بزرگترین مترجمان آثار اندیشه یونانی بودند که معمولاً از طریق زبان سریانی، علوم فلسفه و سیاست و پزشک و هندسه و اخترشناسی و موسیقی را به زبان عربی برمی‌گرداندند.

از میان مترجمان فارسی به عربی، باید نخست ابن مقفع نویسنده زبردست را نام برد و سپس اعضای خاندان نوبخت و گروهی دیگر را که نامهایشان در «الفهرست» مذکور است. آثار ترجمه شده از فارسی، تقریباً همه در زمینه «ادب» اند، یعنی عبارت‌اند از: حکایت‌های اخلاقی، شرح زندگی مشاهیر، عبارات فلسفی یا سیاسی و خلاصه افسانه.

خلاصه معروف‌ترین مترجمان آثاری که ریشه هندی داشته‌اند، به نام‌های مَنَکِه و ابن دَهْن و ابن وحشیّه شهرت دارند. ایشان کتاب‌هایی در پزشکی و داروسازی (= گیاهشناسی) و اخترشناسی و موسیقی و حساب به عربی برگردانده‌اند.

۲. علوم طبیعی و ریاضیات

الف - از نظر اعراب، علوم طبیعی عمدتاً عبارت‌اند از علم شیمی و علم پزشکی. شیمی البته هنوز در حدّ کیمیاگری بود، یعنی هنوز محققان در پی آن بودند که اکسیر اعظم را بیابند. معذک همین تحقیق خود از برای علم تحقیقی بی‌فایده هم نبود. دانش پزشکی، بخصوص تحت تأثیر جالینوس، گامی عظیم به پیش نهاد و در ضمن عناصری که از طب هندیان به وام گرفته شده بود، حرکت

آن را توان بیشتری بخشید. در آن هنگام انبوهی از پزشکان نام‌آور، دربار خلفا را رونق می‌بخشیدند. این طبیبان بیشتر نصرانی بودند و از همان وقت، به یاری ترجمه‌های خود، نقش علمی عمده‌ای بازی می‌کردند؛ از آن جمله بودند: بُختیشوع و یحیی بن ماسویه و حنین بن اسحاق.

و اما مسلمانان هم به نوبه خود دست به مطالعه پزشکی زدند. یکی از بزرگترین طبیبان، و شاید بزرگترین طبیب قرون وسطی، دانشمند شهیر رازی (قرن ۳/۴ هجری) است که طی این دوره در اروپا به Rhazes شهرت داشت. رازی که ذهنی دایرةالمعارفی داشت، از نظر دینی آشکارا در حاسیه اسلام رسمی جای گرفته بود. وی در ضمن ادیبی ظریف، نویسنده‌ای هنرمند و اندیشمندی گیرا و اضطراب‌انگیز بود. در زمینه پزشکی بیشتر به تجربه می‌گرائید. نوشته‌های او (رسائل و دایرةالمعارف پزشکی او که در ضمن آن بخش‌هایی از اقوال پزشکان یونانی و اسلامی را درباره هر موضوع نقل کرده و بر آن‌ها نتیجه تجربیات خویشان را افزوده است) به زبان لاتینی ترجمه شد و تا قرن ۱۷ میلادی / ۱۱ هجری در غرب، منبع بلامنازع پزشکی بود.

پزشک بزرگ دیگر، ابن سینا (قرن پنجم هجری) است که در صفحات آینده به عنوان فیلسوف باز خواهیم یافت.

ب - درباره علوم ریاضی، به اشاره‌ای گذرا بسنده می‌کنیم: دانشمندان عرب‌زبان، تحت تأثیر یونان و هند، با شدت تمام به مطالعه حساب و جبر و هندسه و نجوم و موسیقی پرداختند. از زمان مأمون (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) کتابی عظیم و ارجمند باقی مانده که الخوارزمی نگاشته است و به «الجبر و المقابله» نامزد کرده است. در عنوان همین کتاب است که برای نخستین بار با لفظ جبر در زبان عربی برخورد می‌کنیم و نیز از آن پس بود که جبر اقبال تمام یافت. نام این مؤلف هم پس از اشتباه و تحریف، تبدیل به لفظ فنی *algorithm* (= روش محاسبه اعشاری) شده است. ارمغانی که مسلمانان در این مورد عرضه کرده‌اند، یکی از عالی‌ترین ارمغان‌هاست. ایشان در هندسه و مثلثات نظریه‌هایی طرح کرده‌اند که هنوز هم نقشی اساسی بازی می‌کند. علم نجوم شاید نخستین علم ریاضی باشد که تازیان مورد مطالعه قرار

دادند؛ موجب آن نیز مساعدت اوضاع و احوالی بود که بیم‌های خرافه‌آمیز خلیفه منصور (خلافت از ۱۳۵ تا ۱۵۹ هجری) از آن‌ها سهمی به سزا داشت. آنگاه تصانیف هندی و یونانی و پارسی و کلدانی ترجمه شد؛ کتاب «المجسطی» (از یونانی: Meghale یا Meghiste suntaksis به معنی ترتیب عظیم) بطلمیوس به شدت هر چه تمام‌تر مورد مطالعه قرار گرفت؛ دانشمندان بغداد رصدخانه‌ها برپا داشتند. برخی از اطلاعاتی را که یونانیان به دست آورده بودند اصلاح کردند و بر کشفیاتی نائل گشتند که خالی از اهمیت نیست. از میان انبوه این دانشمندان، دونام سر برمی‌کشد: یکی ابومعشر است و دیگری البتانی که صابنی بود و متن عربی کتاب اورانالینو تحت عنوان Opus astronomicum (میلان، ۱۸۹۹) چاپ کرده است و ترجمه آن يك بار در ۱۹۰۳، و بار دیگر همراه با فهرس و حواشی و لغت‌نامه و منابع در ۱۹۰۷ انتشار یافت.

اما ابومعشر را طی قرون وسطی به نام Albumasar می‌شناختند که خود تحریف شده نام اوست. بتانی را نیز به نام Albategnius که شکل لاتینی البتانی است می‌خواندند.

موسیقی نیز تحت تأثیر یونانیان و خاصه اقلیدس، به يك مبحث علمی یا يك «فن» تبدیل شده بود. اکثر فلاسفه اسلامی، مانند الکندی و الفارابی و ابن‌سینا... در این باب سخنی گفته‌اند.

جغرافیا که نخست یکی از شاخه‌های علوم ریاضی به شمار می‌آمد، امکان آن را یافت که در قالب يك «نوع» ادبی گسترش جوید؛ از همین رو شایسته است نگاه دقیق‌تری بر آن بیاندازیم.

۳. جغرافیای اسلامی: (۱)

الف - ویژگی‌های عمومی آن:

کلمه جغرافیا تا دیرزمان در معنای لفظی فنی استعمال می‌شد که بر علم

۱. برای نام این بخش، از کتاب ارزنده بلاشر به عنوان زیر استفاده کرده‌ایم: —

یونانی و خصوصاً علم بظلمیوس که در عصر عباسی به زبان عربی راه یافته بود دلالت می‌کرد. کلمه به صورت کاملی معرّب نشده بود، زیرا تا مدت‌ها بدون حرف تعریف استعمال می‌شد.^۱ علاوه بر آن، تنها از قرن ششم هجری است که این کلمه در عناوین کتاب‌ها ظاهر می‌شود.

معمولاً تبعات جغرافیائی را به عباراتی از قبیل عبارات زیر نامزد می‌کردند: «علم طول و عرض» [= علم الأطوال و العروض]، «علم تعیین موقعیت کشورها» [= علم تقویم البلدان]، «علم راه‌ها و سرزمین‌ها» [الممالك و الممالك]، «علم شگفتی‌های کشورها» [علم عجائب البلدان]. این عناوین بر شاخه‌های علم جغرافیا دلالت دارند؛ دو عنوان اول در باب جغرافیای ریاضی است و دو دیگر، در باب جغرافیای توصیفی. نوع اول بیشتر فنی است و نوع دوم بیشتر ادبی. بنابراین، نوع دوم، یعنی جغرافیای توصیفی است که اینک مورد توجه ماست. در این زمینه، مؤلفان کمتر به توصیف فیزیکی زمین پرداخته‌اند و عنايتشان بیشتر متوجه زندگی انسانی از نظر تشکیلات و تاریخ و یا تجلیات مذهبی و اخلاقی آن بوده است. «عجائب طبیعت و خلقیات شگفت کشورهای دوردست» در اینجا به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. و خلاصه نویسندگان این آثار به زبان نوشته‌های خود نیز توجه می‌کردند و اسلوب خویش را می‌آراستند و دوست داشتند خوانندگان فراوانی از برای خود دست و پا کنند.

این جغرافیای ادبی تطوری به خود دیده است که امروز دیگر نمی‌توان همه مراحل آن را به دقت بررسی کرد، زیرا تعداد عظیمی از تألیفات آن یا از دست رفته است و یا تنها به صورت منتخبات و قطعات کوتاه باقی مانده است، و همچنین کنجکاوی مؤلفان نیز بیش از حد جهان‌گرا بود، آن چنان که در کنار اطلاعات جغرافیائی، به علوم هیئت و کان‌شناسی و گیاه‌شناسی و حیوان‌شناسی و تاریخ اجتماعی یا مذهبی و اقتصاد و حتی الهیات و فلسفه نیز اشاره می‌رفته

۱. احمد زکی (ر. ک به ص ۲۸۸ از کتاب حاضر) حرف تعریف را بر سر این کلمه، در عنوان قاموس جغرافیائی خویش («قاموس الجغرافیا»، برلاق، ۱۸۹۹) به کار برده است.



نقل قول‌های بدون ارجاع همه از همین کتاب استخراج شده است.

است. کتاب «مروج الذهب» مسعودی (متوفی در ۳۴۵ هجری) نمونه بارز این نوع است.

جغرافیا که میوه نسبتاً دیررس زبان عربی است، نخست، آن چنان که مثلاً در آثار واقدی (متوفی در ۲۰۸ هجری) دیده می‌شود، به تاریخ پیوسته بود. زیرا نخست می‌بایست اقوام تازه‌ای که مغلوب اسلام شده بودند، شناخته می‌شدند. پس از آن، عباسیان ادارات دولتی را به نحو اساسی‌تری سازمان دادند و یکی از عمده‌ترین وظائف را به عهده رئیس امور پست (صاحب‌البرید) واگذار کردند که رئیس بزرگ ارتباطات میان بخش‌های مختلف آن امپراطوری بسیار گسترده و مأمور اطلاعات حکومت مرکزی بود. علاوه بر آن، عباسیان ترجمه آثار بیگانه را تشویق کردند و بدین سان موجب توسعه فعالیت فکری و ادبی عظیمی شدند که جغرافیا نیز در آن از بهره وافر برخوردار بود.

ترجمه آثار بطلمیوس و مارینوس صوری نخست موجب گردید که جغرافیای ریاضی، به دست استادانی چون خوارزمی و فرغانی و بتانی (هر سه از قرن سوم هجری) پدیدار گردد و گسترش یابد. آثار ایشان از برای نویسندگانی که به جغرافیای ادبی پرداختند سخت مفید افتاد.

علم جغرافیا، علاوه بر وام‌هائی که از فرهنگ‌های بیگانه می‌گرفت، از روایات جهانگردان نیز استفاده می‌کرد که «از راه زمین یا دریا، سرزمین‌های خارج از امپراطوری اسلام را در می‌نوردیدند و با خود اخباری کم و بیش افسانه‌آمیز باز می‌آوردند، یا از این سرزمین‌ها که تا دیروز نام‌هایشان ناشناخته بود، اطلاعاتی نقل می‌کردند که نیروی تخیل‌شان در باب پدیده‌های شگفت و جالب و بیان‌ناشدنی و مختلف، تا حدی تحریف می‌کرد. و این خود تأثیری است که نباید نادیده گرفت؛ زیرا، از آن جا که در واقع یکی از ریشه‌دارترین گرایش‌های قلب آدمیزاد، یعنی میل به عجایب و کشش به شوی ناشناخته‌هاست، لاجرم عمیق‌تر نیز هست».

این تأثیرات سیاسی و اداری و علمی و «تجربی» اگرچه به موازات یکدیگر عمل می‌کردند، اما هم درجه آن‌ها متفاوت بود و هم تداوم نداشت. معذک همین امر بود که بعدها مسیر تطور مطالعات جغرافیائی و بسط انواع مختلف آنرا تعیین کرد.

ب - عمده‌ترین جغرافی‌دانان قرن سوم هجری:

علم جغرافیا که در آغاز قرن سوم هجری با به عرصه وجود نهاده بود و نخست با تاریخ پیوسته بود، به یاری تألیفات خاص منشیان دیوان‌های دولتی، جهشی قائم به ذات یافت. این تألیفات همه به دست غیرعربان، یعنی ایرانیان و آرامیان به وجود آمده بودند و عبارت بودند از دفاتر یادداشت‌های دائرةالمعارف گونه که علم جغرافیا در خلال آن‌ها جای عمده‌ای را اشغال کرده بود، همچنان که روایات مربوط به عجائب و غرائب در آن‌ها فراوان بود.

ابن خردادبه (متوفی حدود سال ۲۷۲ هجری) که از ایرانیان مسلمان بود، ریاست کل برید را به عهده داشت. در بغداد، توانست با مجامع اهل ادب رفت و آمد برقرار کند و بر آرشیه‌های دولتی دست یابد. وی درباره موسیقی و ادب و تاریخ نیز به تألیف پرداخت. کتاب جغرافیائی او کتابی است که برای نخستین بار، عنوان «المسالك و الممالك» را بر آن اطلاق کردند. غرض وی، تألیف يك اثر ادبی نبود، به همین جهت به آرایش اسلوب خود هم توجهی نکرده است. از این جاست که زبان، «در کتاب‌های فهرست‌گونه اسماء، خشك است و در قطعات توصیفی، بی‌روح و نامطمئن».

ابن‌رُسته (متوفی بعد از سال ۲۹۱ هجری) ایرانی دیگری بود که در اصفهان زاده شد و قسمت اعظم زندگی را نیز همان جا گذرانید و در سال ۲۹۱ هجری حج گزارد. و غیر از این چند مورد، هیچ اطلاع دیگری درباره زندگی او در دست نداریم.

ابن رسته پس از ادای فریضة حج، کتاب «الأعلاق النفیسة» را به رشته تحریر در آورد. این کتاب در اصل نوعی دائرةالمعارف بود که آخرین بخش آن، یعنی بخشی که به جغرافیا اختصاص داشت از برای ما باقی مانده است. کتاب او «به جهات متعدد، به فهرست‌گونه‌های اسماء و مصطلحات شبیه است. اما باید اذعان داشت که مؤلف، در موارد گوناگون با نقل روایات شگفت، نظر خواننده را به خود جلب می‌کند؛ اگر چه وی، به سبب دقت بیش از حد، نویسنده چیره‌دستی نبود».

قُدّامه (متوفی بعد از سال ۳۲۰ هجری) نصرانی بود و پس از آن که در

دوائر خراج به کار مشغول شد، اسلام آورد و سپس رئیس دائرة «ثبت» (مجلس الزمام در دیوان الاموال) گردید. فعالیت ادبی او جنبه‌های مختلف داشت (لغت‌شناسی، تاریخ، جنگ نویسی، و حتی شاید فلسفه). اثر جغرافیائی او که به جای مانده، جزئی بوده است از نوعی دائرة المعارف که از برای تعلیم کاتبان رسمی تألیف یافته بود و «کتاب صناعة الكتابة» نام داشت. قدامه با آن که هنوز خاطرش به کار فهرست مصطلحات مشغول بود، «به مراتب بیش از گذشتگان، ذوق موضوعات داستانی و شگفت داشت» و «اسلوب او در قطعات توصیفی بسیار سهل‌تر و بارزتر است».

در کنار این آثار که ابزارهای کار به شمار می‌آمدند و برای حسن جریان امور در ادارات مرکزی ضروری بودند، کتاب‌های دیگری در زمینه جغرافیا نوشته شد که محتوایی متفاوت و شکل ادبی دل‌پسندتری داشتند و برای خواندگانی که به اندازه کاتبان اطلاعات جغرافیائی نداشتند سهل‌الوصول‌تر بود. و مراد، تألیفاتی است در باب فولکلور جغرافیائی، و یا روایات جهان‌گردان.

ابن الفقیه (متوفی بعد از سال ۲۹۱ هجری) ظاهراً از نژاد ایرانی بود و از خانواده‌ای مذهبی و درس خوانده برخاسته بود.

وی علاوه بر مجموعه منتخباتی از شاعران معاصر خود که اینک مفقود است، کتاب دیگری در زمینه فولکلور جغرافیائی تألیف کرده که «کتاب البلدان» نام دارد و بخشی از آن که احتمالاً در قرن پنجم هجری نوشته شده، موجود است. ابن الفقیه در این کتاب، از اثر دیگری به همین نام که تألیف جاحظ (متوفی در ۲۵۵ هجری) بوده، بهره گرفته است. در هر حال، این کتاب مجموعه‌ای است از داستان‌های نکته‌آمیز کم و بیش جعلی، افسانه‌های شگفت، روایات سبک و کودکانه که از این جا و آن جا فراهم آمده و در آشوبی گیج کننده، کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. «این يك کتاب ادب است که ادعا دارد در حین سرگرمی، آموزش دهد». البته چنین نیست که در خلال آن «فهرستی از راه‌ها و چند نظریه در علم هیئت که از بطلمیوس اخذ شده» پیدا نشود. اما کتاب اساساً «يك افسانه است، روایت عجائب و غرائب» است، یعنی همه آن چیزهایی که «يك انسان محترم نمی‌بایست از آن‌ها بی‌اطلاع بماند».

السیرافی (اواخر قرن سوم هجری) در «سلسلة التواریخ» خود «اطلاعات جالب توجهی درباره کشتی‌رانی در اقیانوس هند، درباره کشورهای هندوستان و چین جمع‌آوری کرده است. مؤلف که مردی «متفّن و متذوق» از شهر بصره بود، روایات مسافران دریا و زمین را که ادیبان و بازرگانان و ملاحان قدیم برای قرائت گروه وسیع‌تری از مردم گرد آورده بودند، به کار می‌گرفت». دریانوردان عرب و ایرانی، از بصره یا سیراف در خلیج فارس حرکت می‌کردند و پس از طی اقیانوس هند، به بنادر مالابار می‌رسیدند، آنگاه شبه جزیره ملکا را دور زده از «دروازه‌های چین» می‌گذشتند و به سوی «امپراطوری آسمانی» می‌رفتند تا در آن جا، کالاهانی را که در غرب خواهان داشت تهیه کنند. پس از آن، چون به کشورهای خویش باز می‌گشتند، وقایعی خارق‌العاده نقل می‌کردند که مدعی بودند خود آن‌ها را به چشم دیده‌اند، از سرزمین‌هایی که شناخته بودند توصیف‌های باور نکردنی می‌کردند؛ البته بر این مطالب شاخ و برگ فراوان می‌افزودند، خاصه که این گونه موضوعات، آمادگی شاخ و برگ را هم دارند. کهن‌ترین اثری که از این گزارش‌های دریانی باقی مانده، ظاهراً همان سلسله داستان‌های کتاب «هزار و یک شب» است که زیر عنوان «سفرهای سندباد بحری» نقل گردیده است.

الیعقوبی (متوفی بعد از سال ۲۷۸ هجری) نماینده آن طبقه از جغرافی‌نویسان است که دیگر نه مأمورین دستگاه‌های دولتی بودند و نه گرد آورنده روایات بیگانه و افسانه‌آمیز. بلکه مردانی به شمار می‌آیند درس خوانده و کنجکاو که بر اطلاعات فراهم شده توسط پیشینیان، ملاحظات شخصی و مدارك محلی را نیز افزوده‌اند، و به جای آنکه به روایات جهان‌گردان اکتفا کنند، خود دست به سفر می‌زدند. یعقوبی از آن جا ارمنستان و خراسان را می‌شناخت که خود در آن دیار اقامت گزیده بود. سپس سفرها، پای او را به دو قطب امپراطوری اسلام، یعنی به هند و مغرب کشانید. از او کتابی در تاریخ به جای مانده که بسیار مهم است (زیرا سرآغاز سلسله کتاب‌های تاریخی است که شیعیان مؤمن به رشته تحریر در آورده‌اند).

۴. فلسفه

چند تن از هوشمندان که تعدادشان به نحو تعجب‌آوری اندک است، بر فرآورده ترجمه‌های فلسفی یونانی تأثیر گذاشتند. ایشان، همان مشائیون عرب‌اند که فیلسوف (جمع: فلاسفه) خوانده می‌شدند. جز این که مکتب مشائی ایشان به عوامل مختلف در آمیخته بود. اما با آن که سنت ارسطونی در میان ایشان خالص نبود، و حتی به نحو کاملی صحیح و اصیل باقی نمانده بود، باز ارسطو خود استاد بلامنازع فلسفه اسلامی به شمار می‌رفت؛ روش او علی‌رغم تحریف، تنها روشی است که اندیشمندان عرب زبان به نحوی مستقیم و با دقت و کمال شناخته‌اند. در نظر ایشان ارسطو «فیلسوف» مطلق است. «اگر صحیح نباشد که بگوئیم فلاسفه اسلام برده‌وار به دنبال ارسطو گام نهاده‌اند، در عوض این نظر صادق است که وی، در باب هر چه به اشکال استدلال و روش مربوط است، تسلط مستبدانه‌ای برایشان داشته است»^۱، حتی مردی چون غزالی که با تمام نیرو با وی به منازعه برخاسته بود، از تسلط او در امان نماند.

نام‌های مشهور فلسفه اسلامی عبارتند از: الکندی، الفارابی، ابن سینا، ابن رشد. از این میان تنها کنندی است که به دوران مورد مطالعه ما، یعنی دوران مرکزیت یافتن بغداد تعلق دارد. خوب است اضافه کنیم که فلسفه هرگز در جهان اسلام منزلگاه مطمئنی از برای خود نداشت، زیرا پیوسته مورد حمله و طرد قرار می‌گرفت. کنندی را تنها به آن دلیل به دربار راه دادند که می‌پنداشتند منجم زبردستی است. تتبع و تفکر آزاد که توسط مأمون تشویق می‌شد، دوامی نیافت. از زمان متوکل (خلافت از ۲۳۳ تا ۲۴۷ هجری) عکس‌العمل دین رسمی، علی‌الخصوص نسبت به فلسفه، انعطاف‌ناپذیر گردید، لذا فلسفه هرگز همگانی نشد. چند مرد بزرگی هم که به کار فلسفه پرداختند، این مزیت را - که غالباً زودگذر بود - به حمایت امیران عصر تفرقه مدیون‌اند.

الکندی (متوفی حدود سال ۲۶۰ هجری) را از آن جا که از نژاد اعراب جنوب بود، فیلسوف عرب خوانده‌اند. وی در اواخر قرن دوم در شهر کوفه که

1. S. Munk, *Mélanges de Philosophie Juive et Arabe*, 2^e éd., Paris, 1927, p. 315.

پدرش بر آن حاکم بود، تولد یافت و در بصره و بغداد به تحصیل علم پرداخت، سپس در دربار خلیفه به کار مشغول شد و آن جا به ترجمه یا اقتباس و تحریر مجدد آثار یونانی دست زد. نیز در ضمن آن که به کار ستاره‌شناسی اشتغال داشت، تعلیم درباریان را هم به عهده گرفت. اما به هنگام روی کار آمدن متوکل (سال ۲۳۳ هجری) وی مورد آزار قرار گرفت و حتی کتابخانه او را موقتاً مصادره کردند. سرانجام فضل اطلاعات او در علم نجوم بود که موجب نجاتش گردید.

آثار کندی، به اندازه دانش‌هایی که کسب کرده بود، متنوع بود. تعداد بی‌شماری رساله کوچک در باب موسیقی و علم الافلاک و اخترشناسی و هندسه و پزشکی و روانشناسی و سیاست و کانی‌شناسی و علم مناظر و مریایا تألیف کرده بود که تقریباً همه آن‌ها از دست رفته است. خوستبخانه مقداری از آن‌ها در ترجمه‌های لاتینی قرن دوازدهم میلادی به جای مانده.

در این آثار کندی نشان می‌دهد که از استعدادی فراوان در مشاهده و عنایتی راستین نسبت به تجربه و ویژگی‌های فطری فلاسفه مابعدالطبیعه برخوردار است. وی، به عنوان فیلسوف، آشکارا تحت تأثیر نوافلاطونیان قرار دارد. نظریات او درباره علم مناظر و رنگ‌ها، بسیار شگفت است (مثلاً معتقد است که رنگ آبی آسمان، واقعیت ندارد، بلکه زائیده ذرات خاک و بخار است که در هوا وجود دارند و به وسیله خورشید روشنایی می‌یابند).

کندی خصوصاً پایه‌گذار يك سلسله مطالعات علم النفس است که بعدها از ویژگی‌های فیلسوفان مسلمان گردید؛ مراد، موضوع «نفس و عقل» است.

فصل سیزدهم

علوم دینی

فلاسفه یا مشائون عرب اولین کان، و یا تنها کسانی که دست به کارهای مربوط به تفکر زدند نبودند، زیرا اسلام مانند همه سنت‌های مذهبی دیگر، نیازمند آن بود که تفسیر گردد، مفهوم و توضیح شود و مورد حمایت و دفاع قرار گیرد. خود قرآن کریم هم شامل تفکر و جدل است و خود اظهار می‌دارد که گاه [بر همه کس] آشکار نیست (= منسابات). پس حال ببینیم به هنگام رحلت رسول اکرم (ص) که منازعات و تفرقه‌ها و سپس جنگ‌های داخلی پیکر اسلام را پاره پاره کرد، و اقوام مغلوب آئین‌های اندیشمندی و مجادلات خود را عرضه کردند، و جدل یونان زبان عربی را فرا گرفت، چه واقعهای رخ داد. جهشی درونی و مبارزاتی که به برادرکشی می‌انجامید، و همچنین تأثیرات بیگانه، مسلمانان را بر آن داشت که روش‌های خود و نیز اسالیب اندیشه و حکمت خود را از نو بررسی کرده به تکمیل آن همت گمارند.

۱. فرقه‌ها:

علاوه بر سنیان که هم نمایشگر دیانت رسمی سنتی‌اند و هم اکثریت مسلمانان را تشکیل می‌دهند، دو مذهب دیگر یعنی آیین خوارج و شیعیان را می‌شناسیم

که همه فرقه‌های معارض را در برمی‌گیرند، و بر مسلک‌های مذهبی بسیار متعددی شامل‌اند. تقسیم‌بندی مسلمانان به سه گروه معارض، از يك مسأله سیاسی که همانا خلافت علی علیه‌السلام بود سرچشمه می‌گرفت. زیرا گویند که حق امام (ع) بر جانشینی حضرت پیامبر (ص) توسط سه خلیفه دیگر ضایع شد، و پس از آن هم معاویه که سر سلسله امویان بود از طریق حکمیتی مزورانه وی را از خلافت خلع کرد. این ماجرا در سال ۳۷ هجری واقع شد.

خوارج که از آن حکمیت و از چگونگی مشروعیت الهی که با حکومت علی علیه‌السلام در می‌آمیخت ناراضی بودند، از وی جدا شدند، و اعلام داشتند که هر سرکرده‌ای که از صراط مستقیم منحرف گردد، خلع می‌گردد، و هر مسلمان لایق و مؤمن هم می‌تواند حکومت عالیه جامعه اسلامی را به عهده گیرد، حتی اگر «عبد حبشی» باشد. این «دمکراسی» با مخلوطی از شدت عمل و انعطاف عقیدتی نسبتاً غربی همراه بود. از يك طرف می‌گفتند ایمان بدون عمل موجب برانت نیست، و هیچکس را که مرتکب گناه کبیره شده مسلمان نمی‌توان خواند، زیرا چنین مردی مرتد است، نیز هر مسلمانی که خارجی نباشد مرتد است. و همچنین، برای آن که اعمال عبادی معتبر گردند، هم پاکی نفسانی لازم است و هم پاکی شرعی و جسمانی. اما از طرف دیگر می‌گفتند چنین نیست که غیرمسلمانان اجباراً به دوزخ روند.

و اما شیعیان به امام علی علیه‌السلام وفادار ماندند. پس از شهادت وی (سال ۴۱ هجری) و بخصوص پس از قتل و عامی که در حق بازماندگان او در کربلا روا داشتند (سال ۶۱ هجری)، شیعیان اعلام داشتند از حقانیت علی (ع) - که در تاریخ سیاسی و مذهبی اسلام امری کلان به شمار می‌آید - پیروی می‌کنند. ایشان پی در پی از حمایت‌های سیاسی که از برای خود می‌یافتند، مأیوس شدند و نیز انقطاع چندین سلسله اصیل از نژاد محمدی به نومییدی‌شان انداخت، پس به نظریه «رجعت» یا بازگشت آخرین «امام» یارهر یکی از شاخه‌های نژاد علوی گرویدند. این «امام» البته غائب می‌ماند و در زمان لازم ظهور خواهد کرد.

• برخلاف نظر مؤلف، نومییدی و انقطاع سلسله‌های نژاد محمدی دلیل اعتقاد شیعیان اتنی عنری به

در زمان غیبت امام، شیعیان می‌توانند [در صورت اضطرار] به حکومت‌های غیرقانونی تن در دهند و عقاید خود را در پس پرده اعمالی که در محیط عامه مسلمانان معمول است پنهان دارند (کتمان - تقیه). اما اگر موفق شدند از سلطه حاکم جابر رهائی یابند، بالاجبار باید تحت رهبری کسی در آیند که نایب امام غایب (ع) باشد، تا آن که امام خوداراده ظهور فرماید.

بدین سان تشیع اندك اندك حالت و روحیه مجامع مخفی را یافت. در نظر ایشان حضرت امام غایب (ع) از نیروهای خارق‌العاده برخوردار است، پرتو الهی دارد، معصوم است، در کار حکومت انسان‌ها شکست‌ناپذیر است، حقیقت مطلق و نیز «تعلیم» هر کس را که خود برگزیند و به هر وسیله که خواهد، در اختیار دارد. البته فرقه‌های افراطی تشیع (غلاة) در باب شخص و خصائص و نقش امام غایب نظرات وسیع‌تری دارند.

این دو مذهب، سرنوشت‌های متفاوتی داشتند. خوارج که از همان آغاز از نظر نظامی خرد شده بودند، تنها به صورت اقلیتی بسیار كوچك باقی ماندند که در زمینه سیاست نتوانستند جلوه کنند؛ اما از نظر عقیده، حدت و شدت فراوانی ابراز داشتند.

شیعیان به عکس، همیشه شاهد پدیدار شدن امیدهای تازه بودند؛ اما این امیدها پیوسته به یأس می‌انجامید و به شدت سرکوب می‌شد. به هر حال، مسأله حقانیت علی علیه‌السلام بر تمام دوره عباسی سایه افکند. حکمت الهی شیعیان به موازی الهیات اهل سنت گسترش می‌یافت و هر دو در یکدیگر نفوذ می‌کردند تا سرانجام در قوالب نهائی خود جای گرفتند.

اما اقدامات سیاسی شیعیان فراز و نشیب‌های گوناگونی به خود دید که يك طرف آن در ظاهر نابودی مطلق بود و طرف دیگر آن خونین‌ترین قیام‌ها. در میان این دو حالت نیز دوران‌های حاکمیت سیاسی دیده می‌شود [که مهمترین آن‌ها] به

—

رجعت نیست، بلکه احادیث صحیح نبوی، اقوال ائمه اطهار علیهم‌السلام، و حتی شاید برخی اشارات قرآنی و از این‌ها گذشته، روند طبیعی تاریخ و برخورد با واقعیات موجب این اعتقاد بوده است.

دست فاطمیان مصر تحقق یافت؛ ایشان آنقدر قدرت یافتند که خلیفه سنی بغداد را مورد تهدید قرار دادند و حتی او را وادار ساختند موقتاً پایتخت را ترك گوید (قرن پنجم هجری).

ضمن اینکه اهمیت این دو مذهب را در گسترش تفکر عمومی اسلامی منکر نیستم، کار خود را در مباحث زیرین، به مکتب‌های سنی منحصر می‌کنیم. علوم الهی در میان اهل سنت، به سه راه گرایش یافته که نه کاملاً موازی یکدیگراند و نه از تداخل به دور. این سه راه عبارت‌اند از: تنظیم علمی تعالیم مذهبی و احادیث و فقه؛ علم کلام؛ و خلاصه راه درون‌گرانی روحانی (= تصوف). آن چه مسلم است این است که هر سه راه از قرآن و حدیث سرچشمه گرفته‌اند، حال تأثیرات بیگانه‌ای که در آن‌ها بروز کرده هر چه می‌خواهد باشد.

۲. سرچشمه‌های تفکر دینی

قرآن کریم، و پس از آن حدیث، منبع تدوین قانون و تفکر و درون‌گرانی است. همیشه سعی بر آن بوده است که این فراورده‌ها، با محتوی و اصولی که آن منابع عرضه کرده‌اند منطبق باشند. اما در واقع نتایج تفکرات دینی، خاصه در باب تدوین فقه و فرائض عملی، و بیشتر از همه در باب تصوف، از حد قرآن کریم درگذشت. در عوض تألیفات عقیدتی باقوال متن مقدس پیوستگی بیشتری داشت.

مسلمانان از مفهوم «توسعه» حکمت الهی روگردان‌اند، حال آن که تاریخ متن قرآن خود تحولی را ایجاب کرده که تحت عنوان «ناسخ و منسوخ» سهرت یافته است. نیز چون ضرورت اقتضا کرد که کوششی در فهم متن مقدس و انطباق آن بر شرایط جدید صورت پذیرد، به منظور برآوردن آن نیاز، از حدیث باری گرفتند. بنابراین مسلمانان متن قرآن کریم را منبع هرگونه بسط ادر علوم دینی می‌پندارند، و این متن را نیز به وسیله حدیث، شرح و توضیح و حتی گاه تکمیل^۵

۵. ظاهراً اشاره به مواردی است که چون دانشندان از فهم برخی آیات با انطباق برخی قواعد با آن‌ها دچار اشکال می‌گشتند، از احادیث نبوی باری می‌گرفتند.

می‌کنند.

ما پیش از این به نحوه جمع‌آوری متن مقدس اشاره کردیم (ص ۸۴) و نیز دیدیم در چه شرایطی حدیث چنان حجمی یافت که باز شناختن مواد اصیل و صحیح در آن دشوار گردید (ص ۹۳)؛ و نیز می‌دانیم که عشق به فهم متن مقدس و حفظ آن از هرگونه تحریف بود که آن تبعات تحسین‌انگیز را به لفت‌شناسان عرب الهام کرد و یا ایشان را به کار آن‌ها برانگیخت.

این عشق را دو علم از علوم مذهبی باری می‌کرد: یکی علم حدیث بود و دیگر علم تفسیر. مسلمانان نخست توده عظیم و در هم ریخته احادیث را به نقد کشیدند. روش ایشان اگرچه سطحی و پیچیده و نابسنده بوده، باز به تألیف شش مجموعه رسمی انجامید شامل بر احادیث مطمئن‌تر که درجات مختلف صحت آن‌ها به دقت تمام تعیین شده است. این تألیفات ششگانه عبارت‌اند از: «صحیح» بخاری (متوفی در ۲۵۷ هجری)؛ «صحیح» مسلم (متوفی در ۲۶۰ هجری)؛ «سنن» ابن ماجه (متوفی در ۲۷۳ هجری)؛ «سنن» ابوداود (متوفی در ۲۷۵ هجری)؛ «جامع» ترمذی (متوفی در ۲۷۹)؛ «سنن» نسائی (متوفی در ۳۰۳ هجری). گاهی «سنن» ذمیری (متوفی در ۲۵۶ هجری) را نیز بر این شش کتاب افزوده‌اند. پیش از آن، ابن حنبل (متوفی در ۲۴۱ هجری) مجموعه‌ای به نام «مُسْنَد» تدوین کرده بود که در آن، احادیث را برحسب راویانی که آن‌ها را صحیح و موثق انگاشته‌اند منظم ساخته است. نه برحسب موضوع، آن چنان که در روایات معروف «صِحاح سته» می‌بینیم. از میان این شش کتاب، دو کتاب اول چنان اعتباری یافتند که به آن‌ها نوعی خصلت خلل‌ناپذیری بخشید و هر دو را - اما بیشتر «صحیح» بخاری را - در صف متون مقدس نشانید. بعدها این آثار قرن سوم هجری به کرات شرح شدند و در تألیفات بزرگ حدیث که درباره‌شان سخنی خواهیم گفت، مورد مطالعه قرار گرفتند.

و اما «تفسیر» بر پایه تحقیقات لغوی و مجموعه‌های حدیث استوار گردید. در مدینه خصوصاً، گفتار و کردار (قول و فعل) حضرت پیامبر (ص) خود

مفسر زنده وحی الهی بود. پس از رحلت آن حضرت، روایت کنند که (و این روایات مسلماً خالی از حقیقت نیست) برخی از اصحاب، تعالیم رسول اکرم (ص) را در باب تفسیر به کار گرفتند، و حتی بعضی مانند حذیفه (متوفی در ۳۷ هجری) در این کار تخصص داشتند، و نیز ابن عباس (متوفی در ۶۸ هجری) که پسر عم پیامبر (ص) بود، کتاب تفسیری که نخستین کتاب در نوع خود بود به رشته تحریر در آورد.

در دورانی که اینک مورد بحث ماست، بزرگترین کتاب تفسیر به دست دانشمند و تحلیل‌گر بزرگ طبری (متوفی در ۳۱۰ هجری) تألیف یافت. کتاب او مجموعه‌ای عظیم از روایات و اسناد زمان مؤلف است، گنجینه گران‌بهره‌ای است از اطلاعات که همه نویسندگان دوران‌های بعد، از آن بهره بر گرفته‌اند.

۳. فقه

ضروریات تازه‌ای که گسترش اسلام به وجود آورده بود، مسلمانان پارسا را بر آن داشت که در منابع مذهب خویش به جستجوی اصولی از برای احوال عامه پردازند. از همین جا بود که مطالعه در قرآن و تفسیر آغاز شد و احادیث تعدد یافت و نیاز به آن افتاد که در انبوه در هم ریخته آن‌ها گزینش انتقادی صورت گیرد. در کار این تبعات و این کوشش‌ها که در راه انتقاد و تدوین انجام می‌شد، و نیز در تمایل دانشمندان نسبت به انطباق دادن اصول سنتی بر احوال جدید، عقل هم دخالت داشت.

از همان آغاز، دو گرایش متفاوت پدیدار گشت. یکی آن بوده که استفاده همه جانبه از عقل را مجاز می‌دانست، و دیگری آن که می‌خواست کاربرد عقل را به شدت محدود سازد. گرایش اول به مدرسه بین‌النهرین تعلق داشت که ابوحنیفه (متوفی در ۱۵۰ هجری) بر آن ریاست می‌کرد. دیگری از آن مدرسه عربستان بود به پیشوایی امام مالک (متوفی در ۱۷۹ هجری). اندک زمانی پس از ایشان، الشافعی (متوفی در ۲۰۵ هجری) کوشید میان آن دو مکتب را آشنی دهد، و ضمن این که با تعقل‌گرانی ابوحنیفه به مخالفت برخاست، استناد به عقل

را هم به شرط آن که بر ادله محکمی استوار باشد، فرو نگذاشت. خلاصه پس از ایشان نوبت به ابن حنبل (متوفی در ۲۴۱ هجری) رسید که گرایش آشکاری نسبت به سنت‌گرایی مطلق از خود نشان می‌داد.

پس اینک با پیشوایان چهار مکتب فقهی اهل تسنن که بر اسلام تسلط یافته‌اند آشنا شدیم. پیروان این مکتب‌ها، حنبلیان و مالکیان و شافعیان و حنفیان‌اند، و مکاتب ایشان را «مذهب» به معنی آئین یا مدرسه می‌خواندند نه فرقه. اختلاف موجود میان آنان، یکی در مقدار اعتباری است که هر يك برای استناد به عقل قائل‌اند؛ دیگر، در تسلسل درجانی که میان قرآن کریم و سنت و قیاس و اجماع نهاده‌اند. علاوه بر این، مذاهب چهارگانه از نظر فرائض دینی با یکدیگر اختلافات دقیقی دارند که بهتر است در باب اهمیت آن‌ها اغراق نورزیم. کلمه فقه که در آغاز به معنی «باری جستن از عقل» بود، سرانجام بر کلیه علوم تشریعی اسلامی در مذاهب گوناگون، و نیز بر انبوه آثاری که موجب افتخار هر يك از این مذاهب بود اطلاق گردید. کهن‌ترین اثری که در این باب به دست ما رسیده است، کتاب «الموطای» امام مالک است. اما امام الشافعی، از طریق آثار بسیار متعددی که خالی از ارزش ادبی هم نیست، و نیز به باری نوعی نشاط که زائیده روش بسیار استادانه او در به کار بردن جدل است، تأثیر بسیار گسترده‌ای از خود به جای گذاشته است.

۴. کلام

یکی از رشته‌های مطالعات مذهبی، «کلام» نام دارد؛ و حکمائی را که به کار آن پرداخته‌اند نیز «متکلمون» (جمع متکلم) خوانند. در اثر تلمیحات و اشاراتی که در خود قرآن موجود است، و نیز تحت تأثیر مسیحیانی که از همان آغاز حاکمیت اسلام را گردن نهاده بودند، و خلاصه به دنبال نتایجی که جدل یونانی بار آورده بود، سرانجام طریقه استدلال را بر محتوای کلامی قرآن کریم و احادیث منطبق ساختند.

نخستین مسأله کلامی، موضوع «اختیار» انسان بود. «قدریون» معتقد به

آزادی عمل انسان بودند و «جبریون» به بی‌اختیاری مطلق. قضیه ذات و صفات باری تعالی در آغاز با نوعی اعتقاد به تجسیم همراه شد که مدعی پابندی و وفاداری نسبت به الفاظ قرآن و حدیث بود، اما سر آن نداشت که دقتی را که زائیده تعقل منطقی انسان است در آن موضوع وارد کند. بر پیروان این عقیده، یا کلمه کنایه‌آمیز «حشویه» را اطلاق کردند و یا لفظ محترمانه‌تر «مجسمه» را.

در مورد این دو قضیه، معتزلیان دیدگاه بسیار جالبی انتخاب کردند که خوب است اندکی بر آن تأمل کنیم. ایشان که ظاهراً عقاید خود را با زهدگرانی آغاز کرده بودند، عاقبت به مفاهیمی منطقی رسیدند که هنوز هم نسبت به متون مقدس نظری کاملاً احترام‌آمیز داشت. در بغداد، عقاید آنان به نحوی در جهت تعقل‌گرانی تطور یافت که می‌توان برخی از ایشان را، بنا به قول اشتینر Steiner، «آزاداندیشان اسلام» لقب داد.

معدك معتزلیان از همان آغاز، عقل را، حتی در زمینه ایمان، حجت می‌پنداشتند. جز این که می‌خواستند از عقل حربه‌ای علیه معتقداتی سازند که در نظرشان عوامانه و تجسمی و ناهنجار بود و در محدوده ایمان جای گزیده بود. آنگاه خویشان را «اهل العدل و التوحید» خواندند و همه کوشش‌هایی را که در جهت تزکیه عقیدتی انجام می‌دادند، روی همین دو نکته متمرکز ساختند. نکته اول، یعنی عدل الهی که در زمینه علم‌الآخلاق بود، جلوه خاصی نیافت. اما امر دوم، یعنی «توحید» که از مقوله فلسفه ما بعدالطبیعه بود، نتایجی دهشت‌بار داشت و حتی يك بار در عصر مأمون (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸ هجری) در مورد مسأله مخلوق بودن قرآن، کار به زجر و کشتار واقعی انجامید. اعتقاد به مخلوق بودن قرآن کریم، نتیجه مستقیم نفی صفات الهی (تعطیل) است. در نظر معتزله، قرآن البته سخن باری تعالی است، جز این که نمی‌توان آن را یکی از صفات ابدی خداوند پنداشت. رفتاری که در این قضیه نسبت به قرآن کریم، به عنوان وجودی عینی که در زندگی دینی و اجتماعی مسلمانان عالی‌ترین مرتبت را یافته بود،

• معتزله، به طعنه عموم اصحاب حدیث را حشویه می‌خواندند.

انجام می‌شد، رمزی از برای همه مفاهیم کلامی شد و عموم مردم را شیفته خود ساخت.

خشونت کسانی که به آزاداندیشی تمایل داشتند نسبت به کسانی که، چون ابن حنبل^(۱)، با شجاعت و وقار به مفاهیم سنتی پای‌بند بودند، تا روی کار آمدن المتوکل (۲۳۲ هجری)، خلیفه سنت‌گرا و سرکوب‌کننده نهضت اعتزال، همچنان ادامه داشت.

بزرگترین استادان مکتب اعتزال، عبارت‌اند از: واصل بن عطا (کسی که بنا بر روایات پایه‌گذار مکتب بود)، عمرو بن عبید، العلاف، بشر بن المؤتمر، النظام که همه در زمان مورد بحث ما می‌زیستند. درباره جاحظ نویسنده بزرگ عرب نیز، بیش از این سخن گفته‌ایم.

۵. تصوف

تألیفات ادبی در زمینه تصوف آن چنان فراوان است، و تأثیر مصطلحات عرفانی در زبان آن چنان وسیع است که اگر از اساتید بزرگ این فن اسلامی سخن نگوئیم، واقعاً ادبیات عرب را ناقص‌رها کرده‌ایم. کلمه تصوف، مأخوذ از «صوف» است (به معنی پشم، زیرا صوفیان، لااقل از قرن دوم هجری، لباس پشمینه می‌پوشیدند).^۱ موضوع درون‌گرایی روحانی، مسلماً ریشه‌ای اسلامی دارد

۱. ابن حنبل خیلی حادث‌تر از این‌ها بود. وی جداً به واقعیت حضور الهی در خلال متن قرآن اعتقاد داشت و نظر خود را با قدرت، اما همراه با برخی ناشی‌گری‌ها در تعبیر، و برخی لفرزها و اغراق‌ها بیان کرده است. در مقابل چنین احوالی، البته قاضی ابن ابی دؤاد به آسانی می‌توانست از او انتقاد تمسخرآمیز کند.

۲. این وجه نسبه که نظر دسته‌ای از دانشمندان است، چندان مسلم نیست. گروهی، تصوف را از کلمه یونانی «سوفیا»، گروهی دیگر از کلمه عربی «صفا» مأخوذ دانسته‌اند و برخی هم آن را به «اهل الصفه» منسوب کرده‌اند. منابع در این باب بسیار متعدد است، از آن جمله: قاسم غنی: «بحث در آثار... حافظ»، ج ۲، قسمت اول (تاریخ تصوف)، تهران، ۱۳۴۰، ص ۳۷ به بعد؛ عبدالرحمن البدوی: «تاریخ التصوف الاسلامی»، کویت، ۱۹۷۸، فصل اول کتاب: دائرة المعارف اسلام (فرانسه یا انگلیسی).

و بر تعداد فراوانی از آیات قرآنی و احادیث نبوی و نیز بر نمونه‌هایی عینی که برخی از مسلمانان از همان آغاز اسلام عرضه می‌کردند متکی است. ساختمان نظری این آئین که البته متأخرتر است و به تشکیل يك نظام یا مكتب منظم انجامیده، تحت تأثیر عوامل بیگانه از اسلام (هندیان و ایرانیان و نوافلاطونیان و از همه مهمتر، مسیحیان) تحقق پذیرفت.

به دنبال موارد پراکنده که در دوران‌های نخست می‌دیدیم، مدارسی به وجود آمد که نخست در بصره و کوفه واقع بودند و سپس به بغداد رخت کشیدند. نخستین استادان متصوفه در بصره عبارت بودند از: الحسن البصری (متوفی در ۱۱۰ هجری)، ابن دینار، فضل الرقاشی، رباح بن عمرو القیسی، صالح المری و عبدالواحد بن زید (متوفی در ۱۷۷ هجری).

معروف‌ترین استادان کوفه عبارت بودند از: ربیع بن هَیثم (متوفی در ۶۷ هجری)، الملائی (متوفی در ۱۴۰ هجری)، جریر بن حیّان، کَلیب الصّیدوی، منصور بن عمار، ابوالعتاهیه، عبدك. «این سه صوفی اخیر، پایان عمر را در پایتخت خلافت، یعنی بغداد گذراندند که از سال ۲۵۰ هجری مرکز جنبش تصوف اسلامی شده بود. در این روزگار، نخستین مجالس بحث زاهدانه و حَلَقات ذکر گشایش یافت، و در کنار آن، نخستین درس‌های همگانی تصوف در مساجد آغاز شد. نیز در همین زمان بود که نخستین برخوردهای آشکار میان متصوفه و حکمای اسلام درگرفت»^۱، مشهورترین و نیز برمعنی‌ترین محاکمات، محاکمه حلاج بود که در سال ۳۱۰ هجری به دار آویخته شد.

در میان نام‌ها و اساتیدی که تاکنون برشمرده‌ایم، خوب است چند مورد را بیشتر مورد تأمل قرار دهیم:

الحسن البصری (متوفی در ۱۱۰ هجری) «یکی از پرتوان‌ترین و کامل‌ترین شخصیات صدر اسلام بود»^۲، وی که دانشی بسیار وسیع و رنگارنگ داشت،

۱. مقاله ماسینیون، تحت عنوان «تصوف» در «دائرة المعارف اسلام».

2. Massignon, *Essai sur les Origines du Lexique Technique de la Mystique Musulmane*, Paris, 1922, p. 157.

درباره حسن بصری که بایه‌گذار واقعی الهیات است رجوع خود به مطالعات نازة خیدر در *Der Islam* (ج ۱۴)، سال ۱۹۲۶، ص ۴۲ به بعد؛ و رینر، در همان مجله (ج ۲۱)، سال ۱۹۳۳، ص ۱۰۶.

توانست، حتی در آن زمان [که آغاز کار بود] آثار بسیار متعددی تألیف کند (در موضوعات: تفسیر، مواعظ، مسائل مختلف، کلمات قصار) که از مجموعه آنها می‌توان نظریه کاملاً منطقی او را در باب سیاست و فقه و الهیات و تصوف استخراج کرد. وی نظریه خود را در زبانی استوار، همراه با عباراتی موفقیت‌آمیز که جاویدان خواهند ماند بیان کرده است. این استاد را در همه شاخه‌های علم دیانت شاگردانی بوده است؛ اما گونی شاگردان او در مکتب تصوف، از دیگر شاگردان باوفاتر بوده‌اند.

المحاسبی (متوفی در ۲۴۳ هجری) که اصلاً بصری بود، تا روی کار آمدن متوکل و ظهور واکنش‌های او، در بغداد تعلیماتی القاء می‌کرد «که در آنها برای نخستین بار قدرتی نادر و احترامی آتشین حتی نسبت به ضعیف‌ترین احادیث، و جستجوی خستگی‌ناپذیر کمال درونی و اخلاقی، و نیز عشقی شدید بر یافتن تعاریف فلسفی دقیق با هم ترکیب یافته بود».^{۱)} وی علاوه بر رسائل متعدد، کتاب عمده‌ای به نام «کتاب الرعایة» تألیف کرده که تا این تاریخ [= سال ۱۹۴۳] به چاپ نرسیده است.

و اما از نظر فن نویسندگی، در آثار محاسبی، تسلط واقعی بر زبان و توانائی هنری در حفظ جانب اعتدال و وضوح و «نشان» ادبی همه آشکار است. تأثیر او بر آیندگان بسیار وسیع بود و علی‌الخصوص غزالی (متوفی در ۵۰۵ هجری) سخت مدیون اوست.

الجُنید (متوفی در ۲۹۹ هجری) استاد روحانی حلاج و یکی از شیوخ نامور بود که قدرتش هنوز هم در مجامع مذهبی اسلامی مورد قبول و استناد است. وی برای نخستین بار، ترکیب کامل تعالیم عرفانی را در قالب طرح عرضه کرد. الحلاج (مقتول در سال ۳۱۰ هجری) را به سبب عقیده‌ای که درباره حقیقت و چگونگی اتحاد با خداوند تعالی داشت پس از يك محاكمة جنجالی و يك فرمان رسمی به دار آویختند. وی سالکی بود اهل جذبه که در شعر و نثر، و به فارسی و عربی شوق «اتحاد دگرگون ساز» را ستوده است و به فراست دریافته

بود که می‌بایست، در راه اطاعت از قوانین رسمی اسلام که او را محکوم کرده بود، جان را فدا کند؛ حلاج سر آن نداشت که این قوانین را در هم شکند، بلکه می‌خواست آن‌ها را حیات پر جوش‌تری بخشد. مثال زندگی و مرگ او، و نیز تأثیر عقیدتی و ادبی آثارش، موجب گردیده که وی به عنوان سمبل و نمونه تعلیم در مرکز ادبیات عرفانی اسلامی جای گیرد. «طرح آثار حلاج از نظر ساخت اعتقادی، منوط است به تعریف مصطلحاتی که اندک اندک توسط پیشینیان او ثبت شده است. تقریباً همه الفاظ و عمده‌ترین استعارات او، و حتی آیین زندگانی او را می‌توان در آثار صوفیان سلف باز یافت. همه اصالت و تازگی او در انسجام عالی تعاریفی است که گرد هم آورده، در استواری اراده فراگیری است که کار او را به آن جا کشانید که در ملأ عام و به بهائی جان خوشتن، عقیدتی را ابراز دارد که استادانش هرگز جرأت نکرده بودند در دسترس عموم قرار دهند»^(۱).

دوره دوم: عصر تفرقه (قرن ۷-۴)

فصل چهاردهم

دورنمای تاریخی

۱. حوادث سیاسی

الف - در بغداد

از زمان خلافت مأمون (خلافت از ۱۹۸ تا ۲۱۸)، دسته‌ای از سپاهیان بیگانه ترک، به خدمت خلیفه در آمدند. همین خود از نخستین نشانه‌های سقوط سیاسی دولت بود. این نشان، از خلافت متوکل (۲۳۳ هجری) آشکارتر گردید؛ و سپس سقوط زمانی اجتناب‌ناپذیر شد که علی‌رغم لیاقت فراوان برخی از حکام عباسی، خلیفه، از سال ۲۹۶ هجری، نخست تحت قیمومت «امیرالامراء» قرار گرفت و سپس، تحت سلطه سلاطینی که به نام خلیفه - که به مردی متقاعد و مستمری بگير تبدیل شده بود - عملاً حکومت را به دست گرفته بودند. این سلاطین دو سلسله تشکیل دادند که یکی شیعی مذهب بود و دیگری سنی مذهب و یکی پس از دیگری در داخل خلافت عباسی، حکومت کردند.

نخستین سلسله این سلاطین، سلسله آل‌بویه (از ۳۲۰ تا ۴۴۷ هجری) بود که نخست در سرزمین فارس قدرت یافته جای سامانیان را گرفته بودند. ایشان در سال ۳۳۴ هجری وارد بغداد شدند و از جانب خلیفه که ایشان را منجیان خویش از دست امیران ستمگر و آزمند دربار تلقی می‌کرد، مورد استقبال قرار گرفتند. ایشان توانستند در استان‌های مختلف امپراطوری اسلام، نوعی وحدت، همراه با نوعی رفاه و گشایش نسبی فراهم آورند. مرد بزرگ این سلسله،

عضدالدوله دیلمی (حکومت از ۳۶۷ تا ۳۷۲ هجری) دولتمداری لایق بود که هم آیین حکومت را می‌دانست و هم يك سیاست اقتصادی طرح‌ریزی و اجرا کرد و هم علوم و ادبیات را تحت حمایت گرفت.

دومین سلسله سلاطین، سلسله سلجوقیان (از قرن ۵ تا ۷ هجری) است که از نژاد ترك بودند. آل بویه که به سبب انشقاق‌های داخلی ضعیف شده بودند، نتوانستند در برابر امواج نیرومند استیلای ترکان پایداری کنند. سلجوقیان نخست يك سلسله ترك نژاد دیگر، یعنی غزنویان را از میان برداشتند. غزنویان در سال ۳۸۰ هجری، بخش خاوری ایران را فتح کرده اسلام را در هندوستان وارد کرده بودند و خویشان را - لااقل در وجود بزرگترین پادشاهشان محمود - نسبت به اسلام سنتی سخت علاقمند و نسبت به خلیفه بغداد، سخت وفادار نشان می‌دادند. در سال ۴۴۷ هجری، طغرل بيك که سرکردگی یکی از قبائل سلجوق را به عهده داشت، شهر بغداد را تسخیر کرد. دو پادشاه بزرگ سلجوقی، یعنی آلپ‌ارسلان (سلطنت از ۴۵۵ تا ۴۶۵ هجری) و ملك شاه (از ۴۶۵ تا ۴۸۵ هجری) و نیز وزیر ایرانی و خردمندشان نظام‌الملک که به یاری آنان برخاسته بود (بخصوص از سال ۴۶۵ هجری) توانستند سپاه و دستگاه اداری را از نو سازمان دهند و وحدت سیاسی و مذهبی را در شرق - و حتی برای مدتی در آسیای صغیر - برقرار سازند.

از قرن هفتم هجری، این وحدت نو پا از هم متلاشی شد و به جای آن، امیرنشینانی بی‌دوام که با یکدیگر رقابت می‌ورزیدند پدیدار شد. شاخه‌های مختلف سلسله سلجوقی، هر يك، ناحیه‌ای را تیول خویش می‌خواندند و سپس با یکدیگر به نزاع برمی‌خاستند. امپراطوری اسلام از هم پاشید و دستگاه خلافت که يك قرن و نیم دیگر هم مقاومت کرد، به دست مغولان نابود شد. ایشان که نخست رهبری چون چنگیزخان (مرگ در ۶۲۵ هجری) داشتند، کوشیدند در آسیای آرام گرفته يك دست شده، امپراطوری وسیعی به وجود آورند. غرب مسیحی نیز ناچار شد آنان را به حساب آورد و چه از جانب پاپ و چه از سوی سنّ لوئی پادشاه، سفیرانی نزد ایشان گسیل شد. پاپ حتی دستور داد زبان‌های عربی و تاتاری را در دانشگاه پاریس تدریس کنند. آسیای اسلامی، پاره پاره و

نااستوار که در وحشت حشاشین یعنی غلاة شیعه و طرفداران افراطی حقانیت امام علی علیه السلام می سوخت. به دست هلاکوخان، برادر گولوک امپراطور مغول، که سپاه مغولان را رهبری می کرد فتح شد. هلاکوهمة قلاع اسماعیلیه را ویران کرد و سران ایشان را به قتل رسانید (سال ۶۵۵ هجری)، و سال بعد از آن، بغداد را گرفت و خلیفه و خاندان او را بکشت.

ب - در ایالات

غرب اقصای امپراطوری اسلام، یعنی اسپانیا (از اواسط قرن دوم) و افریقای شمالی (از سال ۱۷۲ هجری) تاریخ سیاسی مستقلی داشتند. ما در بخشی که به اسپانیا اختصاص داده ایم، چند کلمه ای در این باب خواهیم گفت. اما از قرن سوم هجری، ایالاتی که گرداگرد بغداد قرار داشتند، شاهد ظهور سلسله های کوچک محلی بودند که هنوز سر از فرمان خلیفه عباسی نییچیده بودند و تقریباً با وفاداری خراج به او می پرداختند؛ جز این که، اگر نگوئیم از استقلال کامل، کم و بیش از خودمختاری برخوردار بودند. گذشته از این، همه این سلسله ها، به جز در مواردی کاملاً استثنائی (مانند سامانیان صلح جو) پیوسته با یکدیگر در مبارزه و جنگ و جدال بودند.

در سرزمین های شرقی بغداد، طاهریان (از ۲۰۵ تا ۲۵۹ هجری) و صفاریان (از ۲۵۳ تا ۲۹۱ هجری) و سامانیان (از ۲۶۱ تا ۳۹۰ هجری) و بویهیان (از ۳۲۰ تا ۴۴۷ هجری) و غزنویان (از ۳۵۱ تا ۵۸۲ هجری) و سلجوقیان (از ۴۲۹ تا ۵۹۱ هجری) حکومت می کردند. در غرب بغداد، حمدانیان سوریه (از ۳۱۷ تا ۳۹۴ هجری)، و در مصر، طولونیان (از ۲۵۴ تا ۲۹۳ هجری)، - و پس از يك پیوند نزدیک و تازه مصر به بغداد، اخشیدیان (از ۳۲۴ تا ۳۵۹ هجری)، سپس فاطمیان (از ۳۵۹ تا ۵۶۷ هجری) و خلاصه ایوبیان تا روی کار آمدن ممالیک در سال ۶۴۸ هجری، حکم می رانند.

موفقیت فاطمیان، نمایش پیروزی موقت و جزئی حقانیت علوی است که پیوسته دچار محرومیت بوده است. فاطمیان در قرن سوم هجری از آفریقای شمالی به جنبش در آمدند و در قرن چهارم بر مصر حکومت یافتند و به عنوان

خلیفه، با عباسیان به رقابت برخاستند و حتی زمانی که یکی از مأموران ایشان در سال ۴۵۱ هجری توانست در شر بغداد خطبه به نام خلیفه فاطمی بخواند و خلیفه سنی مذهب بغداد را مجبور به فرار کند، پایتخت در خطر سقوط افتاد؛ اما به همت سپاهیان ترك، خلیفه عباسی پیروزمندانه به شهر بازگشت. فاطمیان چندی تسلط خود را تا شام و نیز حلب گسترش دادند؛ اما از آن جابه داخل مصر پس رانده شدند، سپس در همه مناطق، جای به ایوبیان صلاح الدین پرداختند و در پس خود، «حشاشین» را به جای گذاشتند که تحت عنوان «اسماعیلیان» شهرت دارند. ایشان تا سال ۶۵۵ هجری، با چندین قلعه که در کوهستان‌های ایران (بخصوص الموت) و جبال شام نزدیک حمص برپا کرده بودند، و چند کانون آدم‌کشی جهت قتل منظم و حساب شده امیران و بزرگان، و خلاصه با استفاده از شخصیت رهبرشان «عقاب کوهستان‌ها» و نوشیدن معجونی شامل حشیش* (بنا به روایات) که موجب خلسه‌ای بهشتی می‌شد و پیروان را به اطاعتی کورکورانه وامی‌داشت، توانستند وحشت سیاسی عظیمی بر خاور اسلامی حکمفرما سازند.^۱

۲. «جو» اندیشه و ادب

تشتت سیاسی، تشتت ادبی را به دنبال کشانید. بغداد اگرچه مرکزیت خود را از دست نداده بود، دیگر آن «مدینه النور» نبود که انظار را از همه مناطق امپراطوری، حتی از مناطقی به دوردستی و استقلال امویان اندلس، به خود جلب می‌کرد. عدم استقرار و ناامنی عمومی به هیچ روی نتوانسته بود فعالیت‌های ادبی و فکری را خاموش کند، بلکه به عکس، عدم تمرکز موجب تحریک افهان و آمال مردمان می‌گردید. قرن‌های چهارم و پنجم شاهد تعدد یافتن مراکز ادبی در پایتخت‌های محلی سلسله‌های رقیب بود که به صورتی کم و بیش مستقل و زودگذر در آسیا و سوریه و مصر و حتی در اسپانیا پدیدار گشته بودند. بخارا و

*. کلمه «حشاشین» در زبان‌های اروپایی به «Assassin» تبدیل شده که خود به معنی «قاتل» است.

1. Cf. Masse, *L'Islam*, Paris, 1930, p. 161.

گرگان و غزنه و حلب و قاهره و قُرطُبَه و اِشْبیلیه و المُرْیَه و بَلَنْسیه و غرناطه، و نیز بغداد و دو شهر «پیش کسوت» بصره و کوفه با یکدیگر بر سر آن رقابت می‌کردند که، برحسب يك سنت کهن، کدامیک «بهترین بازاری است که در آن خوراک علوم و ادبیات عرضه می‌شود و یا کالای خِرَد را با همان عشقی می‌جویند که اعرابی بیابانی به دنبال ماده اشتر گمشده خویش می‌گردد».

در میان همه این مراکز منطقه‌ای، به استثنای مراکز اندلس که پس از این مورد بحث قرار خواهیم داد، مرکز حلب که سلسله عرب‌نژاد و شیعی مذهب حمدانیان و امیر بزرگشان سیف‌الدوله (از ۳۳۳ تا ۳۵۷ هجری) بر آن حکومت داشت، از همه معروف‌تر است. در اطراف همین امیر است که مشهورترین نام‌های زمان را، چه از نظر ادب و چه از نظر اندیشه، می‌توانیم یافت؛ از آن جمله بودند: متنبی شاعر، و ابن نباته نویسنده و فارابی فیلسوف و غیر ایشان. حتی پس از خاموش شدن این کانون، گویی، همچنان که نیکلسون اشاره می‌کند، تأثیر آن با شدت تمام ولی برای مدتی کوتاه بر روی مردان بزرگی چون ابوالعلائی معری باقی بود (ر. ک ص ۱۹۳ از کتاب حاضر).

این شکوفائی ادبی با واکنشی رسمی به سود سنت کهن بود. نوعی سنت‌گرایی ادبی که بیش از پیش میان تهی و یاوه بود هم در شعر (به استثنای شعر اندلسی) و هم در نثر پدیدار گشت. علاوه بر این، سنت‌گرایی اعتقادی هم که با روی کار آمدن متوکل (۲۳۳ هجری) خلیفه فعال ولی تنگ، اندیش تثبیت شد، آغاز شده بود. قضیه، نخست با يك حرکت فقهی یا تشریعی علیه همه کسانی که به نظر می‌رسید نسبت به سنت و فقه برای خود آزادی بیشتری قائل شده‌اند شروع گردید. لذا معتزلیان را به شدت تمام مورد تعدی و آزار قرار دادند؛ معذک ایشان، تا پیروزی اشاعره، به عنوان حکیمان علوم دینی در دربار باقی ماندند. شیعیان سخت مورد تعقیب و حمله قرار گرفتند و حتی مقدس‌ترین زیارتگاه‌هایشان از این حمله در امان نماند (مزار امام حسین علیه‌السلام را در کربلا ویران کردند). یهودیان و مسیحیان را به مراعات دقیق فرمان معروف خلیفه عمر وادار ساختند و «با خشونت، زندگی و آیین‌های مذهبی و سنت‌ها و عادات ایشان را» تحت نظام در آوردند (گودفروا دومونین). نیز صوفیان را به سکوت

و داشتند (المحاسبی) و پیکرهاشان را سوزاندند (الحلاج). این خشم تعصب‌آمیز را ظاهراً باید چنین توجیه کرد که عباسیان خطری مرگ‌بار و قریب‌الوقوع را احساس می‌کردند که بر دوش دولت و دین سنگینی می‌کرد و دیری هم نپائید که در قالب نهضت قرامطه پدیدار گشت. این نهضت که در اواخر قرن سوم هجری در کوفه و از میان پیروان امام علی علیه‌السلام سر برداشته بود، هم جنبه اجتماعی داشت، هم جنبه سیاسی و هم جنبه مذهبی. تشکیلات قرامطه در مجامع سری و همراه با تعلیمات شکل گرفت و با مأموران تبلیغاتی که داشتند (دُعاة، جمع داعی)، به سرعت در میان کارگران و دهقانان جا باز کردند و شورش‌هایی به راه انداختند و حتی توانستند در گوشه و کنار، شبه دولت‌های مستقل اما زودگذری برپا سازند. قرامطه کم کم در فاطمیان مصر جذب شدند، اما همه جا کانون‌های نارضایتی به وجود آوردند که عاقبت در دوره جنگ‌های صلیبی، از هم متلاشی شدند. جنگ‌های صلیبی، ضمن این که در همه جا موجب تشویق و تحریک مقاومت در میان مسلمانان بود، به نحو غیرمستقیم وحدت اسلامی را به سود اهل تسنن تجدید کرد و نیروهای قرمطی را که خواهان تجزیه سیاسی و مذهبی بودند شکست داد و شیعیان را به سرزمین‌های فارس باز پس راند. اما خطر، برای مدتی، وحشت بار شد. قرمطیان تعقل‌گرا و خواهان برابری که عقاید مختلف را در مذهب خویش گرد آورده بودند، نزدیک شد که به بهانه استقرار سعادت انسانی بر روی زمین و توحید مذاهب، همه ساختمان سیاسی و دینی اسلام را در هم ریزند.^{۱۱}

اما به عکس، اشاعره در آغاز قرن چهارم هجری سعی بر آن داشتند که با ایجاد حکمت نظری سالم، مکتب اسلامی را صیانت کنند. ایشان که با عزم راسخ روش‌های جدل یونانی را در مطالعات مذهبی وارد می‌کردند، تا اندازه‌ای تنگی و محدودیت اقدامات سنت‌گرایانه متوکل را جبران ساختند، و همچنین در تثبیت ساخت مدرسی اسلام اهل تسنن، و یا حتی در انجماد آن سهیم شدند، هر

۱. ر. ک به مقاله ماسینیون تحت عنوان «قرمطیان» در «دائرةالمعارف اسلام»؛ و نیز اثر تازه لویس:

چند خود از زجر و آزار متوکل در امان نماندند.

و اما کانون معتزله، به استثنای چند اخگر پراکنده، خاموش شد؛ تشیع در نوعی «نفقه» شبیه به آن چه بر دوش اهل سنت سنگینی می‌کرد، موضع سرسختانه‌ای اتخاذ کرد؛ و اگر چه گاه به اعتدال می‌گرانید، غالباً از تبلیغات سری و وسائل خشونت‌آمیز مایه می‌گرفت. شیعیان که از اسلام خشک و ساده‌دلانه ترکان تلخکام بودند، عاقبت درمقابل آئین اهل سنت تاب نیاوردند و به ایران پناه بردند و تحت رهبری طبقه سرسخت... روحانیت شیعه قرار گرفتند. اما سلجوقیان و ایوبیان که میل داشتند صلح مذهبی را در کشور مستقر سازند، عاقبت صلحی بر رعایا تحمیل کردند که هم محتاطانه بود و هم طاقت‌فرسا. در آن روزگار، قضیه «اجتهاد» را بیش از پیش شایسته انتقاد و نامیمون تلقی می‌کردند. خلاصه، علی‌رغم تداوم فعالیت‌های ادبی و فکری، همه چیز از امور اداری و زبان گرفته تا اندیشه و مذهب تقریباً در سراسر جهان اسلام به انجماد می‌گرانید.

همه چیز، حتی سازمان‌دهی تعلیمات رسمی که تا آن زمان وجود نیافته بود، در کار این انجماد عام سهیم بود. فعالیت‌های فکری را ایجاد «دانشگاه» در بغداد و شهرهای دیگر - که در اصل به منظور تقویت آن‌ها بود - خفه کرد. این «دانشگاه‌ها» دیگر به «دارالعلم» (که در آن ممکن بود به تحقیقاتی پرداخت که تا حدودی از ویژگی‌های شخصی برخوردار بود) شباهت نداشت و بر آن‌ها نام «مدرسه» اطلاق کرده بودند. سخن غزالی (متوفی در ۵۰۵ هجری) در باب تجدید حیات علوم دینی، سخنی بیهوده است. پیروزی مغولان و ایجاد خلافت ترك، عصر دیرپای رکود عمومی ادب و تفکر را آغاز کرد، اگرچه چند تن بزرگ‌مرد به عرصه وجود پا نهادند تا میراث اسلام را به دست مردان نهضت جدید بسپارند.

فصل پانزدهم

عمده‌ترین شاعران این عصر

ما اینک می‌دانیم که شعر تازی از آن روزگار به بعد، سخت پایبند تقلید از گذشتگان بود؛ و آزادی‌هائی که گه‌گاه در خلال آن می‌بینیم، همان شعر نوکلاسیکی است. از شاعران اندلس که بگذریم، هرگز هیچکس درصدد آن برنیامد که خود را از زیر بار تقلید رها کند. بزرگترین شاعران کسانی بودند که در چارچوب تقریباً تغییر نیافته شعر کهن، موفق می‌شدند ندائی از شخصیت خویش به گوش‌ها برسانند. از این جمله، به تعداد نسبتاً فراوانی می‌توان اشاره کرد، مثلاً: الممتنبی (متوفی در ۳۵۴ هجری)، ابوفیراس (متوفی در ۳۵۷ هجری) که از سلسله حمدانیان و شاعری ساده‌گوی و پر تأثیر بود و هنر خود را بیشتر در اشعار معروف به «الرومیات» آشکار کرده که از روح انسانی سرشار است و طی دورانی که شاعر در قسطنطنیه اسیر بوده سروده شده است، ابوالعلا المعری (متوفی در ۴۴۹ هجری)، الشریف‌الرضی (متوفی در ۴۰۵ هجری)، طُغرائی (متوفی در ۵۱۵ هجری) که به سبب قصیده‌ای با قافیه ل به نام «لامية العجم» شهرت یافته، ابن فارض (متوفی در ۶۳۳ هجری)، بهاء‌الدین زُهریر (متوفی ۶۵۶ هجری) و گروهی دیگر. ما در این جا سه تن را مورد بحث قرار می‌دهیم که ۱. زهریر از شاعران درباری مصر بود که آناری بر از سادگی و ظرافت و نخیلات عالی و خوش طبعی به جای گذاشته است.

بزرگترین این شاعران‌اند و به نظر ما هر کدام، یکی از جوانب خاص آثار شاعرانه آن روزگار را جلوه‌گر می‌سازند. این سه تن عبارتند از: المتنبی و ابوالعلا و ابن‌الفارض.

المتنّبی (متوفی در ۳۵۴ هجری) مانند بسیاری دیگر، شاعری از طراز سنتی است. اما اختلاف او با اکثر شاعران، در آن چیزی است که لوئی ماسینیون، «ضربه مضراب» خوانده و خاص متنّبی است. آثار شاعرانه‌او، علی‌رغم همه معایب، آهنگ شخصی کاملاً آشکاری دارد و شاید بیش از هر اثر دیگری، در تکوین ذوق ادبی نزد تازیان سهیم بوده است.

وی در جوانی همراه پدرش که بی‌گمان سقای کوفه بود، به شام رفت و در آن جا، پس از مرگ پدر، با بدویان رابطه برقرار کرد. متنّبی که از جوانی نظرها را به خود جلب کرده بود، شاعری تیزهوش و فصیح و گستاخ و از همه این‌ها گذشته، بی‌نهایت مغرور و خودخواه بود. زمانی، به حساب این که بلندپروازی‌های خود را ارضاء کند، شورش به راه انداخت. اما کار به شکست انجامید و او را به زندان انداختند. از همین جا بود که لقب «متنّبی» که بدان مشهور گردیده بر وی اطلاق شد. لفظ «متنّبی» به احتمال قوی، به معنی مردی است که «ادعای نبوت» کرده باشد. «معدّلك این مجسمه خودخواهی، از ابراز غرور واقعی عاجز است؛ در برابر قدرتمندان يك روزه که خود حقیر می‌دارد، خویشتن را خوار و ناچیز می‌سازد؛ به‌سوی‌شان دست دراز می‌کند و در خدمت‌شان جاپلوسی می‌کند».

شخصیت او شخصیتی پیچیده است؛ هم عادات و رفتاری پاك دارد و با دوستان وفادار است و هم سخت خودستاست؛ هم خوش ذوق و لطیف طبع است و هم بسیار متفرعن.^۱ با چنین رفتار می‌بایست به تدریج موجب عکس‌العمل‌های

1. Cf. Blachère. *Un poète arabe: Al-Mutnabbi*, Paris, 1935, p. 56-57.

شخصیت متنّبی بی‌گمان تحت تأثیر قرمطیان قرار گرفته است. غرور او «در آغاز با غرور نژادپرستانه عرب پیوند خورده بود؛ اگرچه به ظاهر نوعی مبالغه هنرمندانه بر وی غالب است، اما در واقع هم ایمان عام و اعتقادی، یعنی ایمان جزمیون را در باطن او می‌یابیم و هم دانش تکبرآمیز و تلخ مردی را که به «نسبت مذاهب»، یعنی لبّ عقاید قرامطه، ایمان آورده است».

Massignon: *Mutnabbi devant le stèle ismaélien de l'Islam*, Beyrouth, 1936, p. 6.

مخالفت‌آمیز مردم گردد. به همین جهات بود که از این دربار به آن دربار روی آورد، گاه مطلوب بود و گاه مطرود، گاه مست غرور بود و مداح، گاه غرق افتخار و گاه ناراضی؛ اقداماتش همه جا به شکست‌های فاحش می‌انجامید. ناکامی‌های او از آن جا تلخ‌تر می‌شد که همیشه پیش از آن، به موفقیت‌های چشم‌گیر و گاه پردوامی نائل می‌آمد، مثلاً نه سال در حلب در خدمت سیف‌الدوله با کامیابی زیست (از سال ۳۳۷ تا ۳۴۶ هجری). اما شاعر در دربارهای مختلف شام و فلسطین کمتر دوام آورد؛ به مصر و حتی به فارس هم سفر کرد و هنگام بازگشتن از فارس به بغداد بود که در راه، به کمینی گرفتار آمد و کشته شد.

در حق او گفته‌اند که «قافیه به او تسلیم است و دختران اندیشه، کنیزکان او». در واقع هیچ شاعری، حتی در عصر حاضر، نتوانسته است به اندازه او قلب نازیان را به لرزه اندازد. بلاشر با ظرافت، دلایل این موفقیت را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است. نخست «بداوت او، و آن بوی دلنشین کهنگی» است، «اما نمی‌دانم چه چیز در آن نهفته که آزادتر و رهاتر است و توحش آن کمتر». نکته دوم و مهم‌تر، «فراوانی تفصیل اندر زامیزی است که در آثار او می‌توان یافت». هیچ شاعر دیگری «نتوانسته است به راحتی او، هنر خود را مطیع این قانون اساسی نظم عرب سازد که هم مانع تداخل است و هم ایجاب می‌کند معنی در يك بیت تنها متمرکز گردد. هیچ کس به اندازه او... عبارات حکمت‌آمیز و ضرب‌الامثال و کلمات قصار در شعر خویش وارد نکرده است». و خلاصه سومین علت موفقیت او، تغزل اوست، «تغزلی که هوای فلسفه دارد نه احساسات مادی... متنبی توانسته است تعبیراتی چنان پر نشاط و برخورداری از دقتی چنان جذاب بیابد که می‌توان با توجه به آن‌ها، وی را مداحی به شمار آورد «که تارهای گوناگون روح آدمیزاد را به ارتعاش در می‌آورد».^{۱)}

اما همه این تمجیدها موجب شد برخی معایب را از یاد ببریم: بسیاری از

۱. بلاشر، منبع پیشین، ص ۳۵۴-۳۵۶. آخرین جمله مذکور، بنا به قول مؤلف از کتاب زیر اخذ شده است:

مدایح او، از هرگونه نشان شخصی نهی است و به ساخته‌های دیگر شاعران «نوخاسته» شبیه است. اما انتقاد عمده‌ای که بر متنبی می‌توان وارد دانست آن است که وی در تصنع و تکلف افراط کرده و تعابیر جان خراشی به کار برده که به سبب شهرت او، به قوالب کهن تبدیل شده‌اند و اگر دیگران به کار می‌بردند، خشك و تحمل‌ناپذیر جلوه می‌کردند؛ و بدین سان وی الگوی جذابی به دیگران عرضه کرده است.

ابوالعلا المعری (متوفی در ۴۵۱ هجری) در مَعْرَة النعمان واقع در شام تولد یافت. هنوز کودک بود که در اثر آبله بینائی خود را از دست داد. بخش اعظم زندگانی را در زادگاه خود گذراند. به هنگام جوانی، در طلب علم به سفر در شام پرداخت. بعدها به بغداد رفت و روی هم‌رفته، دوبار در آن شهر اقامت گزید و اقامت دوم او بیست ماه به طول انجامید. عاقبت، ناخشنود از موفقیت‌های ناچیزی که کسب کرده بود (شاید هم در دربار مورد تحقیر قرار گرفته بوده است) و نیز به سبب تعلق خاطر به مادرش که در مَعْرَة النعمان بیمار شده بود، به زادگاه خود بازگشت. از این روزگار به بعد، زندگی او قرین گوشه‌گیری و سختی بود. این اقدام نه از سر هوا و هوس که در اثر تصمیمی پخته و عاقلانه صورت گرفت که شاعر تا پایان عمر از آن روی برنताفت.

اما واقع امر آن است که ابوالعلا به هیچ وجه گوشه‌نشین و متعزل نبود. بلکه به عکس، طبعی فعال داشت و گرفتار وسواس تعلیم و توصیف بود، لذا از تدریس دست نکشید. نیز در همین دوران گوشه نشینی عمدی بود که بخش عمده آثارش را تألیف کرد. صیت شهرت ابوالعلا چنان پراکنده شده بود که سامعان و زائران بلندپایه از هر سو به خدمتش می‌رفتند، داعیان علوی بر آن شدند که وی را به خود پیوندانند و از آوازه نيك او استفاده کنند.

عمده آثار او عبارت از دو مجموعه شعر است به نام‌های «سِقْطُ الزند» و «لزوم ما لا یلزم». علاوه بر این، يك مجموعه نامه‌ها، چندین رساله و دو کتاب مهم و بسیار شگفت به نام‌های «رسالة الغفران» و «الفصول و الغایات» از او در دست است. بنابراین ابوالعلا هم شاعر و هم نویسنده، و از این‌ها گذشته، یکی از اصیل‌ترین و بدیع‌ترین چهره‌های ادبیات عرب است.

در تألیفات او باید دو جنبه را از یکدیگر متمایز ساخت. جنبه نخست را در «سقط الزند» می‌یابیم که دیوانی است بیشتر شامل اشعار دوران جوانی. شاعر در این حال دنباله‌رو سنت‌های کهن است (اما بی‌تردید اعتقاد چندانی به آن‌ها ندارد و شعرش خالی از برخی نوآوری‌ها نیست) و رد پای متنبی را که سخت مورد تقدیر اوست دنبال می‌کند؛ معذک به نظر می‌رسد که شباهت او با ابوتعمام بیشتر باشد تا با متنبی. در این جا، اصول فنی را به کار گرفته که از هنر و احساسات حقیقی و اندیشه‌های شخصی نهی است. علاوه بر سنت‌گرایی و کهنه‌پرستی و تصنع، آن چه بیش از پیش مورد گنگی معانی اشعار می‌شود، اشاره مداوم به حوادث و شخصیت‌های تاریخی است؛ ابوالعلا به این گونه اشارات تعلق خاطر فراوانی نشان می‌دهد.

«لزوم مالایلم» (این عنوان اشاره به دشواری‌هایی دارد که شاعر هنگام پرداختن قافیه بر خود هموار کرده است)؛ جنبه دیگر آثار ابوالعلا را نمایش می‌دهد. این مجموعه منحصرأ شامل اشعار دوران پختگی اوست و همه به هنگام دومین اقامت او در بغداد سروده شده است. روش شاعر در این جا هم همان است که قبلاً بود، یعنی باز هم در پی صنعت است، و دشواری‌هایی شگفت و قافیه‌هایی نامأنوس بر شعر خود تحمیل کرده است و الفاظی غریب به کار برده است. این موضوع بیشتر از آن جا موجب تأسف است که اسلوب شاعر، زمانی که به طور طبیعی شعر می‌سراید، سخت ساده و دلنشین است.

در این مجموعه شاعر همه اسالیب کهن را فرو نهاده و هنر خود را وقف بیان مشاهداتی کرده است که روزگار و زندگی خصوصی به وی القاء نموده، و یا گرداگرد او را فرا گرفته و موجب رنج و اندوه او و بسیاری دیگر شده است. وی که در امر مابعدالطبیعه، شکاک به نظر می‌آید، در عوض با شدت هر چه تمامتر به مفسد اجتماع، خواه نزد بزرگان و خواه در میان عامه مردم حمله آورد و نشان داد که ادراکش نسبت به طبیعت آدمیزاد، تا چه حد دچار بدبینی و نومیدی است. «رسالة الغفران» کتابی است به نثر که در زبانی بسیار غنی، اما غالباً

تصنعی و پرابهام نگاشته شده و طی آن، مؤلف به «رساله» بدبینانه یکی از ادیبان شکاک حلب به نام ابن القارح که با وی معاصر بوده، پاسخ داده است. ابوالعلاء، برای تسلی خاطر ابن القارح آهنگ آن دارد که او را از بخشایش الهی (= غفران) مطمئن سازد (به همین سبب است که کتاب، «رساله الغفران» خوانده شده). این غفران در چارچوب بهشت تجسم می‌یابد، و در آن جا شاعران جاهلی که همه به دلالتی که نویسنده شرح کرده بخشوده شده‌اند نیز در صحنه خیال ظاهر می‌شوند و با یکدیگر به گفتگو می‌پردازند. در خلال این گفتگوها، لطائف نحوی و عبارات ظریف و مطایبه نیز گنجانیده شده است. پس از آن، پنداری وی چارچوب بهشت را از یاد می‌برد و دوباره به موضوع زنداقه (آزاداندیشان، مادیون، مانویان) و بررسی وضع آنان که مورد بحث ابن القارح قرار گرفته بودند، می‌پردازد.

تفنن‌های آغاز کتاب را ممکن است يك اثر ادبی عربی که تحت عنوان «التوابع و الزوابع» در اندلس تدوین یافته بود (ر. ک ص ۲۳۶ از کتاب حاضر) به ابوالعلاء الهام کرده باشد. برخلاف عقیده مشهور، کتاب «لزومیات» دورادور «کمدی الهی» دانسته را به خاطر می‌آورد.

کتاب دیگر ابوالعلاء، «الفصول و الغایات» را مدت‌ها تقلید کفرآمیزی از قرآن کریم تلقی می‌کردند. اما این اثر که تنها بخش اول آن به دست رسیده است (چاپ شده در قاهره، ۱۹۳۸) ظاهراً طرح‌گونه‌ای از برای دیوان «لزوم مالایلم» بوده است. این کتاب که با وزنی شبیه به وزن قرآن کریم و در قالبی شبیه به ریخت تفاسیر تنظیم یافته، شامل انبوهی مواعظ ترغیب آمیز است که در خلال آن‌ها، شاعر به مسائل گوناگونی از فلسفه و الهیات و تاریخ اشاره کرده است. مؤلف، هر دسته از مواعظ را در فصلی کوتاه قرار داده و هر بار که لازم دانسته، به تفسیر آن‌ها دست زده است. نظم که بر این عبارات حاکم گردیده، همانا نظم قوافی «فصول» است که برحسب ترتیب الفبای تازی ترتیب یافته‌اند. مجلدی که به چاپ رسیده، از آغاز تا حرف خاء را در بر دارد.

مردی چون ابوالعلاء، پنداری اندکی به معنا شبیه است. نافهمیده مانده است و غالب نویسندگان مسلمان به سختی از او انتقاد می‌کنند و بر وی خرده

می‌گیرند که چرا به کفر در افتاده است. اروپائیان از شکاکیت او سخن می‌رانند. اما به نظر می‌رسد که رفتار ابوالعلا پیچیده‌تر و گنگ‌تر از این‌ها باشد. وی هم با لوکرس^۱ و لوسین^۲ و ساکرون^۳ و مونتنی^۴ قابل مقایسه است و هم با ولتر، ولی با هیچک واقعاً قابل انطباق نیست. وی ذکاوتی شکافنده و روحی لطیف و قلبی مهربان داشت.^۵ تعقل او بیشتر به لادریه شبیه بود تا به شکاکین، بیشتر «امپرسیونیست»^۶ بود تا بدبین. به هیچ وجه مسلم نیست که او در آئین اسلام تردید کرده باشد و تنها از سر ریاکاری احتیاط‌آمیز به ستایش آن پرداخته باشد. اعمال ظاهری مذهب، تا آن جا که موجب پیدایش افسانه‌های مسخره و طبقه رؤسای خودخواه و به ظاهر روحانی می‌گردید و اسلام عمل و فضیلت عمیق و باطنی را خفه می‌کرد، از نظر او منفور بود. ابوالعلا، در برابر هجوم افکار جدید و تعدد عقاید و مکاتب، و نارسائی نظریه‌ها، و ریاکاری بسیاری از روحانی‌نمایان که اسلام را به اعمال فقیهانه منحصر می‌دانستند، و برخورد شخصیت‌ها، گاه دچار سرگردانی و تردید است و گاه دچار شورش. خود نیز از این احوال ابائی ندارد^۷. در اثر همه این نکات، و از آن جا که او همه ثروت‌های لغوی زبان را داراست، اسلوبی به کار می‌برد که هم درخشان است و هم تاریک.

ابن الفارض (متوفی در ۶۳۳ هجری) به طور کلی بزرگترین شاعر متصوف

۱. Lucrece (از ۹۸ تا ۵۵ پیش از میلاد) شاعر لاتینی.

۲. Lucien (از ۱۲۵ تا ۱۹۲ میلادی) خطیب و فیلسوف یونانی.

۳. Scarron (از ۱۶۱۰ تا ۱۶۶۰ میلادی) نویسنده فرانسوی.

۴. Montaigne (از ۱۵۳۲ تا ۱۵۹۲ میلادی) نویسنده فرانسوی.

۵. ابوالعلا به فقیران صدقه بسیار می‌داد؛ شاید به علت حساست زیاد بود که به گیاه‌خواری روی آورده بود.

۶. امپرسیونیسم، یا مکتب هنری «انزگرانی» از سال ۱۸۷۴ و اصولاً برای نوع خاصی نقاشی استعمال شد و از آن جا بر انواع مشابهی در هنرهای دیگر نیز اطلاق گردید.

۷. عقاید قرمطی و اسماعیلی از نظر ابوالعلا که با مؤیدالسلامی، رئیس داعیان آن فرقه مکاتبه داشت پنهان نبود. بنابراین «تلخی بدبینانه» کتاب‌های «لزومیات» و «رسالة الغفران»، ویژگی شخصی او به شمار نمی‌آید، بلکه شاهی است بر ظهور جوانه‌های شك فلسفی و طنز عصیان‌گرانه در زمین روانی مناسب، که در تعالیم ابتدائی مجامع فکری اسماعیلی وجود داشته «ماسینیون: «متنبی»، بیروت، ۱۹۳۶، ص ۲.

عرب به شمار رفته است. وی به هر تقدیر شاعری است که اشعارش بیش از آثار هر سراینده دیگر شهرت یافته و خواه توسط صوفیان و خواه توسط عاشقان، تکرار گردیده و یا به آواز خوانده شده است.

وی در قاهره چشم به جهان گشود، و از جوانی، به تنهایی و نیایش تمایل داشت، به همین جهت، به بلندی‌های مُقَطَّم واقع در نزدیکی قاهره پناه می‌برد. پس از آن به مدت پانزده سال در جوار بیت‌الله، در مکه مکرمه سکنی گزید. زمانی که به قاهره بازگشت، همچون مردی مقدس مورد استقبال قرار گرفت. اما او متواضعانه زیست و از هرگونه مسئولیت و عناوین افتخار سر باز زد. قبر او هنوز هم در قاهره مورد احترام مردم است.

حجم آثار شاعرانه او اندک است. دیوانش بر تعداد فراوانی قطعات کوچک و سخت زیبا شامل است که برای آواز و همراهی با موسیقی تناسب تمام دارد. اما معروف‌ترین اشعار او دو قصیده است که یکی را «خمریه» خوانده‌اند و دیگری را «التائیه الکبری» (قصیده‌ای که قافیه آن به حرف ت ختم می‌شود. قصیده کوتاه‌تر دیگری نیز با همین قافیه از او شهرت دارد). عنوان واقعی «التائیه الکبری» که بر ۷۶۰ بیت شامل است، «نظم السلوك» است (یعنی: آیین سلوک عرفانی) و شاعر در آن، تجربه روحانی خود را توصیف کرده نوعی تئوری روانی از برای زندگی عرفانی عرضه می‌دارد. قصیده «خمریه» نیز شراب وحدت الهی و مستی صوفیانه را می‌ستاید.

«روند» شاعرانه او، داغ همان عصر را بر چهره دارد. در آن عصر، تصنع غالب بود؛ تکلف بود و سخت‌کوشی در یافتن تعابیر و تصاویر پیچیده، صنایع بدیعی بود و بازی با کلمات. معذک باید گفت که این فرض تعابیر رمزی و هنر شعری خود را آلت سرگرمی‌های ادبی میان نهی نساخته است. صور خیال، سمبول‌ها و حتی صنایع لفظی او همه نظریه اعتقادی وی را در پس خود پنهان دارند. شاعر که آثار بسیاری مطالعه کرده بود و با کنجکاوی‌های فلسفی هم بیگانه نبود، گاه مصطلحات فنی به کار برده است، اما «حس زیبایی‌جوی، مانع آن می‌شد که وی اشعارش را با استعمال کلمات نادر، ثقیل سازد». علاوه بر این، در آثار وی، توصیفات الهام‌بخش و تشبیهات پرمعنی و وزن پراهنک و نیز تقابل

دلنشین کلمات و اشارات ظریف و ابتاع گوش‌نواز فراوان دیده می‌شود. [در وصف اشعار او گفته‌اند:] شکوه عاشقانه و آهنگین مردی است که به باده سخن خویش سرمست است.

ابن فارض به سبب تعابیر رمزی عشق شهرت یافته چنان که به او لقب «سلطان‌العاشقین» داده‌اند. در این جا، علی‌رغم تفاسیر برخی از شارحان ادبی که در وی چیزی جز عشق جسمانی ندیده‌اند، بی‌تردید غرض عشق الهی بوده است. کافی است لحن اشعار ابن فارض را با لحن اشعار ابونواس مقایسه کنیم تا این نکته خود ثابت شود. راست است که مسلمانان در ستایش عشق مادی، و حتی بی‌شرمانه‌ترین عشق‌ها شعر می‌سرایند، اما از طرف دیگر می‌بینیم که مجامع مذهبی، از دیوان ابن فارض ترانه‌هایی استخراج کرده‌اند که در عالم خلسه آنان را به وحدت حق تعالی برمی‌کشاند.

فصل شانزدهم

نثر ادبی

۱. ویژگی‌های نثر ادبی:

گناه انحطاط نثر ادبی عرب را باید به گردن اسلوب رسائل انداخت که از همان آغاز، میل به قافیه‌پردازی و تا حدی تصنع را در نثر وارد کرد. اگرچه این تمایل در نویسندگان بزرگ از تعادل چندان دور نبود، اما هر چه از نخستین دوره عباسی فاصله می‌گیریم، و هر چه نویسندگان زمینه‌های گوناگون تعدد می‌یابند، نثر هم پر تصنع‌تر و پر تکلف‌تر می‌شود. نویسندگان به رقابت با شاعران برمی‌خیزند و سیل زیورهای بدیعی را در آثار خود جاری می‌سازند و انبوهی اشارات و تشبیهات به کار می‌برند و می‌بندارند که اگر شبی را به نام معمول آن بخوانند، از ارزششان کاسته می‌گردد. نقل قول نیز در آثار ایشان کثرت می‌یابد. تعابیر منقول عبارت‌اند از: آیات قرآن کریم و جملات حدیث که در هر مناسبت می‌آورند و با روش‌های عالمانه‌ای به متون خود پیوند می‌دهند، نیز: روایات، حکایات، عبارات تصنعی ظریف، ترکیبات شامل تجنیس، تقاریر تاریخی یا عقیدتی، ابیات شعر...

از این جاست که اطناب مورد توجه قرار می‌گیرد و ایجاز در شمار عیوب می‌نشیند و نویسندگان به مترادفات و بیان يك معنى در کلمات گوناگون روی می‌آورند. گونی هدف اصلی نویسنده در درجه اول اسلوب و پس از آن، غناء و آهنگ الفاظ است. بر این هدف، عشق سیرناشدنی آنان را نسبت به عناوین و

مصطلحات برطمطراق جاه و مقام، و عادت ایشان را بر استدعا و دعا و تعابیر دور و دراز ادب نیز باید افزود. بدین سان، عبارات طولانی و تهی از معنی می‌گردند. ترکیب و تنظیم چند معنی یا احساس نادر، خسته‌کننده و غیرقابل ترجمه به زبان‌های دیگر است. این زیاده‌روی‌ها خالی از لطف نیست، خاصه اگر آن‌ها را با زیاده‌روی‌هایی مقایسه کنیم که در جهت مخالف صورت می‌گیرد؛ مثلاً عمل‌گرانی افراطی معاصران که همیشه سخت شتاب زده‌اند و پر اضطراب و بسیار خشک. معذک هر چه باشد، آن احوال باز هم افراط است و این افراط از برای مایه حیات‌بخش زبان عربی، گران تمام شده است.

نیز باید اشاره کرد که از قرن هفتم هجری بخصوص، فعالیت‌های فکری خود به کندی گرائیده بود و نیروی خلاقیت مسلمانان دچار رکود شده بود و تنها کاری که بر ایشان باقی مانده بود، حفظ و تکرار آثاری بود که «قدما» از جاهلی و اسلامی و نوحاسته باقی گذاشته بودند. یعنی باز بیش از پیش به استفاده از تعابیر کلیشه‌ای قدما پرداختند و آن‌ها را مبتذل و میان‌تهی ساختند، و طی قرون متمادی به تقلید از آن اسلوب پر زرق و برق و برطمطراق اکتفا کردند که عبارت بود از الفاظی خوش آهنگ و نیک تنظیم یافته، اما خالی از روح و زندگی. در این میان چند استثنای نادر هم به چشم می‌خورد که تقریباً همه در شمار نویسندگان متفکر (مثلاً حکمای الهی) قرار دارند، مانند غزالی و ابن خلدون.

۲. ترسل

از میان انبوه مترسلان این روزگار، چند چهره مشهور جلوه‌گر است که عمده‌ترین‌شان عبارت‌اند از:

ابن العمید (متوفی در ۳۶۰ هجری) از نژاد ایرانی بود و در زمان پادشاهی رکن‌الدوله از سلسله آل بویه، به مقام وزارت رسید. وی از دانشی هم فلسفی و هم ادبی و هم علمی بهره‌مند بود و دوست داشت شاعران و ادیبان و دانشمندان را گرد خویش فراهم آورد. متنبی شاعر که گویا از ذهن انتقادگر او بیمناک بود، قصائدی در مدحش سرود. ابن العمید به شعر و خاصه ترسل، شهرتی تمام

داشت. آن چنان که وی را با عبدالحمید و حتی جاحظ قیاس می‌کرده‌اند. اسلوب او تا حدی رنگ شخصیت او را دارد و از نرمش برخوردار است. صاحب بن عبّاد (متوفی در ۳۸۵ هجری) نیز از وزیران آل‌بویه بود و به تسلط بر زبان عرب شهرت داشت. وی را گاه ستایشگر ابن‌العمید قلمداد کرده‌اند و گاه رقیب حسود او.

الصّابی (متوفی در ۳۸۴ هجری) منشی دیوان بغداد و نویسنده‌ای نسبتاً بیهوده‌سرای بود که با وجود این، سخنش از سادگی و وضوح خالی نبود. وی خود را اسیر قوانین نثر مسجع و علوم بدیعی ساخت و با آن که به مذهب صابنه بود^۱، در دربار خلافت اعتباری تمام داشت و تأثیر ادبی نسبتاً عمیقی از خود به جای گذاشت؛ روایات مکرری که نویسندگان و جامعان منتخبات (= جنگ‌ها) از سخنان وی نقل کرده‌اند، دالّ بر این مدعاست. علاوه بر این، او چند کتاب در باب تاریخ (مثلاً «التاجی») تألیف کرده بود که همه مفقود شده‌اند.

ابوبکر خوارزمی (متوفی در ۳۸۳ یا ۳۹۳ هجری) از نژاد ایرانی بود و زمانی به «حلقه سیف‌الدوله» در حلب پیوست و با چند تن از نویسندگان مشهور زمان پیوند دوستی برقرار کرد و سپس، یکی پس از دیگری با آنان به خصومت برخاست.

شعر ابوبکر خوارزمی متأثر از شعر متنبی است. وی متنبی را سخت تقدیر می‌کرد و زمانی که به شرق خلافت بازگشت، اشعار وی را در آن نواحی انتشار داد و در این راه، کینه‌توزی‌های صاحب‌بن عبّاد را به جان خرید. اما خوارزمی بیشتر به نثر نویسی شهرت دارد. رسائل او با تکلفی تمام و نثری بیش از حد آرایش یافته و آکنده به قافیه و صنعت و حشو زائد و جناس تألیف یافته است، و زندگانی ناهنجار و پراضطراب و بی‌قرار و پریشان او، بر جهره این رسائل، داغی سنگین و دلخراش نهاده است. معذک این آثار،

۱. وی به جماعت بر معمای صابیان حران نعلق داشت که در تکوین فلسفه و علوم نازی نقش عمده‌ای داشته‌اند و مسلمانان آنان را در ردیف یهودیان و نصرانیان می‌نشانند (ر. ک ص ۱۵۹ از کتاب حاضر). صابی فوق‌الذکر (= ابواسحاق) با نواده‌اش هلال الصابی اشتباه نشود که اسلام آورد و مانند جدش آناری در زمینه ادب و تاریخ از خود به جای گذاشت.

علی‌رغم همهٔ عیب‌ها، از برای مؤلف خود شهرتی عظیم فراهم آورده‌اند. القاضی الفاضل (متوفی در ۵۹۶ هجری) پیش از روی کار آمدن صلاح‌الدین، دیرزمانی در مصر، منشی دیوان بود و پس از آن، با صلاح‌الدین همکاری نزدیک داشت. آثار ادبی او تنها به صورت قطعات پراکنده به دست ما رسیده است. پس از حریری (ر. ک ص ۲۰۴ از کتاب حاضر) معمولاً او را بزرگترین عامل چیرگی تصنع و تکلف بر نثر عربی می‌دانند.

۳. خطابه

در حلقهٔ سیف‌الدوله، مرد نام‌آور دیگری وجود داشت که همانا ابن ثباته خطیب است (متوفی در ۳۷۴ هجری)^۱. وی از بین‌النهرین برخاسته بود و عاقبت هم به هنگام مرگ به زادگاه خود بازگشت. شهرتی که او به عنوان واعظ مذهبی کسب کرده، تاکنون مانند نداشته است. محتوای مواعظ او به اخلاق دینی و بخصوص امر جهاد مربوط است، اما کلاً از نظر معنی، غنی نیست. در عوض این مواعظ از خصائص بارزی برخوردارند؛ از آن جمله است: ایجاز (بسیار فراوان است)، وضوح در تقسیمات سخن، تناسب بندها، قافیهٔ دلنشین، توازن میان عبارات، نقل هوشمندانهٔ آیات قرآنی، خوش ذوقی در استعمال صنایع بدیعی، تصاویر پر محتوی. اما همهٔ این‌ها، هر چند هم که برای شنوندگان آموخته به زبان عربی گیرا باشد، عاقبت موجب ملالت می‌گردد. تکلف و ظرافت‌پردازی آخرالامر در کار فصاحتی که علی‌الدوام آرایش می‌یابد و به ندرت شامل اندیشه‌ای عمیق و رنگارنگ است اثر می‌گذارد. معذک، با آن که وی نمایندهٔ شایسته‌ای از برای خطب دینی نیست، باز مکرر سخنانش نقل و تفسیر شده و مورد استشهاد قرار گرفته است.

۱. ابن خطیب، با ابن ثباته سعدی (متوفی در ۴۰۵ هجری) اشتباه نشود.

۴. مقامه

الف - ابن دُرَید (متوفی در ۳۲۱ هجری) ظاهراً نخستین کسی است که با «حدیث»های خود (به معنی: روایت، حکایت، افسانه) که هنوز آثاری از آنها باقی است، راه را بر فنی از فنون ادب گشود که در زبان تازی شهرتی شگفت یافت. وی که از بصره برخاسته و در بغداد به تدریس لغت پرداخته بود، هم شاعر بود و هم لغت‌شناس. از وی قاموسی به نام «جمهره» و چندین جزوه تک موضوعی در باب بخش‌های خاصی از لغت عرب و نیز رساله نژادپرستانه‌ای در تبارنامه تازیان به جای مانده است. علاوه بر این، ابن دُرَید حکایت‌سرانی خوش قریحه و خلاق بود. حکایات او که هنوز نسبتاً کوتاه و به نثر مسجع است، زندگانی و عادات و خلیقات بدویان را شرح می‌کند. این احوال که با واقعیت تمام بیان شده‌اند، کمتر با معانی تخیلی درآمیخته‌اند.

ب - بدیع‌الزمان الهمدانی (متوفی در ۳۹۸ هجری، در چهل سالگی) شاعر و نویسنده، بیشتر به سبب «مقامات» خویش شهرت یافته است. مجموعاً پنجاه و یک «مقامه» از او در دست داریم، اما او خود مؤکداً می‌گوید تعداد مقاماتش، هشت برابر این مقدار است. از آن جا که بدیع‌الزمان شکل نهانی مقامه را طرح‌ریزی کرده، بی‌تردید باید او را خالق واقعی این نوع ادبی دانست، حتی اگر از «احادیث» ابن دُرَید الهام گرفته باشد. و اما «مقامات» عبارت است از «صحنه‌هایی کوتاه و تنظیم یافته که گرداگرد يك شخصیت اصلی دور می‌زند و این شخصیت در واقع چهره خود نویسنده را در پس خویش پنهان دارد». (ماسینیون). «مقامه» نوعی نمایش فکاهی همراه با حرکات و اشارات (= Mime) است که طی آن مردی حکایت‌سرا، گفتگوهایی را نقل کرده آن‌ها را به یکدیگر می‌پیونداند؛ اما شخصیت اصلی این روایات و محاورات، همان قهرمان داستان است. این قهرمان، نقش‌هایی گوناگون، در شرایطی شگفت‌انگیز به عهده می‌گیرد، اما در هر حال، به یاری حیل‌های مزورانه و خدعه‌های شیادانه، از مخمصه می‌رهد. نویسنده، به این بهانه‌ها، به موضوعات ادبی و دینی و اجتماعی می‌پردازد. زبانی که در «مقامات» به کار گرفته می‌شود، زبانی بسیار پیراسته و غالباً بر صنعت و بر زرق و برق است. ولی، علی‌رغم این زیاده‌روی‌ها در علوم

بدیعی و توازن و تقارن اصوات، باز بدیع الزمان، نویسنده‌ای اصیل به شمار است که در آثارش، تصنع موجب اختناق هنر نگردیده است.

ج - الحریری (متوفی در ۵۱۶ هجری) هرگز به اصالت و تازگی بدیع الزمان نمی‌رسد و آثارش بسیار بیشتر از آثار او ملال می‌انگیزد. در بصره تولد یافت و بعدها، در دستگاه اداری، مقامی یافت که هم ارتباط‌های فراوانی از برای او فراهم آورد و هم تجربه و اوقات فراغ. «مقامات» او که از «مقامات» بدیع الزمان شهرت وسیع‌تری یافته، شکل کلاسیک این نوع ادب را تعیین کرد و در نتیجه موجب انجماد آن شد. قهرمان این داستان‌ها، مردی طرّار است که به هر حرفه‌ای تن در می‌دهد و خود را با هر وضعیتی منطبق می‌سازد.

نویسنده این «مقامات» با «روحیه‌ای پر تلاؤ» دست به تألیف زده و «همه منابع زبان عرب را» به کار گرفته است (بروکلن). حریری در اسلوب نگارش خود، واقعاً به بندبازی ادبی پرداخته و همین امر در ذهن او و ذهن همه کسانی که می‌خواهند آثار او را درک کنند، در مرتبه اول اهمیت قرار گرفته است. این حال البته از ارزش حکایات او به شدت کاسته است. با این همه، مقامات او از شهرتی سخت وسیع برخوردار شده‌اند و به صورت الگوهایی در آمده‌اند که حتی نویسندگان معاصر، یا ادیبان غیرعرب (فارسی و یهودی و سریانی) از آن‌ها تقلید کرده‌اند.

هـ داستان (= ادب)

داستان‌های تازی را در آثار گروهی از نویسندگان هنرمند، یا آثاری گمنام که مردمان قرن‌های بعد در تکوینشان سهم بوده‌اند نیز می‌توانیم یافت. از جمله آثار مجهول المؤلف، می‌توان از «حکایات لقمان» نام برد. لقمان نام شخصیتی داستانی است که نامش در قرآن کریم هم مذکور است؛ در آغاز انبوهی عبارات حکمت‌آمیز به وی نسبت دادند و بعدها، انبوهی افسانه که در آن‌ها، روایاتی شبیه به روایات مربوط به ایزوپ* می‌توان یافت. گویی این

* Esop افسانه‌سرانی است نیمه افسانه‌ای از یونان (قرن ششم پیش از میلاد مسیح) که حکایاتی

افسانه‌ها، همان داستان‌های ازوپ است که در جامهٔ زبان عربی در آمده‌اند و بر آن‌ها چیزهائی افزوده شده است. این حکایات با حکمت کهن مردمان بین‌النهرین خویشاونداند و برخی بخش‌های «سیفر یعقوب» را به خاطر می‌آورند. مجموعهٔ دیگری که شامل موضوع ادبی ویژه‌ای است، کتاب «نوادرجحی» است که حکایات نکته‌آمیز کوچکی را در بر دارد. شخصیت اصلی این داستان‌ها، مردی ابله‌نماست به نام جُحی که در واقع از هوشمندی بسیار و ذوق سلیم برخوردار است. صاحب «الفهرست» (چاپ فلوگل، ص ۳۱۳) به مجموعه‌ای از حکایات جحی اشاره کرده است.^(۱)

از این شخصیت که به فرهنگ عامه تعلق دارد، مردی ساخته‌اند خطیب و زاهد و حتی قهرمان خستگی‌ناپذیر ماجراهای شیرین یا مضحکه‌آمیز که حاوی اشاراتی بر خلیفات یا تلمیحاتی بر درس‌های اخلاق است.

اما داستان‌های قهرمانی، مانند «سیرهٔ عنتر» (ر. ک ص ۴۴ از کتاب حاضر) که بی‌نزدید مایه‌های کهن را هم در بردارد، بعدها، یعنی به دنبال جنگ‌های صلیبی و بخصوص در عصر معالیک مصر و گرداگرد مشهورترین خلیفه مملوک الملك الظاهر بیبرس، فاتح بزرگ جنگ‌های صلیبی (از ۶۵۹ تا ۶۷۶ هجری) گسترش یافت.

مهمترین کتاب موجود در این زمینه، مجموعهٔ داستان‌های «هزار و یک شب» است که از مایه‌های هندی - ایرانی اخذ شده است؛ اما افسانه‌های دیگری هم بر آن‌ها افزوده شده که یا تخیل محض است و یا روایات تاریخی شاخ و برگ

۱. قرائت منکوک فلوگل (حاشیه شماره ۴ او) شاید قول برخی نویسندگان شیعی مذهب قدیم را تأیید کند. ایشان يك «مسند» به وی نسبت داده از اهل تبعش بدانسته‌اند، همچنان که با ابونواس چنین کرده‌اند؛ ر. ک به استرآبادی: «منهاج‌المقال»، تهران، ۱۳۰۶ هـ ص ۲۵۸. وی از ابوشجاع فارس الارجانی نقل قول کرده (متوفی در ۳۲۰ هجری) می‌نویسد: «مسند ابی‌نواس و جحی و بهلول... و ما زوفا من الحديث». دربارهٔ ابونواس، لازم است به کتاب «اخبار ابی‌نواس»، تألیف عبدالعزیز بن یحیی الجلوادی (متوفی در ۳۳۲ هجری) نیز اشاره کنیم.

حاوی نوادر و حکمت و اخلاق به وی نسبت داده‌اند. افسانه‌های ازوپ در قرن چهاردهم میلادی توسط کتشی یونانی تدوین یافته است.

یافته. علاوه بر این، حکایات کاملاً مستقلی هم، از قبیل داستان سندباد بحری، در آن‌ها داخل کرده‌اند (در این داستان، دوران پر جنب و جوش بصره و بغداد توصیف شده است). شکل‌گیری نهانی این مجموعه، از زمان مورد بحث ما متأخرتر است و شاید بتوان آن را از ساخته‌های قرن نهم هجری به شمار آورد. نثر «هزار و یک شب» نثری منحط و نزدیک به زبان عامیانه عربی است؛ اما مجموعه کتاب، اطلاعات مفیدی درباره برخی جنبه‌های زندگی اجتماعی در دوران‌های مختلفی که در داستان‌ها منعکس است، به دست می‌دهد. نیز می‌تواند به مذاق تخیلات جوانی و فکرهای عاشق‌پیشه و یا آن‌ها که شیفته ماجراهای دوردست‌اند، خوش آید. معذک لازم است در اهمیت آن به عنوان سندی که ادبیات عرب را نمایش می‌دهد، اغراق نورزیم و فراموش نکنیم که متونی دیگر هستند که بیشتر از «هزار و یک شب» می‌توانند در پرورش ذوق عربیت مفید افتند.

از جمله آن متون، یکی آثار التَّوْخِي (متوفی در ۳۸۴ هجری) است که متأسفانه هنوز سخت ناشناخته مانده، و علی‌رغم شایستگی، به ندرت مورد مطالعه قرار گرفته است. توخی دو کتاب شامل داستان‌های اخلاقی و ظریف به جای گذاشته؛ نخستین آن‌ها «کتاب الفرج بعد الشدة» است که از وحدت نسبی برخوردار است و مؤلف در آن، احوالی را نقل کرده که در طی آن‌ها، مردانی اسیر نومیدی، عاقبت نجات می‌یابند و بر بدبختی‌های خود چیره می‌گردند. کتاب دوم، «نشوار المحاضرة و اخبار المذاكرة» از هرگونه نظم و ترتیب خالی است و به موضوعات بسیار متفاوتی پرداخته است.

توخی خود شخصیتی جالب توجه و نویسنده‌ای استوار و خوش سخن است. «این قاضی حنفی، این معتزلی مبارز، در عین حال داستان‌سرائی ظریف و سخت شکاک و رنج دیده بود که اسلوبی شاداب و متعادل و پر مهارت و دلنشین داشت. برخی از داستان‌های او به صورت نمونه‌های کلاسیک درآمدند. وی در پرداختن شرح حال کسانی که می‌خواست بی‌رونی سازد استاد بود، و در این زندگی‌نامه‌ها، لطیفه‌های هوشمندانه‌ای داخل می‌کرد که سراپا افسانه بود و جعلیات نیش‌دار»^(۱).

نیز از جمله آن متون، آثار ادیب ارجمندی به نام ابوحیان توحیدی (متوفی پس از سال ۴۰۰ هجری) است که او هم سخت مورد بی‌عنایتی قرار گرفته است. ابوحیان نویسنده‌ای پرتوان بود که به خاطر اسلوب خاصش، با جاحظ مقایسه شده است. در کتابی که علیه دو وزیر (ابن‌العمید و صاحب بن عباد) نوشته و تصویر هزل‌آمیزی از این دو چهره بزرگ زمان خود عرضه کرده، ثابت می‌کند که در طنزنویسی، از استعداد شگرفی برخوردار است. از او آثار دیگری درباره جاحظ، درباره اخوت و با حج معنوی به مکه و موضوعات دیگر در دست است، و همه جا نشان داده است که تسلطی تمام بر زبان عربی و آشنائی کاملی با خفایا و اسرار آن دارد. ابوحیان هرگز دچار تصنع و تکلف که بیش از پیش مورد علاقه نویسندگان قرار می‌گرفت نشد، اگرچه گاهی فهم آثار او مشکل است.

باز هم در محدوده این نوع ادبی، نام گروهی نویسنده دیگر را می‌توان ذکر کرد که آثار خویش را «محاضرات» عنوان می‌داده‌اند و از این طریق، هم در زنده نگاه داشتن نثر عربی بسیار زیبایی مساهمت می‌کردند و هم وسیله تعلیم و ترغیب به اندیشیدن بودند. نظر من در این گفتار بیشتر متوجه راغب اصفهانی (متوفی در ۵۰۲ هجری) است که هم حکیم الهی بود و مفسر قرآن و هم لغت‌شناس و ادیبی ظریف. «کتاب المحاضرات» او، یکی از زیباترین کتاب‌های ادب است.

۶. تاریخ ادبیات

در اینجا، از سه تن ادیب سخن می‌گوئیم که آثار بسیار مهمی در زمینه تاریخ ادبیات عرب به جای گذاشته‌اند:

ابوالفرج اصفهانی (متوفی در ۳۵۷ هجری)، مؤلف کتاب معروف «الأغانی» است. وی عرب نژاد بود، اما در ایران به دنیا آمده بود. بعدها با امویان اندلس رابطه برقرار کرد، به «حلقه سیف‌الدوله» در حلب آمد و شد داشت، و در بغداد، غرق عنایات الوزیر المهلّبی شد. آثار او بسیار است (شعر است و متون مختلف ادبیات تاریخی)، اما کتاب «اغانی» اوست که جاویدانش

ساخته؛ و آن کتابی است که در بیست و یک جلد به چاپ رسیده است» (جلد آخر آن مورد تردید است). اطلاعاتی که در این کتاب فراهم آمده، بر گرد «صد صوت» معروف دور می‌زند که از نظر سه تن از خوانندگان بزرگ بغداد، اساس زیباترین انواع موسیقی را تشکیل می‌دادند. اما این انتخاب توسط خود نویسنده در طی کتاب اصلاح گردیده است. نگارنده به مناسبت هر «صوت»، درباره کسانی که آن را در آوازهای خود به کار برده‌اند، درباره روشها و مکتب‌های موسیقی آنان، درباره سخنانی که مایه اصلی این موسیقی را تشکیل می‌دهد، و نیز درباره شاعرانی که آن اشعار را به ایشان منسوب کرده‌اند، و زندگی و ماجراها و آثارشان، اشارات بسیار مفصلی عرضه می‌کند. وی پس از آن، به دیگر کسانی که این «صوت» و این اشعار را در آواز به کار برده‌اند می‌پردازد. روش کار او، همان روش «اسناد» است، و از برای هر یک از روایات خود، سلسله‌ای از اساتید فن را ذکر کرده که روایات او را به منابع نخستین پیوند می‌دهد. به این ترتیب، پیداست که محتوای کتاب چه گران قدر است؛ معدنی است که هرگز پایان نمی‌پذیرد.

اسلوب ابوالفرج، از سادگی و وضوح چشم‌گیر و دلنشینی برخوردار است؛ هیچ گامی در راه علوم بدیعی برنداشته و در تخیل و تشبیه و رمزآوری، هیچ تکلفی بر خود هموار نکرده. عبارت او، شیرین و خالی از حشو زائد، و غالباً زنده و کوتاه و پر معنی، و همراه با ایجاز و بی‌پیرایگی عمدی است. البته موارد ابهام در همه جا حذف نشده است. جز این که برخی از آن‌ها نسبی است، یعنی زمان و موضوع و کهنگی روایات موجب آن‌هاست. در این میان، وجود سلسله سندهای مداوم و ثقیل موجب تأسف است. کتاب «آغانی» ضمناً از عنایت مؤلف به انتقاد خالی نیست؛ وی به نقل روایات و عقاید دیگران اکتفا نمی‌کند، بلکه به بررسی و قضاوت در آن‌ها نیز می‌پردازد. مکرراً می‌بینیم که به وضع افسانه‌ای فلان داستان اشاره کرده بر فلان «راویه» (ر. ک ص ۳۲ از کتاب حاضر) یا فلان جعّال و دروغ‌پرداز خرده می‌گیرد، یا وجوه مختلف روایتی را نقل کرده آن چه را در نظر وی مرجع است و یا تردیدهایی را که در مورد آن‌ها دارد ابراز می‌کند. اما کار او

هنوز در حد کار منتقد حرفه‌ای نیست، و حتی به کار گردآورنده‌ای شبیه است که در آن نمی‌توانیم دانست چه چیز به خود مؤلف تعلق دارد و چه چیز را از منابع پر ارزش مورد استفاده، مانند آثار ابن‌المعتز و «الآداب الرفیعة» تألیف عبیدالله بن عبدالله بن طاهر اخذ کرده است.

کتاب «الفهرست» ابن‌الندیم به عکس قالبی چنان عالمانه دارد که با توجه به زمان مؤلف، موجب ستایش است.

ابن‌الندیم (متوفی در اواخر قرن چهارم هجری) مؤلف «الفهرست» است. از زندگی او تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست، زیرا مؤلفان عرب، کمتر به او و به کتابش عنایت داشته‌اند. وی «الفهرست» را در اواخر سال ۳۷۷ هجری به پایان رسانید و سپس ذیلی بر آن نگاشت. کتاب نشان می‌دهد که مؤلف توانسته است با تمام کتاب‌هایی که در قرن چهارم هجری به بازار بغداد می‌رسید، آشنا شود. در «الفهرست» صحنه واقعی فرهنگ آن روزگار نیز جلوه گر است.

آیا راست است که ابن‌الندیم مانند پدرش، کتاب فروش بوده؟ ظاهراً، تنها کتاب فروشی هوشمند و درس خوانده قادر بود با این همه کتاب آشنا شود و آن‌ها را با چنین دقتی طبقه‌بندی کند.

اینک، عمده‌ترین بخش‌های این کتاب گرانقدر را ذکر می‌کنیم:

بخش اول، شامل است بر ذکر کتاب‌های مربوط به زبان‌های انسانی، سپس کتاب‌های دینی یهودی و نصرانی و عاقبت، کتاب‌های مربوط به قرآن کریم. پس از آن، قسمت به قسمت، زندگی نامه لغت‌شناسان و تاریخ‌دانان و شاعران و حکما و فقیهان و فیلسوفان آمده است. سپس بخش هشتم است که به کتب ادب، حکایات و فرهنگ عامه تعلق دارد. در بخش نهم که از عقاید و مذاهب سخن می‌راند، موضوع بسیار جالب توجه «مانویه» منقول است. بخش آخر بر علم کیمیا و صنعت (صنعت حجرالفلاسفه) شامل است.

مؤلف در هر مورد و در هر مناسبت، کوشش بر آن دارد که دقیق و واقع‌بین باشد. خواننده احساس می‌کند که از نظر ابن‌الندیم، هر کتاب، استقلال فردی، و هر مؤلف، شخصیتی خاص به خود دارد. به همت ابن‌الندیم، ما اینک می‌توانیم با اطمینان، موضوع و ارزش بسیاری از کتاب‌های مفقود را که وی لا اقل عناوین یا

محتوای عام آن‌ها را ذکر کرده حدس بزنیم.

ابن‌الندیم خواسته است که کتابش، انباشته و پر آشوب نباشد، به این جهت خود را در تفصیل جزئی و بیهوده سر در گم نمی‌کند و به ذکر تعاریف روشنی که برای بیان ویژگی يك اثر یا يك نویسنده ضروری است، اکتفا می‌کند. این روش دقیق و هوشمندانه، و نیز آن خصلت عینیت‌جوی و واقع‌گرا، و نوعی فراست در کار کتاب یا مذاهب گوناگون، و فروتنی فراوان مؤلف که در هر جا به عدم اطلاع خود اعتراف کرده، و همچنین اسلوب باوقار و روشن او، باعث گردیده است که «الفهرست»، علی‌رغم نقیصه‌ها و لغزش‌ها، در ادبیات عرب کتابی بی‌مانند گردد.

الثعالبی (متوفی در ۴۳۰ هجری) که از حیث حجم و ارزش کار، البته به اهمیت ابن‌الندیم نمی‌رسد، مقدار قابل توجهی کتاب درباب لغت (مانند «فقه‌اللغة») و آداب تدوین کرده است. علاوه بر این، کتابی شبیه به کتب «منتخبات» دارد که شامل است بر متون برگزیده‌ای از شاعران عمده زمان خویش. هر يك از این قطعات منتخب، با اطلاعاتی درباره زندگی شاعر همراه است. نام این کتاب، «یتیم‌الدهر»^۱ است که در آن، شاعران را برحسب سرزمینشان طبقه‌بندی کرده است. برای بیان ویژگی آثار منظوم یا منثور افراد، وی نمونه‌ای از هر يك نقل کرده و خود، نظری ابراز نداشته است. اسلوب او، با آن که در بند قافیه گرفتار آمده، باز هم تا حدی طبیعی و روشن است.

۱. به همت عباس اقبال، کتابی هم به عنوان «نمته‌الینمته» (تهران، ۱۹۳۴، ۲ ج) در دست داریم.

فصل هفدهم

نثر علمی^(۱)

۱. لغت‌شناسان

اهل لغت که همچنان به مکتب التقاطی بغداد وابسته بودند، تتبعات خود را گسترش بیشتر دادند و تا حدودی، روش‌های خارجی را که از طریق ترجمه‌ها و اطلاعات تازه ادبی، اخذ کرده بودند، بر آن‌ها منطبق ساختند. ابن جَنّی (متوفی در ۳۹۳ هجری) فرزند برده‌ای یونانی بود و قریحه‌ای ظریف و کنجکاو داشت، و به دربارهای حلب و حکومت‌های شرقی اسلام، آمد و شد کرد و با شاعر بزرگ زمان متنبی، آشنا شد و اشعارش را شرح کرد. آثار او، به غیر از این شرح و مقداری شعر، همه در زمینه لغت‌شناسی عربی است که کوشیده است نیک فهم کند و با روشی عالمانه و دقتی تمام مورد مطالعه قرار دهد.

الجوهري (متوفی در ۳۹۳ هجری) ترك نژاد بود و در سرزمین‌های بین‌النهرین و عربستان و شام و نیز در دورترین نواحی خاور اسلام، سفر بسیار کرد. وی شعر نیز می‌سرود، اما تخصصش در نحو و لغت بود. شهرت او زائیده قاموس بزرگ «الصحاح» است که در آن، کلمات را برحسب ترتیب الفبائی منظم کرده، اما آخرین حرف ریشه کلمه را اصل قرار داده است.

۱. مراد نثری است که ادبی خالص نباشد.

ابن رشیق (متوفی در ۴۲۲ هجری) از نژاد یونانی بود اما در آفریقا زاده شد و همان جا، در شمال آفریقا و در صقلیه زیست. وی شهرت خود را مدیون کتابی است در فن شعر عربی به نام «العمده» که حاکی از ذوق انتقادی و قوت قریحه و استعداد درخشان او در نویسندگی است.

یحیی التبریزی (متوفی در ۵۰۳ هجری) پس از اقامتی کوتاه در مصر، استاد مدرسه نظامیه بغداد شد. اگر زندگی اخلاقی او مورد گفتگو است، در عوض ارزش علمی او برای علوم زبان عربی بسیار پر اهمیت است. به ویژه انبوهی شرح بر متون منظوم از او در دست داریم.

الزمخشری (متوفی در ۵۳۸ هجری) چهره‌ای است از پیشینیان درخشان‌تر. مردی فارسی بود که بی‌چون و چرا به تسلط و ارجحیت زبان عرب گردن نهاده بود، لذا، از برای شوکت آن، به تألیف آثار گران قدری دست زد. از آن جمله است: «المفصل» در نحو که کتابی متقن و واضح و معتدل است؛ نیز آثاری به زبان فارسی در باب غنای زبان تازی؛ و مجموعه‌هایی در ادب که مشهورترین آن‌ها «أطواق الذهب» نام دارد و به اسلوبی پر آرایش تألیف یافته است. وی در عین حال متکلمی بود که ذهنی استقلال طلب داشت و توانست در بحبوحه عصر اختناق، ندای معتزلیان را به گوش همگان برساند. زمخشری، علاوه بر چند مجموعه حدیث، کتابی در تفسیر قرآن دارد که پس از این مورد بحث قرار خواهیم داد.

۲. تاریخ‌دانان

ابن مسکویه (متوفی در ۴۲۲ هجری) از نژاد ایرانی، و منشی المهلبی وزیر معروف بود. پس از مرگ این وزیر، از عنایات دیگر بزرگان بغداد بهره‌مند می‌شد. وی به مطالعه در فلسفه و پزشکی و کیمیا پرداخت، و چند کتاب اخلاق از خود به جای گذاشت که معروفترین آن‌ها، «کتاب الأخلاق» است. این کتاب

۱. اخیراً رسم شده است که لفظ ابن را از نام این تاریخ‌دان حذف می‌کنند.

مجموعه‌ای است از حکم ایرانی و هندی و یونانی و عربی. کتاب تاریخ او، «تجارب‌الامم» نام دارد، و در آن جا که مطالب به شخص او متعلق است، وی نشان می‌دهد که تاریخ‌دان شایسته‌ای است، زیرا هم دید شکافته و پرتهور خود را در رعایت جانب بی‌طرفی آشکار می‌سازد، و هم صریحاً به زندگی سیاسی و اجتماعی و امور اداری و مالی و تشکیلات نظامی عنایت می‌کند. وی در نهایت استقلال به توصیف و تشریح و قضاوت می‌پردازد، و گاه، آن چنان که پنداری حقیقت را یافته و دیگر فریب نمی‌خورد، کار سخت‌گیری را به افراط می‌کشد. ابن مسکویه با آن که فصاحت و بلاغت را هدف غائی خود قرار نداده، باز قادر است چهره‌های تاریخی را ماهرانه ترسیم کند و صحنه‌های زنده‌ای را استادانه مجسم سازد.

العُتْبِی (متوفی در ۴۲۶ هجری) مورد عنایت دو سلسله از خاندان‌های شرق اسلام، یعنی سامانیان، و سپس غزنویان بود. وی از برای سلسله غزنوی، «تاریخ الیمینی» را تألیف کرد. اسلوب بسیار متصنع کتاب، موجب شهرت عظیم آن نیز گردید.

الخطیب‌البغدادی (متوفی در ۴۶۳ هجری) از خطیبان بغداد و از علمای حدیث بود. از میان تألیفات متعددی که به جای گذاشته، «تاریخ بغداد» از همه شاخص‌تر است. در این کتاب، از محدثانی که در بغداد زاده شده‌اند و یا زمانی در آن شهر بوده‌اند، به ترتیب حروف الفبا نام می‌برد. از مجموعه این کتاب، اطلاعات گرانبھانی خواه در زمینه عقاید و خواه درباره زندگی سیاسی می‌توان به دست آورد.

ابن عساکر (متوفی در ۴۶۰ هجری) به تقلید از «تاریخ بغداد»، کتاب «تاریخ دمشق» را تألیف کرد. وی نیز به ذکر دمشقیان اکتفا نکرده، بلکه از کسانی که به این شهر بزرگ سوری سفر کرده‌اند نیز نام می‌برد.

أسامة بن مُنْقِذ (متوفی در ۵۸۴ هجری) در شام متولد شده و به خاندانی از اهل امارت و ادب تعلق داشته است. هنوز بسیار جوان بود که با جنگجویان صلیبی تماس یافت و زمانی که به سن رشد رسید، در جنگ‌های متعددی علیه آنان شرکت جست. وی هم به شاعری شهرت دارد و هم به نویسندگی.

معروف‌ترین کتاب او، نوعی شرح احوال از زندگی خود اوست که «کتاب‌الاعتبار» نام دارد. نویسنده، با توصیف خاطرات خود و ترسیم صحنه زنده‌ای از آن روزگار، اثری واقعاً بدیع به وجود آورده است.

عمادالدین‌الاصفهانی (متوفی در ۵۸۹ هجری) ایرانی‌نژاد بود و زندگی پر اضطرابی را گذرانید که پر بود از نوطه‌های رقیبان. این رقیبان، مکرراً وی را مجبور کردند از جایی به جایی دیگر رحل اقامت کشد، و گاه در فارس، گاه در مصر، گاه در بین‌النهرین و گاه در شام منزل گزیند. از وی کتابی شامل منتخباتی از شاعران قرن ششم هجری در دست است که «خریده‌القصر» نام دارد. اما آثار تاریخی او مشهورتراند: کتابی در تاریخ سلجوقیان به نام «نصرة الفترة» نگاشته و کتابی در فتوحات صلاح‌الدین ایوبی به نام «فتح القسی».

ابن‌الاثیر (متوفی در ۶۳۲ هجری) دو برادر داشت، یکی متکلم و عارف بود و دیگر نویسنده (مؤلف «المثل السائر» که نزد ادیبان عرب شهرت فراوان دارد). اما آن که اینک مورد بحث ماست، ابن‌اثیر مورخ است که در واقع، یکی از مشهورترین مورخان زبان تازی به شمار می‌آید. وی کتابی در تاریخ اتابکان موصل، و فهرستی شامل هفت هزار و پانصد صحابی («أسدُ الغابة») و خلاصه يك كتاب تاريخ جهانی به نام «الكامل» که به سال ۶۲۹ هجری ختم می‌شود، از برای ما به جای گذاشته است.

نویسنده، علی‌الخصوص تاریخ عظیم طبری را خلاصه کرده و به یاری اطلاعاتی که از منابعی تازه استخراج نموده، آنرا غنائی تمام بخشیده است. بدین سان، آثار متعددی، از چنگ فراموشی ابدی نجات یافته‌اند. وی، نسبت به پیش‌کسوت خود طبری، ذوق انتقادی بیشتری بروز داده است.

۳. جغرافی‌نویسان

در فاصله میان قرن چهارم و هفتم هجری، مصنفات جغرافیائی کثرت یافت و در هر يك از انواع «سفرنامه»، «مسالك»، «قاموس‌های جغرافیائی» و آثاری که به منظور تعمیم علوم جغرافیائی نگاشته می‌شد، نویسندگان بسیار معتبری ظهور

کرد.

ابن فضلان (متوفی پس از ۳۱۰ هجری) که نزد بلغاریان سرزمین ولگا گسیل شده بود، «رساله»ای در باب این اقوام و سرزمینشان فراهم آورد. ابوذلف میشر (متوفی در ۲۳۱ هجری) که به سفارت، به ترکستان و چین گسیل شده بود، اطلاعاتی درباره این سرزمین‌ها جمع کرد. البلخی (متوفی در ۲۲۲ هجری) جغرافیادانی شهرنشین و دانشمندی فیلسوف بود. وی در تألیف «صورالاقالیم» که تنها قطعاتی از آن به جای مانده، بیشتر به امر نقشه‌نگاری پرداخته و اطلاعات خود را از منابع شفاهی و یا مکتوب اخذ کرده است.

الاصطخری (متوفی در ۳۴۰ هجری) که از نژاد ایرانی بود، برخلاف بلخی، به مسافرت‌های فراوانی دست زد و «کتاب‌المسالك و الممالك» را تألیف کرد. وی از طرح کتاب بلخی تقلید کرده (به همین جهت، قطعاتی از کتاب بلخی را تنها در «مسالك» اصطخری باید یافت)، اما اطلاعات او بسیار وسیع‌تر و زنده‌تر است.

مطالب کتاب اصطخری و حتی عنوان آن را، ابن حوقل (متوفی در ۳۶۷ هجری) اخذ کرد. وی تمام فصول مربوط به شرق اسلامی را از این جغرافی‌دان متقدم وام گرفته است، و تنها درباره باختر اسلام (اندلس و صقلیه) است که اطلاعات تازه‌ای عرضه می‌دارد.

المُقدّسی یا المقدّسی (متوفی در ۳۷۸ هجری) در بیت‌المقدس تولد یافت. وی با وجدانی باز و کنجکاو و خوش‌طینت و فهیم و بردبار، از تمام بخش‌های جهان اسلام دیدار کرد. به هر دیاری که داخل می‌شد، با اهل آن در می‌آمیخت، می‌خواست که در کتابخانه‌ها را به رویش بکشایند، نحوه زندگی آنان را عملاً تجربه می‌کرد، و به پرسش از دانشمندان ایشان می‌پرداخت. کتابی که به دنبال این مسافرت‌ها تحت عنوان «احسن‌التقاسیم» تصنیف کرد، «از برای شناخت جهان اسلام در قرن چهارم هجری، اساسی است».

المسعودی (متوفی در ۳۴۵ هجری) از مقدسی بزرگتر و مانند او اهل نظر بود، اما هم قریحه‌ای عالی‌تر داشت و هم روانشناسی نافذ بود، به همین جهت،

کتابی تألیف کرد که از اثر مقدسی بسیار غنی‌تر بود و از فرهنگ و دانش بسیار وسیع‌تری حکایت می‌کرد. زیرا جغرافیادانی مسعودی برحسب مناسبات است. بله، جغرافی‌دان است، اما در ضمن تاریخ‌دان هم هست. بله مورخ است، اما نه تنها به حیات سیاسی، که به امر تفکر، آداب و عادات و رسوم هم پرداخته است. به همه چیز توجه کرده است: به ادیان، به فرق، به مشاجرات، به شعر، به خرد اعاجم، به دریانوردی، به تجارت، به علوم. در سفرهایش، شخصاً با دانشمندان غیرمسلمان تماس می‌گرفت و قادر بود ارزش فرهنگ نصرانیان و حتی بت‌پرستان را باز شناسد. آثارش، بازتاب کنجکاوی سیری‌ناپذیر و فرهنگ وسیع اوست. اما از مجموعه بسیار فراوان آثار او، تنها بخشی به جای مانده است: همین بخش هم شامل گنجینه سخت غنی اطلاعاتی است که ذهن نویسنده توانسته بود از هر علمی فراهم آورد. کتاب «مروج الذهب» او فقط خلاصه‌ای است از آثار مفقود او که با توجه به این خلاصه بزرگ، می‌بایست سخت عظیم بوده باشد. نویسنده در این کتاب ظاهراً علاقه‌ای به نظم و ترتیب یا دید انتقادی ندارد، معذک او، این هر دو خصیصه را داراست؛ اما گونی خواسته است کتابش فقط مجموعه اطلاعاتی کامل و دلنشین باشد و سلیقه ترکیب و داوری‌های عالمانه خود را در آن دخالت ندهد.

البیرونی (متوفی در ۴۴۰ هجری) نیز چهره‌ای درخشان است. وی که از نژاد ایرانی بود، در علم حساب و نجوم عمیقاً مطالعه کرد، و علاوه بر زبان مادری، زبان عربی و یونانی را نیز فرا گرفت، و سفرهای بسیار کرد. آثار او شامل است بر: علم حساب، کیهان‌شناسی، داروسازی («کتاب الصیدنة»)، مردم‌شناسی («الآثار الباقية»)، تاریخ («تاریخ الهند»). وی که به همراهی حامی بزرگش محمود غزنوی به هند سفر کرده بود، توانست چندین سال در آن دیار اقامت گزیند. ابوریحان، به سبب شگفتی روحیه، اهمیت اطلاعات و شفافی اسلوبش، در قالب نویسنده‌ای سخت جذاب جلوه می‌کند. به ندرت اتفاق می‌افتد که این همه ویژگی در يك مرد جمع آید، و بسی جای تأسف است که چنین مردی، عموماً ناشناخته مانده باشد. به هر حال، وی نویسنده‌ای است که می‌تواند تفکرات بدیع را در نثری ارزشمند عرضه نماید.

یاقوت (متوفی در ۶۲۷ هجری) گردآورنده‌ای است با دید دائرةالمعارفی. ما از آن جهت او را در شمار جغرافی‌نویسان قرار داده‌ایم که بزرگترین اثرش «معجم‌البلدان» شامل است بر اطلاعات گونه‌گونی در باب نقشه نگاری، تاریخ، ادبیات، نجوم... که ذیل نام جای‌ها گرد آورده و آن نام‌ها را برحسب حروف الفبا مرتب کرده است.

یاقوت برده‌ای غیر عرب بود که در سرزمین بیزانس زاده شده بود. نخست از برای مولای خویش به سفرهای بازرگانی می‌پرداخت؛ پس از آزادی هم به همین کار به حساب خود ادامه داد. وی علاوه بر عشق به سفر، از ذوق ادبی نیز بهره‌مند بود و همین ذوق او را وادار می‌کرد که به منظور مطالعه یا بررسی کتابخانه‌ها، گاه سالیان دراز در يك جا توقف کند. وی سراسر شرق اسلام، از جمله مصر را نيك می‌شناخت. بخش بزرگی از آثار او مفقود شده است. اما تألیف جغرافیائی او که قبلاً نام بردیم، و نیز بخشی از تألیف دیگرش «ارشادالاریب» (یا «معجم‌الادباء») که بیشتر جنبه ادبی دارد، به جای مانده است. یاقوت نثری دقیق و متعادل که ضمناً خشک هم نیست به کار می‌برد. کتاب جغرافیای او، پر است از منقولات منظوم یا قطعات منثور که هم تصوری از آثار گمشده القا می‌کند و هم امکان آن را فراهم می‌آورد که در متون بازیافته تحقیقات جالب توجهی انجام دهیم.

۴. فیلسوفان

نام اخوان‌الصفا به جماعتی داده شده است که اعضای آن، در اواسط قرن چهارم هجری، در بصره گرد هم جمع می‌شدند. از عمل این مردان اطلاع روشنی نداریم، اما می‌دانیم که نوعی انجمن سری، مبتنی بر کمک‌های متقابل مادی و فکری و شامل روحیه شاعرانه و عرفانی تشکیل داده بودند و نیز نوعی دائرةالمعارف نیمه علمی - نیمه مذهبی تألیف کرده بودند. این دائرةالمعارف، «رسائل اخوان‌الصفا» نام دارد که بر ۵۲ رساله بالغ است. در این مجموعه، بحث‌هایی گسترده همراه با نظم علمی درباره علم حساب، منطق، علوم طبیعی،

روانشناسی، ماوراءالطبیعه، عرفان، نجوم و سحر موجود است که موجب تحرك در روحیه خوانندگان مسلمان می‌گردید. مکتب در این کتاب، از نوع مکاتب تألیفی و التقاطی است، یعنی عناصری که ریشه هندی - ایرانی دارند، با عناصر یونانی که بیشتر به عقاید سقراط و افلاطون و هرمس و فیثاغورث شبیه است تا به عقاید ارسطو، درآمیخته است. هسته مرکزی عقاید اخوان‌الصفا را موضوع مبدأ و مقصد روح تشکیل می‌دهد. ایشان که به اعتلای روح قائل بودند، عقیده داشتند که ارواح فردیه، به واسطه روح عام کیهانی، از خداوند متعال ناشی می‌شود و از همان طریق دوباره به اوباز می‌گردد. این رجعت، به یاری علوم تزکیه بخشی که ایشان تعلیم می‌کنند حاصل می‌آید، و همه مذاهب جهان، به نظر ایشان، با آن علوم قابل انطباق است؛ و قرآن کریم هم باید از همان دیدگاه تفسیر شود. این رسائل در اسلوبی نهیج طلب و نسبتاً مشوش و از هم گسیخته تألیف یافته، اما قطعات زیبا و پر قدرت هم در آن‌ها فراوان است.

این «برادران پاکیزگی» هم از جانب فلاسفه مورد سوءظن قرار داشتند و هم از طرف روحانیت تسنن. روحانیون با آنان چون کفار عمل می‌کردند و می‌پنداشتند هر جا که کوششی در راه استقلال فکری صورت گرفته، لاجرم ردّ بای آنان نیز آشکار است.

الفارابی (متوفی در ۳۳۹ هجری) بزرگترین فیلسوف اسلامی پیش از ابن سینا به شمار می‌آید. وی ترك نژاد بود و در بغداد، نزد استادان نصرانی تعلیم یافت، سپس به حلب، نزد سیف‌الدوله رفت و مورد استقبال احترام‌آمیز او قرار گرفت. چنین به نظر می‌رسد که فارابی زندگانی منززل و حتی زاهدانه‌ای را همراه با مطالعه گذرانده باشد. وی در فتح دمشق ممدوح خود را همراهی کرد، و در همین شهر بود که، در سن هشتاد سالگی وفات یافت.

فارابی را بیشتر به عنوان شارح ارسطو می‌شناسند، آن چنان که وی را «المعلم الثانی» (پس از ارسطو) خواندند. وی به وضوح، نمایشگر گرایش التقاطی شرق است و همه جا کوشیده است میان ارسطو و افلاطون را جمع آورد، زیرا، به نظر او، فلسفه حقیقت است و به همین جهت نباید روش‌های فلسفی با یکدیگر مغایر باشند. این شارح ارسطو که پیشرو ابن رشد بود، کتابی

در تفکرات شخصی خود تألیف کرده که از آن بخش کوچکی به جای مانده است. این اثر بر مطالبی درباره تقریباً همه زمینه‌های دانش بشری در آن روزگار شامل است. روش ترکیبی او بیش درآمدی بر روش ابن سیناست، جز این که کار او وضوح و نظم و ترتیب کار ابن سینا را ندارد. اسلوب او که غالباً گنگ است، از مصطلحات منصوفه رنگ گرفته است.

ابن سینا (متوفی در ۴۲۸ هجری) که به زبان‌های اروپائی آویسن Avicenne خوانده می‌شود استادی است که شهرت و قدرت علمی‌اش از مرزهای جهان اسلام درگذشته و اثر آن‌ها هنوز هم قابل ملاحظه است. «وی را همه فیلسوفان مسیحی قرن دوازدهم میلادی می‌شناختند؛ و اگر به عنوان رقیب و مخالف تلقی می‌شد، رقیبی بود که به سبب توان علمی، مورد احترام قرار داشت و بهتر آن بود که به دیده اعتبار در وی نگرند (گیلسون). در عصر حاضر، هنوز هم در شرق، او را «الشیخ‌الرئیس، شهوار همه دانش‌ها می‌خوانند، زیرا او نه تنها فیلسوف، بلکه عالم و طبیب بزرگی نیز بود؛ علاوه بر این، در سرزمین ایران که زادگاهش بود و همه عمر خود را هم در آن گذرانیده بود، نقش سیاسی بسیار افتخارآمیزی به عنوان وزیر به عهده داشته است؛ نیز بهمین مناسبت بود که به زندان افتاد. زندگی او پر از ماجرا و درگیری و عذاب بود، اما جا به جا، نعمت‌های امارت و دوران‌های تعلیم هم در آن نقش بسته است. باری، زندگانی او بسیار زود، یعنی در سال ۴۲۸ هجری، در سن ۵۸ سالگی پایان پذیرفت.

با وجود این، ابن سینا مقدار قابل ملاحظه‌ای کتاب از خود به جای گذاشته است که معروف‌ترین آن‌ها عبارت است از: «الشفاء»، «النجاة»، «الاشارات»، «الحکمة المشرقیة» که همه در باب فلسفه است؛ اما در زمینه پزشکی، کتاب «القانونی فی الطب» را تألیف کرده است.

علاوه بر این مصنفات نسبتاً حجیم، ابن سینا تعداد فراوانی رساله در باره فلسفه و الهیات و تصوف اشراق و علوم گوناگون دیگر نیز نگاشته است. تأثیر او به عنوان پزشک، در مغرب زمین، سخت وسیع بود و تا قرن هفدهم میلادی دوام داشت. اما به عنوان فیلسوف، وی یکی از بزرگترین استادان فن است، ولی بررسی و تدقیق معنی و تأثیر تألیفات او هنوز به پایان نرسیده است.

به منظور تعریف و توصیف آثار ابن سینا در دو کلمه، خوب است هم زبان با گیلسون بگوئیم که: «همه فلسفه ارسطونی، در استنتاج ترکیبی وسیع ابن سینا جای گرفته و در باب خلقت، به تفسیری نوافلاطونی مزین گردیده است.»

ابن سینا با آن که در دین تعصب نمی‌ورزید، باز تحت تأثیر تعلیمات عمومی اسلام قرار داشت. عرفان او نیز که گرایش عقلی داشت، در مقابل احکامی که دین وضع کرده است سر خم می‌کند.

زبانی که ابن سینا به کار برده، حتی در متونی که از قول ارسطو نقل کرده، زبانی روشن و شفاف و استوار است و گاه مهارت‌هایی به خرج داده که نکات دشوار را پوشانیده است. با وجود این وی، بخصوص در آثار عرفانی، از اسطوره استفاده بسیار برده است. معروف‌ترین اسطوره‌های او، یکی افسانه پرنده است و دیگر داستان «حی بن یقظان» که در زمینه عرفان و حتی فلسفه دوران‌های بعد شهرتی عظیم حاصل کرد.

۵. متکلمان

الف - از مذهب تشیع، چندین حکیم الهی شایسته ذکر برخاسته است که از آن جمله‌اند: ابن بابویه (متوفی در ۳۸۱ هجری) که از اساتید بغداد و نویسنده‌ای پر بار بود؛ الطوسی (متوفی در ۴۶۰ هجری) که دیرزمانی در بغداد زیست و به عنوان بزرگترین حکیم اهل تشیع، قبول عام یافت.

ب - در زمینه تفسیر قرآن، آثار گرانقدری به وجود آمد. از جمله، آثار الواحیدی (متوفی در ۴۶۶ هجری) است که علاوه بر تفسیر، مناسبت‌های نزول وحی الهی (= اسباب النزول) را نیز ذکر می‌کرد؛ از او مهمتر، الزمخشری (متوفی در ۵۳۹ هجری) و الرازی (متوفی در ۶۰۶ هجری) است. زمخشری که پیش از این به وی اشاره رفت (ر. ک به ص ۲۱۲ از کتاب حاضر) معتزلی سخت اعتقادی بود. در تفسیرش که «الکشاف...» خوانده شده، به تحلیل نحوی متن مقدس پرداخته و کوشش در راه تعقل فلسفی را بر تأییدات سنتی رجحان داده است و بر زیبایی‌های ادبی و تقلیدناپذیر قرآن کریم (= اعجاز القرآن) انگشت

نهاده است. این کتاب که در درجه اول اهمیت قرار دارد، به سرعت از جانب الهیون اهل تسنن مورد سوءظن واقع شد و از شهرتی که شایسته آن بود برخوردار نگردید.

تفسیر الرازی (متوفی در ۶۰۶ هجری) که «مفاتیح الغیب» خوانده می‌شود، با آن که از نظر مطالعات عقیدتی ارزش فراوان دارد و از تفسیر زمخشری نیز فشرده‌تر است، تنها مورد استفاده متخصصان قرار می‌گیرد.

رازی کتاب‌های دیگری نیز درباره قرآن کریم و همچنین درباره شریعت، فلسفه، تاریخ، فقه، نجوم و علم معانی بیان تصنیف کرده است.

و اما در باب احادیث نبوی نیز مسلمانان به کار استخراج و جمع‌آوری و تلخیص دست زدند. در این زمینه می‌توان از «مصابیح السنة» تألیف البغاوی (متوفی در ۵۱۶ هجری) نام برد که در آن، احادیث برحسب درجه «صحت» آن‌ها تنظیم یافته و لذا مسلمانان به سهولت درمی‌یابند که چه ارزشی باید برای هر يك از آن‌ها قائل شد.

ج - فقه نیز در این روزگار گسترش عظیمی یافت و مصنفات مدرسی و تألیفات تخصصی متعددی در همه فرقه‌ها به وجود آمد. در این میان، خوب است به القدوری (متوفی در ۴۲۸ هجری) که شاگرد ابوحنیفه بود، و نیز از القیروانی (متوفی در ۳۹۱ هجری در فاس) نام ببریم. قیروانی رساله‌ای در فقه دارد که هنوز هم در تعلیمات مالکیان مورد استفاده است.

د- شریعت

خوب است در مورد این رشته از علوم دینی اندکی بیشتر تأمل کنیم. در همین عصر بود که اشعریه، علی‌رغم دشواری‌ها و حنی زجر و تعقیب‌ها، به وجود آمد و گسترش یافت و عاقبت در جامه دیانت رسمی جلوه‌گر شد.

الأشعری (متوفی در ۳۲۸ هجری) عرب‌نژاد بود و تقریباً همه زندگی خود را در شهر بصره گذراند. نخست به آیین معتزله بود، سپس خطرات منطقی‌گرایی را که چند تن از اساتید معتزلی در آن غوطه‌ور بودند، دریافت و بر آن شد که به سرچشمه‌های سنتی بازگردد. اما وی، از تعلیمات آیین نخستین، ذوق جدل را

همچنان حفظ کرده بود و موفق شد آن را با فضای الهیات اسلامی سازگار گرداند.

مکتب اشعری، به لطف شخصیت و آثار خود او، و به یاری شاگردانش، و نیز به سبب پشتیبانی ترکان سلجوقی، با آن که در آغاز، از صراط دین خارج تلقی می‌شد و از جانب کندی و وزیرمورد تعقیب بود، مقبول سافعیان و مالکیان افتاد و عاقبت تقریباً در سراسر قلمرو اسلام رسمی گردید. و بدین سان، موجب پایان گرفتن اغتشاش تفکرات و اتحاد نظرات شد. اما در عوض، آیین رسمی را برای قرن‌های متمادی متوقف ساخت و از هرگونه جستجوی پویا جلوگیری کرد. مشهورترین شاگردان مکتب اشعری عبارت‌اند از: الباقلانی، ابن فورک، الاسفراینی، القشیری، الجوینی و خلاصه الغزالی که مکتب جدید اشعری را پایه‌گذاری کرد.

الماتریدی (متوفی در ۳۳۳ هجری) معاصر اشعری بود و مانند وی دست به اصلاح و ترکیب و تألیف در آیین رسمی زد و همین امر موجب شد که پیروان ابوحنیفه، بیش از اشعری به وی متمایل گردند. اما اقدامات او با اقدامات اشعری اختلاف عمده‌ای ندارد.

الماوردی (متوفی در ۴۵۰ هجری) فقیه بزرگ شافعی، در بغداد اقامت گزید و آن جا، نقش عمده و شجاعانه‌ای به عهده گرفت، و تعداد نسبتاً زیادی کتاب در باب تفکرات دینی تألیف کرد که پس از مرگ او در میان مردم منتشر شد. معروفترین این کتاب‌ها، «الاحکام السلطانیة» نام دارد که ساختمان تشریعی دولت اسلام را با ظرافت بسیار و گاه با نوعی حساسیت، مورد بحث قرار داده است.^(۱)

الغزالی (متوفی در ۵۰۵ هجری) مردی بود در عین حال، شافعی و اشعری که توانست استقلال فکری خود را تا حدودی حفظ کند. نظر به کیفیت عالی آثار و ارزش تجارب شخصی او، بهتر است به طور جداگانه در احوال او به مطالعه پردازیم (ر. ک ص ۲۲۵ از کتاب حاضر).

۱. یکی از معروفترین آثار او کتاب «ادب الدنيا و الدین» در علم اخلاق است.

ابن تومرت (متوفی در ۵۲۵ هجری) از جنوب مراکش برخاست، از اسپانیای اسلامی دیدن کرد و سپس به شرق قلمرو اسلام رفت (در روایات افسانه‌ای آمده است که در مصر با غزالی دیدن کرده). ابن تومرت متوجه جهل مغربیان نسبت به تعالیم اسلام گردید؛ و چون خود در تماس با استادان خاورزمین کسب دانش کرد، به مغرب بازگشت و در آن جا دست به جنبش اصلاح طلبانه‌ای زد که خود منشأ سلسله الموحدون گردید. از طریق همین سلسله که تسلط خود را اندک اندک بر اسپانیا و شمال آفریقا می‌گسترانید، عقاید اشعریه، همراه با تفاسیر و شروح غزالی پیروز گردید. «الکتاب» ابن تومرت را لوچیانی Luciani همراه با مقدمه بسیار برازنده گلدزیهر درباره «حکمت الهی اسلامی در مغرب، طی قرن یازدهم میلادی» انتشار داده است.

الشهرستانی (متوفی در ۵۴۸ هجری) به سبب کتابی درباره فرقه اسلامی («الملل و النحل») شهرت یافته است. بنابراین، شهرستانی را باید مورخ ادیان به شمار آورد، جز این که وی تنها به کار عقاید پرداخته و اطلاعاتی در زمینه ترح احوال یا وقایع‌نگاری و یا کتابشناسی به دست نمی‌دهد. کتاب او یکی از مهمترین آثار زبان عرب در باب ادبیات مذهبی است و مؤلف در آن جانب بی‌طرفی و واقع‌گرایی را حفظ کرده است، و اطلاعات بسیار گرانبهائی درباره فرق شیعه و معتزله و مانویه، و نیز درباره نخستین تفرقه‌هائی که در صدر اسلام رخ داده، برحسب ترتیب وقوع، به دست داده است.

ابن الجوزی (متوفی در ۵۹۷ هجری) نویسنده‌ای سخت‌گیر و مباحثه‌گری نیرومند و از مدافعان پر حدت مدرسه ابن حنبل بود. در خانواده‌ای مرفه زاده شد و به شایستگی تعلیم دید و سپس در شمار خطبای محبوب بغداد در آمد. وی عشقی شدید به مطالعه و خریدن و خواندن و نوشتن کتاب داشت. یکی از پر اثرترین نویسندگان ادبیات عرب هم اوست، زیرا به تمام رشته‌های دانش در زمان خویش پرداخته است، و نه تنها در علوم دینی، که در پزشکی و نجوم و فلسفه هم دست به تألیف زده است. ابن جوزی در نوشته‌هایش، روح انتقادی نیش‌دار و آرام‌ناپذیری دمیده است و علی‌الخصوص، با نوعی تمسخر و تحقیر، تندروی‌های صوفیان را چه در رفتار و چه در عقیده به باد انتقاد می‌گرفت.

۵- نویسندگان متصوف

نویسندگان صوفی سعی بر آن داشتند که صداقت و تمسک خود را نسبت به دیانت به ثبوت رسانند و از مصطلحات و تعبیر عرفانی که به عنوان نشانه‌های انحراف از اعتقادات راستین مورد انتقاد بود دفاع کنند. اما از طرف دیگر، تأثیرات نوافلاطونی و هندی، نزد برخی از مشایخ بزرگ متصوفه موجب تأیید عقاید بسیار خطرناکی شد که بعدها ابن‌العربی همه را در قالب کاملاً شکل یافته «اتحاد» عرضه کرد.

القشیری (متوفی در ۴۶۷ هجری) که اشعری بود از شرق به بغداد آمد، همانجا به کار تعلیم پرداخت و همان جا هم وفات یافت. وی تفسیری عرفانی بر قرآن و آثاری در باب مجادلات اشاعره و تعالیم صوفیانه تألیف کرده است. شهرت او بیشتر به خاطر «رساله»^۱ ای است که در خلال آن خواسته است انطباق عرفان را با دین حنیف و آیین اشعری باز نماید. این رساله، برای مطالعه در باب تصوف، به صورت یکی از متون قدیمی و مدرسی درآمد است.

الغزالی [که در شمار نویسندگان شریعت از او نام بردیم] مسلماً بیش از هر نویسنده دیگری در سازش دادن میان عرفان و دیانت سهم داشته است (ر. ک به ص ۲۲۵ از کتاب حاضر).

ابن‌العربی (متوفی در ۶۳۸ هجری)^۱، در اندلس زاده شد و دیرزمانی آنجا زیست؛ اما تعلق او به این ناحیه از قلمرو اسلام، کمتر از دیگر نواحی است. وی به دیدار از شرق اسلام پرداخت و در همین جا نیز عمده‌ترین آثار خویش را تألیف کرد؛ چندین بار در مکه مکرمه اقامت گزید، و عاقبت در دمشق بدرود حیات گفت. از وی صد و پنجاه اثر در دست است، و هنوز گویند که این مقدار، تنها نیمی از کل تصنیفات اوست.

مهم‌ترین تألیفات او، دو کتاب «الفتوحات المکیة» و «فصوص الحکم» است که بر تفکرات عرفانی او شامل‌اند. وی دیوان شعری نیز دارد که برخی از اشعار عاشقانه آن، در قالب عشق جسمانی و از برای معشوق ساخته شده است. همین

۱. نام او را ابن‌عربی، بدون حرف تعریف هم ذکر می‌کنند.

امر باعث شد که وی تفسیری عرفانی به نام «ترجمان الاشواق» بر دیوان بنگارد. آثار او شهرتی عظیم یافت و نامش زبانزد خاص و عام شد، وی را عموماً الشیخ الاکبر، و یا به لقب محیی الدین (زنده کننده دین) می نامیدند. با این همه، شیوخ دین به دیده تردید در عقاید او می نگریستند و برخی از الهیون (مثلاً ابن تیمیه) به شدت از آن ها انتقاد می کردند. مسلماً عقاید او از مایه های فلسفه ایده آلیست و تألیفی، و اشراق و اتحاد الهام می گرفت. زیرا صوفی، ضمن آن که قوالب دیانت (آیین ها و شرایع) را تأیید می کند، پیرو انوار باطنی و عشق است. وی می داند که آدمیان همه برادراند و از ذات وحدت متجلی. همه «اهل حق» اند. ادیان، به تعدد ارواح معتقداند، اما گویند همه از ارزش واحدی برخوردارند. نیز «حق تعالی به همه اشکال متشکل است و از همه اشکال تهی است... و انسان ها هر یک مفهوم و تصور خاصی از خداوند دارند. اما من، همه این تصورات و مفاهیم را در آن واحد در خود جمع آورده ام».

گاه به نظر می رسد که ابن العربی در چکاچک کلمات گرفتار است؛ اما دور از انصاف است که سخاوتمندی روح او را نادیده بگیریم. معذک تعالیم او که کم و بیش در حلقات صوفیه نفوذ می کرد، موجب شد که آنان در خویشتن منکمش گردند و کوشش های غزالی که می خواست رؤیت باطنی و انتظار ورود حق را به دل، و نیز اعراض و فروتنی را در اسلام عمومیت بخشد، چندان کارگر نیفتاد.

۶. الغزالی، اندیشمندی بزرگ

از آن جا که بحثی استثنائی را به نویسنده بزرگ عرب جاحظ اختصاص دادیم، صواب آن دیدیم که درباره اندیشمندی بزرگ، یعنی الغزالی (متوفی در ۵۰۵ هجری) نیز بیشتر تأمل کنیم.

حیات او بازتاب عقاید اوست؛ کتابی شامل شرح احوال خود، به نام «المنقذ من الضلال» از برای ما باقی گذاشته که مراحل گوناگون زندگی وی را توصیف می کند و روی هم رفته دفاع سنایش آمیزی است از تحولات فکری و روحانی نویسنده.

غزالی، به سال ۴۵۰ هجری در طوس^۱، به دنیا آمد و به نام محمد نامزد شد (برادرش احمد نیز در ادبیات عرفانی شهرت دارد). در فقه و آداب و الهیات و نیز در عرفان تعلیمات شایسته دید (در خانواده او عشق به تصوف شدید بود). در دانشگاه نیشابور، در حلقه شاگردان جوینی در آمد که هم اشعری/شافعی بود و هم موافق با تصوف. غزالی درخشان‌ترین شاگرد او گردید و حتی در کار تعلیم به یاری استاد پرداخت.

در همین روزگار بود که بحران فکری ناهنجاری بر وی عارض گردید؛ حال آن که غزالی هنوز به بیست سالگی نرسیده بود. وی که در مقابل تعدد و اختلاط عقاید دچار سرگردانی شده بود، بر آن شد که خود با روشی دقیق، در پی حقیقت برآید و اصل «تقلید» را فاقد اعتبار شمارد. در این میان، تنها ادراکات حواس و اصول اولیه تعقل در مقابل این هجوم [شک‌آمیز] مقاومت توانست کرد، اما آن‌ها هم به زودی در همان دایره فکری گرفتار آمدند و شکاکیت غزالی فراگیر شد. اما برداشت او بیشتر به شکاکیت سوفسطائیان یونان قدیم شباهت داشت تا به شک نظام یافته دکارت؛ یعنی در خاطر غزالی، يك بحران واقعی تردید مطلق و دردناك حاصل آمد که چندین ماه بعد، به لطف اشراقی الهی که بدیهی بودن اصول اولیه را از برای او قابل درك ساخت، برطرف گردید.

مکتب تشیع که در میان غلاة شیعه به صورت‌های افراطی در آمده بود و شرق اسلام را دچار وحشت کرده بود و اعتقاد به «تعلیم» را تنها طریقه معرفت می‌دانست (حقیقت طبیعی و ماوراء طبیعی را امام معصوم تعلیم می‌کند) نیز مورد انتقاد غزالی قرار گرفت. دو کتاب «المستظهری» و «القسطاس» نتیجه مناظرات شفاهی و عمومی او را علیه غلاة شیعه در بر دارد.

پیش از آن، وی روش‌های مدرسی دیانت را آزموده بود و کتاب‌هایی در فقه تصنیف کرده بود. یعنی در آن هنگام او با وجوه عمده تعقل مذهبی آن روزگار آشنا شده بود، به غیر از تصوف. از این رو، به مطالعه تألیفات بزرگ صوفیه

۱. گویند در دهکده‌ای به نام غزاله نولد یافت، و بدین ترتیب، نام الغزالی را توجیه کرده‌اند.
 ۲. وی کتاب‌های «المستظهری»، «حجة الحق» و «القسطاس» را در رد باطنیه نوشته است.

پرداخت و به زودی چنین اعتقاد یافت که کوشش ذهنی برای فهم اندیشه و حکم درباره آن کافی نیست، بلکه يك عمر باید تجربه اندوخت، و کوششی باید که موجودیت اخلاقی انسان تماماً دگرگون شود.

این جا بود که غزالی دچار دومین بحران زندگی خود شد. جز این که این بار بحران او نه از مقوله تعقل، که در زمینه تجربه عملی بود؛ زیرا برای تجربه طرق صوفیه و رسیدن به لقاءالله، باید از خویشتن تهی شد، از خویشتن اعراض کرد، اما افتخارات و ثروت و نيك نامی و موفقیت او را اسیر خود داشت. جنگ درونی او شش ماه به طول انجامید و موجب رنج فراوان، و حتی رنج جسمانی گردید. عاقبت توفیق الهی، مانند بار اول، گره بحران را گشود و نه اشراق درونی مانند دفعه پیش، که قدرتی مادی به وی عطا فرمود (سال ۴۸۸ هجری).

آنگاه غزالی پس از آن که از امر معیشت خانواده اطمینان حاصل کرد، بغداد را ترك گفت و زندگی تنهائی و سرگردانی که او آغاز کرده بود، پایش را به دمشق و بیت المقدس و مکه و مدینه و حبرون و خلاصه مصر کشانید. همه جا می‌کوشید ناشناس بماند، همه جا دست به اعمال فکری می‌زد. در همین احوال، شروع به جمع‌آوری مواد لازم برای تألیف «احیاء علوم الدین» که عمده‌ترین اثر اوست کرد و در ضمن کتابی در دفاع از دین و علیه نصرانیت تحت عنوان «الرد الجلیل» نوشت، و بی‌گمان طرح بسیاری از رسائل بعدی را هم در همین روزگار ریخت.

این بخش از زندگی او که در گمنامی تقریبی و مسافرت در تنهائی می‌گذشت، یازده سال به درازا کشید. غزالی اعلام می‌دارد که در خلال این مدت، حقایق اساسی عرفان را شخصاً تجربه کرده است و بوجود روشی در معرفت معتقد شده است که بر روش‌های معرفت از راه حواس و عقل رجحان دارد، و نیز به وجود «ذوقی روحانی» ایمان آورده که قادر است از سرچشمه حقیقت بنوشد و آنرا «تذوق» کند.

علاوه بر این، غزالی در باب رخنونی که گریبان‌گیر مسلمانان شده بود نیز اندیشه کرد. وی کشف اسباب شرّ و مبارزه با آن را وظیفه خود می‌پنداشت. به عقیده او، اسباب شرّ را در همه زمینه‌های علوم دین می‌توان یافت. بدین قرار،

فلاسفه مشاء را کافر می‌شمارد؛ گمان می‌کرد که تشیع، با نظریه «تعلیم»، نوعی ذهن‌گرانی غیرقابل بررسی ایجاد کرده است که هرگونه گزافه‌کاری را میسر می‌سازد؛ بزرگان دین هم در مسائل اخلاقی جزئی و استدلال‌پردازی‌های بیهوده محصور شده‌اند؛ صوفیه هم کارشان به افراط و تفریط کشیده شده است.

از این جا بود که غزالی به زندگی فعال بازگشت و حتی پذیرفت که - البته با دیدی تازه - در دانشگاه نیشابور به تدریس پردازد (سال ۵۰۳ هجری)؛ و نیز آخرین اصلاحات را در کتاب «احیاء العلوم» انجام داد و همچنین کتاب «المنقذ» را تألیف کرد.

اقدامات اصلاح طلبانه او البته با چنان معارضاتی مواجه شد که وی ناچار گردید از دنبال کردن آن‌ها به طور علنی و رسمی چشم‌پوشد. سرانجام به شهرک خود بازگشت و در آن جا، از برای جمعی از شاگردان برگزیده به تعلیم خصوصی پرداخت. از آن پس، زندگی را که با عزلت و تنگی همراه شده بود، در کنار گروهی از یاران، در خانقاهی که کنار مدرسه‌ای قرار داشت گذرانید. همچنین تعدادی رساله در باب شریعت و تصوف تألیف کرد و عاقبت در چهاردهم جمادی‌الثانی سال ۵۰۵ هجری، در سن ۵۴ سالگی وفات یافت.

غزالی با آن که در انجام دادن آن چه مأموریت اخلاقی خویش می‌پنداشت، با شکست مواجه شد، باز توانست برای زمانی بس دراز، دیدگاه‌های اصلی تعقل مذهبی اسلام را تعیین نماید، و نشان داد که عقل نباید به صورت دشمنی تلقی گردد که باید با احتیاط از آن استفاده کرد، و یا به قصد ردّ معتزله، آن را همراه با استدلالات يك جانبه و کلمات پر جنجال به کار گرفت. از طرف دیگر، عقل هم نباید سر آن داشته باشد که قلمرو تفکرات مذهبی را منحصرأ تحت تسلط خود گیرد و هر چه را از ادراکش عاجز است، نفی کند و یا در پرده نهد. مشائیون مسلمان از همین باب به کفر پا نهاده بودند. فقیهان نیز به نوبه خود از دین، قانونی ساخته بودند که برخی آئین‌ها و اعمال مذهبی را فرض می‌کرد و یا التزاماتی اجتماعی به وجود می‌آورد. باین ترتیب فقیهان، طراوت را از تقوی برگرفتند و دین را به مجموعه قوانینی عادی و صوری تبدیل کردند. هر تفکر دینی باید از طریق تجربه باطنی که صوفیان اساتید و الگوهای کامل آن‌اند، حیات تازه

گیرد. غزالی، فلسفه و بخصوص فلسفه نوافلاطونی را به کلی نفی نمی‌کند و منکر قوانین مذهبی هم نیست و از نظرات الهیون نیز روگردان نیست؛ اما می‌خواهد که اصل «تقلید»... متوقف شود و علاوه بر این، تصوف به عنوان عامل حیات‌بخش در این ترکیب توازن یافته داخل گردد، زیرا تصوف است که می‌تواند تشنگی (تعطش) جان را رفع کند و اسباب تزکیه اخلاقی و معرفت تجربی را از برای او فراهم آورد تا بدین سان به آرزوهای خود دست یابد. به عقیده غزالی، علمی که او «علم دل» خوانده، یکی از اجزاء اساسی دین و بر هر مسلمان، فرض است؛ بدون این علم، ماسوای آن را هیچ ارزشی نخواهد بود.

بنابراین دیانت، از نظر او يك اسلوب جدلی یا تدافعی، و یا حتی مجموعه‌ای از احکام عملی و اجتماعی و غیرمذهبی نیست، بلکه تجربه‌ای درونی و کوششی است که از طریق آن‌ها، مرد مؤمن هم می‌تواند دین خود را بشناسد و هم، با تزکیه نفس و عبادت به جانی رسد که خداوند متعال، مالك بی‌نیاز، خالق قدیر و یار نزدیک از او خشنود گردد. انگیزه اصلی مذهب واقعی، باید عشق به خداوند باشد؛ عشقی که بیان آن، با آن که بیانی قرآنی است، در تعلیمات عمومی اسلام جانی نیافته است.

این عقاید در تعداد فراوانی رساله عرضه شده و به نحوی منظم، در اثر عمده غزالی، «احیاء علوم‌الدین»، یعنی کتابی که شاید نیک انجام‌ترین و متوازن‌ترین اثر دینی اسلامی باشد، بسط و تفصیل یافته است. کتاب، علاوه بر این، از نظر وضوح حسن نگارش یکی از بهترین آثار است. غزالی قادر است افکار خود را نظام بخشد و آن‌ها را با روشنی تمام عرضه کرده بی‌آن که دچار اغراق شود، آن‌ها را با دقت بسیار در ابواب و فصول نهد. وی چون روانشناسی زبر دست، امور را به روشنی تحلیل می‌کند و در عین حال از کاوش‌های معقد و موشکافانه می‌پرهیزد. متن نوشته‌های او، به نقل قول‌های بیش از حد طویل و یا مکرر - حتی اگر زاهدانه و گرانقدر باشد - سنگین نگردیده است. اسلوب او سهل و ساده و غالباً استعاری است؛ وی از صنعت تشبیه استفاده فراوان کرده و کوشیده است سخنش را خوانندگان بیشتری و یا حتی عامه مردم درك کنند؛ به همین جهت گاه اسلوب او سست و عامیانه می‌گردد، آن چنان که ممکن است خواننده از

خود بپرسد آیا غزالی همیشه جانب قواعد نحو را که نزد اعراب مقدس است،
مراعات کرده است؟

پس، بنابر آن چه گذشت، غزالی هم اندیشمندی است که توانسته است
همه فرهنگ دینی زمان خود را اخذ کرده در احیای آن بکوشد، و هم نویسنده‌ای
بسیار جذاب و دارای مایه‌های شخصی.

فصل هجدهم

اسپانیای اسلامی

۱. دورنمای تاریخی

فانحان مسلمان (عرب‌ها و بربرها) به دنبال جهشی که بعدها تا پواتیه در فرانسه پیششان برد، حدود سال ۹۲ هجری به اسپانیا وارد شدند، و بدین سان، اندلس، استانی از استان‌های خلافت دمشق گردید و تا سال ۱۳۸ هجری فرستادگان سلسله اموی بر آن حکومت کردند. پس از چندی میان اعراب و بربرها، و حتی میان «اعراب شمال» و «اعراب جنوب» آشوب‌هایی به پا خاست. در این زمان، عباسیان جای امویان را در شرق اسلام گرفتند. اما یکی از امیران اموی به نام عبدالرحمن توانست از گزند کشتارهایی که به دنبال تغییر حکومت صورت می‌گرفت بگریزد و خود را به اندلس رسانیده در شهر قُزُطُبِه امارتی به پا کند، و سپس بر سپاهیان عباسی چیره گردد و در سال ۱۳۷ هجری سلسله امویان اندلس را پایه‌ریزی کند. این سلسله تا سال ۴۲۳ هجری دوام یافت و امیران بسیار لایقی چون عبدالرحمان سوم از میان آن برخاست که در سال ۳۱۷ هجری خود را خلیفه خواند.

بنای سلسله اموی به سرعت فرو ریخت و جای خود را به انبوهی از سلسله‌های محلی و زودگذر (ملوک الطوائف) و نهاد که عمده‌ترین و درخشان‌ترین آن‌ها، سلسله عبّادیان اِشْبِیله (۴۱۴ تا ۴۸۴ هجری) بود. اینان که از جانب مسیحیان مورد تهدید قرار گرفته بودند، از سلسله‌های بربر مغرب (مراکش)

یاری طلبیدند. دو سلسله مرابطون (قرن پنجم هجری) و الموحدون (قرن ششم هجری) به ترتیب توانستند خطر مسیحیان را برطرف سازند، اما خود به عنوان حاکم، سلسله‌های کوچک اندلس را تحت سیطره در آوردند. پس از شکست مسلمانان در لاس نواس در نزدیکی تولوسا (سال ۶۰۹ هجری)، تسلط اعراب بر اسپانیا رو به کاهش نهاد؛ سپس چندی در امیرنشین غرناطه که مقر نصریان (بنو الاحمر) بود (از ۶۳۰ تا ۸۹۸ هجری) دوام یافت و عاقبت، با از میان رفتن این سلسله، به کلی نابود شد. آخرین حمله مورها Maures و یهودیان [بر بازمانده اعراب در اندلس] در سال ۱۰۱۸ هجری واقع گردید.

در این چارچوب تاریخی، ادب عربی اسپانیا مسیری را پیمود که به مسیر ادبیات شرق اسلام شبیه بود، اما با آن هم عرض نبود. تا پیش از قرن پنجم هجری، ادبیات اندلسی، اثر بدیع و تازه عمده‌ای عرضه نکرده بود، بلکه علی‌رغم رقابت‌های سیاسی، غرق ستایش بغداد بود و می‌کوشید به آن شباهت جوید. در قرطبه، تعدادی شاعر درباری، يك دانشگاه و نیز کتابخانه معروف الْحَكَم پدیدار شد. در دربارهای «ملوك الطوائف»، مراکز فرهنگی به وجود آمد و به تشویق نویسندگان و شاعران پرداخت. تأثیر محیط جغرافیائی و تماس با مسیحیان و اختلاط نژادها به فعالیت‌های ادبی اندلس، رنگی خاص بخشید، یعنی تا حدودی آنرا «ملی» گردانید. البته زبان عربی و میراث‌های ادبی و فکری شرق اسلام، اتحاد فرهنگی را میان اندلس و دیگر نقاط جهان اسلام، سخت پایدار نگه داشته بود. اما شکوفائی وسیع قرائح و آثار ادبی در اسپانیای قرن پنجم هجری، تا حد زیادی از درخشش خاور اسلامی کاست و به مغربیان، نوعی شعور و وجدان «محلی»، و احساس تندی نسبت به ارزش و حتی برتری خود بر شرقیان بخشید. ایشان که تا آن زمان نسبتاً مسحور بغداد و فرهنگ و ظرافت آن بودند، از قرن پنجم دیگر آن «عقده حقارت» را از دست دادند، و حتی به عکس، فرهنگ و آثار ادبی و فنون و موسیقی همه در آن جا گسترش و ظرافت یافت. کار به جایی رسید که اندلس عربی، نه تنها دیگر استاد و کتاب درسی و شاعر و موسیقی‌دان و آوازخوان و الگوهای تمدن را از شرق وارد نمی‌کرد، بلکه به نظر

می‌رسد که خود از حد فرهنگی و اجتماعی خاور اسلامی در گذشته و عظمت و ظرافت را تا درجه‌ای به هم درآمیخته که شرق هرگز به آن درجه نرسیده بوده است.^(۱)

با این همه، نحوه ادراك اهل اندلس از اسلام که در آغاز بسیار جدی بود، زود به خشکی گرائید و در ذهن علمای دین یا فقیهان که مدافعان سرسخت اجرای احکام دینی در معنای دقیق و خشك آن بودند، به آیین‌گرانی شدیدی تبدیل شد. این «قانون پرستی» سخت پر تشویش بود و گردانندگان آن، سخت مراقب؛ و از آن جا که نسبت به دیانت، حساسیت شدیدی داشتند، از برای هرگونه اتهام زدن و محکوم کردن آماده بودند، و احکامی را طلب می‌کردند که نتایج ملموس داشته باشد. بدین سان، آثار فلسفی و حتی آثار الهیون مدرسی، از جمله تألیفات غزالی را به آتش کشیدند.

با این همه، سخت‌گیری‌های ضد هنری و ضد روشنفکری، خالی از برخی استثناءها نبود. در میان فقیهان، گروهی شاعر و فیلسوف و پزشك و حتی «انسان دوست» مانند قاضی ابوبکر بن العربی (متوفی در ۵۷۵ هجری) نیز پیدا شد.^(۲) خوب است این نکته را نیز اضافه کنیم که اسپانیای قرن ششم هجری، به صورت مرکز «تحلیل و ترکیب» میان اندیشه و علوم عربی از يك سو، و حکمت نوپای مدرسیون مسیحی از سوی دیگر درآمد؛ و به این ترتیب، از طریق ترجمه آثار نازی به لاتینی (به واسطه زبان عبری)^(۳) نقش میانجی‌گری بسیار عمده‌ای بازی کرد.

خوب است اینجا به صقلیه (سیسیل) هم اشاره‌ای بکنیم. سلسله اغلییان تونس که جزائر مالت و ساردنی را تصرف کرده شهر رم را مورد تهدید قرار دادند، جزیره صقلیه را در قرن چهارم هجری، مستعمره خود ساختند. اما این جزیره، از نظر ادبیات عربی اهمیت نیافت مگر زمانی که پادشاهان نورماند،

۱. مقایسه شود با

Peres, *La Poesie andalouse en arabe classique au XI S.*, Paris, 1937, pp. 40-47.

۲. مقایسه شود با مرجع پیشین، ص ۲۴ و ۲۸.

۳. می‌دانیم که اندیشه یهودی نیز در اثر این برخوردها با اسلام، جنب و جوشی یافت و غنی گردید.

خاصه فردريك دوم و رژه دوم (قرن پنجم هجری) بر آن حکومت یافتند. از نظر دینی و فرهنگی، صقلیه نخست به واسطه اولین فاتحان آن سرزمین (که تنها حنفیان باختر زمین بودند) به شرق وابسته بود. اما زمانی که اسپانیا به صورت مرکز ادبی مهمی درآمد، روابط میان آن با جزیره صقلیه کثرت یافت. ما این نکته را هنگام گفتگو از ابن حمّیس و الادریسی و ابن سبعین، دوباره خواهیم دید.

۲. شعر تازی در اندلس

الف - ویژگی‌های آن

تا پیش از قرن ششم هجری، شاعران اندلس نادراند و آثارشان نیز از نظر شکل و معنی، با آثار شاعران شرقی تفاوتی ندارد.

اما از قرن ششم هجری، شاعران کثرت یافتند، قریحه‌هایی در عین حال نیرومند و جذاب پدیدار شد و آثار شاعران نیز از تازگی نسبی برخوردار گردید. شعر اسپانیایی، برخلاف شعر شرقی که از امتیازات طبقه متوسط یا عالی اجتماع بود، جنبه همگانی یافت و مورد ستایش عامه مردم قرار گرفت. شاعران، نه تنها از میان مردم فرهنگ یافته و امیران و وزیران و حکما و پزشکان و فقیهان و صوفیان، که از میان بی‌سوادان و نابینایان و صنعت‌گران و کشاورزان نیز برمی‌خاستند؛ حتی گروه نسبتاً کثیری زن شاعر پدیدار شد. چشم و همچشمی میان دربارهای رقیب، موجب گردید که شعر به صورت حرفه‌ای مورد علاقه و البته بسیار ناپایدار در آید، و شاعران نیز غالباً «نوکران خوشبختی» گردند که خانه و خوراکی رایگان می‌جویند و متاع شعر و ذوق خود را اینجا و آنجا عرضه می‌کنند؛ آخر ممکن نبود که همه وزیر گردند، خاصه که وزیران نیز خود از گزند حسادت‌ها و خشم‌ها و یا زندان و تبعید در امان نبودند.^۱

شاعران اندلس، با تغییر دادن برخی قوالب عروضی و استفاده بیشتر از موضوعاتی که در شرق معروف بود اما کمتر با موفقیت مورد بسط قرار گرفته بود،

توانستند نوعی تازگی و اصالت در فراورده‌های شعری خود پدیدار آورند. این قالب‌های تازه را «مُوشَحَات» می‌خواندند (و این نام از نوعی گردنبند زنانه اقتباس شده). موشحات را شکل‌های گوناگونی است، و مرکب‌اند از چندین قطعه شعر که ترجیع‌هائی آن‌ها را به روش‌های بسیار مختلف، از هم جدا می‌سازد. قالب زیر نمونه‌ای از آن‌هاست:

AA, BBAA, CCCAA ...

قواعد موشح سازی، کم کم پیچیده و عاقبت مدون شد و به همین جهت، از این نوع شعر که آن جنان به ذوق غربیان نزدیک و آن جنان آهنگین بود، هرگونه ذوق طبیعی و خود به خودی رخت بر بست.^۱ در این اشعار که با آواز تناسب داشت، بیشتر معانی ظریف و سبک را (چون موضوعات عاشقانه، بیان لذائذ، و وصف طبیعت) وارد می‌کردند، و وصف طبیعت جای بسیار وسیعی را در آن‌ها اشغال کرده است، و این خود یکی از مظاهر تازگی در شعر عربی اندلس است. البته این اوصاف در شرق اسلام هم مورد علاقه بود؛ شاعران اندلس هم بسیاری از این معانی را اخذ کردند، لکن ایشان وصف باغ و گل و مناظر طبیعی و فصول سال و بخصوص بهار را ترجیح می‌دادند و دوست داشتند به طبیعت شخصیت انسانی ببخشند و آن را به سخن‌گویی وادارند و مثلاً صحنه‌های مناظره میان گل‌ها به وجود آورند. به این ترتیب توانستند در تشبیهات و تصاویر و مناظری که وصف می‌کردند، رنگ محلی خود را وارد سازند و به موضوعاتی که پیش از آن توسط شرقیان دست کاری شده بود، طعم تازگی ببخشند.

ب - عمده‌ترین شاعران اندلس

در خلال قرن چهارم هجری، ابن هانی (متوفی در ۳۶۲ هجری) در اندلس

۱. موشحات که در شعر و زبان عامیانه هم مقبول افتاده بودند، ابن اقبال را یافتند که مورد استفاده مردان هنرمندی چون ابن قزمان (متوفی در ۵۵۶ هجری) شاعر مجون، و الشنری شاعر صوفی (متوفی در ۶۶۷ هجری) قرار گیرند. آثار این شاعر اخیر را چون آثار ابن فارض، غالباً در معنای غیر دینی قرائت می‌کنند.

به دنیا آمد. وی شاعری درباری بود و مداح فاطمیان مصر گردید. ابن هانی در صف ساعران نوحاسته شرق در آمد؛ او را با متنبی قیاس می‌کنند که البته خالی از اغراق نیست.

ابوعامر بن شهید (متوفی در ۴۲۶ هجری) شاعر دربار عامریان قرطبه بود.

المعتضد (متوفی در ۴۳۴ هجری) «پادشاه» اشبیلیه، از سلسله کوچک اما پردرخش عبّادیان، امیری فعال و زبردست بود. وی در عین حال شاعرو اهل ذوق هم بود.

المعتید (متوفی در ۴۸۴ هجری) پسر معتضد پیش گفته، اگرچه در کار حکمرانی موفقیت بدر را حاصل نکرد، اما شاعر بزرگی بود.

ابن زیدون (متوفی در ۴۶۴ هجری) وزارت چند تن از امیران اشبیلیه را به عهده داشت. وی دل در گرو عشق یکی از شهزادگان اموی اندلس به نام ولّاده که شاعر نیز بود سپرد. اما ابن عبدوس که در قرطبه وزارت می‌کرد، به رقابت با او برخاست. ابن زیدون اشعار تهدیدآمیزی علیه وزیر قرطبی سرود و بخصوص، هجای معروفی به نام «رساله» نوشت که هم رقیب را مضحکه ساخت و هم از برای شاعر زندان و تبعید خرید. شاعر، در زمان اسارت و تبعید، اشعار بسیار لطیف و دل آویزی از برای محبوب و یاران خود فرستاد.

ابن عمار (متوفی در ۴۷۷ هجری) نیز از وزرای اشبیلیه بود. اخلاق او که مایه چندانانی از اصالت نداشت، وی را به حسادت و خیانت، بخصوص نسبت به «همکارش» ابن زیدون و حتی نسبت به امیر ممدوحش واداشت. به همین جهت هم عاقبت سر از تنش جدا کردند. آثار منظوم او به صورت بخش بخش باقی مانده است و نشان از هنری واقعی دارد.

ابن عبدون (متوفی در ۵۲۰ هجری) نخست، وزیر امیرنشین بطلیوس و سپس وزیر مرابطون بود. وی را شاعری بزرگ به شمار آورده‌اند و علت آن نیز بیشتر به سبب قصیده‌ای است به نام «البشامة» که نظر شارحان را به خود جلب کرده و هنوز هم مورد تقدیر و تمجید تازیان است.

ابن حمّیس (متوفی در ۵۲۷ هجری) در صقلیه به دنیا آمد و هنگامی که

نرمان‌ها به آن جا رسیدند. جزیره را ترك گفت و به دربار اشبیلیه پناه برد و در آن جا شاعر محبوب دربار گردید. وفات او در شهر میورقه یا بجایه رخ داده است.

در این جا نام شاعران مشهور بسیاری را می‌توانیم برشمرد که از آن جمله بوده‌اند: ابن خفاجه، ابن اللبانه، ابن الحداد...

۳. نشر عربی در اسپانیا

الف - نشر ادبی

بیشتر شاعران، خاصه وزیران شاعر، نثرنویسان زبردستی نیر بوده‌اند؛ ما بیش از این به «رسالة» ابن زیدون در این باب اشاره کردیم.

اما مشهورترین اثر ادبی اندلس، کتاب «العقد الفريد» ابن عبدربه (متوفی در ۳۲۹ هجری) است که از جمله مصنفات «ادب» است و فصول عمده آن به نام احجار کریمه معنون شده‌اند و محتوای آن نیز با محتوای آثار مشابهی از ابن قتیبه (ر. ک به ص ۱۴۶ از کتاب حاضر) ارتباط تمام دارد. اما آن چه جالب توجه است، این است که کتاب ابن عبدربه منحصرأ شامل روایاتی است که از آثار شرق اسلام نقل شده؛ تنها نمونه‌های غربی، ابیات یا قطعات خود مؤلف است که غالباً بی‌برده اعلام می‌کند که آن‌ها را بر اشعار دیگران ترجیح می‌دهد.

دیرزمانی پس از آن روزگار بود که نخستین مصنفات «ملی» پدیدار شدند. یکی از مهمترین این مصنفات، اثر ابن بشکوال (متوفی در ۵۷۹ هجری؛ نام او شاید معرب پاسکال Pascal باشد) به نام «کتاب الصلة» است که فهرستی است در شرح احوال دانشمندان اندلس. ابن الأثیر (متوفی در ۶۵۹ هجری) ذیلی بر آن کتاب نوشت که «کتاب التكملة لكتاب الصلة» نام دارد.

الفتح بن خاقان (متوفی در ۵۳۵ هجری) متولد شهر غرناطه، ادیبی سرگردان و طفیلی بود که زمانی امر کتابت را در حکومت غرناطه به عهده گرفت و سرانجام در کشور مغرب خفه‌اش کردند. کتاب «قلاندا لعیان» او شامل شرح احوال رجال است که به چهار بخش شده‌اند (امیران، وزیران، دانشمندان،

شاعران و ادیبان؛ نقل قول‌هایی نیز با شرح حال‌ها همراه است. این کتاب که به نثر مسجع و با زرق و برق و تکلف نگاشته شده، فوائد بسیار در بر دارد.

ابن بَسَّام (متوفی در ۵۴۲ هجری) در کتاب «ذخیره» خود، برآستی مورخ شعر عربی اندلس قرن پنجم هجری است.

ابوعامر بن شهید (متوفی در ۴۲۶ هجری) شاعر دربار قرطبه، در عین حال نویسنده رساله‌ای است که از حیث ذوق و روش نسبتاً بدیع است. این اثر، «رسالة التوابع و الزوابع» نام دارد که روایاتی از آن در «ذخیره» ابن بَسَّام آمده است. موضوع کتاب، دیدار مؤلف از دیار جنبانی است که الهام‌بخش شاعران و نویسندگانند؛ جنّ یکی از این شعرا، راهنمایی مؤلف را به عهده دارد. وی گفتگوها و مشاجراتی را میان نویسندگان و شاعران فرض کرده بدین ترتیب فرصت آن را می‌یابد که به روشی طنزآمیز و گاه با هزلی نیش‌دار، ایشان را از نظر ادبی مورد انتقاد قرار دهد. وی بر ارزش برخی (چون امرؤ القیس و ابونواس) اذعان دارد، و برخی دیگر را (چون بحتری و بدیع الزمان همدانی) به باد انتقاد می‌گیرد. ابن شهید ذوق انتقادی جالب توجهی از خود نشان داده و روانشناس نسبتاً خوبی به نظر می‌آید. وی علی‌الخصوص بر رابطه میان جسم و روح در کار ادبی عنایت می‌ورزد. بعید نیست که، بنا به نظریه هائری پُرس^۱، این اثر شگفت، تحت تأثیر عواملی که از سرزمین دوردست بیزانس رسیده بوده، نکوین یافته باشد، و نیز شاید، برحسب احتمالات زکی مبارک^۲، در القای پیش‌درآمد مطایبه‌آمیز «رسالة الغفران» در ذهن ابوالعلائی معری سهمی بوده باشد.

ب - علم لغت

در این رشته، چندین نام مشهور ظاهر شده است. از جمله القالی (متوفی در ۳۵۷ هجری) متولد ارمنستان بود که در خدمت استادان بغداد تلمذ کرد و در اسپانیا مسکن گزید و آن جا کتاب «امالی» خویش را تألیف - یا بهتر بگوییم، املاء - کرد. کتاب شامل بر مطالعات لغوی در زمینه‌های گوناگون (مثلاً:

1. Cf. Peres, *La Poesie andalouse...*, p. 38.

2. Cf. Zaki Mubarak *La prose arabe au IV s. de l'hegire*, Paris, 1931, p. 239.

قرآن، حکایات کهن...) که با شواهد شعری همراه است. نیز: ابن سبّده (متوفی در ۴۵۸ هجری) که آناری از خود به جای گذاشته است که از نظر روح علمی و توجهات منطقی، بسیار گران قدراند؛ از آن جمله است «المخصّص» که قاموسی است براساس قیاس، و نیز قاموس الفبائی دیگری که کتاب «العین» خلیل را به یاد می‌آورد.

همچنین خوب است از این چندتن نیز نام ببریم: الأعلام الشّتمری (متوفی در ۴۷۶ هجری؛ نام او شامل است بر کلماتِ سَنَت ماری = مریم مقدس)؛ ابن خُروف (متوفی در ۶۱۰ هجری)؛ الشریشی (متوفی در ۶۱۹ هجری).

ج - تاریخ

الرازی (احمد، متوفی در ۳۴۴ هجری) که دنباله سنت پدر را گرفته بود، به تاریخ اسپانیای اسلامی نیز پرداخت و در این باب چندین کتاب تألیف کرد. وی را «التاریخی» (وقایع‌نگار) می‌خواندند. کارهای او توسط پسرش عیسی دنبال شد. ابن القوتیه (متوفی در ۳۶۷ هجری) که از يك شاهزاده خانم گوت (= قونیه) و يك مرد عرب زاده شده بود و بعدها امر قضا و ریاست شرطه قرطبه را به عهده گرفت، چندین کتاب در باب لغت و تاریخ فتوحات اندلس تألیف کرده است. اشعاری چند نیز به وی نسبت داده‌اند.

لازم است از ابن حیان (متوفی در ۴۶۶ هجری) و الباجی (متوفی در ۵۷۰ هجری) و نیز ابن العذاری (متوفی در قرن ۱۳ هجری) صاحب «البيان المغرب» نام ببریم. کتاب ابن العذاری که از ادیبان مراکش بود، به طور ناقص باقی مانده و موضوع آن، تاریخ اندلس و آفریقای شمالی است. در این کتاب، قطعاتی از کتاب‌هایی که اینک مفقوداند نقل شده است.

د - جغرافیا

در این زمینه، چندین نام مشهور و چندین اثر نازه و بدیع می‌شناسیم.^(۱)

۱. ر. ل. Blachere. *Extraits des principaux geographes arabes*, 1932.

ذیل کلمانی که در متن ذکر کرده‌ایم.

البُکری (متوفی در ۴۸۷ هجری) که در جنوب غربی اسپانیا تولد یافته بود، به قرطبه رفت. وی در امارت‌نشین المریه تقرب یافت و شاعر دربار گردید، اما دست از مطالعات خود برنداشت و کتاب‌های نسبتاً بی‌ارزشی در باب لغت تدوین کرد. اما دو کتاب جغرافیائی او بسیار جالب توجه است. یکی از آن دو، یعنی «معجم ما استعجم» درباره نام‌های امکنه‌ای است که در شعر کهن و تواریخ قدیمی و یا مجموعه‌های حدیث مذکور است. در کتاب دوم که «کتاب المسالك و الممالك» نام دارد، به وصف جهان، آن چنان که در قرن پنجم هجری معروف بوده پرداخته است. از این کتاب فقط بخش‌هایی به جای مانده که از آن جمله است بخش مربوط به شمال آفریقا و سودان. نحوه عرضه مطالب در این کتاب بسیار دقیق، و اسلوب آن بسیار خشک است.

الإدریسی (متوفی در ۵۶۲ هجری) متولد شهر سبته، در آغاز جوانی به منظور تعلم، به قرطبه رفت؛ پس از آن به سفرهایی دور و دراز پرداخت و به آسیای صغیر و حتی فرانسه گام نهاد. عاقبت، به خدمت رُجر دوم (رُژه) پادشاه صقلیه شد که «دربار خویش را در شهر پالرم، به مرکز مطالعات بسیار درخشان تبدیل کرده بود.» «ادریسی، به خواهش ابن امیر، جهان‌نمایی از سیم بساخت» «و به منظور عرضه بهتر این کار، به استناد مشاهدات شخصی و به یاری ملاحظاتی که از کتب دیگر سیاحان استخراج کرده بود، دست به تألیف اثر عظیمی در جغرافیا زد» که «نزهة المشتاق» نام دارد، اما بیشتر به «کتاب رُجار» مشهور است. همچنین از برای گِیوم اول (= غلیالم) که جانشین رُژه بود، خلاصه‌ای از کتاب نخست فراهم آورد و آن را «روض‌الأنس» خواند. از این خلاصه هم، فقط خلاصه‌ای در دست است که هنوز خطی است و به چاپ نرسیده است.

ابن جُبیر (متوفی در ۶۱۴ هجری) در بَلَنسیه اسپانیا به دنیا آمد و در خلال زندگی، سه بار حج خانه خدا گذاشت و عاقبت در شهر اسکندریه که در آن قبول تدریس کرده بود، وفات یافت. وی، با تألیف شاهکاری که هرگز نظیر نیافت، نوع ادبی تازه‌ای را باب کرد. گزارش نخستین سفر او که «رحله» خوانده شده، در واقع یادداشت‌های روزانه مردی است هوشمند و تیزبین و ظریف که در

عین حال قادر است نثری گونه گون، گاه خشك و مشوش، اما غالباً رنگارنگ و دلنشین به کار برد. پس از ابن جبیر بسیاری کسان «رحله» نوشتند، اما هیچیک نه آن حس توازن را داشتند، نه آن شامه کشف موضوعات اساسی را و نه آن ذوق هنری را.^(۱)

هـ - علوم

الزهرای (ابوالقاسم که در قرون وسطی در غرب ابولکسیس Abulcasis خوانده می شد؛ متوفی در ۴۰۴ هجری) از جراحان مشهور قرطبه بود. ابن البیطار (متوفی در ۶۴۶ هجری در دمشق) از مالقه برخاست، بسیار سفر کرد و به مطالعه گیاهان علاقمند شد و به «بزرگترین گیاهشناس زمان خود» شهرت یافت. وی دو کتاب درباره داروهای مفرد، و معالجاتی که برحسب اندامهای بیمار تنظیم یافته، تألیف کرده است.

و - فلسفه

فلسفه که از واردات شرق به غرب بود، علی رغم مخالفت فقههای آن سرزمین، مورد توجه چندین تن از مردان صاحب ذوق قرار گرفت: ابن باجه (متوفی در ۵۳۳ هجری) در سرقسطه تولد یافت و زمانی هم در آن شهر به مقام وزارت رسید. عاقبت در شهر فاس، به اشاره دشمنان که او را کافر قلمداد کرده بودند، مسموم شد. ابن باجه، به عنوان فیلسوف، چندین شرح بر ارسطو، و چند رساله شخصی نوشت. اما او به علوم طبیعی و علم حساب و پزشکی هم عنایت داشت. اروپائیان قرون وسطی، او را به نام آومپاس Avempace می شناختند.

ابن طُفَیل (متوفی در ۵۹۵ هجری) در وادی آش (Guadix) متولد شد، در

۱. رحله نویسان بسیار متعدّداند. طبق تحقیق علمی همکاران محمد الفاسی از انجمن مطالعات عالی مراکش درباره آثار آنان، تقریباً همه شان مغربی بوده اند، و ابن غریبان، گوئی در مشاهده وضعیت واقعی کشورهایی که می دیدند، استعدادی راستین داشته اند.

غرناطه به تعلیم طب پرداخت، امر کتابت چند امیر را به عهده گرفت، و به عنوان پزشک به دربار موحدون پیوست. هم او بود که ابن رشد را نزد موحدون برد و ابن رشد به جای او پزشک دربار شد. ابن طفیل خود عاقبت در مراکش وفات یافت. شهرت او بیشتر زائیده داستان فلسفی «حی بن یقظان» (زنده بیدار) است. این کتاب حکایت مردی است که به هنگام کودکی، در جزیره‌ای خالی از سکنه رهایش کردند و او، از طریق تفکر و مشاهده، همه ساخت نوافلاطونی اشراق را - آن چنان که نزد مشائون مسلمان مشهور است - کشف کرد.

ابن رشد (Averroes، متوفی در ۵۹۵ هجری) در قرطبه تولد یافت، در فلسفه و علوم مطالعات عمیقی کرد، بارها امر قضا را به عهده گرفت، به عنوان پزشک جانشین ابن طفیل در دربار موحدون گردید، به سبب عقاید فلسفی‌اش مورد زجر و تعقیب قرار گرفت، و عاقبت در مراکش وفات یافت. وی آثار متعددی در باب پزشکی و نجوم و فلسفه تألیف کرده است. او را بیشتر به عنوان شارح ارسطو و مدافع فلسفه در مقابل غزالی و نیز بانی چندین نظریه فلسفی / الهی (خاصه درباره رابطه عقل و ایمان، و وحدت عقل فعال) می‌شناسند. این نظریه‌ها نتایج گوناگونی به بار آورد و غرب مسیحی را به نحو قابل ملاحظه‌ای به جنب و جوش انداخت.

ز - علوم دینی

در اسپانیا، علوم دینی تحت سیطره فقیهان سخت‌گیر مالکی قرار داشت. از آثار السُّهَیلی (از اندلسیانی که به سال ۵۸۱ هجری در کشور مغرب وفات یافته) درباره قرآن که بگذریم، تصنیفات دست اولی در این زمینه نمی‌شناسیم، تنها ابن حزم و ابن سبعین شایسته ذکراند؛ اولی به عنوان مورخ ادیان، و دومی به خاطر تحقیقاتی که در زمینه روانشناسی عقلی و عرفانی انجام داده است. اما ابن العربی با آن که در اندلس زاده شده، خمیر مایه آثارش را از شرق اخذ کرده و همان جا آن‌ها را نگاشته است (ر. ک به ص ۲۲۴ از کتاب حاضر). مناظره با مسیحیان هم شایسته ذکر است، و ابن حزم بود که در این باب استادی به خرج می‌داد.

ابن حَزْم (متوفی در ۴۵۷ هجری) در قرطبه به دنیا آمد. بعدها به حوادث و آشوبهای آخرین سالهای حکومت امویان در اندلس آلوده شد؛ زمانی وزارت کرد، در جنگ‌ها شرکت جست، تبعید شد، به زندان افتاد و عاقبت زندگی را وقف مطالعه کرد. وی از مذاهب اربعه اهل سنت که در اسلام برتری یافته بودند، روی بگرداند و به فرقه دیگری، یعنی ظاهریه پیوست و عمده‌ترین نماینده آن مذهب شد. ابن حزم که در مناظره زبردست و پی‌گیر بود، با شدت تمام علیه اصول مذاهب اربعه به مبارزه برخاست و در تصانیف تفسیری و حکمی خود کوشید منحصرأ به لفظ (به معنای ظاهری و مستقیم الفاظ قرآن و حدیث) و اصل حجیت متمسک باشد.

روش مشاجره گزنده او در کتابی حکیمانه که «الملل والنحل» نام دارد آشکار است. وی در این کتاب، با شدت هر چه تمام‌تر، بر اکابر شیوخ اهل سنت حمله می‌آورد و در عین حال، گه گاه می‌کوشد نسبت به آنان جانب انصاف را مراعات کند. نیز مجدانه به بررسی متون یهودی و مسیحی پرداخته از آن‌ها هر چه را به نظرش متناقض و بی‌معنی و اشتباه و تحریف شده و یا غیراخلاقی و مغایر شرافت می‌رسد، استخراج کند.

اما این مشاجره گر خشن آرام‌ناپذیر، در کتاب «طوق الحمامة»، شاعری دلنشین، روانشناسی ظریف و مردی اهل ذوق جلوه می‌کند؛ کتاب، مجموعه منتخباتی است در باب عشق که به نخستین دوران‌های زندگی ادبی او مرتبط است.

ابن سبعین (متوفی در ۶۶۹ هجری) در مُرسیه تولد یافت، چندی در سبته زیست و عاقبت در مکه مکرمه وفات یافت (گویند در آرزوی پیوند به حق تعالی خودکشی کرد). در شهر سبته بود که او کتاب «الاجوبه...» را نوشت، و آن «جواب‌های یمنی» است به «اسئله صقلی»، یعنی پرسش‌هایی که امپراطور فردريك دوم طرح کرده بود. وی کتاب‌های دیگری نیز دارد که هنوز شهرتی نیافته‌اند. از آن جمله است: «بُدّالعارف» (در ماوراءالطبیعه)، «اسرارالحکم المشرقیة» (در تصوف)، «دعاء حرف القاف» (دعائی که همه کلمات آن با حرف قاف شروع می‌شوند). لوثی هاسینیون او را چنین تعریف کرده است: «فیلسوف

اندلسی، پیرو باریک‌بین ارسطو است، اما روحی تلخ‌مزاج و پر اضطراب دارد. نقدی روانکاوانه در باب تاریخ فلسفه بنا نهاد و عاقبت به نظریه‌ای در تصوف رسید که مبنی بر ترکیب صورت و ماده بود. طبق این نظر، خداوند، «شکل» همه ارواح و اجساد است»^۱، نظریه ابن سبعین «انحصار طلبی نیست، بلکه واکنشی است در مقابل گرایش‌های توحیدی صوفیان مسلمان در آن روزگار. لحن غالباً تکبرآمیز و کوبنده او که به نظر ما این چنین ناخوشایند می‌رسد، از آن جا ناشی است که مجامع ادبی زمان وی با روحیه انتقادی همساز نبودند. معذک ابن سبعین قادر است نسبت به کسانی که مورد انتقاد قرار می‌دهد جانب انصاف را مراعات کند»^۲، وی همچنین يك مجمع مذهبی پایه‌ریزی کرد که به نام خود او «سبعینیه» مشهور است.

۴. نصریان (بنو الأحمر) غرناطه

برای اینکه سخن را درباره ادبیات عربی اندلس ختم کنیم، خوب است چند کلمه‌ای هم درباره آخرین نمایندگان این ادب بگوییم؛ اگرچه ایشان نسبت به زمان مورد بحث ما متأخرتراند.

موفقیت مسیحیان در بازپس گرفتن اسپانیا، سلطه اعراب را در آن دیار به امیرنشین غرناطه منحصر گردانید. سلسله نصریان یا امیران بنو الأحمر (از ۶۳۰ تا ۸۹۸ هجری) که در آن شهر حکومت می‌کردند، عظمت دوران کهن را در مقیاسی کوچکتر اما بسیار درخشان، از نو زنده ساختند. بخش اعظم فراورده ادبی این روزگار از دست رفته است. البته می‌توانیم از تعدادی شاعر و ادیب و حکیم و مورخ نام ببریم، اما از آثار ایشان اطلاع زیادی نداریم و ظاهراً ارزش فراوانی هم نداشته است. از طرف دیگر اعراب بیش از پیش دست به کوچیدن از اسپانیا زده بودند و از دریا گذشته در آفریقا مسکن می‌گزیدند.

1. Massignon, *Recueil de textes inedits...* Paris, 1927, p. 123.

2. Massignon, *Memorial H. Masset*, Paris, 1928, p. 124.

در این میان، تنها نامی که شایسته ذکر است، لسان‌الدین بن الخطیب (متوفی در ۷۷۶ هجری) است که مرد سیاسی بسیار پر مایه‌ای بود و چندین بار وزارت یافت. زندگی او آکنده به مصایب، از قبیل حسادت‌ها، اسارت‌ها، اتهامات به کفر و تبعید بود. عاقبت وی را در زندان خفه کردند و مردم که روز بعد از ماجرا آگاه شدند، سخت خشمناک گردیدند. وی ضمناً شاعری زبر دست و یکی از بزرگترین نویسندگان ادبیات عرب بود. حدود شصت اثر در باب ادب، فلسفه، تصوف، تاریخ و پزشکی به وی نسبت می‌دهند که از آن همه، تنها بخشی به جای مانده است. آخرین موشحات اندلسی را هم او سروده است. در نثر او، با آن که مسجع و پر آرایش است، غالباً حالت طبیعی و ظرافت در هم آمیخته‌اند.

بخش سوم

دوره پس از عباسی

اینک به دورانی می‌پردازیم که از اواسط قرن هفتم (سال ۶۵۷ هجری، سقوط خلافت عباسی بغداد) تا زمان حاضر ادامه می‌یابد. این دوران البته خود به دو بخش تقسیم می‌شود. طی عصر اول که از قرن هفتم تا قرن سیزده هجری (۱۹ میلادی) را می‌پوشاند، ادبیات عربی، بر روی آثار گذشته به رکود خواب‌آلود گرانیده بود. آن‌ها را نشخوار و با تقلید می‌کرد، بر حجم آن‌ها بیهوده می‌افزود یا بازنویسان می‌کرد. طی عصر دوم که عصر نهضت و تجدد است با معاصرانی که هنوز زنده‌اند برخورد می‌کنیم.

فصل نوزدهم

عصر رکود

۱. دورنمای تاریخی

ورود مغولان به بغداد در سال ۶۵۷ هجری، پراکندگی امپراطوری اسلام را رقم زد. مغولان اربابان آسیای مرکزی گردیدند؛ ایران اندك اندك از برای خود تاریخ مستقلی پیدا کرد؛ تسلط مسلمانان در اسپانیا تا پایان قرن نهم با سلسله نصریان غرناطه ادامه یافت. کشور مغرب تا پیش از تحت‌الحمايگی فرانسه، نفوذ بیگانه عمده‌ای به خود ندید. دیگر نواحی جهان اسلام اندك اندك زیر سیطره ترکان درآمد تا آن که استعمار، در گوشه و کنار، جایگزین آنان شد. بنابراین، دوران، دوران صعود ترکان و فرمانروائی ایشان در تاریخ اسلام است. در سال ۹۲۲ هجری بود که آنان خود را خلیفه خواندند.

امپراطوری عثمانیان (قبیله‌ای از ترکان) در چند مرحله تکوین یافت و نخست در آسیای مرکزی و کشورهای بالکان (قسطنطنیه در سال ۸۵۷ هجری، و وین در سال ۹۳۶ هجری) پا گرفت. غرب اسلام تا تاریخ ۹۲۳ هجری از جنگ ایشان در امان بود. اما در این سال، سوریه و عربستان و مصر را نیز تسخیر کردند. این سه کشور تا آن زمان توسط سلاطین مملوک اداره می‌شد که قاهره را پایتخت خود قرار داده بودند و ادعای اطاعت از خلیفه‌ای بازیچه دست خود می‌کردند که به شاخه‌ای از خاندان عباسی که از کشتارهای سال ۶۵۷ بغداد گریخته بود تعلق داشت. حرکت کشورگشایی ترکان، تنها در مرزهای کشور مغرب

متوقف شد.

تاریخ ادبیات تازی در سراسر این قرون (قرن هفتم تا سیزدهم میلادی) سخت خاموش است. مصر در عصر مماليك، علی‌رغم منازعات و جنگ‌های داخلی، تا حدی از فعالیت ادبی و هنری برخوردار بود. اما من حیث المجموع، نوعی رخوت بر روحیه مردمان سایه انداخته بود. البته مؤلفات کم نبودند، بلکه به عکس، بسیار متعدد و سخت پر حجم بودند، اما خصیصه تازگی و اصالت را به ندرت در آن‌ها می‌توان یافت. این آثار همه عبارتند از تقلید و سرقت و نقل. نگارش تاریخ مفصل این فعالیت‌های ادبی، غالباً به برشمردن تعدادی نام نویسنده و کتاب که از هرگونه ویژگی بارز تهی است منجر می‌گردد. معذک از این میان، صدائی چند که آهنگی شخصی در آنها نهفته است، به گوش می‌رسد. حتی نویسنده‌ای می‌شناسیم که ثروتی استثنائی به ادبیات عرب، و یا حتی به فرهنگ عمومی جهان تقدیم داشت. وی ابن خلدون، متوفی در سال ۸۰۹ هجری است.

۲. شعر

نظم‌پردازان این روزگار بسیاراند و همه از شعر کهن یا تقلید می‌کنند و یا بر حجم آن می‌افزایند. نیز گروهی شاعر متوسط می‌شناسیم که آثارشان به کلی خالی از فایده نیست؛ اما چیز تازه و بدیعی عرضه نکرده‌اند. تنها چند تن شاعر از این میان برخاسته‌اند که آهنگ ذوق شخصی از آثارشان به گوش می‌رسد. از آن جمله، می‌توان البوصیری، صفی‌الدین الحلّی و ابن‌الوزدی را نام برد. البوصیری (متوفی در ۶۹۶ هجری) از نژاد بربر بود و شهرت خود را مدیون دو قصیده در ستایش حضرت محمد(ص) است که به «برده» و «همزیه» معروف‌اند و در آن‌ها، شور مذهب آشکار است. مسلمانان این دو قصیده را مکرر قرائت می‌کنند و معتقدند که از کرامات معجزه‌سازی برخوردارند.

صفی‌الدین الحلّی (متوفی در ۷۵۰ هجری) از مردم بین‌النهرین بود و پس از مدتی اقامت در قاهره باز به آن جا بازگشت و همان جا وفات یافت. اما باید او را بیشتر مداح سلسله اُرتُقیه اسپانیا دانست. وی در نوع موشحات عامیانه

بیشتر نوآوری کرده تا در زبان فصیح عربی. اشعار سبك كلاسيك او، غالباً بندبازی‌هائی است میان قافیه و صنایع بدیعی. معذلك حلی از الهامات شخصی نهی نیست و گاه قادر است بارقه اصالت و تازگی بدید آورد. ابن‌الوردی (متوفی در ۷۵۰ هجری) مردی سوری از شهر حماة بود که علاوه بر اشعاری نیکو، منظومه‌هائی تعلیمی در باب نحو و فقه نیز باقی گذاشته است.

۳. نثر ادبی

اسلوب نثر متکلف و متصنع دامنگیر همه رشته‌ها شد، و پس از آن همه، نثربردازی میان تهی بود و صنایع بدیعی و لفاظی و قافیه و آهنگ. از طرف دیگر، زبان عامیانه هم حالت تهدیدآمیز یافته بود و حتی به دیوان‌های اداری حکومت نفوذ کرده بود. این زبان، برخی آثار نثر ادبی چون «هزار و يك شب» را که تدوین آن در اواخر قرن نهم هجری به انجام رسید، و نیز برخی از مورخان، چون ابن‌ایاس (متوفی در ۹۲۸ هجری) را تحت تأثیر قرار داد. این روزگار همچنین روزگار دائرةالمعارف‌هاست. نویسندگان که بی‌تردید از اصالت و نوآوری بی‌بهره بودند، به جمع‌آوری کل دانش‌هائی که طی قرون گذشته به روی هم انباشته شده بود پرداختند و کوشیدند آن‌ها را تحت نظام آورند. این جنبش «دائرةالمعارف‌نویسی» در آثار سیوطی (ر. ک به ص ۲۶۰ از کتاب حاضر) به اوج خود رسید و زمینه را برای پیدایش «مقدمه» ابن‌خلدون (ر. ک به ۲۶۱ از کتاب حاضر) که نتیجه ترکیبی آن‌ها - و سخت عالی‌تر و بدیع‌تر از همه - بود، تدارك دید.

ابن خلکان (متوفی در ۶۸۱ هجری) از اهل سوریه و متناوباً، قاضی بزرگ و مدرس دمشق بود؛ در همین شهر نیز وفات یافت. اثر عمده او «وفیات‌الاعیان» فهرست گونه‌ای است در تذکرة رجال و تاریخ ادب. نگارنده در تدوین کتاب، دقت و عنایت بسیار به خرج داده و با بکار گرفتن اسلوبی طبیعی و آزاد از تکلف صنایع لفظی، قرائت آن را دلنشین ساخته است.

ابن فضل الله العُمَری (متوفی در ۷۴۹ هجری) در قاهره تولد یافت و همان جا، زمانی قاضی، و زمانی چون پدرش منشی دیوان دولت بود. وی را به خاطر نگارش دائرةالمعارفی شایسته ذکر دانستیم که هم حاوی اطلاعاتی گران بهاست و هم از ارزش ادبی راستینی برخوردار است. این اثر، «مسالك اللابصار...» نام دارد.

الصَّفَدی (متوفی در ۷۶۴ هجری) ترك نژاد، و در چندین شهر از شهرهای سوریه، منشی دیوان بود و عاقبت خزانه دار دمشق گردید. وی مردی بسیار ظریف و متشخص و نیز صاحب خطی زیبا بود (برخی از دستنوشته های او موجود است). آثار ادبی او بیشتر نقل قول است و بر منتخبات منظوم و منثوری که غالباً ارزش عمده ای ندارند شامل است. اما کتاب تذکره ای بسیار حجیم به نام «الوافی بالوفیات» از خود به جای گذاشته که مکمل آثار پیشین است.

ابن ثبّانة المصری (متوفی در ۷۶۸ هجری) در مصر پرورش یافت و در دمشق مسکن گزید و بارها به دربار ابوالفدا، مورخ و شاهزاده حماة رفت، و عاقبت در بیمارستان قاهره جان سپرد. از نظر شاعری، وی در نوع هجاء جلوه داشت. ابن نباته همچنین کتبی از نوع منتخبات شعری، و آثار دیگری به نثر تألیف کرده است که معروف ترین آنها «سلوك الدول و الملوك» نام دارد.

الإبشیهی (متوفی در ۸۲۱ هجری) مؤلف کتاب «المستطرف» است که حاوی منتخبات ادبی است. این کتاب به سبب نوع گزینش متون و حسن اسلوب شهرت دارد.

القَلَقَشندی (متوفی در ۸۲۱ هجری) دانشمند بزرگ مصری، و نگارنده آثار متعددی در انساب و تاریخ است. کتاب عمده او «صبح الأعشى» نام دارد که دائرةالمعارفی است از برای منشیان دیوان های حکومت. نویسنده در این کتاب، فطانت و گشاده دلی خویش را بروز داده است و اطلاعات ذیقیمتی خاصه درباره مصر و سوریه فراهم آورده است.

الخفاجی (متوفی در ۱۰۷۰ هجری) در قاهره تولد یافت و مردی بسیار با فرهنگ و گویا تا حدی بلندپرواز بود. بنا به ضرورت شغل قضا که به عهده او بود، چندین بار به قسطنطنیه سفر کرد، اما آخر عمر خود را سراسر در کار

مطالعه نهاد. نوشته‌های دینی او، یا تفسیراند و یا نقل و جمع هر آن چه که در باب قرآن و حدیث گفته شده. آثار ادبی او، گرفتار تکلف است، اما برخی اشارات جالب توجه هم در بر دارد. کتاب‌های «جنایا الزوایا» و «ریحانة الألبا» از او به حسن طبع و قریحه آکنده‌اند، اما از دقت کافی برخوردار نیستند. او در عوض، زندگی نامه خود و نقل قول‌هایی از دیگر نویسندگان و شاعران را که برحسب ناحیه مرتب کرده، در کتاب‌های خود نهاده است. این امر لااقل امکان آن را به دست می‌دهد که بدانیم آن مردان در کجا می‌زیسته‌اند.

البغدادی (عبدالقادر، متوفی در ۱۰۹۳ هجری) نخست در دمشق و سپس در قاهره نزد الخفاجی تلمذ کرد، سپس به آسیای صغیر و ادرنه رفت، و عاقبت به قاهره بازگشت و همان جا وفات یافت. اثر عمده او «خزانة الادب» نام دارد که اطلاعات مفیدی درباره تعداد کثیری از شاعران به دست می‌دهد.

۴. لغت‌شناسان

در اینجا مختصراً نام چند نحوی و قاموس‌نویس را ذکر می‌کنیم: ابن مالک (متوفی در ۶۷۳ هجری) متولد اندلس، به سوریه رفت و آن جا به تدریس پرداخت. آثار او در نحو، بیشتر به شعر است و بسیار فشرده و گنگ؛ بااین همه، حتی در عصر حاضر، برای تعلیم زبان عربی مورد استفاده قرار می‌گیرند. مشهورترین آن‌ها «الفیه» اوست که شامل نحو عربی در هزار بیت است.

ابن أجروم (متوفی در ۷۲۴ هجری) در قاس به دنیا آمده و ظاهراً فرهنگ گسترده‌ای کسب کرده بوده است. اما شهرتش را مدیون خلاصه‌ای در نحو عربی است که «أجرومیه» نام دارد و هنوز هم آن را در مدارس کشورهای عربی از حفظ می‌کنند.

ابن هشام (متوفی در ۷۶۲ هجری) در قاهره زاده شد و همان جا نیز درگذشت. وی صاحب تألیفات بسیار متعددی در نحو و شرح اشعار و حتی مناظرات مذهبی است. ابن خلدون آثار او را می‌ستوده است.

ابن منظور (متوفی در ۷۱۱ هجری) در قاهره درگذشته است. وی چند کتاب در تلخیص تاریخ و یک قاموس عظیم به نام «لسان العرب» دارد. الفیروزآبادی (متوفی در ۸۱۷ هجری) مردی ایرانی بود و میان هند و عربستان و مصر سفر بسیار کرد. وی کتاب لغتی به نام «القاموس» به جای گذاشته که گویا خلاصه کتاب عظیم دیگری بوده است. این کتاب تنها شامل شروح مختصری است که همیشه هم کاملاً واضح نیستند.

۵. تاریخ‌نگاران

بزرگترین ایشان، ابن خلدون است؛ ما به او و سیوطی صفحات جداگانه‌ای اختصاص خواهیم داد. اما اینک به ذکر چند نام بزرگ از میان وقایع‌نگاران و جامعان متعدد اکتفا می‌کنیم:

ابن ابی زرع (متوفی در ۷۲۷ هجری) متولد فاس بود. کتاب «روض القرطاس» او از برای تاریخ کشور مغرب تا سال ۷۲۴ هجری بسیار گرانبهاست.

ابوالفدا (متوفی در ۷۳۲ هجری) شاهزاده‌ای از خاندان ایوبی بود و چندی بر حماة از شهرهای سوریه حکومت کرد و آن را شهرت بخشید و درون آن عمارات مفید ساخت. وی دو کتاب، یکی در تاریخ و دیگری در جغرافیا تألیف کرده است. کتاب اول «مختصر تاریخ البشر» نام دارد که خلاصه شایسته‌ایست از تاریخ ابن‌الاثیر (ر. ک به ص ۲۱۴ از کتاب حاضر). کتاب جغرافیای او «تقویم البلدان» از اصالت خالی نیست، اما باز هم از حد جمع و نقل تجاوز نمی‌کند.

ابن الطِّقْطَقِی (متوفی در قرن هشتم هجری) نیز در کتاب «الفخری» خویش بیشتر از تاریخ ابن‌الاثیر الهام گرفته است.

الذهبی (متوفی در ۷۴۹ هجری) در دمشق به تعلیم پرداخت و همان جا نیز درگذشت. وی کتاب‌های متعددی در زمینه تاریخ قرآن و حدیث و نیز یک تاریخ عمومی اسلام تألیف کرد، و بعدها، این کتاب اخیر را در چندین کتاب کم اهمیت

دیگر بخش نمود.

الفاسی (تقی‌الدین، متوفی در ۸۳۳ هجری) قاضی و مدرس مکه بود و کتابی در تاریخ این شهر تألیف کرد.

المقریزی (متوفی در ۸۴۶ هجری) چندین بار در قاهره و سوریه در مناصب شرعی به کار پرداخت و عاقبت در قاهره عزلت گزید و زندگی را وقف مطالعه کرد. وی حج خانه خدای نیز گزارد و پنج سال در مکه ساکن شد، سپس به قاهره بازگشت و همان جا وفات یافت. آثار او بسیار متعدد است، اما عمده‌ترین آن‌ها، به «الخطط» مشهور است که در زمینه نقشه‌برداری و تاریخ مصر و نواحی اطراف آن (از جمله حبشه) است. از آن جا که مؤلف گاه به مسائل مربوط به تمدن مانند مقیاس‌ها و پیمانه‌ها و نقود عنایت ورزیده، کتابش جالب توجه گردیده است.

ابن عربشاه (متوفی در ۸۵۴ هجری) در دمشق تولد یافت. مغولان وی را تا مراکز آسیا با خود بردند؛ پس از آن به آسیای نزدیک بازگشت و از دریای کریمه گذشت و از شهر ادونه دیدار کرد، سپس مقرب سلاطین عثمانی شد و بعد حج گزارد و عاقبت به قاهره شد. وی زبان‌های عربی و فارسی و ترکی و مغولی را می‌دانست و هر جا می‌رفت، در پی آموزش بود. کتاب عمده او «عجائب‌المقدور فی نواب تيمور» شامل اطلاعات پر ارزشی درباره شرق جهان اسلام در آن روزگار است.

السّمهودی (متوفی در ۹۱۱ هجری) از صعید مصر برخاست و بیشتر عمر خود را در مدینه گذرانید و کتابی در تاریخ این شهر تألیف کرد. همچنین کتابی در سیره نبوی بر سر مزار رسول اکرم (ص) نگاشته است.

المقّری (متوفی در ۱۰۴۲ هجری) در تلمسان تولد یافت، چندی در مراکش و فاس اقامت گزید و در این شهر اخیر به مناصب شرعی برگمارده شد، و سپس به شرق رفت؛ چندین بار حج گزارد و از مدینه و قاهره و بیت‌المقدس و دمشق دیدن کرد، میخواست در دمشق رحل اقامت بیافکند، اما اجل مهلتش نداد و در قاهره وفات یافت. وی کتابی به نام «نفع‌الطیب» در تاریخ اسپانیا دارد که بر انبوهی مدرک مورد استفاده مؤلف شامل است. اگر این کتاب نبود، آن

مدارك امروز نابود شده بودند؛ بهمین جهت اثر مقری از ارزش عظیمی برخوردار است.

حاجی خلیفه (متوفی در ۱۰۶۹ هجری) نخست از کارمندان ترك بود، سپس استعفا داد و وقت خود را صرف کارهای فکری کرد. وی چند کتاب جمع و تألیف کرده که مشهورترین آنها «كشف الظنون» است. این کتاب فهرستی است از مصنفات ادب اسلامی که برحسب الفبا منظم شده‌اند.

الناصری السلاوی (متوفی در ۱۳۱۵ هجری) را از آن جهت شایسته ذکر می‌دانیم که کتاب گرانبھانی در تاریخ کشور مغرب تألیف کرده و چون خود در چندین بندر از بنادر آن کشور کارمند بوده، از منابع خاصی استفاده کرده است.

۶. جغرافی‌نویسان

القزوینی (متوفی در ۶۸۲ هجری) مردی ایرانی بود که به دمشق رفت و آن جا، نزد عارف بزرگ ابن‌العربی تلمذ کرد و زمانی که شغل قضا را در عراق به عهده داشت، وفات یافت. وی يك قاموس جغرافیائی به تقلید از «معجم» یاقوت (ر. ک به ص ۲۱۷ از کتاب حاضر) تألیف کرده و کتابی شامل جمع و نقل در هیئت عالم (= «آثار البلاد» و «عجائب المخلوقات»). اصالت آثار او در روستنی مطالب و سادگی اسلوب است.

الدمشقی (متوفی در ۷۲۸ هجری) مردی سوری و امام مسجد بود که کتابی تحت عنوان «نخبة الدهر...» تألیف کرده است. بخش مربوط به معدنشناسی او خالی از فایده نیست.

ابن بطوطه (متوفی در ۷۷۹ هجری) مردی مغربی متولد شهر طنجه بود. در بیست و يك سالگی به شرق سفر کرد و چندین بار حج گزارد و توانست هم در سراسر شرق اسلامی سفر کند و هم در کریمه (از آن جا تا روسیه شرقی هم پیش راند) و بخشی از هند. سپس به چین گام نهاد و در مجمع‌الجزایر مالزی فرود آمد؛ آنگاه به خاور نزدیک و بعد آفریقای شمالی و مغرب بازگشت و سپس به اندلس رفت و از غرناطه دیدار کرد و از آن جا، به تمبوکتو [در کشور

آفریقانی مالی] رفت و عاقبت به مغرب بازگشت و همان جا وفات یافت. کتاب «رحله» او که «تحفة النظار» خوانده شده، گزارش سفرهای او را در بر دارد. ابن بطوطه این کتاب را بر ابن جُزّی (متوفی در ۷۵۷) املاء می‌کرد؛ و ابن جزّی که منشی دربار فاس و نیز شاعر بود، قصد کرد که هر بار روایت را بیش از حد کوتاه یا خشک یافت، به تصحیح یا دستکاری در آن بپردازد. تفاوت‌های فاحشی که اینک در «رحله» او می‌بینیم، از همین جا ناشی است. «زمانی که کاتب تحت نظر شخص ابن بطوطه کار کرده، لحن کتاب خودمانی و عامیانه است»، اما متن وقتی توسط ابن جزّی دستکاری شده، «به عکس نصعی و میان‌تهی است».^{۱۱} احتمالاً همین امر موجب سرقات ابن جُبیر از کتاب شده است. معذک این کتاب برای آشنائی با جهان اسلام در قرن هشتم هجری، از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار است. از انبوه این مطالب که در آن‌ها افسانه و حکایات شگفت و توصیفات مکرر در مکرر به هم آمیخته‌اند، هزار موضوع مربوط به عقاید و خلیقات اقوام، آن چنان که يك مسلمان قرن هشتم می‌توانست دید، به دست می‌آید؛ این مسلمان بی‌تردید از هوش سرشاری بهره‌مند نبود، اما در عوض، طبیعتی سخت کنجکاو داشت.^{۱۲}

العیاشی (متوفی در ۱۰۹۰ هجری) نیز اهل مغرب بود. وی از راه زمینی شمال آفریقا به مکه رفت. کتاب «رحله» او که «ماء الموائد» نام دارد از آن جا مفید فائده است که مؤلف دربارهٔ مقدسین و علما و صوفیانی که ذکر کرده، اطلاعاتی به دست داده است. مطالب جغرافیائی کتاب بسیار نادر و گنگ است. اسلوب آن نیز سبک، و زمانی که مؤلف به آرایش آن پرداخته، تصنعی است.

۷. نویسندگان مذهبی

الف - شیعیان چند حکیم دانشمند داشته‌اند که از آن جمله است: الحلی (متوفی در ۷۲۷ هجری)؛ ابن الجزّری (متوفی در ۸۲۰ هجری) و بخصوص

1. Blachère, *Extraits des principaux géographes arabes*, p. 350.

2. Ibid., p. 350-351.

العاملی (شیخ بهانی م. در ۱۰۳۱ هـ). عاملی در بعلمک متولد شد، در دربار اصفهان تقرب یافت و در همان شهر نیز درگذشت. وی علاوه بر چندین رساله در زمینه عقاید اهل تشیع، تعدادی کتاب درسی در باب علم حساب و نجوم و نحو نگاشته و مجموعه جالبی از منتخبات به نام «الکشکول» فراهم آورده است.

ب - در مورد مطالعه «منابع»، خوب است به چند نام اشاره کنیم:

ابن حجر العسقلانی (متوفی در ۸۵۳ هجری) و همامش ابن حجر الهیثمی (متوفی در ۹۷۱ هجری) که بیشتر به کار حدیث پرداخته‌اند؛ الحلبی (متوفی در ۱۰۴۴ هجری) که «سیره» بسیار مورد مطالعه‌ای نگاشته است؛ در زمینه تفسیر قرآن کریم، دو کتاب از همه بارزتراند. یکی «انوارالتنزیل» بیضاوی (متوفی در ۶۶۷ هجری) است و دیگری، «تفسیرالجلالین». اثر بیضاوی تحریر مجددی است از تفسیر زمخشری (ر. ک به ص ۲۲۰ از کتاب حاضر)، با این تفاوت که بیضاوی کوشیده است اشتباهات معتزله را از آن بزداید، اما همیشه موفق نبوده است. در هر حال این تفسیر، مشهورترین تفاسیر است. و اما «تفسیرالجلالین» نخست توسط جلال‌الدین المحلی (متوفی در ۸۶۴ هجری) آغاز شد و بعد به دست جلال‌الدین سیوطی (متوفی در ۹۱۱ هجری) انجام یافت.

ج - در باب فقه نیز آثار جمع و تألیف و کتب مدرسی کثرت یافت. یکی از مشهورترین آن‌ها، کتاب الامام خلیل (متوفی در ۷۶۷ هجری) در فقه شافعی است.

د - در زمینه شریعت نیز چند چهره درخشان بیدار شده است. اکثر ایشان گرایش بارزتری در جهت سنت نشان می‌دهند:

ابن تیمیه (متوفی در ۷۲۹ هجری) در نزدیکی دمشق تولد یافت. در جوانی دانش مذهبی بسیار وسیعی کسب کرد و سپس در دمشق به تعلیم پرداخت. وی به مکتب ابن حنبل که سنت‌گراترین مذاهب اربعه بود تعلق داشت و همه کوشش خود را در اجرای اصل بازگشت به احادیث نخستین، یعنی تنها اصل مورد قبول که او خود برحسب دیدگاههای خویش تفسیر کرده، صرف می‌کرد. لذا، نه تنها با یهودیان و مسیحیان که با همه فرقه‌ها و مکاتب اسلامی به نزاع برخاست، و عاقبت به سبب عقاید فقهی و شرعی خود، از هرگونه شغل و

مسئولیت محروم شد و حتی چندین بار در قاهره و دمشق به زندان افتاد. سرانجام در زندان که امکان خواندن و نوشتن را از وی دریغ داشته بودند جان سپرد. وی روحی مغرور و سرکش و برصلابت و لجوج داشت. آثار بسیار متعدد او همه به جای نمانده است، اما تأثیر آن‌ها سخت عظیم بود و هنوز هم مورد مطالعه و استفادهٔ اصلاح‌طلبان است.^{۱۱} درخشان‌ترین و باوفاترین شاگردان او، ابن قیم الجوزیه (متوفی در ۷۵۱ هجری) بود که مانند استاد، هم به یهودیان و مسیحیان می‌تاخت و هم به فلاسفه و حکما و متصوفان مسلمان، لذا او هم از زجر و تعصب در امان نماند. مکتب وهابیان عمیقاً به تفکرات و مکتب ابن تیمیه وابسته است. ابن عبدالوهاب (متوفی در ۱۲۰۴ هجری) مردی عرب از سرزمین نجد بود که زندگی را به سفر، خاصه در سوریه و عربستان گذراند. وی بیشتر از طریق نوشته‌های خود، جنبش اصلاح‌طلبانهٔ وهابیان را پایه‌ریزی کرد. مؤسس وهابیه (که خود را الموحدون می‌خوانند) با استناد به اصول ابن حنبل و ابن تیمیه عقیده دارند که باید بی‌چون و چرا به احادیث نخستین رجعت کرد و دین اسلام را از تمام آن چه که بعد نشو و نما یافته به کلی منزه ساخت. ابن سعود که داماد ابن عبدالوهاب و جد پادشاه فعلی عربستان است، کار دفاع و تعمیم این مکتب را از طریق سلاح به عهده گرفت. پس از این خواهیم دید (ر. ک ص ۲۱۸ از کتاب حاضر) که چگونه وهابیان یکی از قطب‌های جذب جنبش‌های نجددطلبی معاصر را تشکیل می‌دهند.

ه - متصوفه

الشعرانی (متوفی در ۹۷۳ هجری) در قاهره زیست و آن جا ناچار شد با دشمنان تصوف مبارزه کند، و تعداد قابل ملاحظه‌ای اثر مذهبی، از قبیل تفسیر

۱. ر. ک به رسالهٔ دکتر لائوست: H. Laoust: *Essai sur... Ibn Taymiya*. Le Caire, 1939.
 ۲. خوانندگان توجه دارند که این کتاب در سال ۱۹۴۳ تألیف یافته است. در آن تاریخ عبدالعزیز سوم پادشاه عربستان بود. ستایش مؤلف از وهابیان، در آن زمان، مرسوم غربیان بود و خونریزی‌ها و خرابی‌هایی را که نسبت به همهٔ کشورها خاصه نسبت به شیعیان روا می‌داشتند، در نظر نمی‌گرفتند.

قرآن و کتب شریعت و فقه... با دید عرفانی تألیف کرد. وی علاوه بر این، شرح حالی از خویشتن و يك کتاب در طبقات صوفیه از خود به جای گذاشته است. نوشته‌های او به سبب اطاله و بسط در مشاهدات روحانی و کرامات الهی که به خود نسبت می‌دهد، آن هم در تعبیری حقیرانه، بسیار ناخوشایند است.

عبدالغنی النابلسی (متوفی در ۱۱۴۴ هجری) از مردم سوریه، مدت نسبتاً زیادی در تنهائی به مطالعه مشغول بود، به چندین مجمع مذهبی پیوست و در عراق و عربستان سفرهای بسیار کرد. عاقبت به دمشق بازگشت و همان جا وفات یافت. وی نویسنده‌ای کثیرالاثراً بود؛ سفرنامه‌های او حتی از نظر نقشه‌شناسی و تاریخ خالی از فایده نیست. نوشته‌های عرفانی او (رسائل تك موضوعی یا شروح و تفاسیر) از ارزش ادبی بهره‌مند است و شامل است هم بر دفاع از فرق اسلامی و طرق متصوفه، و هم بر اطلاعاتی درباره نحوه مباحث مذهبی در زمان او. مجموعه‌ای شعر (به عربی فصیح و عربی عامیانه) از او در دست است که مورد توجه مجامع عرفانی قرار دارد.

مرتضی الزبیدی (متوفی در ۱۲۰۶ هجری) از یمن برخاست و در قاهره مسکن گزید و تعداد کثیری کتاب تألیف کرد که مهمترین آن‌ها، یعنی شرح عظیمی که بر «احیاء العلوم» غزالی (ر. ک به ص ۲۲۵ از کتاب حاضر) نوشته، در دست است. شخصیت شارح، شخصیتی پرتوان است و اثر او در ایجاد علاقه به مطالعه، حتی در هندوستان و آفریقای سیاه سهم بزرگی دارد.

۸. دو نام بزرگ

السیوطی (متوفی در ۹۱۱ هجری)

می‌توان او را بارزترین نمونه این عصر انحطاط و جمع به شمار آورد. اما او جامعی هوشمند و نویسنده‌ای لایق است. از خانواده‌ای ایرانی که در مصر ساکن شده بود برخاست. تولدش در قاهره بود، همان جا درس خواند و چند مسافرت کرد (مثلاً حج گزارد) و به عنوان فقیه متولی افتاء شد و عاقبت در قاهره به تعلیم پرداخت. اما در اثر اتهامات ناهنجار اختلاس، از همه مناصب خود خلع

شد و در جزیره روضه در قاهره عزلت گزید و پس از آن از قبول هر منصبی سر باز زد.

سیوطی شاید بر اثرترین نویسنده در سراسر تاریخ ادبیات عرب باشد. وی از سن ۱۷ سالگی به تألیف آغاز کرد و در همه زمینه‌های علوم اسلامی دست برد. او خود فهرستی شامل ۳۰۰ اثر را فراهم کرده است، اما در کامل‌ترین شرح حال‌هائی که از او نوشته شده، ۵۱۶ عنوان مذکور است. اکثر این تألیفات، کم حجم‌اند؛ اما از آن میان، برخی از آن‌ها (مثلاً «کنز العمال») به هشت جلد رحلی بالغ می‌گردد.

سیوطی به همه مسائل خرد و کلان، حتی به شگفت‌ترین آن‌ها که در روزگار او مطرح می‌گردیده، توجه داشته است و به هر کدام، يك یا چند کتاب اختصاص داده است. اما مؤلفات بزرگ ادبی و تاریخی و مذهبی او، در زمینه تعلیم علوم اسلامی، اهمیت فراوان یافت و هنوزهم منبع فوائد بسیار است، زیرا هم بر اسناد فراوان شامل‌اند و هم بر اطلاعاتی درباره کتاب‌های از دست رفته، خاصه که مؤلف خوشبختانه به این فکر بوده که منابع خود را به وضوح ذکر کند. نیز وی هم استعداد واضح‌نویسی در بیان مطالب را داشته و هم وسواس نگارش به زبانی سهل و بی‌پیرایه.

از میان عمده‌ترین تألیفات او، می‌توان به عناوین زیر اشاره کرد: «المزهر» (دائرة المعارفی است در زبانشناسی و ادبیات)، «تاریخ الخلفاء»، «الآلی المصنوعة» (درباره بررسی احادیث)، «الاتقان» (درباره علوم قرآنی).

ابن خلدون (متوفی در ۸۰۹ هجری)

از نسل اعراب اسپانیا بود، ولی در کشور تونس تولد یافت. در آفریقای شمالی و اندلس و مصر و سوریه، به عنوان مرد سیاسی و دولتمرد، زندگی بسیار پر کش و قوسی را گذراند. وی به مناصب عالی در فاس رسید، آن جا به زندان افتاد، به دربار غرناطه رفت و آمد کرد و آن جا میان او و لسان‌الدین بن الخطیب (ر. ک به ص ۲۴۵ از کتاب حاضر) خصومت برخاست، نزد ابوحتمو پادشاه نیک‌سیرت تلمسان تقرب یافت، در دربار بجایه حاجب (رئیس امور

وزارت) شد، در سوریه با تیمور لنگ ملاقات کرد، و در خلال این فعالیت‌های مختلف، زمان‌هایی را هم به عزلت و کار فکری اختصاص می‌داد. برآستی دشوار می‌توان درباره خصوصیت چنین مردی قضاوت کرد. بدون هیچ تردید وی از ذوق و استعداد درخشانی بهره‌مند بود، اما علی‌الظاهر مزاجی متغیر و انعطاف‌پذیر داشت و ماهرانه می‌توانست گریزگاه‌های متناسب از برای خود دست و پا کند، و آماده پذیرفتن هر منصبی بود و دل به خدمت اربابان دنیا می‌سپرد.

شهرت ادبی خود را مدیون کتابی است که در باب تاریخ گردآوری کرده است و بر آن پیشگفتاری عظیم نوشته است. نام این اثر، «کتاب‌العبر...» است. يك بخش از آن که همانا تاریخ بربرها باشد، تازه و بدیع است. مؤلف توجه یا وقت آن را نداشته که همه آن وضوح و استواری فکر را که در قدرت او بوده، به کتاب ببخشد؛ به همین جهت اصل کتاب هرگز به مرتبه مقدمه آن که خود افتخار مؤلف را کافی است، نمی‌رسد. این پیشگفتار به نام «المقدمه» و یا در زبان فرانسه، به Prolégomenes مشهور است.

این اثر، یکی از درخشان‌ترین آثار ادبیات عرب، و بی‌تردید مهمترین اثر در خلال شش قرن است که اینک مورد بحث ماست. اهمیت «مقدمه» هم به سبب محتوای آن است و هم به خاطر قالب آن. مؤلف نه تنها چکیده اطلاعات گونه‌گون و وسیع خود را در آن نهاده، بلکه آن را با حاصل تجارب سیاستمداری و دولتمردی خود نیز غنی کرده است. وی خواسته است قوانین کلی تاریخ بشری را برشمارد و مراحل تحول و نیروهائی که آن را به گردش در می‌آورند و تکرارهای دوره‌ای آن را تحدید می‌کنند، توصیف نماید. علاوه بر این، زندگی اجتماعی را از دیدگاه‌های مختلف، یعنی از نظر اداری، اقتصادی، صنعتی، ادبی، هنری، علمی و مذهبی نیز مورد بررسی قرار داده است. خلاصه، این خلدون طرحی برای روش‌شناسی علوم، بخصوص علم تاریخ ترسیم کرده است.

بنابراین «مقدمه»، کتابی بدیع و آکنده از ملاحظات شخصی، وقایع و اشارات گران مایه و نظرگاه‌های الهام‌بخش است. می‌توان گفت که مؤلف در این کتاب، قریحه فلسفی واقعی خود را به ثبوت رسانیده و بدین سان، فلسفه اجتماعی را در زبان عربی باب کرده است.^(۱)

استعداد نویسندگی او نیز درخشان است. نثری موقر و دقیق دارد که البته نثر يك هنرمند نیست، اما نوشته اندیشمندی است آرام و مطمئن از آشنائی خود بر زبان که دقت را فدای وضوح نمی‌کند، ولی در عین حال، هم از جوانب فصاحت و فطانت بهره‌مند است و هم از آن زبردستی که چون صحنه‌های وسیعی ترسیم کرد، قادر است امهات مسائل را تشخیص داده به جلوه در آورد.

فصل بیستم

نهضت

۱. جوانب مختلف نهضت

الف - دورنمای تاریخی

نهضت بر تجدید حیات، یا بهتر بگوییم، جهش ادبیات معاصر عرب اطلاق می‌شود. این جهش با برخی حوادث سیاسی رابطه دارد که خوب است خطوط عمده آن‌ها را ترسیم کنیم:^(۱)

حمله ناپلئون به مصر (سال ۱۷۸۹ میلادی) در حقیقت متوجه انگلستان و راه هند بود؛ اما این حمله سرآغاز تسلط مستقیم اروپا بر کشورهای عربی حوزه مدیترانه بود که تا آن زمان غرق نوعی رخوت بودند و دور از زندگی مدرن در خویشتن فرو رفته بودند. نفوذ اروپا به آن سرزمین که به دست ناپلئون صورت گرفت، تکانی واقعی بود که مصر و دیار شرق را از خواب پرانگیخت. نخست قدرت صنعتی و نظامی و علمی اروپا بود که مصریان را شگفت زده کرد. یکی از این مصریان به نام الجبرّتی (متوفی در ۱۸۲۵/۱۲۴۱)، حیرت مردمانی را که تجربیات فیزیکی و شیمیایی دانشمندان ناپلئون را به چشم دیده بودند، شرح داده است.

۱. در سراسر این کتاب، بر خود فرض کرده بودیم که از مسائل سیاسی برهیز کنیم. اما در این فصل مفیدتر آن دیدیم که از طرح قبلی جنم بپوشیم.

برخی رهبران هوشمند، مانند محمدعلی فقا (خدید مصر از ۱۸۰۵ تا ۱۸۴۸ / ۱۲۲۰ تا ۱۲۶۵)، و پس از دورانی رخوت، اسماعیل (۱۸۶۳ تا ۱۸۸۲ / ۱۲۸۰ تا ۱۳۰۰) و فواد (۱۹۱۷ تا ۱۹۳۸ / ۱۳۳۶ تا ۱۳۵۷) جنبشی شدید در سازمان نظامی و علمی مصر به وجود آوردند، مدرسه و کتابخانه و چاپخانه و دستگاه روزنامه‌نگاری و مراکز ترجمه ایجاد کردند، درس و مطالعه را تشویق کردند، هیئت‌هایی به غرب خاصه به کشور فرانسه اعزام داشتند، نویسندگان را مورد تشویق قرار دادند، دانستند چگونه از مهاجران به داخل کشور استقبال کنند، و بدین سان، کار را بر جنبش فرهنگی جدید در خاور زمین آسان کردند.

اشغال مصر توسط انگلستان (۱۸۸۲ میلادی) و اعلام تحت‌الحمایگی (۱۹۱۵ میلادی)، حس حقارت مصریان را سخت تحریک کرد و موجب گسترش میهن‌پرستی گردید و حس رقابت با اروپا را به خصومنی خونین و خشم‌آلود تبدیل ساخت، زیرا ایشان که در مقابل غرب ناتوان بودند، کوشش داشتند همهٔ وسائل سیاسی و مذهبی و فرهنگی‌ای را که ممکن بود راهی به سوی استقلال بگشاید، به کار گیرند. مصر عاقبت موفق شد یک قانون اساسی از برای خود حاصل کند (سال ۱۹۲۲ میلادی) و سپس اعلان استقلال نماید (سال ۱۹۳۶).

در همین احوال، کشورهای شمال آفریقا (الجزائر در سال ۱۸۳۰، تونس در ۱۸۸۱، مراکش و لیبی در ۱۹۱۲ میلادی) و سوریه و فلسطین و عراق بعد از سال ۱۹۱۸ (= جنگ جهانی اول)، از طریق استعمار یا تحت‌الحمایگی و یا قیمومت، تحت سلطهٔ اروپا در آمدند و به درجات مختلف، با همان احوال و عواطف مصریان آشنا شدند.

از طرف دیگر ترکیه هم که کشورهای عربی را - که نتوانسته بود حسن ظنشان را جلب کند - از دست داده بود، به جنگ پیروزمندانه‌ای علیه یونان دست زد. آنگاه، دوران محبوبیتی بزرگ برای رهبر ترکیه که همان آتاتورک سال‌های بعد باشد، آغاز گردید. عکس او حتی در دکه‌های محقر کفش‌دوزان شهر فاس هم پیدا می‌شد. اما ترکیه از خلافت جهانی خود چشم پوشید (سال ۱۹۲۴) و رفتار کشوری بسیار مدرن و ملی و نژادپرست و به کلی جدا از دین را به خود گرفت و به این ترتیب از امور عمومی جهان اسلام کناره جست. ترکیه

اگرچه از نظر مسلمانان، نمونه استحکام و موفقیتی است که آنان را به خود جلب می‌کند، اما در عین حال، به سبب رفتار جدائی‌طلبانه و خارج از دینش، عمیق‌ترین عواطف همبستگی جامعه اسلامی را سخت بیازرده است.

عربستان ابن سعود هم به همین قرار، نتوانست انتظار مسلمانان را به خود جلب کند. زادگاه پر حرمت اسلام، کشور مقدسی که تسلط اروپائی نتوانست در آن با بگیرد، در دست رهبری واقعاً عرب بود که توانسته بود کشور را وحدت بخشد و در آن صلح برقرار سازد، و نیز می‌خواست آن را سازمان دهد و «مدرن» و آبادان کند و علاوه بر احترامی که به عنوان «مهد اسلام» داشت، دوباره نقش رهبری تشریعی را به آن بازگرداند. اما آیین وهابی، اگرچه نیروها را به شور می‌افکند و آرزوها و تمایلات روحانی را تمرکز می‌بخشید، اما بی‌قرارت‌تر از آن بود که واقعاً جاذب و مشوق باشد.^۱

بنابراین انتظار متوجه مصر می‌گردید که کشوری متعادل و آداب شناس بود و موفقیت‌های فراوانی در راه استقلال حاصل کرده بود و نیز تأسیسات مدرنی تدارک دیده بود که کاملاً از تأسیسات مشابه اروپائی تقلید نشده بود.^۲ همچنین کشوری بود که گونی از پیش مقدّر شده بود از برای خود و دیگر ممالک عربی اسلامی - که از او عقب‌تر بودند - میان گرایش‌های ریشه‌دار کهن و تمایلات و خواسته‌هایی که زائیده ترقیات معاصر بود، توازنی زنده و بارآور فراهم آورد.

ب - «روحیه» نهضت

اما فقط در مصر، یا از زمان حمله ناپلئون و یا فقط در مجامع اسلامی نبود که نهضت آغاز گردید. مسیحیان شام و لبنان از قرن شانزدهم میلادی با غرب در

۱. موضوع تأثیر وهابیه بر زندگی فکری و ادبی عربستان، توسط طه حسین، در کتابی به عنوان «الحياة الادبية في جزيرة العرب» مورد بررسی قرار گرفته است؛ دمشق، ۱۹۳۵، ۵۱ ص (مکتب النشرا العربی).

۲. آن هم در خلال يك سلسله بحران حاصل شد. بحران دیگری که قبل از هر چیز سیاسی است، اما ظاهراً از جوانب فرهنگی هم خالی نیست (الأزهر) بس از حوادث مارس - آوریل ۱۹۴۲ بدیدار

تماس بودند و استادانی برای زبان عربی، یا دانشجویانی برای مطالعه در الهیات به اروپا (رم) می‌فرستادند، از میسیون‌های پروتستان و کاتولیک استقبال می‌کردند و به مدارسشان رفت و آمد داشتند. لذا، از اواخر قرن هفدهم میلادی، يك جنبش فصاحت‌گرانی عربی، بیشتر در مجامع مسیحی حلب، پدیدار شد.

در قرن نوزدهم، این جنبش که به وسیله دست‌آوردهای تازه اروپا تحریک شده بود و از گسترش زبان ناشیانه روزنامه‌نگاران به خشم آمده بود، توسعه عظیمی یافت، مدارس «ملی» تأسیس کرد، مجلات ادواری به راه انداخت، و بسیاری از آثار فلسفی و ادبی را تحت مدیریت دو خاندان لبنانی، یعنی خاندان‌های یازجی و بستانی انتشار داد. بدین ترتیب، مسیحیان لبنان، همچنان که برخی مسلمانان بی‌طرف مانند کردعلی (ر. ک به ص ۳۰۰ از کتاب حاضر) به آن معترف‌اند، قهرمانان زبان عربی گردیدند و خواستند فصاحت و پاکیزگی را به آن بازگردانند. نیز از آن جا که تمایلات و خواسته‌های ادبی کثرت می‌یافت، مسیحیان توانستند استاد عربی برای مدارس، مترجم برای کتاب‌های اروپائی و انبوهی روزنامه‌نگار به نهضت تقدیم دارند.

دو گروه از مهاجران لبنانی، تأثیر قابل ملاحظه‌ای در کار نهضت داشته‌اند. دسته اول کسانی بودند که در مصر ساکن شده بودند و تعداد کثیری روزنامه‌نگار و گروهی شاعر و نویسنده صاحب هنر و نیز نخستین پایه‌گذاران مجلات دوره‌ای را همراه آورده بودند.

گروه دوم لبنانیانی بودند که از دریاها گذشته در آمریکای-شمالی و آمریکای جنوبی، خاصه در ایالات متحده و برزیل مسکن گزیدند و نیویورک را مرکز عمده قرار داده در آن شرکت‌های ادبی و مراکزی برای نشریات عربی تأسیس کردند. در میان همین مهاجران است که بی‌پرواترین نمایندگان ادبیات معاصر عربی را می‌توان یافت.

با این همه، عاقبت مصر رهبری نهضت را که داشت در سوریه و فلسطین و عراق گسترش می‌یافت و اندکی بعد، در شمال آفریقا هم جوانه می‌زد، به عهده گرفت. سوریان و لبنانیانی که از آزار ترکان به ستوه آمده ترك وطن کرده بودند، در مصر میدان فعالیت بسیار وسیعی پیش روی خود یافتند و

همچون کارگران شیفته «عربیت» به کار پرداختند. این شیفتگی به حدی بود که برخی از این مسیحیان، حتی با شخص بانی اسلام (ص)، یعنی بزرگترین مرد عرب و مسبب اصلی گسترش زبان تازی نیز احساس همبستگی می‌کردند.^{۱۱}

در اثر تحریض برخی اصلاح‌طلبان دلیر و روشن‌بین چون محمد عبده (ر. ک به ص ۲۸۲ از کتاب حاضر) اعراب مسلمان نیز در گردش نهضت قرار گرفتند و عاقبت - خاصه پس از جنگ ۱۹۱۴ - ۱۹۱۸ - رهبری آن را هم در اختیار خود در آوردند. اما به استثنای چند تن از مهره‌های اصلی و بی‌باک که به تجدد فوری و اساسی معتقداند، بقیه مسلمانان در این باب سخت احتیاط‌کار و حتی بیمناک‌اند. زیرا اینجا در واقع موضوع، نزاع واقعی میان قدما و متجددان نیست، بلکه مبارزه‌ای است میان دو فرهنگ: یکی علمی و رهایی‌یافته و تهی از دین است، و دیگری صاحب ثروت‌های فکری و معنوی که البته میل دارد آن‌ها را تصفیه کند و تجدد و شکوفائی بخشد، اما از نفی کردن آن‌ها سر باز می‌زند. از نظر این فرهنگ، آن ثروت‌ها از همه دستاوردهای جدید پربهاتر است؛ زیرا این دستاوردها، هر چه فراگیر و مستبدانه‌تر باشند، به همان اندازه تهدیدآمیزتراند. بدین سان، فرهنگ اسلامی، غالباً حالت دفاعی به خود می‌گیرد و بدگمان و «مرتجع» جلوه می‌کند؛ می‌خواهد از اسلام و «عربیت» دفاع کند، اما چون به دفاع و ستایش آن‌ها می‌پردازد، به حد اغراق پا می‌نهد و کار را از مسیر صحیح خود خارج می‌سازد، آن چنان که برخی ادعا می‌کنند همه کشفیات و اختراعات جدید در قرآن کریم و یا در قوانین کهن عرب هم موجود است؛ و یا مثلاً ریشه‌های انقلاب کبیر فرانسه را در تأثیر مسلمانان در اندلس می‌جویند.

اما تردید نیست که مسلمانان نسبت به قشری علمی که هم سطح قشرهای علمی اروپا باشد، احساس نیاز می‌کنند. اما اگر غرب چهره‌ای می‌نمود که این چنین در اثر «عمل‌گرایی» معاصر - که برده پول و نیازهای مادی است - عبوس نبود، و نشان می‌داد که قشر علمی آن، همدوش قشر اخلاقی به پیش می‌رود و

۱. مثلاً لیب‌الریاسی: «نفسه الرسول العربی»، بیروت، ۱۹۳۵ (۱). کتاب تألیف مردی مسیحی است و یک مسیحی دیگر و نیز یک مسلمان بر آن مقدمه نوشته‌اند.

این هر دو قشر، در نمونه‌های عالی خود، یکی می‌شوند، بی‌تردید شرق با نرمش بیشتری پذیرای آن می‌شد.^۱ زیرا مسلمانانی که از جهت‌گیری عالی و ریشه‌های معنوی تمدن غرب اطلاع دارند، اندک‌اند، لذا این تمدن، در قالب نوعی «امپریالیسم» هزار چهره جلوه می‌کند که هدف آن، تحلیل و جذب هر چیزی است که غیر از خود او باشد.

تا این جا، تاریخ نهضت، با تاریخ نفوذ غرب بر شرق منطبق است و حکایت از نزاع پیچیده و پر آشوبی دارد که نه تنها شرقیان و غربیان را در مقابل هم قرار داده است، بلکه موجب درگیری گروه‌های مختلف شرقیان که از نظر ادبیات و دین و سیاست برداشت‌های گونه‌گونه دارند، نیز شده است.

آثار غرب فی‌واقع در همه روش‌های زندگی شرقی، زندگی مادی، سیاسی، اجتماعی و فکری رخنه کرده است. تقلید از اروپا و آمریکا در همه زمینه‌ها امری مسلم شده و کم و بیش جانی هم برای خود یافته است. سعی بر آن است که آموزش را به سطح غرب برسانند و دایره عمل آن را گسترش دهند.^۲ دانشجویانی که به غرب فرستاده شده‌اند، گاه با فرهنگی عمیق، و نظراتی در باب روش علمی و نقد و عشق به تجدید ادبی و فکری به میهن خود باز گشته‌اند. چاپخانه‌ها، کتاب‌های کهن را چاپ و نشر می‌کنند و انبوهی بحث و بررسی درباره همه مسائل فلسفی و علمی و سیاسی و ادبی که در سطح جهانی مطرح است، انتشار می‌دهند؛ و نیز ترجمه‌هایی را پخش می‌کنند که قرائتشان اگر همیشه

۱. طه حسین با موفقیت - مگر زمانی که در نقد همه جانبه افراط می‌ورزد - می‌کوشد شرق را با این واقعیت آشنا سازد. این امر بخصوص در کتاب نسبتاً تازه‌اش «مستقبل الثقافة فی مصر» به چشم می‌خورد.
۲. در وهله اول، آموزش عالی سازمان یافت و چندین مرکز فعال از این نوع به وجود آمد؛ دانشگاه آمریکایی که در سال ۱۸۷۰ در بیروت تأسیس شد؛ دانشگاه سن ژوزف بیروت که توسط آباء یسوعی در سال ۱۸۷۴ به وجود آمد؛ دانشگاه قاهره در ۱۹۰۸؛ دانشگاه دمشق در ۱۹۲۳. دانشگاه کهن الازهر که در قرن چهارم هجری پی‌ریزی شده، اندک اندک صورت نو به خود می‌گیرد و از نظر نفوذ، به شدت با دانشگاه جدید قاهره مبارزه می‌کند. آموزش دبیرستانی روال خوب دلرد و حتی گاه بیش از حد «سرشار» است. آموزش ابتدائی که در مصر اجباری شده، هنوز نظام کامل نیافته. آموزش بانوان، هنوز با کمی کندی، در حال گسترش است. (مجدداً متذکر شویم که این اطلاعات در سال ۱۹۴۲ جمع‌آوری شده است - مترجم).

محرکی واقعی به شمار نمی‌آید، لااقل چون نیش سوزنی است به خواننده. این چاپخانه‌ها، موجب تداوم حیات جرائد یومیه و تعداد کثیری مجله‌های گوناگون و خوش ترکیب و پر اطلاع می‌شوند که جمیع کتاب خوانان را مخاطب خود ساخته و در دست رس همه علاقمندان به مقاله‌نویسی قرار دارد.^۱ روش خاورشناسان که به مطالعات صبورانه و متداوم و دقیق می‌پرداختند و اصل عینیت‌گرایی موشکافانه و بی‌غرضی علمی و سواس‌آمیزی را نصب‌العین قرار می‌دادند، برخی قرائح مستعد را به خود جلب کرده و آنان را به اندیشیدن و جستجو و نگارش برانگیخته است؛ حتی ممکن است این امر، در جهت دفاع از مفاهیم و سنت‌ها و نظراتی باشد که ظاهراً مورد هجوم یا انکار خاورشناسان قرار گیرد. خلاصه، هیچ مؤسسه خیریه اجتماعی، هیچ مجمعی از دانشمندان یا هیچ انجمن ادبی^۲ و یا هیچ خانه جوانانی نیست که تأثیر اروپا در آن آشکار نباشد.

اما باید گفت که در همه زمینه‌ها، جزر و مد حیات، شبیه به امواج خروشان است که لبریز شده‌اند؛ گونی مد رودخانه نیل است که به آب‌های بیگانه انباشته گردیده. هنوز وقت آن نرسیده است که لایه‌های روسبی و بارآور نیل، در سرزمینی آرام و فعال، موجب رسیدن میوه‌ها گردد. البته نهضت، ادبیات عرب را به مرحله‌ای تازه از تاریخ خود کشانیده که نشان آشکاری از ادبیات اروپائی و آمریکائی، خاصه ادبیات فرانسه، و آن هم ادب دوران پس از کلاسیسم، یا مکتب رمانتیسیم بر چهره دارد.^۳ اما این هنوز آغاز تطور است.

۱. ر. ک به ص ۲۷۴ از کتاب حاضر.

۲. به ویژه از آن جمله است: فرهنگستان دمشق (۱۹۲۳) و فرهنگستان قاهره (۱۹۳۴). فرهنگستان قاهره که از آن دمشق متأخرتر است، علی‌الظاهر باید در نکوین واژگان فنی جدید عربی، و نیز در هماهنگ‌سازی مساعی نجد که در دیگر کشورهای عربی گسترش می‌یابد، نقش قاطمی به عهده داشته باشد. نیز باید به مجامع دیگری چون آبلو (کذا) که يك انجمن شعر است، و انجمن دیگری به نام «رابطة ادب» که اهل ادب را گرد هم می‌آورد، و «الرابطة الشرقية» که می‌کوشد يك جبهه فرهنگی شرقی به وجود آورد... اشاره کنیم.

۳. تأثیر فرانسه عمیق و عمده است، اما تأثیر انگلیس در این زمینه با آن در معارضه است و گاه از آن پیشی می‌گیرد. گیب (studies, III, 460) بر این نکته اصرار می‌ورزد که عوامل منفی و مشکوک در

شجاع‌ترین مردان، اینک می‌گویند که قصد آن دارند که دست به «ساختمان» بزنند. میخائیل نُعیمه که به ویران‌سازی میراث گذشته متهم است، اعلام می‌دارد که وی، هر آن چه را نازیبا و غیرواقعی است ویران می‌کند، حتی اگر «مدرن» باشد. طه حسین شاید با کمی گستاخی، در مقابل مرتجعین، از اسلام دفاع می‌کند. وی به روحیه اسلام که به عالی‌ترین الهامات و ارشادات و عشق به آزادی و ترقی متصف است استناد کرده از دانشگاه کهن الازهر می‌خواهد که روش‌ها و برنامه‌هایش را از پایه اصلاح کند، و می‌کوشد فرهنگ جدید مصر را قانع کند که باید مصممانه و عمیقانه به راه غرب قدم گذارد، اما غربی که بهتر شناخته شود و هوشمندانه‌تر، فهمیده و تقلید گردد. هم او از دولت نیز درخواست می‌کند که با قدرت، و با برنامه‌ای دقیق و اراده تداوم خستگی‌ناپذیر، امر تجدید سازمان فرهنگی مصر را در همه سطوح به دست گیرد، و وقتی می‌گوئیم همه سطوح، یعنی: آموزش در همه مراحل آن، تئاتر، سینما، رادیو، تشکیل مراکز ترجمه، اصلاح بودجه در مورد نیروهای فکری اجتماع، دفاع قاطع از آزادی تحقیق و نقد و اظهار عقیده نزد دانشمندان مجرب، و خلاصه اشاعه این فرهنگ مصری در دیگر کشورهای عرب.^{۱۱}

۱. ر. ک به «مستقبل الثقافة فی مصر».

آن چه از فرانسه اخذ شده بیشتر است و در عوض تأثیر انگلیس، و بزرگی سالم‌تری دارد. واقعاً هم جای تأسف است که نهضت از رمانتسم پیروی کرده باشد. تسلط عقاید داروین - ابنسر بالاخص عامل سالمی به شمار نمی‌آید. اگر به نقطه‌های اوج نگاه کنیم، می‌بینیم که مردی به عظمت طه حسین است که، با اندوخته‌ای هم از فرهنگ لاتینی - یونانی و فرانسوی و هم از فرهنگ عربی، می‌تواند علی‌رغم همه چیز راه صحیح را با دبدی روشنتر و ذوقی سالم‌تر و تعادلی بیشتر در قضاوت، باز بنماید. وی از این که نهضت عربی، به يك باره در دامان دو فرهنگ فرانسوی و انگلیسی افتاده حسرت می‌خورد و آرزو دارد که جنبش، بتواند از سرچشمه‌های اروپائی دیگر، خواه کهن و خواه معاصر هم سیراب گردد و زبان عربی، در اثر تماس با دیگر زبان‌های سامی و با فارسی گسترش یابد (ر. ک به: «مستقبل الثقافة فی مصر»، قاهره، ۱۹۳۸، ص ۲۵۶ به بعد، ص ۳۰۳ به بعد). خوب است اضافه کنیم که تأثیر روسیه، در نوبسته با ارزش، میخائیل نعیمه آشکار است.

بنابراین، نهضت هنوز در آغاز کار است، و یا بنا به اصطلاح میخائیل نُعیمه، هنوز «در قنّداق» است.^(۱) و لاجرم با دشواری‌های گوناگونی، خواه فنی و خواه اجتماعی مواجه می‌گردد. طه حسین برای حل برخی از آن‌ها پیشنهادهایی عرضه کرده؛ بقیه را هم بِشرفارِس در مقاله‌ای که به ملاحظات هوشمندانه آکنده است، مورد بررسی قرار داده است.^(۲) آزادی تدریجی زنان هم بی‌تردید نقش عمده‌ای در تطور ادبیات شرق بازی خواهد کرد. اما نهضت هنوز ایجاب می‌کند که آموزش زبان عربی ساده‌تر و انعطاف‌پذیرتر گردد، و ازگان فنی دقیق و چند گونه‌ای تدوین شود، در خط عربی برخی اصلاحات صورت گیرد تا از احتمال التباس در قرائت متون بکاهد،^(۳) کوششی پی‌گیر به عمل آید تا نهضت از جنگال رمانتیسیم و «سخن‌گرانی» که هنوز هم به شدت مطلوب است، رهائی یابد.

۲. عمده‌ترین نمایندگان نهضت^(۴)

الف - مهره‌های اصلی

جرّمانوس فَرّحات (متوفی در ۱۷۳۲/۱۱۴۵) مشهورترین پیشتاز نهضت در اواخر قرن هفدهم میلادی است. وی در ۱۶۷۰ میلادی در حلب به دنیا آمد، در رم درس خواند و در اروپا به تحقیق در متون عربی علاقمند شد. وی در سال

۱. در مقدمه‌ای که بر نمایشنامه «الآباء والبنون» (۱۹۱۷) نگاشته.

۲. ر. ک به مقاله او به زبان فرانسه، تحت عنوان «دشواری‌هایی که يك نویسنده معاصر عرب در زمینه‌های زبان‌شناسی و فرهنگی و اجتماعی، خاصه در مصر، می‌یابد» در

Revue des Etudes Islamiques, 1936, III, 221-242.

۳. تبدیل خط عربی به خط لاتینی، موجب تنفر همه اعراب، حتی مدرن‌ترین آنان - مانند طه حسین - می‌گردد («مستقبل الثقافة»، ص ۳۲۸)؛ اما معاصران بهتر به ضرورت اصلاح در خط واقف‌اند تا آن که همگان «بخوانند که بفهمند، نه این که بفهمند تا بخوانند».

۴. ما کوشیده‌ایم نویسندگان را برحسب گرایش‌های اصلی‌شان طبقه‌بندی کنیم. هر جا که لازم به نظر رسیده، مقدمه‌ای کوتاه درباره هر طبقه ذکر کرده‌ایم و سپس اطلاعات کوتاهی درباره زندگی و آثار عمده‌ترین نمایندگان آن طبقه تقدیم داشته‌ایم.

۱۷۲۵ میلادی، اسقف حلب گردید. از وی، يك دیوان شعر («دیوان المطران») و تعداد فراوانی نوشته‌های فلسفی و ادبی به جای مانده که معروف‌ترین آن‌ها، «بحث‌المطالب» است. گرداگرد او، از مسیحیان عرب يك مکتب ادبی به وجود آمد که در آن عصر انحطاط و رخوت عمومی، خالی از رونق نبود.

فارس شیدیاق (متوفی در ۱۸۸۷/۱۳۰۵) از مارونیان لبنانی بود که نخست پروتستان شد و سپس به اسلام گروید. وی چندی مبلغ پروتستان در جزیرهٔ مالت بود، به ترجمهٔ «انجیل» همت گماشت، در تونس و پاریس و لندن اقامت گزید. سپس مبلغ جنبش اسلامی شد و مجلهٔ «الجوانب» را که خود در قسطنطنیه تأسیس کرده بود، اداره کرد و در آن تعداد کثیری مقالهٔ جالب توجه منتشر ساخت که بعدها در يك مجلد، تحت عنوان «کنزالرجانب» گردآوری شد. علاوه بر این‌ها، وی شرح سفرهای خود را به مالت و اروپا، و نیز چندین کتاب در زمینهٔ لغت، و خلاصه اثری تخیلی و انتقادی - اجتماعی به نام «الساق علی الساق» تألیف کرده است که به احتمال قوی از آثار رابله ملهم بوده است. این کتاب نسبتاً قطور، علی‌رغم هوای خاصی که لحن عالی منشأته مؤلف به آن بخشیده، و با وجود خلُق متغیر و انسانی و طنزآمیز مؤلف، امروز اندکی به دست فراموشی سپرده شده است.

جمال‌الدین الافغانی (متوفی در ۱۸۹۷/۱۳۱۵) از مهره‌های اصلی نوع دیگر است. وی که از افغانستان برخاسته بود، اطلاعاتی بسیار وسیع کسب کرد و صلابت روحی بی‌نظیری از خود نشان داد. جمال‌الدین مرد اقدامات انقلابی بود، خطیبی نیرومند بود که مدت نیم قرن، همهٔ نیروی خود را صرف برانگیختن جهان اسلام از خواب غفلت کرد، آسیا و بخش عظیمی از اروپا را درنوردید، و حتی گویند به امریکا هم سفر کرد. وی در مصر اقامت گزید و در آن جا، شاگردان متعددی که مشهورترین‌شان محمد عبده (ر. ک به ص ۲۸۲ از کتاب حاضر) بود، گرد او جمع شدند. همه جا، جمال‌الدین چون قهرمان تجدید حیات اسلامی جلوه می‌کرد؛ می‌خواست انقلابی به پا کند که از طریق آن، ملل مسلمان به آزادی دست یابند و به دنبال آن، «در درون خویشتن، در وجدان، یا در تاریخ خود، عناصر لازم را برای برقرار ساختن وضعیت بهتر باز یابند.»^۱ وی اثر ۱. ر. ک به مقدمهٔ مینل و عبدالرزاق بر ترجمهٔ فرانسوی «رسالة التوحید» محمد عبده، پاریس، ۱۹۲۵.

مکتوب اندکی به جای گذاشته است، اما تأثیر سخنانش بس عظیم بود، و از نظر ادبی بیشتر بر این امر اصرار داشت که باید نثری ساده و آزاد از قید آرایش‌ها و تعابیر قالبی، و به دور از اطناب و تکرار، و شایسته اندیشه به کار گرفته شود. رساله او در ردّ مادی‌گرایی («الرّد علی‌الدهریین») را محمد عبده از فارسی به عربی، و گواشن Golchon از عربی به فرانسه ترجمه کرد (پاریس، ۱۹۴۲).

الکواکبی (متوفی در ۱۹۰۲/۱۳۲۰) در سال ۱۸۴۹ میلادی در حلب به دنیا آمد، و زندگی را در آسیا و آفریقا به سرگردانی گذراند وی اندیشمندی منززل بود که اصلاح جهان اسلام را از نظر سیاسی و اجتماعی موعظه می‌کرد. وی یکی از نخستین کسانی بود که امر کشف انگیزه‌ها و یا حتی اصول و پایه‌های ترقیات معاصر را در قرآن و شریعت اسلامی اعتبار بخشید، و روش او محبوبیت عظیمی در میان بسیاری از مدافعان اسلام یافت. دو اثر عمده او عبارت‌اند از: «ام‌القری» و «طبائع الاستبداد».

ب - روزنامه‌نگاران و مترجمان

در این کتاب جای آن نیست که به بحث درباره مطبوعات عرب و گسترش و تأثیر آن پردازیم.^۱ اما خوب است متذکر شویم که مطبوعات به نحو اعجاب‌انگیزی در کشورهای عربی توسعه یافت و به صورت مکتبی از برای نویسندگان درآمد که غالباً آثار خود را در سلسله‌ای از مباحث آغاز کرده به شکل مقاله، در روزنامه‌ها و مجلات انتشار می‌دادند. علاوه بر این مطبوعات، نقش بسیار عمده‌ای در تکوین زبان عربی مناسبی از برای فرهنگ جدید بازی کرد؛ حال خواه به سبب واکنش‌هایی بوده باشد که نقائص آن برمی‌انگیخت، خواه به خاطر الگوهای شایسته‌ای که برخی روزنامه‌نگاران خوب عرضه می‌کردند، و یا از آن جا که روزنامه‌ها وظیفه داشتند خوانندگان عرب خود را در جریان تازه‌ترین

۱. ر. ک. به ترازوی: «تاریخ الصحافة العربية»، بیروت، ۱۹۱۳؛ فسطاکی الحلبي: «تاریخ تقویم الصحف المصرية»، اسکندریه، ۱۹۲۸؛ الحسنی: «تاریخ الصحافة العراقية»، نجف، ۱۹۳۵.

وقایع و پدیده‌ها، از قبیل رائج‌ترین نظریه‌های ادبی و علمی روز، قرار دهند. مطبوعات دیرزمانی در دست مسیحیانی که از سوریه و لبنان آمده بودند قرار داشت؛ اما مسلمانان هم جراندی روزانه یا ادواری، با گرایش‌های گوناگون، از برای خود داشتند. در این جا، نام چند تن از روزنامه‌نویسان عمدهٔ ایشان را ذکر خواهیم کرد، و برخی را هم در میان نویسندگان زمینه‌های دیگر، با تفصیل بیشتری باز خواهیم یافت. از طرف دیگر، بسیاری از مجلات، دست به دست گشتند، یا تغییر نام دادند و یا فواصل انتشارشان دگرگون گشت؛ برخی هم زندگی زودگذری بیش نداشتند.

ادیب اسحاق (متوفی در ۱۳۰۳/۱۸۸۵) و عبدالله ندیم (متوفی در ۱۳۱۴/۱۸۹۶) از شاگردان جمال‌الدین افغانی بودند؛ ادیب مسیحی و ظریف‌تر بود، عبدالله مسلمان و پرحرارت، و هر دو تن به تئاتر علاقمند بودند.

ولی‌الدین یکنه (متوفی در ۱۳۴۰/۱۹۲۱) ترك نژاد، و روزنامه‌نویسی طنزگو و هوس کار بود؛ هجانی سخت‌گزنده داشت، اما نتایج عقاید سیاسی خود را (مربوط به نزدیکی اعراب و ترکان) شجاعانه می‌پذیرفت. وی نسبت به مراسم مذهبی مسلمانان رفتاری خالی از حرمت داشت و از خرافات عوام به شدت انتقاد می‌کرد.

مشهورترین نشریات عربی، لبنانی‌الاصل‌اند. «الاهرام» روزنامه‌ای است که در سال ۱۸۷۶، در اسکندریه تأسیس شد و سپس توسط برادران سلیم و بشاره تقلا به قاهره انتقال یافت. این روزنامه هنوز هم (= سال ۱۹۴۲) توسط گابریل تقلا پسر بشاره اداره می‌شود.

«المَقَطَم» نیز از روزنامه‌های قاهره است که در سال ۱۸۸۹ توسط ی. صَرُوف و فارس نمر تأسیس شد. دو مجله هم که باز توسط لبنانی‌ها پایه‌ریزی شده و شهرت عظیمی کسب کرده‌اند، عبارت‌اند از: «المقتطف» که در ۱۸۷۱ در بیروت تأسیس شد و در ۱۸۸۴ صَرُوف آن را به قاهره انتقال داد و شکلی علمی

•. کلمه‌ای ترکی است که اصلاً yeghen تلفظ می‌شود.

به آن بخشید؛ و دیگر «الهلال» که در سال ۱۸۹۲ توسط جرجی زیدان در قاهره تأسیس شد. هدف این مجله بسیار مدرن، تعمیم ادبیات و علوم است.^۱

محمد حسنین هیکل (ر. ک به ص ۲۹۹ از کتاب حاضر) روزنامه «السیاسة» را ایجاد کرد که چاپ هفتگی غنی‌تری نیز با آن همراه بود. این روزنامه ذوجهین، نقش سیاسی و ادبی عمده‌ای بازی می‌کند.^۲

جنبش اصلاح طلبی نیز روزنامه‌نگار و مجادله‌گری پر صلابت چون رشید رضا داشت (ر. ک به ص ۲۸۳ از کتاب حاضر) که مدت سی سال مجله «المنار» را اداره کرد. «الزهراء» و روزنامه «الفتح» نیز دو نماینده دیگر همین جنبش‌اند. الازهر نیز مجله‌ای به نام «نورالاسلام» انتشار داد که بعدها به «مجله‌الازهر» تغییر نام یافت.

در دیگر مراکز ادبی عربی نیز نشریات دوره‌ای متعددی وجود دارد که معروف‌ترین آنها عبارت‌اند از: «المشرق» در بیروت (به مدیریت آباء یسوعی)، «الحديث» در دمشق (مجله‌ای است با روحیه شدیداً عربی، اما از هر نظری استقبال می‌کند و فضائی باز دارد)، «لغة العرب» (به مدیریت پدر روحانی انستاس = ر. ک به ص ۲۸۰ از کتاب حاضر)، «مجله‌المجمع العلمی العربی» (در دمشق، به مدیریت کردعلی = ر. ک به ص ۳۰۰ از کتاب حاضر).

و خلاصه جنبش زنان نیز دارای چندین ارگان است، و ما به هنگام گفتگو از ادبیات بانوان اشاره‌ای به آن‌ها خواهیم کرد

اکثر نمایندگان نهضت، در جنبش ترجمه یا اقتباس آثار غربی سهیم بوده‌اند. این حرکت موجب شد انبوهی عظیم از متون پراکنده غربی که همه از ارزش يك نواختی برخوردار نبودند، به زبان عربی راه یابد، و بدین سان، خوانندگان شرقی را روبروی طوفانی از عواطف و اندیشه‌ها قرار داد که آمادگی قضاوت درباره آن‌ها، یا استفاده از آن‌ها را نداشتند.

۱. مهاجران آمریکا هم نشریاتی فراوان و گونه‌گون دارند؛ از آن جمله است: «نیویورک» و «بویس آبرس».

۲. ابوشادی شاعر مصری در سال ۱۹۳۲ مجله «آبولو» را در قاهره تأسیس کرد و می‌خواست آن را به صورت ارگان مدرن‌ترین شاعران و نویسندگان شرق عربی در آورد.

تقریباً از همهٔ زمینه‌های فکری و ادبی غرب، کتاب برای ترجمه انتخاب شده است، اما انواع رمان و افسانه و داستان‌های کوتاه را ترجیح می‌دادند (بیشتر از نویسندگان رمانتیک یا مدرن فرانسه مانند: لامارتین، شاتوبریان، روسو، ویکتور هوگو، برناردن دو سن پیر، و نیز بالزاک و الکساندر دوما ی پدر و پسر، بورژ، دوده، کپه و موپاسان ترجمه می‌کردند).^۱ بیشتر کتاب‌های درسی از دیرزمان، عبارت از ترجمه و اقتباس کتاب‌های فرنگی بود، و هنوز هم این وضع ادامه دارد. کتاب‌هایی که با هدف تعمیم دانش تألیف شده بود، مانند آثار گوستاولوبن موفقیت عظیمی کسب کردند و بخش اعظم آن‌ها به زبان عربی ترجمه شد. اما در عین حال، کتاب‌های جدی‌تری را هم به عربی برمی‌گرداندند. مثلاً رسالهٔ «اخلاق» را که ارسطو به نام پدرش نیکوماخس نگاشته، لطفی السید در سال ۱۹۲۸، از روی ترجمهٔ فرانسهٔ آن به عربی گردانید؛ همچنین آثاری که از دیدگاه «نظریهٔ تکامل» تألیف شده بود نیز ترجمه شد، از آن جمله بود تصنیفات هانکل Haeckl آلمانی، ترجمهٔ حسن حسین در ۱۹۲۴.^۲

خلاصه، متونی که در زمینهٔ مناظرات دینی تألیف یافته بود (چون مقالات و تألیفات ارنست رنان، و ژ. هَنوتو Hanotaux و دیگران) و نیز آثاری که دیدی روانشناسی داشتند (مثلاً کتاب دِمولن Demolins تحت عنوان «برتری انگلیس‌ها از کجا سرچشمه می‌گیرد»، ترجمهٔ احمد زغلول در ۱۸۹۹) یا موجب نگارش جواب و ردّ می‌شد، یا وجدان‌ها را به اندیشیدن وامی‌داشت.

ج - لغت‌شناسان و مترسلان

زبان نخستین تجارب روزنامه‌نگاری و نخستین ترجمه‌ها، تا حدی ناشیانه

۱. ر. ک به فهرست بسیار دقیقی که هانری پیرس در نشریهٔ زیر داده است:

Annales de l'Institut d'Etudes Orientales d'Alger, 1937, pp. 286-337.

۲. مقایسه شود با ذکر مختصری که دربارهٔ ترجمهٔ «ابلیاد» در ص ۲۷۹ از کتاب حاضر خواهد آمد. از طرف دیگر، حافظ ابراهیم و خلیل مطران، کتاب «خلاصهٔ اقتصاد سیاسی» اثر بل لوردوا - بولیو Paul Leroy-Beaulieu را به صورت يك سلسله جزوه، ترجمه و نشر کرده‌اند.

بود. واکنشی که بیشتر توسط لبنانی‌ها رهبری می‌شد، نوعی زبان عالمانه خطیبانه که از «مقامات» (ر. ک به ص ۲۰۳ از کتاب حاضر) ملهم بود به وجود آورد. با آن که نمونه‌های کهن‌تر و شایسته‌تری برای تقلید، چون نثر ابن مقفع (ر. ک به ص ۱۲۷ از کتاب حاضر) و جاحظ (ر. ک به ص ۱۲۹ از کتاب حاضر) امروز بهتر شناخته شده است، هنوز هم زبان عربی نتوانسته است از چنگ اعجاب بسیاری از نویسندگان درمقابل لفظ پردازی و سجع‌سازی، و یا از حراست حسادت‌آلود فصاحت‌گرایان رهائی یابد. این احوال موجب شد که زمانی، طرفداران لهجه‌های محلی، امید در آن بندند که، از آن جا که زبان فصیح قادر به انطباق دادن خود با شرایط جدید نیست، گویش‌های عربی، به عنوان زبان فرهنگ، جایگزین آن گردند. اما واقع امر آن است که يك زبان نوکلاسیکی درحال تکوین است. این زبان، بیشتر در میان افراد تحصیل کرده، عربی عامیانه را - که دارد صاحب ادبیات مکتوب هم می‌شود - در خود هضم می‌کند، و اصولاً، از آن جا که کیفیتی واقع‌بینانه‌تر و عینی‌تر می‌یابد، و نرم‌تر و ساده‌تر می‌گردد، و به تعبیر اندیشه بیشتر از آرایش قالب اهمیت می‌دهد، ناچار به زبان گویشی عربی نزدیک‌تر می‌شود. وانگهی، دقت و فصاحت، حتی در فلسفه، مانعة‌الجمع نیستند؛ جمیل سلیبه استاد دمشق، این امر را آشکارا به ثبوت رسانده است.^۱ همه نویسندگان، چه اهل ادب و چه اهل علم و چه مؤلفان دینی، هر گرایش و اسلوبی که داشته باشند، همه به سوی همین هدف می‌شتابند. اما اگر همگان براین نکته اتفاق نظر دارند و آرزو می‌کنند هر چه زودتر، واژگان فنی ساده و دقیقی تدوین شود، بر سر نوع آن روحیه‌ای که باید از برای این زبان نوکلاسیکی قائل شد دیگر متفق‌القول نیستند. مهاجران آمریکا، و بخصوص میخائیل نُعیمه، به آزادی مطلق ابداع، همراه با حفظ حرمت طبیعت زبان قائل‌اند.^۲ اما دیگران - و نه فقط «قدما»، زیرا العقاد هم در شمار این گروه است - از این گرایش پرهیز می‌کنند و نه تنها حرمت

1. Cf. J. Lecerf, *La Littérature arabe moderne et l'enseignement de la langue en Syrie*, in *Revue Africaine*, 1931, nos 346-47, pp. 18 ss.

۲. مثلاً میخائیل، فعل «نَحْنَم» (= استحمام کردن، شنا کردن) را (که جبران در شعری که به زبان عامیانه نزدیک است به کار برده) بر باب «استنعم» که ساختن کهن دارد ترجیح می‌داد.

طبیعت زبان، بلکه عنایت به استعمالات لغوی را نیز که مورد آزمایش گذشتگان قرار گرفته است، ضروری می‌دانند.

ناصری‌الیاژی (متوفی در ۱۸۷۱/۱۲۸۸) یکی از نخستین اساتید آن زبان عربی بود که توسط مسیحیان لبنان تجدید یافته بود. او بیشتر به علم لغت عنایت داشت و کتاب‌هایی در نحو و بدیع و فن شعر و منطق تألیف کرد که مدتی، «رهنمون تعلیماتی» نهضت عربی بود. در شعر، مقلد قدمای عرب، خاصه متنبی بود. چندین مقامه («مجمع البحرین») نیز نگاشته است که حکایت از تسلط واقعی او بر زبان عرب دارد. فرزند او خلیل (متوفی در ۱۸۸۹/۱۳۰۷) بیشتر به شاعری معروف بود؛ یک تراژدی نیز تألیف کرد که از مفاهیم «عیاری و وفاداری» جاهلی ملهم بود. پسر بزرگتر او ابراهیم (۱۹۰۶/۱۳۲۴) نفوذی به وسعت نفوذ پدر در باب لغت داشت؛ چندین مجله را خود اداره می‌کرد، با نشریات دیگر همکاری داشت، و فرهنگی از مترادفات و متشابهات تألیف کرد که پایه آن، «زبان روزنامه‌ها» بود. همین کار موجب شد که او، یکی از استادان زبان عربی در عصر نهضت بشمار آید. خواهر خلیل و ابراهیم که ورّده نام داشت (متوفی در ۱۹۲۴/۱۳۴۳) نیز مدتی به عنوان شاعر شهرت یافت.

بطرس البستانی (متوفی در ۱۸۸۳/۱۳۰۱) نیز سرشته نویسندگانی است که همه بستانی نام داشتند. وی برآستی سلسله جنبان تباری از ادیبان بود. این نیای بزرگ، خود یکی از اکابر نهضت زبان عرب، پایه‌گذار اولین «مدرسه ملی» و اولین مجله عربی (= «الجنان»)، و مؤلف تعداد کثیری کتاب و از همه مهمتر، فرهنگ «محیط المحيط» و یک «دائرة المعارف» بود که ناتمام ماند. پس از او باید از سلیمان البستانی (متوفی در نیویورک، در سال ۱۹۲۵ میلادی) نام برد که نقش سیاسی عمده‌ای بازی کرده است. وی جرأت آن را کرد که به ترجمه «ایلیاد» هومر دست زند و مقدمه دانشمندانه‌ای بر آن نویسد. اما این مقدمه و این ترجمه، به همه موفقیتی که لایق آنند نرسیده‌اند. دیگر عبدالله البستانی است (متوفی در ۱۹۳۰ میلادی) که مدت سی سال در مدارس بیروت به تدریس عربی پرداخت و کتاب لغتی به نام «البستان» و چندین نمایشنامه و مقاله و شعر انتشار داد. نیز از آن سلسله است امین البستانی (که اینک - سال ۱۹۴۲ - در قید

حیات است) که در قاهره به وکالت اشتغال دارد و تعدادی مقاله و بحث درباره حقوق و ادبیات و اجتماع و سیاست نگاشته است که همه، در مجموعه‌ای به نام «مختارات» جمع‌آوری شده‌اند. باز هم می‌توان از بطرس البستانی (در قید حیات) مؤلف دقیق‌النظر «ادباء العرب» و فؤاد البستانی (استاد جوان دانشگاه سن ژزف بیروت - سال ۱۹۴۲) مؤلف مقالات و مباحث دقیق و نافذ نام برد که گاه بیش از حد به نظریه‌های ادبی معمول روز عنایت دارد. معذک سلسله‌ای که از متون برگزیده، تحت عنوان «الروائع» انتشار داده، نمونه خوبی از کار انتقادی منقح عالمانه دلنشین است.

المنفلوطی (متوفی در ۱۹۲۴/۱۳۴۳) معروف‌ترین نثرپرداز عصر نهضت است که در مصر علیا به جهان آمد، در الازهر درس خواند و شاگرد محمد عبده شد. وی از پاره‌ای از آثار نویسندگان فرانسوی، چون شاتوبریان، برناردین دو سن پیر، الکساندر دومای پسر، آلفونس کار و کوپه، اقتباس‌های بسیار آزادی کرده است؛ خود نیز داستان‌های کوتاه بدیعی نگاشته است. منفلوطی، به سبب اسلوب آهنگین و گوشنوازش، و سحر خیال‌انگیزی که از نوشته‌هایش برمی‌خیزد، جای خاصی در نهضت ادبی اشغال کرده است. «نظرات و عبرات» او در همه کشورهای عرب، بزرگترین موفقیت را کسب کرده‌اند. آثار او کمتر موجب احساس غربت در خواننده می‌شوند تا آثار بی‌تردید شخصی‌تر و عمیق‌تر نویسندگانی چون العقاد و نُعیمه و یا بشر فارس که نسبت به «زرق و برق سحرآمیز» منفلوطی روی خوشی نشان نمی‌دهند.

اناستاس دو سنت الی (متولد سال ۱۸۶۶/۱۲۸۳) از اصل لبنانی و از آباء کُرْم^۱ بود که به سبب تسلطی که بر زبان عرب داشت و شور هیجانی که در دفاع و خدمت به آن از خود نشان می‌داد در سراسر شرق شهرت عظیم دارد. وی در بغداد، مجله «لغة العرب» را تأسیس کرد و در آن، تعداد کثیری مقاله انتشار

۱. پدر روحانی Anastase de St-Elie = انستاس ماری الکرملی، از آباء روحانی فرقه کُرْم بود. این فرقه در قرن ۱۲ میلادی از متکدیان نصرانی سوریه به وجود آمد. کرم، مأخوذ است از نام کوهستان کرم (مترجم). انستاس، ملیّت عراق را پذیرفته بود.

داد و برخی مباحث نسبتاً مبهم را روشن ساخت. علاوه بر دو کتاب در زمینهٔ زبان‌شناسی به نام‌های «اغلاط اللغویین الاقدمین» و «نشوء اللغة العربیة»، دو کتاب تاریخی، یکی دربارهٔ بغداد و دیگری دربارهٔ عراق، و نیز جزواتی در حکمت الهی تألیف کرده و به تحقیق و چاپ متون کهن نیز پرداخته است.

د - تجددگرایان مسلمان

البته هنوز واپس‌گرایان موجوداند، همچنان که تجددگرایان پیشتاز موجوداند؛ اما گرایش عمومی کم و بیش از اصل تفاهم و انعطاف و شجاعت و اصولی که محمد عبده نهاده ملهم است؛ اصل‌هائی که عبده نهاده، عبارت‌اند از: تزکیه، وحدت و تطبیق اسلام با نیازهای معاصر، و سه جنبهٔ برنامه‌های تجددطلبان «سلفیه» نیز همین است. لکن این جنبه‌ها، برای این که شکل بگیرند، هنوز راه درازی در پیش دارند.

مصطفی‌الرافعی (متوفی در ۱۹۳۷/۱۳۵۶) نمونهٔ تمام عبار یک واپس‌گراست. وی مردی مصری و صاحب اطلاعاتی بسیار وسیع و ذوق نویسندگی و شاعری بود؛ اما از هر چه نام مدرن داشت، روگردان بود. نوشته‌های او در تاریخ یا نقد ادبی، اشعارش، آثار دفاعیه‌اش و حتی رمان‌ها و داستان‌های کوتاهش، همه تنها به گذشته ناظراند.^۱

علی عبدالرازق (متوفی در ۱۸۸۸/۱۳۰۶) به عکس، یکی از نمایندگان انگشت‌شمار تجددگرایان پیشتازی است که جرأت نشر عقاید خویش را داشته‌اند. وی نیز مصری و صاحب دو نوع فرهنگ بود: یکی فرهنگ ازهری، و دیگر، فرهنگ اروپائی (لندن و اکسفورد). وی در سال ۱۹۲۵ کتابی منتشر کرد که سر و صدای عظیمی به پا کرد و حتی نزدیک شد که موجب بحران سیاسی نیز

۱. آثار عمدهٔ او عبارت‌اند از: «تاریخ ادب العرب»، ۱۹۱۲؛ «اعجاز القرآن...»، ۱۹۱۲؛ «نحت رابة القرآن»، ۱۹۲۶ که عبارت است رد نظریه‌های طه حسین دربارهٔ شعر جاهلی؛ «السفود»؛ «وحي القلم»؛ و «لك دیوان شعر در چندین مجلد».

بگردد. این کتاب، «الاسلام و اصول الحکم» نام دارد که توسط برشه Bercher، تحت عنوان *L'Islam et les bases du pouvoir* به زبان فرانسه ترجمه شده است. مؤلف در این کتاب می‌کوشد ثابت کند که اسلام قبل از هر چیز، آیینی روحانی است و لذا، سازمان دنیوی که تا حال در جامعه قدس آمیزی در آمده، باید از دین جدا گردد و بدین سان، به راحتی قابل انطباق با شرایط محتمل الوقوع زندگی انسانی شود.

محمد عبده (متوفی در ۱۳۲۳/۱۹۰۵) ادیبی مصری و از اصلاح طلبان میانه‌رو مسلمان بود. وی در خلال زندگانی خویش که از پیروزی و شکست هر دو، نشان داشت، اما به اضطراب زندگی استادش جمال‌الدین افغانی نبود (= به سوریه تبعید شد، در پاریس اقامت گزید و آنجا، جریده «العروة الوثقی» را که به یاری استادش تأسیس کرده بود، اداره نمود، به اصلاح دادگستری و آموزش پرورش در مصر اقدام کرد، چندین بار به سیسیل و آفریقای شمالی سفر کرد...) مفهومی بسیار پر زیر و بم در امر اصلاح دین اسلام و بخصوص اسلام مصری، از برای خود ساخته بود. برخلاف افغانی، «وی به اصلاحاتی که تدریجاً صورت نگیرد، اعتقاد نداشت و مطمئن بود که هیچ دگرگونی ظاهری و خارجی نمی‌تواند نتایج بادوامی به بار آورد، مگر آن که مقدمتاً، با ایجاد تغییر در روحیات مردم، زمینه آن مهیا گردد. از نظر او، ترقی اجتماع زمانی واقعاً تحقق می‌یابد که در آموزش و بخصوص آموزش اخلاقی و مذهبی اصلاحاتی صورت گیرد.» بنا براین باید نخست کشورهای اسلام را آماده آن ساخت که - بی‌آن که خویش را رانی کنند - ترقیات فرهنگ معاصر را جذب نمایند و در صورت نیاز، قاطع‌ترین سلاح‌ها را علیه خود آن فرهنگ به کار گیرند.

عمده‌ترین آثار او عبارت‌اند از: «رسالة التوحید» و «تفسیر» قرآن کریم که ناتمام مانده است. وی علاوه بر این، تعداد نسبتاً قابل ملاحظه‌ای مقاله و گزارش دارد که می‌توان در زندگی نامه حجیمی که رشیدرضا به «استاد» اختصاص داده، باز یافت.

رشید رضا (متوفی در ۱۹۳۵/۱۳۵۴) از اصل سوری بود و بخش اعظم زندگی را در قاهره گذراند. وی با آن که شاگرد محمد عبده بود، همیشه اعتدال او را نداشت و سخت به وهابیه متمایل بود، و غالباً عنان اختیار را به دست لحن مشاجرات می‌سپرد و استدلالاتی که بیشتر لفظی بودند تا واقعی به کار می‌بست. وی در سراسر زندگی عبده، با او همکاری داشت؛ سپس به فکر آن افتاد که با ایجاد يك «سمنار تبلیغات» (که دوامی نیافت) و نیز با تأسیس مجله‌ای با نام سمبليك «المنار» (چراغ دریائی)، اقدامات استاد را دنبال کند. این مجله به صورت ارگان جنبش اصلاح طلبان درآمد و تا حدی آن جنبش را در خود منحصر ساخت، و تا زمان مرگ مؤسس آن، تأثیر بسیار وسیعی داشت. رشید رضا مدت سی سال، دائماً در کمین و پیوسته مهیا و قوی دل، در راه اسلام راستین، با همه دشمنان خارجی و داخلی آن جنگید؛ در عین حال، کاملاً در جریان امور بود، اما نسبت به مکاتب گوناگون انعطاف نمی‌پذیرفت؛ مسالمت را هدف خود ساخته بود، اما خود سخت بی‌قرار و بیمناک بود. وی تقریباً به تنهایی مجله را تدوین می‌کرد و در آسیا و آفریقا و اقیانوسیه، عقاید انبوهی خواننده را شکل می‌داد که طالب اصلاح دینی (و حتی اصلاح ادبیات عربی) بودند، و نه به انزال اسلام رضا می‌دادند و نه از قرینه‌سازی ساده ترقیات جدید با قالب منجمدی که اسلام به خود گرفته بود قانع بودند. آثار رشید رضا تقریباً به جزوه‌های مجزائی که از مجله «المنار» استخراج شده منحصراًند و در آنها، همه‌مسائلی که در آن هنگام برای اسلام مطرح بود مورد بحث قرار گرفته است، مانند: امر خلافت، موضوع بانوان؛ دفاعیه، جدائی از دین، شرقشناسی، ادبیات، سیاست، تطبیق اسلام با زندگی جدید، و دیگر زندگی نامه‌قطر محمد عبده با عنوان «تاریخ الاستاذ الامام» است که قبلاً به آن اشاره کردیم.

طنطاوی جوهری (متولد سال ۱۸۷۰/۱۲۸۷) مردی مصری است که در یکی از مدارس عالی قاهره - که خود درگیر جنبش جدید دفاع و اصلاح جهان اسلامی است - به تدریس اشتغال دارد. وی آثاری با لحنی تخیلی و طنزآمیز مانند «این‌الانسان»، و کتاب‌های دیگری در زمینه تفسیر و اخلاق که بر سازش دادن میان علم و مذهب ناظر است تألیف کرده است.^(۱)

فرید وجدی (متولد سال ۱۸۷۵/۱۲۹۲) نیز به همان جنبش اصلاح و دفاع وابسته است و مانند طنطاوی از اهل مصر است. وی از همان اسلوب تخیل «انجمن کواکب» که دیگر اسلوبی کلاسیک شده، استفاده می‌کند (مقایسه شود با «وجدیات»); در این اسلوب، نویسنده می‌تواند، بی‌آن که موجب خستگی مفرط خواننده گردد، واقعیاتی را که از برای سعادت جهان اسلامی لازم دانسته شده، بیان کند. با این همه، نوشته‌های او خشن و دشوارند. این مؤلف که روحیه‌ای سخت شریف و لطف اخلاقی سخت گیرائی دارد، قبل از هر چیز می‌کوشد این اتهام را که اسلام موجب انحطاط مسلمانان و ضعف تفکرات فلسفی در میان ایشان بوده، از دامن دین بزدايد. این موضوع به کرات در معروف‌ترین کتابش «المدنیة والاسلام» مطرح شده است.

شکیب ارسلان (متولد سال ۱۸۶۹/۱۲۸۶) به عکس، قهرمان پرشور همین آرمان اسلامی است. وی از سوریه، و از يك خانواده دروزی برخاسته. شهرت او در نویسندگی موجب گردید که او را «امیرالبیان» لقب دهند. زندگی و خصوصیات او، جمال‌الدین افغانی را به خاطر می‌آورد؛ یعنی هم روزنامه‌نگار و اهل مجادله و سخنران است و هم اهل مسافرت، و اندیشمند مایل به عمل که دچار تبعید هم شده است؛ هم دوستان فراوانی دارد و هم دشمنان فراوانی؛ بیشتر جوانان مسلمان^۱، که نهضت کشورهای عربی و ملت‌های اسلامی خاطرشان را مشغول می‌دارد، از او پیروی می‌کنند. وی اداره مجله‌ای را به زبان فرانسه، تحت عنوان La Nation Arabe به عهده دارد. مقالات متعدد او که گاه مانند مقالاتی که

۱. حتی برخی جوانان غیرمسلمان، مانند الیاس فنصل شاعر به‌او گرویده‌اند. وی که میهن‌پرستی پرشور گردیده، در شهر بوننس آیرس، از رفتار شکیب ارسلان که به نحو شجاعانه‌ای «عرب‌گرا»ست، تمجید می‌کند و او را «شیر لوزان» می‌خواند. ارسلان، بمیل خود، در زنو و یا لوزان اقامت گزیده است.



۱. وی در ۱۴ ژانویه سال ۱۹۴۱ وفات یافت (ر. ک به Bulletin des Etudes Arabes، الجزیره، ژانویه ۱۹۴۱).

مجدداً یادآور شویم که تقریباً همه کسانی که در زمان تألیف این کتاب حیات داشته‌اند، اینک درگذشته‌اند. مترجم.

در «المنار» انتشار داده، سخت مفصل است، به موضوعات سیاسی - مذهبی زمان حال اختصاص دارد. از نظر ادبی، او چندین کتاب اروپائی را به زبان عربی ترجمه و به عرب زبانان معرفی کرده است^(۱)، و علاوه بر این چند سفرنامه، تعدادی نوشته‌های تاریخی، يك مجموعه شعر و مباحثی در ادب منتشر ساخته است.^(۲)

هـ خطیبان

و اما نوع خطابی کاملاً «عربی»، با گسترش اصول حکومت پارلمانی و نخستین نوع مواعظ دینی، تعداد کثیری نماینده یافت که از آن میان در مورد دو تن بیشتر تأمل می‌کنیم. این دو، قهرمانان استقلال مصر به شمار می‌آیند و درخاطره بسیاری از مسلمانان دیگر کشورها، به صورت سمبل باقی مانده‌اند:

مصطفی کامل (متوفی در ۱۹۰۸/۱۳۲۶) جوانی مصری و دارای روحی پرشور و اراده‌ای آهنین بود که حس میهن‌پرستی نوپای مصر، در وجود او تجسم یافته بود. وی در شهر تولوز فرانسه، درس حقوق خواند و با خانم ژولیت آدام و پیر لوتی طرح دوستی ریخت و در مطبوعات، به مبارزه پرشوری برای استقلال کشورش دست زد. کامل هم شاعری خوش ذوق بود و هم خطیبی گیرا. چندین کتاب تاریخی نیز درباره فتوحات اسپانیا و زندگی ملل و بردگی نزد رومیان و مسائل شرق تألیف کرد. در ضمن مجله‌ای برای دانشجویان آموزش عالی به نام «المدرسة» و روزنامه‌ای به نام «اللواء» به سه چاپ عربی، فرانسوی و انگلیسی تأسیس نمود. وی قصد داشت که يك مدرسه نمونه نیز افتتاح کند، اما مرگ، در سن سی و چهار سالگی به کام خویشش برد.

سعد زغلول (متوفی در ۱۹۲۷/۱۳۴۶) از شاگردان الازهر و شیفته مباحثه

۱. «آخرین فرد خاندان بنو سراج» از شاتوبریان؛ «آنانول فرانس با دم‌بانی» از بروسون.
۲. «تاریخ غزوة العرب فی فرنسا»... «شوقی»؛ تعدادی مباحث استقرادی آموزنده که همراه است با ترجمه عربی «جهان نازة اسلام» تألیف L. Stoddard. این ترجمه، توسط نُویهد، تحت عنوان «حاضر العالم الاسلامی» انجام یافته؛ قاهره، ۱۹۲۳، ج ۳.

و مناظره بود. زمانی که جمال‌الدین افغانی به مصر رفت، با او مراوده برقرار کرد؛ و چون دشمنی خود را نسبت به انگلستان ابراز می‌داشت، چندی به زندان افتاد. بعدها، وکیلی مبرز شد و به مشاغل عمده‌ای منصوب شد و از آن جا توانست در اصلاح آموزش و دادگستری دخالت کند. وی بخصوص در وارد ساختن زبان عربی در آموزش علوم که آن هنگام به زبان انگلیسی تدریس می‌شد، اثر قاطعی داشته است، و همین امر موجب تحریض جنبش ترجمه و تدوین کتاب‌های درسی بسیار مفیدی گردید. پس از جنگ جهانی اول، سعد لیدر جنبش ملی‌گرایان مصر شد، به هالت و جزائر سیشل و جبل‌الطارق تبعید گردید، و عاقبت، اقبال آن را یافت که اعلام استقلال مصر را به چشم ببیند و شاهد اعطای حق تدوین قانون اساسی به مصر باشد (سال ۱۹۲۲). وی محبوییتی شگفت‌انگیز کسب کرد و یاد او هنوز محل احترام است. معلومات او که از علوم قدیم و جدید هر دو بهره داشت، بسیار جدی و روانش متعالی بود. خطابه‌های او که ساده و جذاب بود، در تجدید زبان خطبا اثر داشت. وی را منشأ تعداد کثیری از تعابیر و تراکیب جدیدی می‌دانند که امروز در زبان نوکلاسیکی عرب متداول است.

و - فیلسوفان

هنوز نمی‌توان واقعاً از فیلسوف متجدد عرب سخن گفت؛ معذک تفکر فلسفی که در زبان عربی به بیان آمده، با نوعی تجدد آشنا گردیده است. این تجدد فلسفی، از سیطره عقاید داروین - اسپنسر بر چهره نشان دارد. نظریه تکامل، با شور و هیجان، خاصه توسط لبنانیانی که دارای فرهنگ مسیحی‌اند، تعلیم می‌شود، و برخی اصول آن، همچون مبادی بدیهی، حتی توسط مسلمانان پذیرفته شده است. مطالعه فلسفه کهن، خواه اسلامی و خواه غیراسلامی، نیز در میان «قدماء» پیروان سخت کوشی دارد؛ اما متجددان بیشتر در پی آن‌اند که مقام فلاسفه مسلمان را مشخص و مبین سازند،^۱ و گاه با طمطراق ساده‌دلانه‌ای، بر

۱. مثلاً محمد بدر، در کتاب «تاریخ فلسفه» که به زبان انگلیسی تألیف شده و توسط حسن حنین به

نقش استادی آنان بر اروپای قرون وسطی پافشاری می‌کنند.^{۱۱} شبلی شعیل (متوفی در سال ۱۹۱۶/۱۳۳۵) از شاگردان قدیمی دانشگاه آمریکائی بیروت بود که به اروپا سفر کرد و عاقبت در مصر مسکن گزید. وی به عقائد داروین علاقمند و ناشر آن‌ها در خاور زمین بود. با همکاری صروف (متوفی در ۱۹۲۷/۱۳۴۶) بود که مجله «المقتطف» را تأسیس کرد و در آن مباحث فلسفی و تاریخی و علمی متعددی انتشار داد. شعیل نویسنده‌ای بدبین و حتی مادی‌گرانی کافر بود؛ و زندگی نامه‌ای پر مرارت از خویشتن با عنوان «الرجحان»، باقی گذاشته است.

سلامة موسی (متولد ۱۸۸۸/۱۳۰۶) از قبطیانی است که در لندن و پاریس درس خوانده و از میان پایه‌گذاران فلسفه جدید، خاصه فلسفه انگلیسی (داروین و اسپنسر) به زبان عربی، بیش از همه مورد توجه است. وی با داستایوسکی و نیچه و برناردشاو و ولز آشناست، از تفکرات آنان الهام می‌گیرد و به ذکر و تکرار نامشان شائق است. وی علاوه بر این، به فرویدیسم هم پرداخته و ضمن به کار بستن اصول روانکاوی، خواسته است تأثیر آن‌ها را در زندگی اجتماعی و نیز در انواع هنر، به زبان عربی تشریح کند. سلامه که با اندیشه جالاک و قلم روان خود دانش‌ها را در دسترس عموم می‌نهد، با تعداد کثیری از جرایدی که توسط مسیحیان و یا مسلمانان اداره می‌شود (مانند «الهلال»، «المقتطف»، «السیاسة»، «البلاغ»...) همکاری دارد و چندین کتاب تألیف کرده است که برخی از آن‌ها (= المختارات) عبارت از مجموعه مقالات اوست. آثار او نه تنها شامل مسائل خالص فلسفی است، بلکه موضوعات تاریخی و زیبایی‌شناسی و ادبیات و علوم را نیز در برمی‌گیرد، و او همه این مطالب را با دیدی مستقل که حدی برای آن متصور نیست مورد بحث قرار می‌دهد. سلامه جسارت آن را داشته است که قانون تکامل اجتماعی را بر توحید اسلامی منطبق کرده آن را به وسیله بدویت صدر اسلام توجیه کند. البته لازم به گفتن نیست که

۱. حتی طه حسین هم اسیر این وسوسه شده است. ر. ک به «مستقبل الثقافة»، جاهای بראکنده کتاب.

→ عربی برگشته است؛ و یا محمد لطفی جمعه در کتاب «تاریخ فلسفه الاسلام»، قاهره، ۱۹۲۷.

روشی این چنین افراطی، نه مورد تأیید مسلمانان است و نه مورد تأیید مسیحیان.^(۱)

اسماعیل مظهر (؟) نیز از مصریان پیرو نظریه تکامل است. اما او مسلمان باقی مانده است، و با آن که نظریه تکامل را می‌پذیرد، نتایج ضد دینی‌ای را که سلامه موسی، گوئی با شادمانی - از آن به دست آورده، رد می‌کند. معذک او را نمی‌توان بازپس‌گرا به شمار آورد، بلکه به عکس، مجله‌ای را اداره می‌کند که حتی می‌توان پیش‌تاز خواند (مجله «العصور»). در این مجله، وی تقلید از ترکیه نوین و اقتباس بلافصل و کامل تشکیلات و روش‌ها و روحیه تمدن اروپائی را توصیه می‌کند. آثار عمده او عبارت‌اند از: «ملقی السبیل» (درباره نظریه تکامل از نظر دینی و اجتماعی)، یک «تاریخ اندیشه عربی» و کتابی در موضوع «دشواری‌هایی که تمدن جدید ایجاد می‌کند».^(۲)

ز - تاریخ‌دانان

پیداست که کسی با انکار خویشتن، موجب تجدید خود نمی‌شود؛ بنابراین، بازگشت به افتخارات گذشته در اثنای نهضت، امری طبیعی است و این کار نهضت را هم حمایت می‌کند و هم به حرکت در می‌آورد. عصر حاضر هم، در برخی از زمینه‌ها، تاریخ‌نگارانی از برای خود یافته است. ما اینک به دو تن اشاره می‌کنیم. یکی جرجی زیدان مروج صاحب هنر علم است و دیگری، احمد زکی، دانشمندی که از روش‌های جدید پیروی می‌کند.

اما خوب است پیش از آن، به نام چند مؤلف یا کتاب که یا اهمیتی دارند و یا شهرتی به دست آورده‌اند، اشاره کنیم:

در مجامع اسلامی، بیشتر بر آثار الحُضری (متوفی در ۱۹۲۷/۱۳۴۶) تکیه

۱. آثار عمده او: «جنایات و مکافات» داستایوسکی: «مقدمة السیرمان»: «نظرية النظور»: «اليوم و الغد»: «العقل الباطن» (= وجدان مغفوله)...

۲. «تاریخ الفکر العربی»: «معضلات المدینة الحدیثة».

می‌کنند که متخصص سیره و تاریخ خلفا و تاریخ فقه بوده است. احمد امین اسناد دانشگاه قاهره نیز يك تاريخ فرهنگ اسلامی در چندین مجلد انتشار داده. امروز کتاب در سیره نبوی، به قلم مسیحیان، یا روزنامه‌نگاران و ادیبان که در آثار دیگری، استعداد انتقادی خود را بروز داده‌اند، و نیز به قلم متکلمان اصلاح‌طلب، رواج تمام یافته است. از آن جمله، می‌توان سیره‌هایی را که محمد حسنین هیکل، توفیق الحکیم، لیب‌الریاشی، الارناوط و طه حسین نوشته‌اند یاد کرد. تاریخ نصوص اسلامی، از قلم موشکاف و گاه بیم‌انگیز زکی مبارک تراوش کرده است. تاریخ مطبوعات عربی را نیز ترازوی (مطبوعات عربی)، قُصْطَاکِی الحلبی (مطبوعات مصر)، الحسنی (مطبوعات عراق) نوشته‌اند. تواریخ محلی را در آثار نویسندگانی چون انستاس الکرملی (ر. ک به ص ۲۸۰ از کتاب حاضر) درباره بغداد و عراق، کامل‌الغزّی درباره حلب، الیاس‌الایوبی (متولد سال ۱۸۷۴/۱۲۹۱) درباره مصر، عیسی اسکندرالمعلوف (متولد سال ۱۸۶۹/۱۲۸۶) درباره خاندان‌های بزرگ سوریه و لبنان، و کردعلی درباره دمشق باید یافت.

جرجی زیدان (متوفی در ۱۹۱۴/۱۳۳۳) لبنانی‌الاصل بود که بیشتر زندگی خویش را در مصر گذراند. وی دانشی وسیع و هوشی سرشار، و درکار، توانی استثنائی داشت. مجله معروف «الهلل» را هم او تأسیس کرد. در مقالات و کتاب‌هایش، به موضوعاتی سخت گونه‌گون پرداخته است: فلسفه، ادب، جامعه‌شناسی، و تاریخ که همه، به زبانی زنده و شاداب و نرم و ساده نگارش یافته‌اند. عیب کارهای او گسترش و تنوع بسیار است که مؤلف را مجبور می‌کرد با شتابزدگی به بررسی منابع و یا نگارش بپردازد. معذک آثار او، مجموعه عظیمی را تشکیل می‌دهد که در همگانی ساختن دانش، به نحوی جدی و جالب توجه، مؤثر بوده است. وی يك «تاریخ ادبیات عرب» (در ۴ جلد)، يك «تاریخ تمدن اسلامی» (در ۵ جلد)، يك «تاریخ زبان عربی» (در ۲ جلد) و چندین کتاب دیگر که به اهمیت آثار فوق نیستند تألیف کرده است. فکر تازه و بدیع او آن بود که دست به تألیف «سلسله‌ای» رمان تاریخی زد که در آن‌ها، عمده‌ترین حوادث تاریخ عرب و اسلام را برشمارد. این کتاب‌ها، روایاتی بسیار زنده و تا حدی داستان

گونه‌اند که با رغبت می‌توان خواند، و موفقیت بسیاری هم کسب کرده‌اند. تقریباً کسی دنباله اقدامات او را نگرفت، مگر اخیراً که نوشته‌های نادری از فرید ابوالحمید (= ابنة المملوك، ۱۹۲۶) و معروف الارناوط (= «سید قریشه» در ۱۹۳۱ و «عمر بن الخطاب» در ۱۹۳۲) انتشار یافته است.

احمد زکی (متوفی در ۱۹۳۴/۱۳۵۳) مردی مصری، و از طرف مادر، ترك نژاد و از طرف پدر، مغربی‌نژاد بود. پس از آن که تحصیلات عربی - فرانسوی خود را در مصر به پایان رسانید، در مقام مترجمی و روزنامه‌نگاری و استادی عربی و دانشمندی، با درخشش تمام به کار پرداخت، آن چنان که درهای بسیاری از مجامع علمی (در قاهره و لندن و مادرید و لیسبن) به روی او باز شد. معلومات او بسیار گونه‌گون و وسیع بود، و در کوشش‌هایی که جهت اصلاح زبان دوائر دولتی صورت می‌گرفت، و نیز در تغییر روش آموزش الازهر، تأثیر عمیقی داشت. در دانشگاه جدید قاهره، درس‌هایی در زمینه تمدن اسلامی القاء کرد و بی‌آن که کینه‌ای نسبت به غرب داشته باشد، در تشکیل انجمن «الرابطة الشرقية» شرکت جست که هدفش، تقریب ملت‌های خاورزمین و ایجاد نوعی جبهه فرهنگی عربی - اسلامی بود.^{۱)} علاوه بر تعداد نسبتاً معتنی‌بھی مقاله که در جراید عربی و فرانسوی انتشار داده، آثاری در باب لغت، تاریخ و تمدن نگاشته است که همه، مانند متونی که تحقیق کرده، با عنایت بر دقیق‌ترین روش‌های جدید تدوین یافته‌اند.^{۲)} شهرتی که به عنوان مُبدع تفکر عربی کسب کرده بود، موجب شد او را «شیخ المروبة» لقب دهند.

۱. ابن جنبش، بخصوص پس از پیروزی زاین (یعنی شرق) بر روسیه (یعنی غرب) گسترش یافته موفقیت زاینی‌ها و سرعتی که ضمن حفظ شخصیت خود، در رسیدن به سطح فنی و نظامی اروپا نشان داده‌اند، یکی از موضوعات ادبی گردیده است. حافظ ابراهیم در قطعه شعر «غادة البابان» و نیز طه حسین در «مستقبل الثقافة» ص ۴۰ به این موضوع پرداخته‌اند.

۲. آثار عمده او عبارت‌اند از: جاب مجدد منون کهن از نوحیدی، ابونمام، جاحظ و غیره: «قاموس الجغرافية»: «السفر الى المؤتمر»: «كتاب الحضارة الاسلامية»..

ح - شاعران

هنوز هیچ قالب تازه و معینی در شعر نهضت جا نیفتاده است. جسورترین شاعران، البته خود را از برخی قیود عروض کهن رها ساخته‌اند. قوالب کهن را شکسته‌اند و یا از چنگ قافیه گریخته‌اند و یا آن را به گونه‌های تازه‌ای در آورده‌اند. عناصر بحور قدیمی، خاصه کوتاه‌ترین آن‌ها را، با هم درآمیخته‌اند و آن‌ها را در بندهای مختلف فراهم آورده‌اند. نیز برخی، یکه‌تازان شعر آزاد یا شعر منثور شده‌اند. شعر غنائی و تخیل‌پردازی، میدان وسیعی پیش روی یافته است و بعضی شاعران، در بیان صادقانه اندیشه‌ها و احساسات کوشیده‌اند. نمایندگان این تجدید موضعی که باری از اصالت هم بی‌بهره نیست، بیشتر لبنانیانی هستند که به آمریکا کوچیده‌اند، اما در میان شاعرانی که در شرق، یعنی در مصر و عراق و سوریه و فلسطین مانده‌اند نیز نشان آنان رامی‌توان یافت. دراین شاعران، کم و بیش تأثیر آمریکا (بخصوص والت ویتمن و ادگارپو) و تأثیر اروپا (خاصه فرانسه و رمانتیسیم) احساس می‌شود.

این تأثیر، خاصه تأثیر اروپا، دامن شاعران دیگری را نیز گرفت که به اندازه پیش‌تازان، نوآور نیستند، اما ضمن وفاداری نسبت به قوالب و قوانین عروض کهن، ندای عقاید و عواطف زمان خود و نیازهای سیاسی و اجتماعی کشورهای خویش را بازگو می‌کنند و به وصف اختراعات، ماشین‌آلات، نمایش‌ها و بازی‌ها و یا بدبختی‌های عصر حاضر می‌پردازند. این اشعار، قطعاتی دلنشین و نافذ و گاه ارجمنداند، اما نه از طریق مجموعه و یا تنوع خود توانسته‌اند قبول عام یابند، و نه به وسیله ژرفی عواطف و تفکرانی که بیان می‌کنند. علی‌رغم قدر و ارج برخی اشعار که از قلم هنرمندان بزرگی چون شوقی و حافظ ابراهیم و الزهاوی و الرصافی و خلیل مطران و دیگران تراوش کرده، باز ترجمه پرتوان «ایلیاد» و مقدمه عالمانه آن توسط سلیمان البستانی، و یا تماس با آثار شاعرانی چون ویکتور هوگو و شکسپیر، نتوانسته است روح نیرومند تازه‌ای در کالبد شعر عربی معاصر بدمد.

این شاعران که اگر نگوییم پیوسته دربند مضامین شعر کهن‌اند، لااقل قوالب آن را کاملاً مراعات می‌کنند، مورد توجه اکثریت معاصران قرار دارند و

کوشش شاعران متجدد، یعنی مهاجران آمریکا یا نوگرایان مانده در شرق را به پشت پرده تاریکی می‌رانند. اشعار کاملاً تازه‌ای که دارای الهامات سمبلیست است، البته در این جو عدم تفاهم نفوذ نمی‌تواند کرد.^{۱۱} پس باید صبر کرد که عامه مردم، آمادگی بیشتری کسب کنند، و یا نبوغ شاعرانه عظیمی ظهور نماید.

سامی البارودی (متوفی در ۱۹۰۴/۱۳۲۲) از اهل مصر بود و نقش عمده‌ای در سپاه و پلیس و حکومت مصر بازی کرد. چون با انگلستان دشمنی می‌ورزید، در سال ۱۸۸۳ به سیلان تبعید شد و مدت هفده سال در آن جا ماند. در ماه مه ۱۹۰۰، توانست به مصر بازگردد و از آن پس عمر خود را وقف کارهای ادبی کرد. مجموعه اشعارش را، پس از مرگ فراهم آوردند. وی از نوکلاسیکیانی بود که عامداً و مصرانه از قدما تقلید می‌کرد و تعمداً از دائرة انواعی که ایشان بسط می‌دادند، با دائرة تفکرانی که بر خویش فرض می‌کردند، پا فراتر نمی‌نهاد. او معذک، به همراهی استادان زبان‌شناس لبنانی (خانواده یازجی و بستانی خصوصاً) و با شاعر مصری و نوکلاسیکی دیگری به نام اسماعیل صبری (۱۸۵۵-۱۹۲۳) که دید بازتری داشت، در تجدید تمایل معاصران نسبت به شعر دوران‌های طلایی بغداد و حلب مساهمت داشت

۱. شعر در این روزگار بسیار برحاصل است. بیشتر نویسندگان، شاعر هم هستند، آنهم از بهترین شاعران. مانند: عقاد، المازنی، زکی مبارک، بشر فارس، میخائیل نعیمه، شفیق جبری، خلیل مردم و دیگران. خوب است از چند تن شاعر مشهور دیگر هم نام ببریم: در عراق: الاخرس، الفاروقی، الالوسی، الطباطبائی، و از نوگرایان: الکاظمی، البشیر، الهشامی. در فلسطین: البتجالی. در سوریه - لبنان: خانواده یازجی، یقولاً الترك، بطرس کرامه، فرنسیس مرّاش، اسکندرالمعلوف، احمد عیید، محمد الیزم، محمد الشریکی، محمد الاحمد (معروف به بدوی الجبل)، بشارة الخوری، طانیوس عبدالحلیم فتّوس، الزرکلی، الباس الفباد، احمد نقی‌الدین (دروزی)، عدیل‌الفضبان (از شاعران جوان). در مصر: محمد جلال (متوفی در ۱۸۹۸)، جفّی نصیف (متوفی در ۱۹۱۹)، الصبرفی، الرفاعی (متوفی در ۱۹۳۷)، احمد ابوشادی (متولد ۱۸۹۲، بزشک متخصص باکتری‌شناسی و شاعر پرشور)، عبدالرحمن شکری، احمد نسیم، احمد محرم، احمد رامی، محمود عماد، محمد نوفیق علی. در آمریکا: فوزی‌المعلوف (متوفی در ۱۹۳۰ در ریودورزانیرو. وی سراینده شعر بسیار معروف «علی بساط‌الریح» است که به زبان‌های اسپانیایی و برتقالی نیز ترجمه شده)، شفیق‌المعلوف (برادر فوزی)، نعمة‌الحاج، الباس فرحات، ایلیا ابوماضی، رشید‌الخوری، رشید ابوب، الباس قنصل...

احمد شوقی (متوفی در ۱۹۳۲/۱۳۵۱) را لقب افتخارآمیز «امیر شاعران» داده‌اند. در سال ۱۲۸۵/۱۸۶۸ از خانواده‌ای ساکن قاهره به وجود آمد که از نژادهای مختلف ترك و كُرد و یونانی و عرب تشکیل یافته بود. در سال ۱۸۹۱-۱۸۸۷ او را به فرانسه فرستادند. وی در آن جا تحصیلات خود را در رشته حقوق به اتمام رساند و اطلاعات پسندیده‌ای دربارهٔ ادبیات فرانسه کسب کرد. چون به مصر بازگشت، تا سال ۱۹۱۴، شاعر دربار خدیو مصر شد. اما به سبب علاقه‌ای که به ترکیه ابراز می‌داشت، ناچار گردید راه تبعید پیش گیرد و تمام دورهٔ جنگ را در شهر بارسلون اسپانیا بگذرانند. بعد از آن هم باز در سال ۱۹۱۹ به اسپانیا رفت و هنر خود را صرف تمجید از آن کشور کرد. عاقبت همان جا، غرق در حرمت و افتخاروفات یافت. آثار شاعرانهٔ او عظیم است. می‌گویند هیچ شاعر عربی به اندازهٔ او انتاج ادبی نداشته است.^(۱) عقیدهٔ عموم، او را به عنوان سحرانگیزترین شاعر، دوست می‌داشت؛ شاعر هم که بر هنرمندی خویش واقف بود، نسبت به تعریف و تمجید دیگران، حساسیت شدیدی نشان می‌داد و در عوض، در مقابل انتقاد سخت بی‌تاب بود. وی کوشیده است دوران طلایی نوکلاسیکیان عرب و حتی کلاسیک‌های اروپا را دوباره زنده سازد. بخصوص تراژدی‌های گرنی^(۲) موجب شده است که او چندین داستان بلند، با الهام از مصر کهن، یا اندلس و یا اعراب گذشته تدوین کند.^(۳) آثار منشور او، به زبانی سخت متکلف و بیش از حد آرایش یافته نگاشته شده‌اند.^(۴)

حافظ ابراهیم (متوفی در ۱۹۳۲/۱۳۵۱) در سال ۱۲۸۸/۱۸۷۱ تولد یافت و بعدها، در شمار افسران ارتش مصر درآمد. پس از آن که چندی در سودان خدمت کرد، به مصر فراخوانده شد و در سال ۱۹۰۱ ارتش را ترك گفت و به محمد عبده پیوست، در درس‌های او حاضر می‌شد و در بازدیدهایی که او انجام می‌داد، با وی همراهی می‌کرد. در سال ۱۹۱۱ به کتابداری کتابخانهٔ بزرگ قاهره

۱. «النوقيات».

۲. «مصرع کلیوباترا»؛ «مجنون لیلی»؛ «قمبیز»؛ «علی بك الكبير»؛ «اميرة الاندلس»؛ «عنتره».

۳. «أسراق الذهب». وی تاریخ اسلام را تحت عنوان «دول العرب» به شعر در آورده است.

منصوب شد و تا سال بازنشنگی که سال مرگش نیز بود در همین مقام باقی ماند. او ضمناً یکی از بزرگترین شاعران نوکلاسیکی است. هنر او شاید به قدرت و درخشش هنر شوقی نباشد، اما غالباً از آنِ او جذاب‌تر است. اشعاری که در باب مسائل اجتماعی و سیاسی اسلامی سروده، در میان جوانان مسلمان همه کشورهای عرب، از محبوبیت عظیمی برخوردار است. به نثر، ترجمه مختصری از «بینوایان» و «یکتورهوگو» و یک رمان نسبتاً ناشیانه به نام «لیالی سطح» از او در دست است. نیز به همراهی خلیل مطران شاعر، کتاب «تلخیص اقتصاد سیاسی» تألیف پل لورو - بولیو Paul Leroy-Beaulieu را به عربی برگردانده است. تعدادی مباحث اخلاقی و مقاله نیز در روزنامه‌ها انتشار داده است.

جمیل الزهاوی (متوفی در ۱۹۳۶/۱۳۵۵) در سال ۱۸۶۳ در بغداد تولد یافت. وی با آن که غالباً بیمار بود، توانست شغل‌های مختلفی را عهده‌دار شود. به تناوب، در بغداد و استانبول تدریس کرد، ریاست چاپخانه رسمی بغداد را عهده‌دار شد، نویسنده روزنامه و مترجم بود (زبان‌های ترکی و فارسی و کردی را هم علاوه بر عربی می‌دانست، اما از زبان‌های اروپائی بی‌اطلاع بود)، به نمایندگی بغداد در پارلمان ترکیه برگزیده شد. با این همه، توانست به خاور نزدیک سفر کند و با اساتید نهضت عربی در مصر تماس گیرد. وی دارای معلومات بسیار عمیق اسلامی، و اطلاعات مستقیمی از علوم جدید و فلسفه طبیعت بود. زندگی حرفه‌ای پر اضطراب او، بدبینی و شدت وحدت اخلاقی او، و نیز استقلال غالباً گزنده‌ای که در عقاید ادبی و سیاسی و مذهبی و اجتماعی خود ظاهر می‌ساخت (آزادی زنان، علوم جدید، زبان عامیانه) موجب شد که هم در نظر مسلمانان سنت‌گرا و هم در نظر دانشمندان به طور عام، مظنون جلوه کند.

آثار منظوم و منثور جمیل صدقی الزهاوی بسیار فراوان است، اما از چند کتاب و مجموعه مقالات که بگذریم، بقیه در مجلات و روزنامه‌ها پراکنده است.^{۱)} ولی بیشتر به عنوان شاعر و نظریه‌پرداز شعر است که وی، مقام ارجمندی

۱. عمده‌ترین آثار او: «الفجر الصادق»؛ «الكلم المنظوم»؛ «رباعیات»؛ «اللباب»؛ «دیوان»، «کتاب الجذبة و تعطيلها»؛ «المجمل مما أرى»؛ «الخیل و سیاقها»...

در تاریخ ادب معاصر کسب کرده است. اگر از يك طرف، وفاداری به قوانین و طبیعت زبان عربی را تکلیف می‌کند،^۱ از طرف دیگر برای بقیهٔ مسائل، آزادی مطلق و رهائی واقعی را از قوانین کهن شعر، خواه قوالب شعری و عروض و قافیه باشد و خواه مضامین، می‌طلبد. وی با تقلید از اروپادشمنی می‌ورزید و خواهان تجدید حیات از درون بود.

زهاوی که از هنر سرشاری بهره‌مند بود، توانست نفسی نیرومند که گاه با حساسیت دل‌انگیزی در آمیخته بود، در اشعار خود بدمد.

خلیل مطران (متولد ۱۸۷۰/۱۲۸۷) لبنانی‌الاصل است. چندی در بیروت و سپس، از سال ۱۸۹۳ در قاهره به روزنامه‌نگاری پرداخت. در قاهره با «الاهرام» همکاری داشت و دو مجله هم تأسیس کرد. در سال ۱۹۰۷ از روزنامه‌نگاری روی گردانید و هم خود را صرف شعر کرد. تسلط بر زبان عرب، حساسیت فراوان و تخیلی خلاق، او را از معروف‌ترین شاعران ساخته است. وی بیشتر نسبت به قوالب کهن وفادار مانده است. شهرت عظیمش باعث شد که هم لقب «شاعر اقالیم عربی» را به او دهند، و هم، پس از مرگ شوقی، افتخار ریاست انجمن آپلو را که مجمع شاعران در قاهره است. از او، علاوه بر دیوان اشعار، آثار منظوم نیز می‌شناسیم که از آن جمله است: «مرآت‌الایام» در تاریخ، «الادیوان‌المنثور» که مجموعه‌ای از مقالات مختلف است، چندین ترجمه مانند: «اتللو» و «بازرگان ونیزی» از شکسپیر، و ترجمه «تلخیص اقتصاد سیاسی» از لوروا - بولیو که با همکاری حافظ ابراهیم انجام داده. دیگر اشعار و مقالات او در جراید پراکنده‌اند.

الرّصافی (متولد سال ۱۸۷۵/۱۲۹۲) شاعری عراقی و یکی از معروف‌ترین شاعران معاصر است. در بغداد تولد یافت و بعدها در آن شهر استاد ادبیات عرب گردید. سپس همین درس را در استانبول و بیت‌المقدس القاء کرد. نیز به عنوان نمایندهٔ عراق در پارلمان ترکیه برگزیده شد. پس از جنگ، مجدداً به کار تدریس پرداخت و حتی در فرهنگ عمومی بغداد، به مقام وزارت منصوب

۱. زمانی با جابگزین کردن زبان فصیح عربی توسط زبان رائج، نظر مساعد داشت.

گردید. دیوانش چندین بار به چاپ رسیده و در هر چاپ اضافاتی بر آن وارد کرده است. رصافی در قالب شعر تجدید خاصی حاصل نکرده است، اما توانسته است با ظرافت تمام و هنرمندی و سلاست، به موضوعات جدید و قدیم پردازد. وی ابزارهای گوناگون، ماشین آلات، ورزشها و یا سرگرمی‌های جدید و نیز مناظر طبیعت را وصف کرده و از اجتماع اسلامی و دردهائی که گریبانگیر آن است، تابلوهای دلنشینی ترسیم کرده است. او هم مانند حافظ ابراهیم، سخت مورد علاقه جوانان مسلمان است. از آثار او، علاوه بر دیوان اشعار، «مجموعه سخنرانی‌هایش در باب ادبیات عرب» انتشار یافته که از خلال آن‌ها، هم دانش استوار او پدیدار است و هم ذوق انتقادی متعادل و رازدارش.

ط - رمان‌نویسان، ناول‌نویسان، درام‌نویسان

در تماس با ادبیات غربی، سعی می‌شود که انواع ادبی جدید را در زبان عربی به بیان آورند. نوع رمان تاریخی که در سوریه زاده شده، در مصر گسترش می‌یابد و به دست جرجی زیدان (ر. که به ص ۲۸۹ از کتاب حاضر) به اوج خود می‌رسد؛ اما پس از او در محاق فراموشی می‌افتد، اگرچه برخی تألیفات نسبتاً تازه، سعی در تجدید آن دارد. داستان اخلاقی و روانی در چند اثر پراکنده بروز کرده است که از آن جمله، تألیفات سعیدالبدستانی و یعقوب صروف و فرح الظنون را می‌توان نام برد. رمان به معنای اخص، هنوز در جستجوی راه خویش است و نتوانسته است با زبان عربی کاملاً هم‌آهنگ شود، اگرچه برخی آثار درخشان، به قلم •هیكل^۱، •المویلحی، •طه حسین، •توفیق‌الحکیم و •المازنی اینک در دست است.

بیشتر داستان کوتاه و افسانه اخلاقی که غالباً اسلوب موپسان را به خاطر می‌آورد است که خواه میان مهاجران آمریکا و خواه نویسندگان شرق، رواج دارد. پیشوای این نوع، برادران •تیمورانده که توانسته‌اند در عین حال، هم اثر

۱. اسم‌هائی که با علامت ستاره مشخص شده‌اند، طی صفحات آینده مورد بحث قرار گرفته‌اند.

ادبی و واقع‌گرایانه به وجود آورند و هم - بخصوص محمود تیمور - اثر روانشناسی. علاوه بر این دو برادر، خوب است به برادران • عبید و • طاهر لاشین (مصر)، و • محمود احمد و انور شاعول (عراق)، و عبدالمسیح الحداد و میخائیل نعیمه (آمریکا) نیز اشاره کنیم.

هنر تئاتر حتی کمتر از رمان در ادبیات معاصر عرب راه یافته است. تئاتر که از واردات کاملاً اجنبی است، درمقابل مسائلی چون مسائل فنی و اجتماعی، خاصه نقش زنان، و نیز در کار رقابت سرسختانه سینما، دچار حرج گردیده است. سینما، حتی اگر مفهوم نیافتد، باری موجب سرگرمی هست، و بیشتر اوقات، سر آن ندارد که وسیله فرهنگ ذاتی باشد و لذا کوشش عقلانی و تعلیم ذوقی بر بیننده تحمیل نمی‌کند. اکثر نمایشنامه‌هایی که به زبان عربی می‌شناسیم، قطعاتی است که از آثار غربی، بخصوص تراژدی‌های کلاسیک، ترجمه یا اقتباس و یا تقلید شده است. تألیفات کرنی، راسین، شکسپیر، مولیر، هوگو، الکساندر دوما توسط افراد بسیار مختلفی چون مارون نقاش (متوفی در ۱۸۵۵/۱۲۷۲)، طنوس الحر (متوفی در ۱۸۷۰/۱۲۸۷)، ادیب اسحاق (متوفی در ۱۸۸۵/۱۳۰۳) و احمد شوقی شاعر و عثمان جلال (متوفی در ۱۸۹۸/۱۳۱۶) مورد استفاده قرار گرفتند. نمایشنامه‌های موفق‌تری در زمینه کمدی اخلاقی یا تئاتر سمبلیست که • محمد تیمور یا میخائیل نعیمه (ر.ک ص ۳۰۴ از کتاب حاضر) و یا نویسندگان جوان‌تری چون • توفیق الحکیم و بشر فارس (ر.ک ص ۳۰۳ از کتاب حاضر) نوشته‌اند، نوید آینده بهتری را می‌دهند.

محمد تیمور (متوفی در ۱۹۲۱/۱۳۴۰) یکی از محبوب‌ترین چهره‌های نهضت است. وی که مصری بود، در لیون و پاریس، درس حقوق و ادبیات خواند. سپس به مصر بازگشت و هنر خود را وقف درام و رمان‌نویسی به زبان عربی کرد. تیمور، با الهام از گی دو موپسان خصوصاً، فن نوول‌نویسی را در مصر در قالبی بابه‌ریزی کرد که از همان وهله اول، در حد کمال بود. وی برای تئاتر که ظاهراً بیشتر مورد علاقه‌اش بود، نمایشنامه‌هایی نیک ساخته و پرداخته و ظریف و خوب مطالعه شده نگاشت. اما متأسفانه وقت آن را نیافت که همه هنر خود را به منصه ظهور رساند و در سن ۲۹ سالگی وفات یافت.^{۱۱۱}

محمود تیمور (متولد سال ۱۳۱۲/۱۸۹۴) برادر محمد است و خود را شاگرد و ادامه‌دهنده هنر او به شمار می‌آورد. اما در واقع، اثر او، کمال یافته‌تر و هنری‌تر است. محمود مصرانه کار خود را بر مشاهده و توصیف اجتماع مصری محدود کرده است، و در آثارش، حس تند روانشناسی و استعدادهای خود را به عنوان نویسنده‌ای ساده و طبیعی و جذاب آشکار ساخته است.^{۱۱}

عبید عیسی (متوفی در سال ۱۳۴۴/۱۹۲۵) و برادرش شحاته نیز در داستان‌های کوتاه خود کوشیده‌اند محیط مصر و بخصوص طبقات مرفه شهرهای بزرگ را توصیف کنند.

لاشین (محمود طاهر، متولد سال ۱۳۱۵/۱۸۹۷) به عکس، بخش اعظم ناول‌های خود را به طبقه عوام اختصاص داده است.

توفیق الحکیم (متولد سال ۱۳۱۶/۱۸۹۸) درام‌نویس از نوع سمبلیسم به روش مترلینگ و لوترمان^{۱۲}، داستانی درباره مصر معاصر^{۱۳} و نیز داستان‌های کوتاه و مباحثی با روحیه‌ای بسیار منجدد، درباره موضوعات مختلف اجتماعی و حتی مذهبی^{۱۴}، و همه این‌ها به زبانی دلنشین، تألیف کرده است. مؤلف هنوز همه توان هنری خود را بروز نداده است و به نظر می‌رسد که عاقبت در صف مهمترین نویسندگان عصر نهضت بنشیند.

الموئیلحی (محمد، متوفی در ۱۳۴۹/۱۹۳۰) از مصریانی که در قاهره درس خوانده و از ایتالیا و فرانسه و ترکیه دیدن کرده است. زمانی که به مصر

۱. آثار او متعدداند. معروف‌ترین آن‌ها عبارت است از: «الشیخ جمعه»: «الشیخ سید العیطة»، مجموعه‌ای از ناول‌ها و افسانه‌های محمود تیمور، در زبان فرانسه، به عنوان زیر معروف است: "Les Amours de Sami..." Paris, 1938.

۲. «اهل الکهف»: «شهرزاد»: «مرحبات».

۳. «عودة الروح» (به زبان فرانسه با عنوان L'Ame retrouvée ترجمه شده است).

۴. «محمد»: «اهل الفن»: «یومیات نائب»: «عهد الشیطان»: «تحت شمس الفکر» (این عنوان اخیر، برنانوس را به خاطر می‌آورد).



۱. مجموعه کامل آثار او در سه جلد به نام‌های «وميض الروح»: «حياتنا التمثيلية» و «المرح المصري» انتشار یافته است.

بازگشت، مجله «مصباح الشرق» را انتشار داد که بمحض انتشار مقالات مؤلف در آن، شهرت عظیمی یافت. این مقالات بعدها، تحت نام «حدیث عیسی بن هشام» جمع‌آوری گردید. این اثر، به سبب روح ابداع‌گر و تازگی و اصالتی که مؤلف توانسته در آن نهد، نخستین اثر ادبی قرن بیستم در زبان عربی به شمار می‌آید. مؤلف کوشیده است سبك كهنة «مقامات» را با نوع جدید رمان غربی در هم آمیزد. كتاب، هجای معنوی اجتماع معاصر مصر است و در خلال آن مؤلف توان خود را در نيك بينی و تحليل روانشناسی بروز داده است. اما این كتاب هم هنوز يك رمان واقعی نیست. زبانی که وی به کار گرفته، اگرچه اندکی سنگین و گه‌گاه دارای آرایش‌های لفظی است، باز قابل درك است و از حشو زائد دور از ذوق و صنایع محض تهی است.

هیکل (محمد حسنین، متولد سال ۱۸۸۸/۱۳۰۶) نیز مصری است و هم اوست که در سال ۱۹۱۴، نخستین رمان عربی را - کتابی که شایستگی این نام را دارد - تحت عنوان «زینب» تألیف کرد. این كتاب، هم از نظر موضوع و اسلوب، و هم از آن جا که بی‌محابا زبان عامیانه را در يك اثر ادبی راه داده، و هم به سبب توصیفات و تحلیلات روانشناسی، اثری تازه و بدیع است؛ اما تنها پس از چاپ دوم در سال ۱۹۲۹، و پس از آن که به عنوان موضوع يك فیلم سینمایی برگزیده شد، اندك موفقیتی کسب کرد.

هیکل تنها يك رمان‌نویس نیست، بلکه مقالات متعددی در تاریخ و نقد ادبی و فلسفه نیز انتشار داده است. وی روزنامه «السیاسة» را که خود تأسیس کرده، اداره می‌کند و در کنار آن، هفته‌نامه‌ای به همین نام نیز منتشر می‌سازد. این دو نشریه، در آموزش سیاسی و ادبی مصریان نقش عمده‌ای بازی می‌کنند.^{۱)} انتخاب او به وزارت فرهنگ عامه مصر، موجب امیدواری شدید پیروان تحول سریع در مصر معاصر گردید.

۱. آثار عمده او: «فی اوقات الفراغ»؛ «تراجم مصریه و غربیه»؛ «ثورة الادب»؛ «ولدی»؛ «حياة محمد»؛ «فی منازل الوحی».

ی- نقد ادبی

مقدار معنی‌بهی اثر ادبی، با دید انتقادی در دست داریم که نخست به صورت مقاله در جراید انتشار یافته‌اند و سپس به صورت مجموعه در آمده‌اند. باید گفت که این نوع ادبی ظریف حساس، بسیار رواج دارد و برخی از قلم بدستان متفرعن، ناخودآگاه می‌کوشند ثابت کنند که انتقاد واقعی، این قدرها هم که می‌گویند ساده نیست. با این همه، يك مکتب جدی نقد ادبی به وجود آمده که گاه امپرسیونیست (اثرگرا) است، گاه روانشناس، گاه بر حرارت و گاه شوخ چشم و یا طنزآمیز، و با گرایش‌های گوناگونی که اتخاذ کرده، از محافظه‌کاری و تعادل گرفته تا انقلابی‌گری، هراس ادبی و کنجکاوی فکری و ذوق تجددخواهی را میان طبقه روشنفکر عرب زبان، زنده نگه می‌دارد، حال خواه در مصر باشد یا سوریه، خواه عراق باشد یا آمریکا. از جمله نویسندگان این زمینه‌اند: • طه حسین، احمد ضیف، انطون الجمیل، کامل کیلانی، • محمد کردعلی، أنیس المقدسی، شفیق جبری، خلیل مردم، الزیات، فیلیپ جتی، • العقاد، • المازنی، • زکی مبارک، • بشر فارس، میخائیل نعیمة و دیگران...

محمد کردعلی (متولد سال ۱۸۷۶/۱۲۹۳) اهل دمشق و پیش از هر چیز، مرد تحقیق و ادب است. وی به وزارت فرهنگ عمومی سوریه منصوب شد، مجله «المقتبس» را تأسیس کرد و به ریاست فرهنگستان عربی دمشق رسید، و چندین بار به اروپا سفر کرد. کردعلی صاحب استعدادی استوار و برازنده است و با عنایتی تمام بر واقع‌بینی و بینشی شایسته، بیشتر به کار تاریخ پرداخته است. در نقد ادبی غالباً بر شخصیت‌های گذشته ناظر است، و او خود از صمیم دل، جنبش «تجدید حیات قدیم» را می‌طلبد.^{۱)}

طه حسین (متولد سال ۱۸۸۹/۱۳۰۷) مردی مصری و دارای فرهنگی ذوجهین است. با آن که در حدود سن دو سالگی نابینا شده، توانسته است در

۱. آثار عمده او: «رسائل البقاء» (مجموعه‌ای از منون کهن)، ۱۹۱۳: «غرائب الغرب»، ۱۹۲۳: «القدیم و الجدید»، ۱۹۲۵: «خطط الشام» (شش جلد، ۱۹۲۱-۱۹۲۸): «الاسلام و الحضارة العربیة» (دو جلد، ۱۹۳۴-۱۹۳۶).

الازهر و فرانسه به شایستگی تمام درس بخواند و حرفه معلمی و نویسندگی پربراری داشته باشد. طه حسین یکی از دوست‌داشتنی‌ترین چهره‌های مصر جدید و ادبیات معاصر عرب است. چهره‌ای است کمی اندوه‌بار و احساس‌انگیز، اما پرتو انسان‌دوستی و هوشمندی و جاذبیت و شجاعت از آن ساطع است. شگفت نیست که وی در موارد متعدد، از عدم ادراک و فهم دیگران رنج کشیده باشد و حتی به سبب عقایدی که در مقام استادی یا نقادی ابراز می‌داشت، مورد زجر و تعقیب قرار گرفته باشد. روحی است سخت‌گیر که از ساده‌دلی هم خالی نیست. اما دستگاه وحشت بار روش‌ها و تحقیقات علمی معاصر را، با زبردستی و اطمینانی که هنوز در شرق نظیر نیافته به کار می‌گیرد. طه حسین در برخی از آثارش، به جای نقد علمی، کار را به انتقاد تند و افراطی کشانیده و مشاهدات و ملاحظات خود را رنگ شکاکیت و حتی ولترمایانه داده است. با این همه، تألیفات او من حیث المجموع، از تعادل و بصیرت و حتی کمال نشان دارد؛ و علاوه بر این به زبانی نوشته شده‌اند شفاف و ساده و گاه متأثر از زبان فرانسه که در آن، غالباً لبخندی خیال‌آلود و حساسیتی عظیم آشکار است. وی، علی‌رغم برخی شکست‌ها و دل‌نگرانی‌ها، هنوز شجاعانه در راه فرهنگ عربی معاصری که هم‌طراز فرهنگ اروپا باشد به مبارزه ادامه می‌دهد و از طریق تعلیم یا آثارش، مردانی را که باید در ایجاد آن سهم باشند تربیت می‌کند.^۱

العقاد (متولد سال ۱۸۸۹/۱۳۰۷) از طریق مادر، کردنژاد است و در مصر علیا تولد یافته است. وی، به غیر از فرهنگ عربی، عمیقاً تحت تأثیر فرهنگ آنگلوساکسون قرار دارد، برخلاف طه حسین که فرهنگ خارجی‌اش، اولاً

۲. آثار عمده او: رساله دکتری به زبان فرانسه «فلسفه ابن خلدون»، پاریس، ۱۹۱۷، که توسط محمد عبدالله عنان به عربی ترجمه شده (قاهره، ۱۹۲۵)؛ «فی الشعر الجاهلی»، ۱۹۲۶، که طوفانی به پا کرد و نکات تند آن، در «فی الادب الجاهلی» (سال بعد) زده شده؛ «حدیث الاربعاء»، ۱۹۲۵-۱۹۲۶، که «گفتگوهای دوشنبه» اثر سنت بوو را به خاطر می‌آورد؛ «حافظ و شوقی»، ۱۹۳۳؛ «مع المتنبی»، ۱۹۳۶؛ «علی‌هامش البیره»، ۲ جلد، ۱۹۳۳ و ۱۹۳۸؛ «الادیب»؛ «من بعبده»؛ «فی الصیف»؛ «مستقبل الثقافة فی مصر»، ۱۹۳۸؛ زندگینامه خود او «الایام» که انری است عبناً انسانی و در سال ۱۹۲۶ انتشار یافته، دیگر به ادبیات جهانی نعلق دارد و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و روسی و عبری و... ترجمه شده است.

فرهنگ انسان‌گرانی یونانی - لاتینی بود و ثانیاً فرهنگ فرانسوی. عقاده تنها نقاد نافذ هنر و ادب است، بلکه یکی از آن شاعران مصری است که می‌کوشند از سحر قوالب کهن شعر دوری گیرند.^(۱)

المازنی (متولد ۱۳۰۸/۱۸۹۰) نیز مصری و به شدت تحت تأثیر فرهنگ آنگلو ساکسون است (شکسپیر و بایرون و هاردی و مارک‌تواین و ژروم کالپکا ژروم‌نویسندگان محبوب اویند). وی با طنزی که در زبان عرب نسبتاً تازه است، و با شیطنتی غالباً پر آشوب چندین مقاله در نقد ادبی و هنری انتشار داده است. او ظاهراً بیش از پیش به رمان و داستان کوتاه متمایل است. داستان «ابراهیم الکاتب» (نشر در سال ۱۹۳۱) این نوع ادبی را به سوی ایجاد رمان اصیل مصری می‌کشانند و نیز ویژگی‌هایی دارد که آن را از جنگ «عقده حقارت» که در اثر قیاس با رمان‌های غربی پیدا شده، می‌رهاند. نویسنده در این کار، استادان انگلیسی خود را فرو گذاشته نزد نویسندگان روس، مانند آرتزی باکیف به دنبال نوآوری می‌گردد.^(۲)

زکی مبارک (متولد ۱۳۰۹/۱۸۹۱) هم مصری و دارای اسلوبی ظریف و قاطع است، شعر غنائی پرشور و جذابی می‌سراید و جرأت آن را داشته است که به تحقیقات ادبی مدرن بپردازد، در خلال آن‌ها عقاید شخصی و مستقل خود را ابراز دارد و بدین سان، در ایجاد برخی تدقیق‌های جالب سهیم گردد. اما گاهی رفتاری مخالفت‌آمیز یا گستاخانه و اندکی استهزاء‌آمیز دارد که موجب توهین یا دل‌آزردگی دیگران می‌شود و عداوت و سوء تفاهم برمی‌انگیزد. اگر او صفا و پاکیزگی بیشتری داشت، بی‌تردید آثارش حسن تأثیر و عمق بیشتری می‌یافت.^(۳)

۱. آثار عمده او: «دیوان»: «الفصول»، ۱۹۲۲: «مطالعات فی‌الکتاب و الحیاة»: «مراجعة فی‌الآداب و الفنون»، ۱۹۲۶: «ساعات بین‌الکتاب»، ۱۹۲۵: «ابن الرومی»، ۱۹۳۱: «شعراء مصر»...
۲. آثار عمده او: «الشعر و غایته...»، ۱۹۱۵: «الديوان»، ۱۹۲۱ (با همکاری عقاده): «حصار الهنیه»، ۱۹۲۵: «قبض الريح»، ۱۹۲۷: «صندوق الدنيا»، ۱۹۲۹: «ابراهیم الکاتب»، ۱۹۳۱: «فی‌الطریق»، ۱۹۳۷...
۳. آثار عمده او: «حب ابن ابی‌ربیع»، ۱۹۱۹: «البدائع»، ۱۹۲۳: «مدامع العناق»، ۱۹۲۴: «الأخلاق عندالغزالی»، ۱۹۲۴: «الموازنة بین الشعراء»، ۱۹۲۶: «ذکریات باریس»، ۱۹۳۱: «النثر الفنی فی‌القرن الرابع»، ۱۹۳۴ (که بسط رساله دکتری او به فرانسه، جاب باریس، ۱۹۳۱، به زبان عربی است): «روحی بغداد»، ۱۹۳۸: «التصوف الاسلامی»، ۱۹۳۸.

بشر فارس (متولد سال ۱۹۰۶/۱۳۲۴) یکی از محبوب‌ترین نویسندگان جوان مصری است. تربیت استوار او به خصوص در فرانسه (زیرا او زمان درازی هم در آلمان اقامت گزیده و بر زبان آلمانی تسلط دارد - موضوعی که هنوز در شرق بسیار نادر است -) او را به فرهنگ فرانسوی وابسته ساخته است. بشر، خواه در تئاتر باشد و خواه در شعر، بیشتر به سمبولیسم نو متمایل است. داستان‌های کوتاه و قصه‌های او بیشتر از مقولهٔ روانشناسی است تا توصیف. مقالاتی که در زمینهٔ نقد ادبی نگاشته، استوار و متعادل‌اند و اسلوبش، بسیار آهنگین، جز این که غالباً متصنع و گاه دشوار است.^۱

ك- «آمریکائیان»

جبران خلیل جبران (متوفی در ۱۹۳۱/۱۳۵۰) و امین‌الریحانی از سرکردگان نسل ادبی جدید به شمار می‌آیند. جبران لبنانی است و نخست در کشور خود درس خواند، سپس به پاریس رفت و پس از چند ماه آن جا را به قصد بوستن ترك گفت، اما دوباره، به منظور تکمیل تحصیلات در دانشکدهٔ هنرهای زیبا، به پاریس نزد رُفَن [مجسمه ساز شهیر] که به او عنایت داشت بازگردید. عاقبت در نیویورک مسکن گزید و آن جا، يك انجمن ادبی عربی (الرابطة القلمیة) و يك مجله («السانح») تأسیس کرد. این مجله را عبدالمسیح الحداد اداره می‌نمود. جبران می‌توانست در زبان انگلیسی نیز به سهولت زبان عربی چیز بنویسد. وی که در سن ۴۸ سالگی در گذشته، آثاری نسبتاً فراوان و اثرگرا و خیال‌انگیز و یا عصیان‌گر به جای گذاشته است که دارای زبانی دلنشین و بیشتر خطابی است.^۲

امین‌الریحانی (متولد ۱۸۷۹/۱۲۹۷) نیز لبنانی است، در یازده سالگی به آمریکا رفت و آن جا، بی‌آن که به مدرسه برود، عربی و انگلیسی را آموخت، در

۱. آثار عمدهٔ او: «قطعة لحم»، ۱۹۳۴ (داستان با دید روانشناسی)؛ «مفرق الطريق»، ۱۹۳۸.

۲. آثار عمدهٔ او: «عراس المروج»، «الارواح المنردة»، «الأجنحة المتكثرة».

حین خواندن بحثی به زبان انگلیسی درباره حضرت محمد(ص) از علاقه خود نسبت به نویسندگی آگاه شد. چندی به دانشکده حقوق رفت، بعد به يك گروه هنری تئاتر پیوست، اما علی‌رغم ابراز هنرمندی، در آن گروه باقی نماند. هشت سال پس از ورودش به آمریکا، راه نخستین سفر به لبنان را در پیش گرفت. این بازگشت، سرآغاز آمدش به مدامی میان کشور كوچك آسیائی و میهن ثانوی‌اش گردید. از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۰، یعنی مدت شش سال در لبنان گوشه‌گیری اختیار کرد و طی این مدت، برخی از تألیفاتش را طرح‌ریزی نمود. معذلك مسكن اصلی او همچنان نیویورك است که در آن، او و جبران خلیل رهبران مکتب «آمریکائی» نهضت عربی به شمار می‌آیند. ریحانی نیویورك را تنها در زمستان‌های سخت که دوست دارد در مكزیک بگذراند ترك می‌گوید. او هم مانند جبران، به هر دو زبان عربی و انگلیسی دست به تألیف می‌زند، و در دو نوع از انواع ادب که مورد علاقه مهاجران آمریکاست، یعنی شعر منشور و مقاله‌نویسی، اسناد است. وی که از جبران اندیشمندتر است، به لقب «فیلسوف الفرّیكة» (محل تولد او) مفتخر گردیده. برخی حتی او را به «فیلسوف سوریه» ملقب کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که ادب نوپای عرب، هنوز عنایت مداومی به معانی دقیق القاب ندارد.^{۱۱}

میخائیل نعیمه (متولد ۱۸۹۴/۱۳۱۲) نیز لبنانی و نمایشگر بارز تأثیر فرهنگ روسی در نهضت جدید عرب است. نخست در مدارس روسی بیروت و ناصره و سپس در دانشگاه پلوتاوا درس خواند. پس از آن به واشنگتن رفت و در رشته حقوق به تحصیل پرداخت. وی، شاعر و درام‌نویس و منتقدی است که هوشی وقادّ و تند، و اسلوبی سرزنده و چالاک دارد و روحی که شجاعانه به ابداع متمایل است. «مرا ویران‌گر خوانده‌اند. بله من ویران‌گرم، اما برای بازسازی، بله من ویران‌گر همه آن چیزهائی هستم که زیبا نیست، که واقعی نیست، خواه جدید باشد و خواه کهنه.»^{۱۲} نعیمه که از مبارزات عقیم کهنه و نو

۱. آثار عربی او: «خارج الحریم»: «زنبق الفوره»: «الریحانیات»: «ملوك العرب». الریحانی در ۱۳ سبتمبر ۱۹۴۰ وفات یافت.

۲. «زاد المعاد»، قاهره، ۱۹۳۶، ص ۴۵.

روگردان شده، با توجه به نوع فعالیت و لحن آثارش و بخصوص با اهمیتی که به تحلیل‌های روانی و مسائل اجتماعی می‌دهد، گویی عاقبت در کار نوسازی، خواه شعر باشد و خواه داستان کوتاه و خواه نمایش، تأثیر خواهد گذاشت.^(۱)

ل- ادبیات بانوان

در ترکیه و ایران، زن دیگر آن نابالغ همیشگی نیست که ناچار باشد... در حاشیه زندگی اجتماعی و فکری و مدنی، گوشه‌نشینی کند. اما در کشورهای عربی، جنبش آزادی زن، هنوز در آغاز کار است. مصر در رأس این جنبش نوپا قرار دارد. در دیگر کشورهای عربی، بخصوص در کشورهای شمال آفریقا، از این امر هنوز هیچ خبری نیست. معذک این جنبش، با آثار یکی از مهره‌های اصلی که «قاسم امین» باشد، از سال ۱۸۹۹ آغاز شد... از این پس، گروهی از زنان مسلمان و غیرمسلمان، در جنبش، و یا در مطبوعات و تشکیلات آموزشی و فعالیت‌های ادبی عربی شرکت می‌جویند. ایشان با طلب آزادی و حق آموزش و فعالیت‌های اجتماعی، موفق شده‌اند سهم بزرگی از نهضت را به خود اختصاص دهند و احترام و تقدیر هم‌زمان ذکور را به خود جلب کنند. علاوه بر کسانی که ما پس از این با شرح مختصری ذکر خواهیم کرد، خوب است چند نام دیگر را هم یادآور شویم: وَرْدَه الیازجی، مَریانا مَرَّاش (۱۸۴۸-۱۹۲۲) که يك انجمن ادبی در حلب داشت)، عائشه تیمور (۱۸۴۰-۱۹۰۲) که مصری و صاحب فرهنگی ظریف بود و به دو زبان عربی و ترکی شعر می‌سرود)، عَفیفَه کَرَم (۱۸۸۳-۱۹۲۴، روزنامه‌نگار و رمان‌نویس در نیویورک)، الکساندرا آورنیو (۱۸۷۲-۱۹۲۷، از اهل سوریه و مؤسس يك مجله بانوان به زبان عربی تحت عنوان «أنیس الجلیس» و دیگری به زبان فرانسه با نام «لوتوس»)، کسبانی

۱. آثار عمده او: «الآباء والبنون»، ۱۹۱۷؛ «الفرجال»، ۱۹۲۳؛ «المراحل»؛ «زادالمعاد»؛ «جبران خلیل جبران»؛ «كان ماكان»، ۱۹۳۷.

۵. باز اشاره کنیم که این اطلاعات به سال ۱۹۴۳ مربوط است. اما در مورد ایران، نقشی که زنان در انقلاب به عهده داشتند، خود به تنهایی این واقعیت را به ثبوت رسانید.

کورانی (۱۸۷۰-۱۸۹۸)، باز هم از اهل سوریه که در سال ۱۸۹۲، از طرف کشور خود در کنگره بین‌المللی بانوان در شیکاگو شرکت جست. سخنرانی‌های متعددی به زبان انگلیسی کرده و انتشاراتی به زبان عربی دارد، اسماء الزهاوی (در عراق)، زینب الفواز (متولد ۱۸۶۰ در لبنان، مناظره‌گری پر جوش و شاعر و رمان‌نویس)، لبیبه هاشم (متولد ۱۸۸۲، در دانشگاه مصر علم تعلیم و تربیت تدریس کرد و در سال ۱۹۰۶ مجله بانوان «فتاة الشرق» را تأسیس نمود)، سلمی صائغ (استاد که بیشتر به تعلیم و تربیت توجه داشت)، ماری عجمی (متولد ۱۸۹۰، شاگرد خواهران ایرلندی دمشق، مدتی با زرس مدارس قبطی اسکندریه بود، سپس نزد فرانسیسکن‌های دمشق به تدریس پرداخت. وی شاعر و نیز روزنامه‌نگاری است که در آمریکا هم شهرت یافته است؛ از سال ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۵ مجله بانوان «العروس» را اداره کرد)، نجمی ابی‌اللمع (لبنانی‌الاصل، يك مجله بانوان به نام «الفجر» را که خود تأسیس کرده بود اداره کرد، سپس در سال ۱۹۲۵ به کانادا رفت و به تحصیلات خود در جامعه‌شناسی و روزنامه‌نگاری ادامه داد و در عین حال مقالات متعددی به عربی و انگلیسی منتشر ساخت)، نظیره زین‌الدین (از اصل دروزی و مؤلف دو کتاب پر سر و صدا به نام‌های «السفور و الحجاب» و «الفتاة و الشيوخ» که در سال‌های ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ انتشار یافته). چند نویسنده پیش‌تاز هم از میان بانوان می‌شناسیم که از آن جمله‌اند: فردوس توفیق (مسلمان مصری) و محاسن متراج (روزنامه‌نگار معروف در آمریکا).

قاسم امین (متوفی در ۱۹۰۸/۱۳۲۶) «پدر» جنبش بانوان در شرق، و از نژاد کرد بود. او نیز مانند عیده از شاگردان جمال‌الدین افغانی بود. نخست در پاریس درس خواند و بعد به قاهره بازگشت. شهرت او از آن جا برمی‌خیزد که از سال ۱۸۹۹، مبارزه پرشوری را با انتشار کتاب «تحریر المرأة» به نفع بانوان آغاز کرد و کار را با کتاب دیگری به نام «المرأة الجديدة» که در همان موضوع بود ادامه داد. فرید وجدی (ر. ک به ص ۲۸۴ از کتاب حاضر) بی‌درنگ به این کتاب اخیر پاسخ گفت و اثری به نام «المرأة المسلمة» تألیف کرد. قاسم امین مجموعه‌ای نیز از تفکرات اخلاقی و ملاحظات ظریف خود باقی گذاشت که پس

از مرگش انتشار یافت و بر عنایت مداوم او بر آزادی زن مسلمان دلالت دارد («کلمات فی الاخلاق»، ۱۹۱۳).

جرجی باز (متولد ۱۸۸۲/۱۳۰۰) مردی لبنانی است که همه فعالیت‌های ادبی خود را وقف نسوان کرده است. در سال ۱۹۰۹، مجله «الحسناء» را تأسیس کرد که نخستین مجله بانوان لبنان و سوریه بود و سه سال دوام داشت. جرجی باز چندین کتاب درباره آزادی زنان و مقامی که ایشان باید در زندگی اجتماعی کسب کنند، نوشته است (= «النسائیات»، «اکلیل جارلرأس المرأة»؛ همچنین تعداد نسبتاً فراوانی مقاله در روزنامه‌ها و مجله‌های شرق یا آمریکا انتشار داده است. وی صمیمانه کوشید بانوان جوان صاحب هنر را تشویق کند تا در جهان ادب تجلی کنند، و به همین منظور، اعیاد و جشن‌هایی نیز تشکیل داد. در اسلوب او خاصیتی است که موجب شده آن را «اسلوب تلگرافی» بخوانند. وی دوست دارد جملات کوتاهی نوشته و بی آن که حرف عطفی آن‌ها را به هم پیونداند، به دنبال هم نشاند.

مَلَك جَنَفِي نصیف (متوفی در ۱۹۱۸/۱۳۳۷) از مشهورترین مصریان مسلمان در جهان ادب عربی است. وی که از اعضای آموزش بانوان و مبتکر يك نهضت آزادی مبرهن و مستدل بانوان بود، با اسلوبی غنائی و گاه گزنده، تعداد کثیری مقاله درباره علم تعلیم و تربیت و مسائل اجتماعی با نام مستعار «باحثة البادية» انتشار داد. این مقالات، از سال ۱۹۱۰ در مجموعه‌ای به نام «النسائیات» در چندین مجلد گردآوری شد. او خود در ۳۲ سالگی وفات یافت.

هُدَى شعراوی (متولد سال ۱۸۸۲/۱۳۰۰) از مادران مسلمان مصری است که با ذوقی سلیم و همتی فراوان جنبش بانوان را در مصر اداره می‌کند. وی «اتحادیة بانوان مصری» و نیز مجله «زن مصری» را که به دو زبان عربی و فرانسه انتشار می‌یابد، تأسیس کرده است.

مَیّ زیاده (بیشتر به نام الانسه میّ شهرت دارد) در سال ۱۸۹۵/۱۳۱۳ از پدری لبنانی در شهر ناصره تولد یافت. سپس در قاهره مسکن گزید و به مطالعه ادبیات معاصر بیگانه پرداخت (وی با زبان‌های فرانسه، انگلیسی، ایتالیایی، آلمانی، اسپانیایی و یونانی جدید آشناست). از شانزده سالگی، با

مجلات متعددی همکاری داشت. آثاری که تاکنون در ادب به وجود آورده، خود مجموعه نسبتاً عظیمی است. از آن جمله است: مجموعه اشعار فرانسوی او، یا «گل‌های رؤیا» *Fleurs de rêve* که به نام مستعار ایزیس کوپیا امضا کرده، تعدادی داستان که از رمان‌های اروپائی اقتباس نموده،^۱ مقالاتی شخصی و اشعاری به نثر.^۲ می‌زیاده زندگی نامه ملک حنفی ناصیف را که با وی دوستی داشت، با عنوان «باحثة البادية» و نیز بحثی درباره ورده الیازجی نوشته است. نمی‌توان این نویسنده را متفکری ژرف‌اندیش به شمار آورد، حتی روشش در نگارش به عربی هم چندان مطمئن نیست (اسلوب او غالباً تحت تأثیر زبان‌هایی که می‌داند قرار گرفته). اما گوناگونی آثار او، و نیز نوعی خیال‌انگیزی دلنشین و گاه متصنع که در نوشته‌های او نهفته، خواننده عرب را مسحور می‌سازد. این آثار، در ضمن بر هوش سرشار، و ظرافت بسیار به هنگام تحلیل، و تخیل خلاق، و حساسیت شدید و عظیم او دلالت دارد.^۳

۱. «رجوع الموجة» (اقتباس از برادا، فرانسوی): «الحب فی العذاب» (اقتباس از کونان دویل، انگلیسی): «ابن‌امات و دموع» (اقتباس از مولر، آلمانی).
۲. از آن جمله است: «غایة الحیاة»: «کلمات و اشارات»: «المساوات»: «ظلمات و اشعة»: «الصحائف»: «بین الجزر و المد».
۳. «بولتن مطالعات عربی» (الجزیره، زانویه - فوریه ۱۹۴۲) وفات می‌زیاده را اعلام داشته است.

فهرست عمومی

(نام کسان، جای‌ها، کتاب‌ها، مصطلحات...)

آناستاس در سنت الی ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۹
آنکارا ۴۵
آورنیو (الکساندرا) ۳۰۵
آومباس ۲۴۱
آوین ۲۱۹

الف

ابشامات و دموع ۳۰۸
ابراهیم ۸۷
ابراهیم (فرزند متنبی) ۲۷۹
ابراهیم (حافظ)، رک حافظ
ابراهیم الکاتب (کتاب) ۳۰۲
الابشهی ۲۵۲
الابلق ۵۱
ابن الابرار ۲۳۷
ابن ابی اصیبه ۱۴۹
ابن ابی ذؤاد ۱۳۰
ابن ابی زرع ۲۵۴
ابن انیر ۲۱۴، ۲۵۴
ابن اجرود ۲۵۳
ابن اسحاق ۶۰، ۱۵۳
ابن الانباری ۱۴۶
ابن ایاس ۱۵۱
ابن بابویه ۲۲۰

آ

الآداب الرفیعة ۲۰۹
الآباء والبنون ۲۷۲، ۳۰۵
آبلو ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۹۵
آنانورک ۲۶۵
الآثار الباقية ۲۱۶
آثار البلاد ۲۵۶
آخرین فرد خاندان بنو سراج ۲۸۵
آذربایجان ۷۵
آرلبان ۱۶۵
آسیا ۱۵، ۱۰۳، ۱۸۴، ۲۴۰، ۲۵۳، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۷۴
آفریقا ۱۵، ۱۸۵، ۲۱۲، ۲۲۳، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۵
۲۶۷، ۲۷۲، ۲۸۲، ۲۸۳، ۳۰۵
آلبویه ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۰۰، ۲۰۱
آلب ارسلان ۱۸۴
آلفونس کار ۲۸۰
آلمان ۱۵، ۳۰۳
آمریکا ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۰۷
آمودریا ۵۶
آناطول فرانس با دم پانی (کتاب) ۲۸۵
الآنسة می ۳۰۷

- ابن باجه ٢٤١
 ابن بام ٢٢٨
 ابن بشكوال ٢٣٧
 ابن بطوطه ٢٥٦، ٢٥٧
 ابن البيطار ٢٤١
 ابن نيمية ٢٢٢، ٢٥٨، ٢٥٩
 ابن جبير ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥٧
 ابن الجزرى ٢٥٧
 ابن جزى ٢٥٧
 ابن جنى ٢١١
 ابن الجوزى ٢٢٣
 ابن حجرالمقلانى ٢٥٨
 ابن حجرالهيتمى ٢٥٨
 ابن الحداد ٢٣٧
 ابن خرم ٢٤٢، ٢٤٣
 ابن حمدىس ٢٣٤، ٢٣٦
 ابن حنبل ١٧٤، ١٧٦، ١٧٨، ٢٢٣، ٢٥٨، ٢٥٩
 ابن حوقل ٢١٥
 ابن حيان ٢٣٩
 ابن خردادبه ١٦٥
 ابن خروف ٢٣٩
 ابن خفاجه ٢٣٧
 ابن خلدون ٤٢، ٢٠٠، ٢٥١، ٢٥٣، ٢٥٤
 ٢٤١، ٢٤٢
 ابن خلكان ٢٥١
 ابن دريد ٢٠٣
 ابن دهن ١٦٠
 ابن دينار ١٧٩
 ابن رسته ١٦٥
 ابن رشد ١٦٨، ٢١٨
 ابن رشيقي ٢١٢
 ابن الرومى ١٢١
 ابن الرومى (كتاب) ٣٠٢
 ابن الزيات ١٣٠
 ابن زيدون ٢٣٦، ٢٣٧
 ابن سبعين ٢٣٢، ٢٤٢، ٢٤٣
 ابن سعد ١٥٤
 ابن سعود ٢٦٦
 ابن السكيت ١٤٦
 ابن سيده ٢٣٩
 ابن سينا ١٦١، ١٦٢، ١٦٨، ٢١٨، ٢٢٠
 ابن شهيد ٢٣٦، ٢٣٨
 ابن طفيل ٢٤١، ٢٤٢
 ابن الطقطقى ٢٥٤
 ابن عامر ٨٩
 ابن عباس ١٧٥
 ابن عبدربه ٢٣٧
 ابن عبدوس ٢٣٦
 ابن عبدون ٢٣٦
 ابن عبدالوهاب ٢٥٩
 ابن العذارى ٢٣٩
 ابن عربشاه ٢٥٥
 ابن العربى ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٢، ٢٥٦
 ابن العربى (قاضى ابوبكر) ٢٣٣
 ابن عساكر ٢١٣
 ابن عمّاره ٢٣٦
 ابن العميد ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٧
 ابن فارض ١٩٠، ١٩١، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ٢٣٥
 ابن فضل الله العمرى ٢٥٢
 ابن فضلان ٢١٥
 ابن الفقيه ١٦٦
 ابن فورك ٢٢٢
 ابن القارح ١٩٥
 ابن قتيبه ٣١، ١٤٦، ١٤٧
 ابن قزمان ٢٣٥
 ابن القوتيه ٢٣٩

- ابن كثير ۸۹
 ابن الكلبي ۱۵۹
 ابن اللبانه ۲۳۷
 ابن ماجه ۱۷۴
 ابن مالك ۲۵۳
 ابن مجاهد ۸۹
 ابن مكيه ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۵۱
 ابن معمر ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۴، ۲۰۹
 ابن مقفع ۲۷، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۶۰، ۲۷۸
 ابن منظور ۲۵۴
 ابن نباته ۱۸۷، ۲۰۲
 ابن نباته مصري ۲۵۲
 ابن النديم ۱۲۴، ۲۰۹، ۲۱۰
 ابن وحبه ۱۶۰
 ابن هاني ۲۳۵، ۲۳۶
 ابن هشام ۱۵۳، ۲۵۳
 ابنة السمكوك ۲۹۰
 ابوالاسودالدولي ۱۴۰، ۱۴۱
 ابوبكر ۵۵
 ابوبكر خوارزمي ۲۰۱
 ابونمام ۳۱، ۱۱۸، ۱۲۰، ۱۹۴
 ابو حنّو ۲۶۱
 ابوالحميد (فريد) ۲۹۰
 ابو حنيفه ۱۷۵، ۲۲۱، ۲۲۲
 ابوحبان توحيدى ۲۰۷
 ابو داود ۱۷۴
 ابو دلف مشعر ۲۱۵
 ابو شادي ۲۷۶، ۲۹۲
 ابوالعنايه ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۷۹
 ابو عمرو بن العلاء ۸۹
 ابوالعلاى معرى ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳-
 ۱۹۶، ۲۳۷
 ابوالفداء ۲۵۲، ۲۵۴
 ابو فراس ۱۹۰
 ابوالفرج اصفهاني ۳۱، ۱۵۰، ۲۰۷، ۲۰۸
 ابوالكيس ۲۴۱
 ابوماضي، رك به ايليا ابوماضي
 ابومخنف ۱۰۰، ۱۴۹، ۱۵۳
 ابومسلم ۱۰۴
 ابومعشر ۱۶۲
 ابوموسى اشعري ۱۴۱
 ابو نواس ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۳۸
 ابوالوردى ۲۵۰
 ابى اللمع (نجمي) ۳۰۶
 اتابكان ۲۱۴
 الانتقان ۲۶۱
 اتللو ۲۹۵
 اجرويه ۲۵۳
 الاجنحة المنكسرة ۳۰۳
 الاجوبه ۲۴۳
 احسن التقاسيم ۲۱۵
 الاحكام السلطانيه ۲۲۲
 احمد ابوشادي، رك ابوشادي
 احمد امين ۲۸۹
 احمد شوقي، رك شوقي
 الاحمد (محمد) ۲۹۲
 احمد (محمود)، رك محمود احمد
 الأحوص بن محمد ۸۱
 احياء علوم الدين ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۶۰
 اخبار ابى نواس ۲۰۵
 الاخرس ۲۹۲
 اخشيدبان ۱۸۵
 اخطل ۷۱، ۷۳، ۷۸
 اخلاق (رساله) ۲۷۷
 الاخلاق (كتاب) ۲۱۲
 اخوان الصفا ۱۴۳، ۲۱۷، ۲۱۸

- اخوانيات ١٢٦
 ادب الدنيا والدين ٢٢٢
 ادب الصغير ١٢٧
 ادب الكاتب ١٤٧
 ادب الكبير ١٢٧
 ادباء العرب ٢٨٠
 ادرنه ٢٥٥، ٢٥٣
 الادريسي ٢٣٤، ٢٤٠
 ادگارو ٢٩١
 الاديب (كتاب) ٣٠١
 اديب اسحاق ٢٧٥، ٢٩٧
 الارجاني (فارس) ٢٠٥
 ارسطو ١٣٠، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٨، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٧٧
 ارشاد الاريب ٢١٧
 ارطقيه ٢٥٠
 ارمنستان ١٦٧، ٢٣٨
 الارناوط ٢٨٩، ٢٩٠
 ارنت رنان، رك رنان
 اروبا ١٠٦، ٢٤٢، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٨، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٥، ٣٠١
 الارواح المتمردة ٣٠٣
 ازدواج ١٢٣
 ازوب ٢٠٤، ٢٠٥
 الازهر ٢٧١، ٢٧٦، ٢٨٠، ٢٨٥، ٢٩٠، ٣٠١
 اسامة بن منقذ ٢١٣
 اسبانيا ١٠٣، ١٨٥، ١٨٦، ٢٢٣، ٢٣١، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٠، ٢٤٢، ٢٤٤، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٨٥، ٢٩٣
 اسپنسر ٢٨٦، ٢٨٧
 استانبول ٢٨٤، ٢٩٥
 استفان ٩٧
 اسحاق (اديب)، رك اديب
- اسحاق بن حنين ١٦٠
 اسد القابه ٢١٤
 اسرارالحكم المشرقيه ٢٤٣
 الاسفرايني ٢٢٢
 اسكندريه ٢٤٠، ٢٧٥، ٣٠٦
 الاسلام و اصول الحكم ٢٨٢
 الاسلام والحضارة العربية ٣٠٠
 اسماعيل (ع) ١٦
 اسماعيل باشا ٢٦٥
 اسماعيليان ١٨٦
 اسماعيله ١٨٥
 اسناد ١٥٢، ١٥٣
 اسناد سياست اسلامي (كتاب) ٩٥
 اسواق الذهب ٢٩٣
 الاشارات ٢١٩
 اساعره ١٨٧، ١٨٨
 انجيله ١٨٧، ٢٣٦، ٢٣٧
 اشتينر ١٧٧
 اشعري ١٤٣، ٢٢١
 اشعريه ٢٢١
 اصطخرى ٢١٥
 اصفهان ١٦٥، ٢٥٨
 اصمى ٣٢، ١٤٥
 اطواق الذهب ٢١٢
 الاعتبار (كتاب) ٢١٤
 اعتذاريات ٤٨، ٤٩
 اعتزال ١٣٢
 اعجاز القرآن ٢٨١
 اعراب ١٦، ٢٠، ٢٥، ٢٧، ٣٣، ٣٧، ٣٨، ٤٠، ٥٢، ١٠٥، ١٤٢، ٢٣١
 الاعنى ٤٣، ٥٢
 الاعلاق النفية ١٦٥
 الاعلم الشتمرى ٣١، ٢٣٩
 الأغاني ٣١، ١٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨

- اغلاط اللغويين الاقدمين ۲۸۱
اغليان ۲۳۳
افرنج ۱۵۴
افغانستان ۲۷۳
افلوطين ۱۵۹
افليديس ۱۶۰ - ۱۶۲
اقيانوس هند ۱۶۷
اقيانوسيه ۲۸۳
اكنم بن صيفى ۳۰
اكسفورد ۲۸۱
اكليل جارلرأس المرأة ۳۰۷
الفه ۲۵۳
اللات ۲۰
الالوسى ۲۹۲
الله ۲۰، ۸۷
الهيأت ۱۵۹
الباس فرحات، رك فرحات
الامالى ۳۱، ۲۸۳
امام مالك ۱۷۵
امبراطورى آسمانى ۱۶۷
امروالقيس ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۱، ۲۳۸
ام القرى ۲۷۴
امويان ۶۸، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۱، ۲۳۱
اميرالامراء ۱۸۳
اميرالبيان ۲۴۸
اميرة الاندلس ۲۹۳
امين (خليفه) ۱۱۳، ۱۱۴
امين (قاسم) ۳۰۵، ۳۰۶
امية بن ابي الصلت ۲۸، ۴۰، ۵۲
اناجيل ۹۳
الانبارى ۱۴۶
انجمن كواكب ۲۸۴
انجيل ۲۸، ۲۷۳
اندلس ۱۴۸، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۸، ۲۹۳
الانساب ۱۵۴
انساب الاشراف ۱۵۴
انصاب ۲۰
انصار ۶۳
انطاكيه ۱۳۰
انطون (فرح) ۲۹۶
انقره ۴۵
انگلستان ۱۵، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۹۶
انوارالتنزيل ۲۵۸
انيس الجليس ۳۰۵
انيس المقدسى ۳۰۰
اوس ۶۳
الاهرام ۲۷۵، ۲۹۵
اهل فمه ۱۰۴
اهل العدل والتوحيد ۱۷۷
ايلات متحده ۲۶۷
الايام ۳۰۱
ايام العرب ۲۸، ۹۹
ايتاليا ۱۵، ۲۹۸
ايران ۵۱، ۷۵، ۱۵۰، ۱۵۸، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۴۹، ۳۰۵
ايرانيان ۳۵، ۴۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۴۲، ۱۶۵، ۱۷۹
ايزيس كوييا ۳۰۸
ابساغوجى ۱۵۹
ايليا ابوماضى ۲۹۲
ايلياد ۲۷۷، ۲۹۱
اين الانسان ۲۸۳
ايوب (رشيد) ۲۹۲
ايربى (خاندان) ۲۵۴
الايوبى (الباس) ۲۸۹

- ابویان ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹
 الباجی ۲۳۹
 باحة البایة ۳۰۷، ۳۰۸
 بارسلون ۲۹۳
 البارودی (سامی) ۲۹۲
 بازرگان ونیزی ۲۹۵
 باز (جرجی) ۳۰۷
 الباقلائی ۲۲۲
 باکیف (آرنزی) ۳۰۲
 بالزاک ۲۷۷
 بالکان ۲۴۹
 بانت سعاد ۶۲، ۶۳
 بایرون ۳۰۲
 البانی ۱۶۲، ۱۶۴
 البنجانی ۲۹۲
 بشنه ۷۹
 بجایه ۲۳۷، ۲۶۱
 بجیر ۶۲
 بحتری ۳۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۲۳۸
 بحث المطالب ۲۷۳
 بحرین ۱۶، ۲۷
 بخارا ۱۸۶
 بخاری ۱۷۴
 بختینوع ۱۶۰، ۱۶۱
 البخلاء (کتاب) ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶
 بذالمعارف ۲۴۳
 البدایع ۳۰۲
 بدر (محمد) ۲۸۶
 بدوی الجبل ۲۹۲
 بديع الزمان همدانی ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۸
 بربرها ۲۳۱
 برتری انگلیسها... (کتاب) ۲۷۷
 البرده ۶۲، ۲۵۰
 برزیل ۲۶۷
 برنه ۲۸۲
 برقلس ۱۵۹
 برگ اشتراسر ۸۶
 برمکیان ۱۰۴، ۱۲۵
 برنارد شاو ۲۸۷
 برناردن دو سن بیر ۲۷۷، ۲۸۰
 بروسون ۲۸۵
 بروکلن ۴۲، ۱۴۱، ۲۰۴
 الیزم (محمد) ۲۹۲
 البستان (کتاب) ۲۷۹
 البستانی (خانواده) ۲۶۷، ۲۹۲
 البستانی (امین) ۲۷۹
 البستانی (بطرس) ۲۷۹، ۲۸۰
 البستانی (سعید) ۲۹۶
 البستانی (سلیمان) ۲۷۹، ۲۹۱
 البستانی (عبدالله) ۲۷۹
 البستانی (فزاد) ۲۸۰
 بشاربن برد ۱۱۲
 بشاره تقلا، رک تقلا
 البشامة ۲۳۶
 بشرین المؤتمر ۱۷۸
 بشر فارس، رک فارس
 البشیر ۲۹۶
 بصره ۲۹، ۵۷، ۷۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۴۲
 ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۷
 ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۷، ۲۲۱
 بطلمیوس ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶
 ۲۳۶
 بعلبك ۲۵۸
 البغاوی ۲۲۱
 بغداد ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶
 ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶

- ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹،
 ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۸۷،
 ۱۸۹، ۱۹۲ - ۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۶ -
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۳،
 ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۸۰،
 ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵
 بغدادی (عبدالقادر) ۳۱، ۲۵۳
 بکر ۷۷
 بکری ۲۴۰
 بلاشر ۱۹۲
 البلاغ ۲۸۷
 بلال بن ابی برده ۷۰
 البلدان (کتاب) ۱۶۶
 بلانری ۱۵۴
 بلغارستان ۲۱۵
 بلنجه ۱۸۷، ۲۴۰
 بن شب ۴۴
 بنوالاحمر ۲۳۲، ۲۴۴
 بنوتمیم ۶۶
 بنی اسد ۴۵
 بنی امیه ۵۷، ۵۹، ۷۰، ۹۶، ۱۲۳
 بنی تغلب ۷۵
 بنی ثقیف ۵۲
 بنی عذره ۷۹
 بنی عنزه ۱۱۶
 بنی قریظه ۶۵
 بورزه ۲۷۷
 بوسن ۳۰۳
 بوصیری ۶۶، ۲۵۰
 بوبنس آبرس ۲۷۶
 بوبهیان ۱۸۵
 بهاءالدین زهیر ۱۹۰
 بهلول ۲۰۵
 البیان المغرب ۲۳۹
 البیان والنبین ۱۳۳
 بیبرس ۲۰۵
 بیت الحکمه ۱۰۶، ۱۵۸
 بیت المقدس ۲۱۵، ۲۲۷، ۲۵۵، ۲۹۵
 بیدای ۱۲۸
 بیروت ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۴
 بیرونی (ابوریحان) ۲۱۶
 بیزانس ۲۱، ۴۵، ۴۶، ۵۱، ۲۱۷، ۲۳۸
 بیضاوی ۲۵۸
 بین النهرین ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۴۲، ۱۵۳، ۱۵۹،
 ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۵۰
 پ
 پاریس ۲۶
 پاریس ۱۸۴، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۷، ۲۹۷،
 ۳۰۳، ۳۰۶
 پاسکال ۱۳۸، ۲۳۷
 برنزی ۸۶
 برس (هانری) ۲۳۸
 بروکلوس ۱۵۹
 بل ۹۱
 بلوناوا ۳۰۴
 بوانیه ۶۸، ۲۳۱
 بیرلونی ۲۸۵
 بیرنه ۵۶
 ت
 التانیة الکبری ۱۹۷
 تأبط شرًا ۴۳
 التاجی ۱۵۰، ۲۰۱
 تاریخ ادب العرب ۲۸۱
 تاریخ ادبیات عرب ۲۸۹
 تاریخ الاستاذ الامام ۲۸۳
 تاریخ اندیشه عرب ۲۸۸

- تاريخ بغداد ٢١٣
 تاريخ تمدن اسلامى ٢٨٩
 تاريخ الخلفاء ٢٤١
 تاريخ دمشق ٢١٣
 تاريخ الرسل والملوك ١٥٥
 تاريخ زبان عربى ٢٨٩
 تاريخ طبرى ١٥٣
 تاريخ غزوة العرب فى فرنسا ٢٨٥
 تاريخ فلسفه ٢٨٦
 تاريخ فلسفه الاسلام ٢٨٧
 تاريخ الفكر العربى ٢٨٨
 تاريخ قرآن ٨٦
 تاريخ الهند ٢١٦
 تاريخ البنى ٢١٣
 التاريخى ٢٣٩
 نازيان ١٠٥، ١٠٤، ١٧، ١٦
 تأويل مختلف الحديث ١٤٧
 التبريزى (يحيى) ٢١٢
 نجارب الامم ٢١٣
 نحت راية القرآن ٢٨١
 تحفة النظر ٢٥٧
 تراجم مصرىة و غريبه ٢٩٩
 ترجمان الانواق ٢٢٥
 ترکان ٣٥، ٢٤٩
 تركستان ٢١٥
 تركبه ٢٦٥، ٢٨٨، ٢٩٣، ٢٩٥، ٢٩٨، ٣٠٥
 ترمذى ١٧٤
 التصوف الاسلامى ٣٠٢
 تعطيل (نفى صفات) ١٧٧
 تغلب ٧٥، ٧٧
 تفسير الجلالين ٢٥٨
 تفسير قرآن ٢٨٢
 نقلا (بشاره) ٢٧٥
 نقلا (كابريل) ٢٧٥
 تقويم البلدان ٢٥٤
 نقى الدين (احمد) ٢٩٢
 النكمله لكتاب الصلة ٢٣٧
 تلخيص اقتصاد سياسى ٢٩٤، ٢٩٥
 نلمسان ٢٥٥، ٢٤١
 نيموكتو ٢٥٦
 نيم ٢١
 تنوخى ١٥٠، ١٥١، ٢٠٦
 التوابع والزوابع ١٩٥
 نوازن ١٢٣
 تورا ٩٢
 توفيق الحكيم ٢٨٩، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨
 توفيق (فردوسى) ٣٠٦
 توفيق على (محمد) ٢٩٢
 تولوز ٢٨٥
 تولوسا ٢٣٢
 تونس ٢٣٣، ٢٤١، ٢٦٥، ٢٧٣
 تيمور ٢٦٢
 تيمور (برادران) ٢٩٦
 تيمور (عابنه) ٣٠٥
 تيمور (محمد) ٢٩٧
 تيمور (محمود) ٢٩٧، ٢٩٨
 ث
 ثابت بن قره ١٦٠
 تعالى ١٤٦، ١٤٩، ٢١٠
 نورة الادب ٢٩٩
 ج
 جاحظ ١٢٥، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٩، ١٤٧، ١٤٨
 ١٦٦، ١٧٨، ٢٠١، ٢٠٧، ٢٢٥، ٢٧٨
 جاحظيه ١٣٢
 جالينوس ١٦٠
 جامع ١٧٤

- الجبر و المقابلة ۱۶۱
 جبران خليل جبران ۳۰۳، ۳۰۴
 جبران خليل جبران (كتاب) ۳۰۵
 جبرئيل ۶۵
 جبرنی ۲۶۴
 جبری (شفیق) ۳۰۰
 جبريون ۱۷۷
 جبل الطارق ۲۸۶
 جحي ۲۰۵
 الجذبة و تعطيلها ۲۹۴
 جرجی زيدان ۲۷۶، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۶
 جرجيس ۷۵
 جرمانوس فرحات، رك فرحات
 جرير ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۲
 جريرين حيان ۱۷۹
 الجزائر ۲۶۵
 جزيرة العرب ۴۰
 جلال (عثمان) ۲۹۷
 جلال (محمد) ۲۹۲
 جمال الدين افغانی ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶، ۳۰۶
 جمل (جنگ) ۱۴۹
 جمهرة انصار العرب ۳۱، ۲۰۳
 جميل ۷۹
 جميل (انطون) ۳۰۰
 الجنان ۲۷۹
 جنایات و مکافات ۲۸۸
 جندی شاپور ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۵۹
 الجنيد ۱۸۰
 الجواب ۲۷۳
 الجوزية ۲۵۹
 الجوهری ۲۱۱
 الجوينی ۲۲۲، ۲۲۶
 جهان نازة اسلام ۲۸۵
- جهودان ۳۳، ۴۰
- ج
- جنگیزخان ۱۸۴
 جين ۷۸، ۱۶۷، ۲۱۵، ۲۵۶
- ح
- حاجی خليفه ۲۵۶
 حارث بن خالد ۸۱
 حاضر العالم الاسلامی ۲۸۵
 حافظ ابراهيم ۲۷۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶
 حافظ و نوفی (كتاب) ۳۰۱
 حب ابن ابی ربيعہ ۳۰۲
 الحب في العذاب ۳۰۸
 حبرون ۲۲۷
 حبنه ۲۵۵
 حتى (فيليب) ۳۰۰
 حجاج ۷۳، ۷۷، ۸۵
 حجاز ۱۶، ۲۱، ۷۷، ۷۹، ۸۹
 حجة الوداع ۹۵
 حجر ۴۵
 الحداد (عبدالمسيح) ۲۹۷، ۳۰۳
 حديث ۲۰۲، ۲۷۶
 حديث الاربعاء ۳۰۱
 حديث عيسى بن هنام ۲۹۹
 حذيفه ۱۷۵
 حران ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
 حریری ۲۰۲، ۲۰۴
 حسان بن ثابت ۵۲، ۶۰، ۶۳، ۶۶
 حسن بصری ۱۴۳، ۱۷۹
 حسن حنين ۲۷۷
 الحناء ۳۰۷
 الحسنی ۲۸۹

- خ
- حسين (ع) ٧٧، ١٨٧
حنانين ١٨٥، ١٨٦
حنوبه ١٧٧
الحضارة الاسلامية ٢٩٠
حضر موت ١٦
حصار الهنيم ٣٠٢
الحطينة ٦٠، ٦١، ٦٢
الحكيم (توفيق)، رك توفيق
حكايات لقمان ٢٠٤
حكاية عنتر ٤٣
الحكم ٢٣٢
الحكمة المشرقية ٢١٩
حلاج ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٨
حلب ١٢٠، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٢، ١٩٥، ٢٠١،
٢٠٧، ٢١١، ٢١٨، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٤
٢٨٩، ٢٩٢، ٣٠٥
الحلي ٢٥٨
الحلى ٢٥٧
حماة ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٤
حماد راويه ٣٢، ٤٢
الحماة ٣١، ١١٩، ١٢٠
حمدانيان ١٨٥، ١٨٧، ١٩٠
حمزه ٨٩
حمص ١٢٠، ١٨٦
حميد الله ٩٥
حنبليان ١٧٦
حنفي نصيف (ملك) ٢٩٢، ٣٠٧، ٣٠٨
حنفيان ٢١، ٥٢، ١٧٦
حنين ابن اسحاق ١٦٠، ١٦١
حي بن يقظان ٢٢٠، ٢٤٢
حياة محمد ٢٩٩
حيره ٢٦، ٤٦، ٤٨، ٥١، ٦٥، ٧٥
الحيوان (كتاب) ١٣٣
- خارج الحرير ٣٠٤
خارجيان ٩٩
خالد بن يزيد ٨١، ٩٧، ١٥٧
خبابا الزوايا ٢٥٣
خراسان ١٦٧
خرقاء ٧٠
خريدة القصر ٢١٤
خزانه الادب ٣١، ٢٥٣
خزرج ٦٣
خسرو انوشيروان ٣٠، ١٢٨، ١٥٨
خسرو برويز ٩٥
الخضري ٢٨٨
الخطط ٢٥٥
خطط الشام ٣٠٠
الخطيب البغدادي ٢١٣
الخفاجي ٢٥٢، ٢٥٣
خلاصة اقتصاد سياسي ٢٧٧
خليج فارس ١٦٧
خليل (فرزند متنبى) ٢٧٩
خليل بن احمد ٣٤، ١٤٤، ١٤٥، ٢٣٩
خليل (الامام) ٢٥٨
خليل مردم ٣٠٠
خليل مطران ٢٧٧، ٢٩١، ٢٩٤، ٢٩٥
خمرية ١٩٧
خسار ٥٢
خوارج ٦٧، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢
خوارزمي ١٦١، ١٦٤
الخوري (بشاره) ٢٩٢
الخوري (رشيدي) ٢٩٢
الخبيل وسباقها ٢٩٤
- د
- دائرة المعارف ٢٧٩

- داحس ۲۸
 داذویه ۱۲۷
 دارالحکمة ۱۰۵
 دارالعلم ۱۸۹
 داروین ۲۸۶، ۲۸۷
 داستابوسکی ۲۸۷، ۲۸۸
 دانشگاه آمریکایی بیروت ۲۶۹
 دانشگاه الازهر ۲۶۹
 دانشگاه دمشق ۲۶۹
 دانشگاه سن زوزف ۲۶۹
 دانشگاه قاهره ۲۶۹، ۲۸۹
 دجله ۲۰
 دروازه‌های جین ۱۶۷
 دشواریهایی که تمدن جدید... ۲۸۸
 دعاء حرف القاف ۲۴۳
 دکارت ۲۲۶
 دمشق ۲۶، ۳۸، ۴۶، ۵۶، ۵۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۸۱، ۱۰۳، ۱۳۰، ۱۴۸، ۲۱۸، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۴۱، ۲۵۱ - ۲۵۶، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۶، ۲۸۹، ۳۰۰، ۳۰۶
 اللمشقی ۲۵۶
 منه (نام خفال) ۱۲۸
 موسی (طانیوس) ۲۹۲
 مولن ۲۷۷
 نمیری ۱۷۴
 دوده ۲۷۷
 دول العرب ۲۹۳
 دوما (الکساندر) ۲۷۷، ۲۹۷
 دومة الجندل ۲۶، ۶۵
 دیوان الاموال ۱۶۶
 دیوان الشعراء السنة ۳۱
 دیوان العقاد ۳۰۲
 دیوان المازنی ۳۰۲
 دیوان المطران ۲۷۳
 الديوان المتنور ۲۹۵
 ذ ۴۷
 الذخیره ۲۳۸
 ذکریات باربی ۳۰۲
 ذمی ۱۰۵
 ذوالرمه ۷۰
 ذوالمجاز ۲۶
 الذهبی ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۵۴
 ر ۲۷۰
 رابطه ادب (انجمن) ۲۷۰
 الرابطة الشرقية ۲۷۰، ۲۹۰
 الرابطة القلمیة ۳۰۳
 رابله ۱۳۸، ۲۷۳
 رازی ۱۶۱، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۹
 راسین ۲۹۷
 راغب اصفهانی ۲۰۷
 الرافعی (مصطفی) ۲۸۱
 راسی (احمد) ۲۹۲
 رباح بن عمرو ۱۷۹
 رباعیات ۲۹۴
 ربیع بن هبتم ۱۷۹
 الرجحان ۲۸۷
 رجز ۲۴۰
 رجوع الموجة ۳۰۸
 رحله ۲۴۰، ۲۴۱
 رحلة ابن بطوطه ۲۵۷
 رحلة عیانی ۲۵۷
 الرحمن ۲۰، ۸۷
 الرّد الجمیل ۲۲۷
 الرد علی الدهرین ۲۷۴
 رزقة ۲۸، ۴۳

- روضة دوم ٢٣٢
 رسالة ابن زيدون ٢٣٦. ٢٣٧
 رسالة الخواص والزواج ٢٣٨
 رسالة التوحيد ٢٨٢
 رسالة الغفران ١٩٣. ١٩٤. ١٩٥. ٢٣٨
 رسالة في لعن العامة ١٤٦
 الرسالة القشيرية ٢٢٤
 رسائل اخوان الصفا ٢١٧. ٢١٨
 رسائل البلغاء ٣٠٠
 رشيد رضا ٢٧٦. ٢٨٢. ٢٨٣
 رصافه ٧٥
 الرصافي ٢٩١. ٢٩٥. ٢٩٦
 رضا (رشيد)، رك رشيد
 الرعاية (كتاب) ١٨٠
 الرفاعي ٢٩٦
 ركن الدولة ٢٠٠
 رم ٢٣٣. ٢٦٧. ٢٧٢
 رنان (ارنست) ٢٧٧
 رواة ٣٢
 الرواسي ١٤٦
 الروائع ٢٨٠
 روتبوف ١١١
 روزبه ١٢٧
 روسو ٢٧٧
 روسيه ٢٥٦
 روض الانس ٢٤٠
 روض القرطاس ٢٥٤
 روضه ٢٦١
 روم ٤٩. ١٥٨
 الروميات ١٩٠
 رها ١٥٨
 الرياحي (امين) ٣٠٣. ٣٠٤
 الرياشي (ليبي)، رك ليبي
 ريحانة الألباء ٢٥٣
 الريحانيات ٣٠٤
 ريسل ٧٥
 ز
 زادالمعاد ٣٠٥
 الزبيدي (مرنضي) ٢٦٠
 الزركلي ٢٩٢
 زغلول (احمد) ٢٧٧
 زغلول (سعد) ٢٨٥
 زكي مبارك ٢٣٨. ٢٨٩. ٣٠٠. ٣٠٢
 الزمخشري ٢١٢. ٢٢٠. ٢٢١. ٢٥٨
 زن مصري (مجلة) ٣٠٧
 زنادقة ١٠٥. ١٩٥
 زنبق الفور ٣٠٤
 زنون ١٥٨
 الزهاوي (اسماء) ٣٠٦
 الزهاوي (جميل صدقي) ٢٩١. ٢٩٤. ٢٩٥
 زهديات ١١٥. ١١٦. ١١٧. ١١٩
 الزهراء ٢٧٦
 الزهراوى (ابوالقاسم) ٢٤١
 زهير ٤٣. ٥٠. ٦٢
 الزياد ٣٠٠
 زيدان (جرجي)، رك جرجي
 زينب (كتاب) ٢٩٩
 ز
 زوسنين ٤٥. ٤٦
 زوليت آدم ٢٨٥
 س
 السائح ٣٠٣
 ساردني ٢٣٣
 ساعات بين الكتب ٣٠٢
 الساق على الساق ٢٧٣

- ساکرون ۱۹۶
 سامانیان ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۱۳
 سامی البارودی، رک البارودی
 سبته ۲۴۰، ۲۴۳
 سجنیه ۲۴۴
 السبکی ۱۴۹
 سجع ۱۲۳
 السراج ۱۵۲
 سرجیس ۷۶
 سرجبو بولیس (رضافه) ۷۵
 سرقسطه ۲۴۱
 سعد ۲۸۶
 السقرالی المؤتمر ۲۹۰
 سفر یعقوب ۲۰۵
 سفرهای سندباد بحری ۱۶۷
 السفود ۲۸۱
 السفور والحجاب ۳۰۶
 سقراط ۲۱۸
 سقط الزند ۱۹۳، ۱۹۴
 سلامة موسى ۲۸۷، ۲۸۸
 سلجوقیان ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۹، ۲۱۴
 سلسله التوارخ ۱۶۷
 سلطان العاضقین ۱۹۸
 سلفیه (گروه) ۲۸۱
 سلوک الدول والملوک ۲۵۲
 سلیه (جمیل) ۲۷۸
 سلیم ۹۷، ۲۷۵
 سر ۲۵، ۲۷، ۲۸
 سوزال بن عادیا ۵۱
 السهودی ۲۵۵
 سمینار تبلیغات ۲۸۳
 سن لونی ۱۸۴
 سن ززف ۲۸۰
 سند ۷۸
 سند باد بحری ۲۰۶
 سنن ۱۷۴
 سواع ۲۰
 سودان ۲۴۰، ۲۹۳
 سوریه ۵۶، ۱۵۸، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۹ - ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۵
 ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۷
 سهل بن هارون ۱۲۵
 السهلی ۲۴۲
 الیاسة ۲۷۶، ۲۸۷، ۲۹۹
 سیویه ۱۴۵، ۱۴۶
 سید قریش ۲۹۰
 سیراف ۱۶۷
 السیرافی ۱۶۷
 سیره ابن هشام ۱۵۳
 سیره حلبی ۲۵۸
 سیره عنتر ۲۰۵
 سبیل ۲۳۳، ۲۸۲
 سبیل (جزایر) ۲۸۶
 سیف الدوله ۱۸۷، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۷
 سیلان ۲۹۲
 سیوطی ۱۴۵، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۶۱
 ش
 شاتوبریان ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۵
 شاعول (انور) ۲۹۷
 الشافعی ۱۷۵، ۱۷۶
 شافعیان ۱۷۶
 شام ۴۵، ۱۲۰، ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۶۶
 شبلی شمیل ۲۸۷
 شحانه ۲۹۸
 شذیاق، رک فارس

- الشريشي ٢٣٩
 الشريف الرضى ١٩٠
 الشريكى (محمد) ٢٩٢
 الشترى ٢٣٥
 الشعروالشعراء ١٢٧، ٣١، ٣٠٢
 الشعرو غايته ٣٠٢
 شعراء مصر (كتاب) ٣٠٢
 الشعرانى ٢٥٩
 شعراوى (هدى) ٣٠٧
 شعوبيان، رك شعوبيه
 شعوبيه ٣٣، ٣٤، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٧
 الشفاء ٢١٩
 شكرى (عبدالرحمن) ٢٩٢
 شكبير ٢٩١، ٢٩٥، ٢٩٧، ٣٠٢
 شكيب ارسلان ٢٨٤
 الشنفرى ٤٣، ٤٤
 شوالى ٨٦
 شوفى (احمد) ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٧
 الشهرستانى ٢٢٣
 الشيخ الاكبر ٢٢٥
 شيخ بهانى ٢٥٨
 الشيخ الرئيس ٢١٩
 شيراز ١٤٥
 شيكاگو ٣٠٦
 شيعيان ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٨٧، ١٨٨، ١٨٩، ٢٥٧
 صبح الاعنى ٢٥٢
 صبرى (اسماعيل) ٢٩٢
 الصحائف ٣٠٨
 صحاح سنة ١٧٤، ٢١١
 صحيح (كتاب) ١٧٤
 صخر ٥٣
 صروف (يعقوب) ٢٧٥، ٢٨٧، ٢٩٦
 صمالك ٤٣
 صعيد ٢٥٥
 صفاريان ١٨٥
 الصفدى ٢٥٢
 صفى الدين حلى ٢٥٠، ٢٥١
 صفين ١٤٩
 صفيه ٢١٢، ٢١٥، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٦، ٢٤٠
 صلاح الدين ابوبى ١٨٦، ٢٠٢، ٢١٤
 الصلة (كتاب) ٢٣٧
 صناعة الكتابة ١٦٦
 صندوق الدنيا ٣٠٢
 الصبنة ٢١٦
 الصيرفى ٢٩٢
 ض
 ضيف (احمد) ٣٠٠
 ط
 طائف ٢١، ٢٥، ٥٢
 طانيوس.... رك دعوس
 طاهريان ١٨٥
 طبائع الاستبداد ٢٧٤
 الطباطبائى ٢٩٢
 طبرى ١٠٠، ١٤٨، ١٥١، ١٥٣، ١٥٥، ١٧٥، ٢١٤
 طبقات ابن سعد ١٥٤
 ص
 صانع (سلمى) ٣٠٦
 صابته ١٥٩
 صابى ١٥٠، ٢٠١
 صاحب البريد ١٦٤
 صاحب بن عباد ٢٠١، ٢٠٧
 صالح المرى ١٧٩

- طبقات الحفاظ ۱۴۹
طبقات الشافعية ۱۴۹
الطردبات ۱۱۵
طرفه ۲۷، ۴۳، ۳۴
طفرانی ۱۹۰
طفرلیک ۱۸۴
طنجه ۲۵۶
طنطاوی ۲۸۳، ۲۸۴
طنوس الحر ۲۹۷
طوس ۲۲۶
الطوسی ۲۲۰
طوق الحمامة ۲۴۳
طولونيان ۱۸۵
طه حسين ۴۰، ۴۱، ۶۲، ۱۱۰، ۱۱۱، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۱
طی ۲۱
- ظ
- ظاهريه ۲۴۳
ظلمات واضحه ۳۰۸
- ع
- عائنه ۶۵
عاصم ۸۹
عباديان ۲۳۱، ۲۳۶
عباسيان ۵۶، ۹۷، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۸۶، ۲۳۱
عبدالله بن رواحه ۶۴
عبدالله بن قيس الرقيات ۸۱
عبدالله العرجي ۸۱
عبد الحميد ۲۰۱
عبد الحميد بن يحيى ۱۲۲، ۱۲۵
عبدالرحمن ۲۳۱
- عبدالرزاق (على) ۲۸۱
عبد العزيز بن يحيى الجلوادي ۲۰۵
عبد الملك ۷۴، ۷۷
عبدالواحد بن زيد ۱۷۹
عبدك ۱۷۹
عيلة ۴۴
عبد، رك محمد عبد
العبر (كتاب) ۲۶۲
عبيد (احمد) ۲۹۲
عبيد (عيسى) ۲۹۸
عبدالله بن... طاهر ۲۰۹
عنه ۱۱۶
العنبي ۲۱۳
عثمان ۵۶، ۸۵، ۱۴۹
عثمان جلال، رك جلال
عثمانيان ۲۴۹
عجائب المخلوقات ۲۵۶
عجائب المقدور... ۲۵۵
عدي ۵۱، ۵۲
عذري ۷۹
عرانس المروج ۳۰۳
عراق ۷۳، ۷۷، ۸۱، ۱۲۷، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۸۱، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۶
عربستان ۱۵، ۲۱، ۲۲، ۳۳، ۴۳ - ۴۶، ۷۷، ۱۱۶، ۱۷۵، ۲۱۱، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۶
عروة بن الورد ۳۲، ۴۴
عروة الصعاليك ۴۴
العروة الوثقى ۲۸۹
عزة ۷۹
العزى ۲۰
العصور (مجلة) ۲۸۸
عضد الدولة ديلمى ۱۸۴

عفيفه كرم ٣٠٥

العقاد ٢٧٨، ٢٨٠، ٣٠٠، ٣٠١

العقد الفريد ٢٣٧

العقل الباطن ٢٨٨

العقول (كتاب) ١٥٩

عكاظ ٢٥، ٣٠، ٤٩، ٥٢

العلاف ١٧٨

علم الأطوال و العروض ١٦٣

علم تقويم البلدان ١٦٣

علم عجائب البلدان ١٦٣

علويان ١٤٦

على (ع) ٥٦، ٥٩، ٦٧، ٧١، ٨٥، ٩٥، ٩٦

١٠٣، ١٤٠، ١٧١، ١٧٢، ١٨٨

على بساط الريح ٢٩٢

على بك الكبير ٢٩٣

على هامش السيرة ٣٠١

عماد (محمود) ٢٩٢

عماد الدين الاصفهاني ٢١٤

العمدة ٢١٢

عمان ١٦

عمر (خليفه) ٣٩، ٥٦، ٦١، ٩٦، ١٥٢، ١٨٧

١٩٠

عمر بن ابي ربيع ٨١، ٨٢

عمر بن عبدالعزيز ٥٦، ٧٣

عمر بن عبيد ١٧٨

عمر والزبيدي ٣٠

عموريه ١١٩

عنتره ٣٨، ٤٣، ٤٤، ٢٩٣

العياشي ٢٥٧

عيسى ٢٣٩

العين (كتاب) ١٢٥

عجون الاخبار ١٢٧

غ

غادة البايان ٢٩٠

غالب (بدر فرزدق) ٧١

غاية الحب ٣٠٨

غبراء ٢٨

غرائب الغرب ٣٠٠

الغريال ٣٠٥

غرناطه ١٨٧، ٢٣٢، ٢٣٧، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٨

٢٥٦، ٢٦١

غزالي ١٨٩، ٢٠٠، ٢٢٢، ٢٢٨، ٢٣٠، ٢٣٢

٢٤٠، ٢٤٢، ٢٦٠، ٢٦٨

غزنويان ١٨٤، ١٨٥، ٢١٣

غزنه ١٨٧

الغزى (كامل) ٢٨٩

غسانيان ١٩، ٢١، ٢٦، ٤٦، ٤٩

الغضبان (عديله) ٢٩٢

ف

فارابي ١٦٢، ١٦٨، ١٨٧، ٢١٨

فارسي ٢١، ٤٦، ٥٦، ١٢٥، ١٥٩، ١٨٣، ١٨٨

٢١٤

فارسي (بشر) ٢٧٢، ٢٨٠، ٢٩٧، ٣٠٠، ٣٠٢

فارسي خدياق ٢٧٣

فارسيان ٣٣، ١٠٥

فاروق ٩٥

فاروقي ٢٩٢

فاس ٢٤١، ٢٥٣، ٢٥٥، ٢٥٧، ٢٦١، ٢٦٥

الفاسي (تقي الدين) ٢٥٥

فاطمه ٩٥

فاطميان ١٧٣، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٨، ٢٣٦

فتاة الشرق ٣٠٦

الفتاة والشيوخ ٣٠٦

الفتح ١٥٠، ٢٧٦

فتح بن خاقان ١٢٠، ١٣٠، ٢٣٧

- فتح القسنى ۲۱۴
فتوح البلدان ۱۵۴
الفتوحات المكية ۲۲۴
الفجر (مجلة)
الفجر الصائق ۲۹۴
الفجرى ۲۵۴
الفراء ۱۴۶
فرا ت ۴۰
فرانسه ۱۵، ۶۸، ۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۶۵،
۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۸،
۳۰۱، ۳۰۳
فرانكها ۱۵۴
الفرج بعد الشدة ۲۰۶
فرحات (الباس) ۲۹۲
فرحات (جرمانوس) ۲۷۲
فردريك دوم ۲۴۳، ۲۴۴
فرزدق ۷۱، ۷۲، ۷۵، ۷۸
فرغانى ۱۶۴
فرغريوس ۱۵۹
فرهنگستان دمشق ۲۷۰
فرهنگستان قاهره ۲۷۰
فريد وجدى ۲۸۴، ۳۰۶
فصوص الحكم ۲۲۴
الفصول ۳۰۲
الفصول والغايات ۱۹۳، ۱۹۵
فضل الرقاشى ۱۷۹
فقه اللغة ۲۱۰
فلسطين ۱۹۳، ۲۲۵، ۲۶۷، ۲۹۱
فلسفة ابن خلدون ۳۰۱
فن كتابت ۱۲۵
فؤاد باشا ۲۶۵
الفواز (زنب) ۳۰۶
الفهرست ۹۷، ۱۰۰، ۱۲۴، ۱۶۰، ۲۰۵،
۲۰۹، ۲۱۰
فى الادب الجاهلى ۳۰۱
فى اوقات الفراغ ۲۹۹
فى الشعر الجاهلى ۳۰۱
فى الصيف ۳۰۱
فى الطريق ۳۰۲
فى منازل الوحي ۲۹۹
الفياد (الباس) ۲۹۲
فيثاغورث ۲۱۸
فيروز آبادى ۲۵۴
فيلسوف الفريقه ۳۰۴
- ق
القادر ۱۵۰
قاسم بن عبيدالله ۱۲۱
القاضى الفاضل ۲۰۲
القالى ۳۱، ۲۳۸
القاموس ۲۵۴
قاموس الجغرافيه ۲۹۰
القانون فى الطب ۲۱۹
قاهره ۷۳، ۱۳۰، ۱۸۷، ۱۹۷، ۲۴۹، ۲۵۰،
۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۷۵، ۲۷۶،
۲۸۰، ۲۹۰، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۰۷
قبض الريح ۳۰۲
قحطان ۱۶
قدامة ۱۶۵، ۱۶۶
القدورى ۲۲۱
القديم و الجديد ۳۰۰
القراءات السبع ۸۹
قراظه ۱۸۸
قرآن ۲۰، ۳۴، ۵۲، ۵۶، ۵۹، ۸۳، ۸۶، ۸۹،
۹۳، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۷۰، ۱۷۳،
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۰،
۲۴۲، ۲۴۳، ۲۶۸
قرطبه ۱۸۷، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۲۴۳

- قریش ١٦، ٢٢، ٨٩، ١١٣
 قرین ساعده ٢٦، ٢٩
 قطابن لوقا ١٦٠
 القطاس ٢٢٦
 فطنطنیه ١٩٠، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٧٣
 القبری ٢٢٢، ٢٢٤
 قصطاکى الحلبي ٢٨٩
 فطمة اللحم ٣٠٣
 فلاند العفیان ٢٣٧
 القلقندی ٢٥٢
 قمبیز ٢٩٢
 فنصل (الباسی) ٢٨٤، ٢٩٢
 القیروانی ٢٢١
 قیس بن ملوح ٧٩
- ک
- الکاظمی ٢٩٢
 کالبکا زروم ٣٠٢
 الکامل ٣١، ٢١٤
 کان ماکان ٣٠٥
 کانادا ٣٠٦
 کبه ٢٧٧، ٢٨٠
 کتاب ١٢٥، ١٢٦
 الکتاب ١٤٦، ٢٢٣
 کتاب البدیع ١١٨
 کتاب رجار ٢٤٠
 کنیز ٧٩
 کراجوفسکی ١١٨
 کرامه (بطرس) ٢٩٢
 کربلا ١٧١
 کرد علی ٢٦٢، ٢٧٦، ٢٨٩، ٣٠٠
 کرنی ٢٩٣، ٢٩٧
 کریمه ٢٥٥، ٢٥٦
 الکسانی ٩٠، ١١٣، ١٤٥، ١٤٦
- الکشاف ٢٢٠
 کشف الظنون ٢٥٦
 کشکول شیخ بهائی ٢٥٨
 کعب بن الاشرف ٦٥
 کعب بن زهیر ٦٢
 کعب بن مالک ٦٤
 کعبه ٢٠، ٤٢، ٧٧
 کلب ٢١
 الکبی ١٥٤
 کلیون ١٠٦
 الکلم المنظوم ٢٩٤
 کلمات فی الاخلاق ٣٠٧
 کلمات و اشارات ٣٠٨
 کلب الصیدوی ١٧٢
 کلبله (نام خفال) ١٢٨، ١٢٩
 کلبله و دمنه ١٢٧، ١٢٩
 کمدی الهی ١٩٥
 کندری ٢٢١
 کنده ٢١، ٤٥
 الکندی ١٦٢، ١٦٨، ١٦٩
 کنديان ١٩
 کنزالرجانب ٢٧٣
 کنز العمال ٢٦١
 الکواکبی ٢٧٤
 کورانی (کبانی) ٣٠٥
 کوفه ٢٩، ٥٧، ٧٦، ١١٦، ١٤٢-١٤٦، ١٤٨
 ١٧٩، ١٨٧، ١٨٨، ١٩١
 کیلانی (کامل) ٣٠٠
 کیمیا ٩٧
- گ
- گاهواره اسلام ١٦
 گرگان ١٨٧
 گلذهر ٩٣، ١١٦، ١٢٦، ٢٢٣

لوروك بوليو ۲۷۷، ۲۹۴، ۲۹۵
لوسين ۱۹۶
لوكرس ۱۹۶، ۴۹
لونرمان ۲۹۸
لبالى سطح ۲۹۴
لبى ۲۶۵
لبين ۲۹۰
لبلى ۷۹
ليون ۲۹۷

م

ماء العواند ۲۵۷
الماتريدى ۲۲۲
مادريد ۲۹۰
مارسه (ويليام) ۱۳۶، ۱۵۵
مارون نقاش ۲۹۷
مارى عجمى ۳۰۶
مارينوس صوى ۱۶۴
مارية قطيه ۶۵
المازنى ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۲
ماسينيون ۱۹۱، ۲۴۳
مارك توين ۳۰۲
مالابار ۱۶۷
مالت ۲۳۳، ۲۷۳، ۲۸۶
مالزى ۲۵۶
مالقه ۲۴۱
مالك ۱۷۴
مالكيان ۱۷۶
مالى ۲۵۷
مأمون ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۵۸
۱۶۱، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۸۳
مانويه ۲۰۹، ۲۲۳
الموردى ۲۲۲
مبارك، رك زكى مبارك

گلهاى رزيا ۳۰۸
گواشن ۲۷۴
گود فروا دو موسين ۳۷، ۳۸، ۱۲۵
گوستاو لوين ۲۷۷
گولوك ۱۸۵
گيلسون ۲۲۰
گيوم ۲۴۰

ل

لاس نواس ۲۳۲
لاشين (طاهر) ۲۹۷، ۲۹۸
لاشين (عبيد) ۲۹۷
اللآلى المصنوعة ۲۶۱
لامارنين ۲۷۷
لامنس ۲۱، ۲۶
لامية العرب ۴۴
لامية العجم ۴۴، ۱۹۰
اللباب ۲۹۴
لبنان ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۵، ۲۸۹، ۳۰۴، ۳۰۶
۳۰۷
لييب الرياضى ۲۶۸، ۲۸۹
ليية هانم ۳۰۶
لييد ۴۳، ۵۰، ۵۱
لخميان ۱۹، ۲۱، ۲۶، ۴۶، ۴۸، ۴۹
لزوم مالايلزم ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
لزوميات ۱۹۵
لسان الدين بن الخطيب ۲۴۵، ۲۶۱
لطفى السيد ۲۷۷
لطفى (محمد) ۲۸۷
لقة العرب ۲۷۶، ۲۸۰
لقمان ۲۰۴
لندن ۲۷۳، ۲۸۱، ۲۸۷، ۲۹۰
اللقاء ۲۸۵
لوتوس (مجله) ۳۰۵

- المبرد ٣١
منزلينك ٢٩٨
المتلمس ٤٧
المتنبى ١٨٧، ١٩٠-١٩٤، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١١، ٢٣٦، ٢٧٩
متوكل عباسى ١٢٠، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٨، ١٨٠، ١٨٣، ١٨٩-١٨٧
المنزل السائر ٢١٤
المجسطى ١٦٢
مجسمه ١٧٧
مجلس الزمام ١٦٦
مجلة الازهر ٢٧٦
مجمع البحرين ٢٧٩
مجلة المجمع العلمى ٢٧٦
المجمل مآرى ٢٩٤
مجنون ليلى ٧٩، ٢٩٣
مجننة ٢٦
المحاسبى ١٨٠، ١٨٨
محاسن مناج ٣٠٦
المحاضرات ٢٠٧
محرم (احمد) ٢٩٢
المحلى (جلال الدين) ٢٥٨
محمد (ص) ١٦، ٥٢، ٥٥، ٥٦، ٥٨، ٦٠، ٦٢، ٦٥، ٨٢، ٨٧، ٨٨، ٩٢، ٩٣، ٩٦، ١٥٣، ٢٥٠، ٣٠٢
محمد عبده ٢٦٨، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٨٠-٢٨٣، ٢٩٣، ٣٠٦
محمد على باشا ٢٦٥
محمد لطفى، رك لطفى
محمود احمد ٢٩٧
محمود غزنوى ٢١٦
محنة ١٠٥
محيط المحيط ٢٧٩
مختارات ٢٨٠، ٢٨٧
مختصر تاريخ البشر ٢٥٢
المختص ٢٣٩
مختصر ٥٨
المدائنى ١٥٢
مدامع العشاق ٣٠٢
المدرسة ٢٨٥
المدنيه والاسلام ٢٨٢
مدينته ١٠٣، ٢٦٢
مدينه ٥١، ٥٥، ٥٧، ٦٣، ٦٥، ٦٩، ٧٢، ٨٠، ٨١، ٨٧، ٩٥، ١٥٢، ١٥٣، ٢٢٧، ٢٥٥
مدينة النور ١٨٦
مذهبات ٢٢
مرايطون ٢٣٢، ٢٣٦
مرآت الايام ٢٩٥
مراجعة فى الآداب والفنون ٣٠٢
المراحل ٣٠٥
مراش (فرنسيس) ٢٩٢
مراش (مريانا) ٣٠٥
مراكش ١٠٣، ٢٢٣، ٢٣١، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٥٥، ٢٦٥
المرأة الجديدة ٣٠٦
المرأة المسلمة ٣٠٦
مريد ١٢٣
مرسيه ٢٢٣
مروان ١٢٢
مروج الذهب ١٠٦، ١٦٢، ٢١٦
المريه ١٨٧، ٢٢٠
المزهر ١٢٥، ٢٦١
مسالك الابصار ٢٥٢
المسالك و المسالك ١٦٣، ١٦٥، ٢١٥، ٢٢٠
المساواة ٣٠٨
المستطرف ٢٥٢
المستظهرى ٢٢٦
مستقبل الثقافة فى مصر ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٢

- معجم البلدان ۲۱۷
 معجم ما استمع ۲۴۰
 معرفة الرجال ۱۵۲
 معروف الارناوط. رك ارناوط
 مرة النعمان ۱۹۳
 معضلات المدينة الحدية ۲۸۸
 مطلقات ۲۶، ۳۱، ۴۲، ۴۷
 المعلم الثاني ۲۱۸
 المعلوم (اسكندر) ۲۸۹، ۲۹۲
 المعلوم (شفیق) ۲۹۲
 المعلوم (فوزی) ۲۹۲
 المغازی ۱۵۳
 مغرب ۱۶۷، ۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۴۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷
 مغولان ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۴۹، ۲۵۵
 مفاتيح الغیب ۲۲۱
 مفرق الطريق ۳۰۳
 المفضل ۲۱۲
 المفضل الضبی ۱۴۶
 المفضليات ۳۱، ۱۴۶
 مقامات ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۷۸، ۲۹۹
 المقبس (مجله) ۳۰۰
 المقتطف ۲۷۵، ۲۸۷
 المقدسی ۲۱۵، ۲۱۶
 مقدمة ابن خلدون ۲۵۱، ۲۶۲
 مقدمة السبرمان ۲۸۸
 المقری ۲۵۵، ۲۵۶
 المقریزی ۲۵۵
 مقطم ۱۹۷، ۲۷۵
 مقفع ۱۲۷
 مكزيك ۱۰۴
 مکه ۱۹-۲۱، ۲۶، ۴۰، ۴۲، ۵۵، ۵۷، ۶۹، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۹، ۹۵، ۱۵۲، ۱۹۷
 ۲۰۷، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۵۵، ۲۵۷
 ۲۸۷، ۲۹۰، ۳۰۱
 مسعودی ۱۶۴، ۲۱۵، ۲۱۶
 مسلم ۱۷۴
 سند ۱۷۴
 سند ابی نواس ۲۰۵
 سيجان ۳۳، ۴۰، ۵۱، ۱۰۵، ۱۵۹، ۱۷۹
 ۱۸۷، ۲۵۹
 المشرق ۲۷۶
 مصابيح السنة ۲۲۱
 مصارع العشاق ۱۵۲
 مصباح الشرق ۲۹۹
 مصر ۹۵، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۵۳، ۱۷۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۴ - ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۹، ۲۹۰ - ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۸ - ۳۰۱، ۳۰۵ - ۳۰۷
 مصر عليا ۲۸۰
 مصرع كليوباترا ۲۹۳
 مصطفى الراضي، رك الراضي
 مصطفى كامل ۲۸۵
 مطالعات في الكتب و الحياة ۳۰۲
 مطران (خليل)، رك خليل
 مظهر (اسماعيل) ۲۸۸
 مع المتنبي ۳۰۱
 المعارف ۱۴۷
 معاوية ۵۶، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۱۷۱
 معزله ۹۹، ۱۸۹، ۲۲۱، ۲۲۳
 معزليان ۱۰۵، ۱۷۷، ۱۸۷، ۲۱۲
 المعتصم ۱۱۹
 المعتضد ۱۱۸، ۱۲۱، ۲۶۳
 المعتمد ۲۳۶
 معجم الادباء ۲۱۷، ۲۵۶

- الملاني ١٧٩
 ملاينه ١٠٦
 ملقى السيل ٢٨٨
 ملكناه ١٨٤
 الملك الظاهر ٢٠٥
 ملكا ١٦٧
 الملل و النحل ٢٢٣. ٢٢٣
 ملكوك العرب ٣٠٤
 ممالك ١٨٥. ٢٠٥. ٢٥٠
 مملوك ٢٤٩
 من بعيد ٣٠١
 منات ٢٠
 المنار ٢٧٦. ٢٨٣. ٢٨٥
 منذر ٥٢
 المنفذ من الضلال ٢٢٥. ٢٢٨
 منصور ١٠٦. ١٢٧. ١٦٢. ٢٥٧
 منصورين عمار ١٧٩
 منطق ١٣٠
 منكه ١٦٠
 المنفلوطي ٢٨٠
 الموازنة بين الشعراء ٣٠٢
 موالى ١٠٤
 موبان (كى دو) ٢٧٧. ٢٩٦. ٢٩٧
 الموت ١٨٦
 الموحدون ٢٢٣. ٢٣٢. ٢٤٢. ٢٥٩
 مورها ٢٣٢
 موسى (سلامه). رك سلامه
 موشحات ٢٣٥
 موصل ١١٩. ٢١٤
 الموطا ١٧٦
 مولير ٢٩٧
 مونتنى ١٣٨. ١٩٦
 المويلحي ٢٩٦. ٢٩٨
 مهدى ١١٦. ١٥
- المهلبى ٢١٢
 المهلهل ٣٤
 مى زياده ٣٠٧. ٣٠٨
 ميخائيل نعيمة ٢٧١. ٢٧٢. ٢٧٨. ٢٨٠. ٢٩٧.
 ٣٠٠. ٣٠٤
 ميورقة ٢٣٧
 ميه ٦٩
- ن
 النايضة ٢٦. ٢٣. ٢٧. ٢٨. ٥٠. ٥٢
 النابلسى (عبدالقنى) ٢٦٠
 نابلتون ٢٦٢. ٢٦٦
 ناصر ٣٠٤. ٣٠٧
 الناصرى السلاوى ٢٥٦
 نافع ٨٩
 نابنو ١٦٢
 النثرالفنى فى القرن الرابع ٣٠٢
 النجاة ٢١٩
 نجد ١٦. ٢١. ٧٣. ٢٥٩
 نجران ٢٩
 نخبة الدهر ٢٥٦
 نخجيرگانى ١١٥
 نديم (عبدالله) ٢٧٥
 نزهة المشتاق ٢٤٠
 نسانى ١٧٤
 النسائيات ٣٠٧
 نسطوريان ١٤١
 نسيم (احمد) ٢٩٢
 نشوء اللغة العربية ٢٨١
 نشوار المحاضرة ٢٠٦
 نصر ٢٠
 نصرة الفترة ٢١٤
 نصريان ٢٣٢. ٢٤٤. ٢٤٩
 نظرات و عبرات ٢٨٠

- النظام ۱۷۸
نظام الدين ۱۸۴
نظرية النطور ۲۸۸
نظيرة زين الدين ۳۰۶
نعمان ۴۸
نعمة الحاج ۲۹۲
نعمه (ميخائيل)، رك ميخائيل
نفع الطيب ۲۵۵
نفسية الرسول العربي ۲۶۸
نقائض ۷۲
نقاش (مارون)، رك مارون
نقولا الترك ۲۹۲
نمر (فارس) ۲۷۵
نرمان ۲۳۶
نرماند ۲۳۳
نوادير حجي ۲۰۵
نوار ۷۲
نوافلاطونيان ۱۷۹
نوبخت ۱۶۰
نور الاسلام ۲۷۶
نولدكه ۸۸، ۸۶
نويهد ۲۸۵
نهج البلاغه ۹۶
نيجه ۲۸۷
نيسابور ۲۲۸، ۲۲۶
نيقوماخس ۲۷۷
نيكلسون ۱۸۷
نيل ۵۶، ۲۷۰
نيويورك ۲۶۷، ۲۷۶، ۳۰۳ - ۳۰۵
- و
- الواحدى ۲۲۰
واى آش ۲۴۱
وادی الفرى ۲۱
- واشنگتن ۳۰۴
واصل بن عطا ۱۷۸، ۹۹
الواقدي ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۴
والبة اسدى ۱۱۳
والت وينمن ۲۹۱
وجدى، رك فريد
وجدبات ۲۸۴
وحى بغداد ۳۰۲
وحى القلم ۲۸۱
ود ۲۰
وردة ۲۷۹
الوزير المهلبى ۲۰۷
الوضاح ۸۱
وفيات الاعيان ۲۵۱
ولاده ۲۳۶
ولتر ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۳۸
ولدى ۲۹۹
ولز ۲۸۷
ولگا ۲۱۵
ولى الدين يکن ۲۷۵
وليد ۷۷
وهايان ۲۵۹
وبن ۲۴۹
ويون ۱۱۱
- ه
- هائكل ۲۷۷
هاردى ۳۰۲
هارون الرشيد ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۱۷
هانم (ليبة)، رك ليبة
هبل ۲۰
هرفل ۹۵
هرمس ۲۱۸

- هزار و يك شب ١٠٦، ١١٣، ١٦٧، ٢٥١
 هنام ٩٧، ١٥٤
 الهنامي ٢٩٢
 هلاكو ١٨٥
 الهلال (مجلة) ٢٨٧، ٢٨٩
 همزه ٢٥٠
 هند ١٦١، ١٦٧، ٢١٦، ٢٥٢، ٢٥٦، ٢٦٤
 هندوستان ١٦٧، ١٨٢، ٢٦٠
 هنديان ١٧٩
 هنوتو ٢٧٧
 هوگو (ويكتور) ٢٧٧، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٧
 هينم بن عدى ١٥٢، ١٥٤، ١٥٧
 هبكل (محمد حسين) ٢٧٦، ٢٨٩، ٢٩٦، ٢٩٩
 ي
 اليازجي (خانواده) ٢٦٧، ٢٩٢
- اليازجي (ناصيف) ٢٧٩
 اليازجي (وردة) ٣٠٥، ٣٠٨
 ياقوت ١٤٩، ٢١٧، ٢٥٦
 يتيمة الدهر ١٤٩، ٢١٠
 يثرب ٢١، ٥١، ٥٥
 يحيى بن بطريق ١٦٠
 يحيى بن ماسويه ١٦٠، ١٦١
 يعقوبى ١٦٧
 يعوق ٢٠
 يفتوت ٢٠
 يمن ١٥، ١٦، ٢١، ٢٨، ٢٩، ٢٦٠
 اليوم والفد ٢٨٨
 يونان ١٤١، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٩، ١٦١، ١٧٠، ٢٢٦، ٢٦٥
 يهوديان ٥١، ٨٧، ٩٥، ١٥٩، ١٨٧، ٢٥٩

J. M. Abd-el-Jalil

*Histoire
de la
Littérature arabe*

Traduction persane
par
A. AZARNOUCHE



